ژان لاکوتور

هوشی مین

ترجمه‌ی
هوشنگ وزیری

@W_I_Lenin

۱۵۰ ریال

«۴۷»

ژان لاکوتور

هوشی مین

ترجمه‌ی:
هوشنگ وزیری

□ هوشی‌مین

□ تالیف : ژان‌لاکوتور

□ ترجمهٔ : هوشنك وزیری

□ چاپ مسعودسعد، پایان چاپ دیماه ۱۳۵۱

□ ناشر : انتشارات توس اول خیابان دانشگاه

۷۹
ثبت کتابخانهٔ ملی ۵۲/۱/۲۸

فهرست مطالب

مقدمهٔ نویسنده	صفحه ۵
فصل اول ـ روستائی	« ۷
فصل دوم ـ مهاجر	« ۲۱
فصل سوم ـ مبارزه	« ۴۰
فصل چهارم ـ مرد اتحاد	« ۶۴
فصل پنجم ـ زندانی	« ۸۵
فصل ششم ـ رهائیبخش	« ۱۰۰
فصل هفتم ـ مذاکره کننده	« ۱۲۷
فصل هشتم ـ میهمان	« ۱۶۸
فصل نهم ـ رزمندهٔ مقاومت	« ۲۰۱
فصل دهم ـ فاتح	« ۲۱۹
فصل یازدهم ـ «هوچوتیچ موثون نام»	« ۲۳۳
فصل دوازدهم ـ تصویر یك انقلابی	« ۲۵۶
فصل سیزدهم ـ مسکو؟ پکن ؟ هانوی !	« ۲۸۰
فصل چهاردهم ـ عمو هو و عمو سام	« ۳۰۱
فصل پانزدهم ـ آخرین مصاف	« ۳۱۷

تقریباً نیم‌قرن آتشی دراو زبانه می‌کشید. نهانی و با شکوه، به عنوان رزمنده‌ای درنهضت‌های مقاومت و سپس به‌عنوان رئیس جمهوری، پیکارکرد. نیم‌قرن تمام، وفادار به‌اندیشه‌های بین‌الملل سوم، جنگی را برای ویتنام و انقلاب کارگری رهبری کردکه باهیچ‌چیز دیگر قیاس‌پذیرنیست: تغییر تاکتیك و موقعیت، انعطاف و نرمش در جهت‌گیری، خطرهائی‌که درکام آنها رفت. فداکاریهای جسارت‌آمیز، نابرابری بیکرانهٔ سلاحهائی‌که هماور دانش باآنها از در مقابله باوی درمی‌آمدند ــ این‌انسانی که جثه‌ای نحیف‌داشت وچهره‌اش به‌رنگ چای‌کمرنگ بود، ریشی جوگندمی برچانه‌اش روئیده بود وپیشانی‌ای که درزیر موهائی‌کم پشت می‌درخشید، تنی‌لاغر درپشمینه‌ای زمخت؛شخصیتی که آنچنان شکننده می‌نمود که گوئی فقط از اندیشه‌ها و جنگ قومی آتشین مزاج نیرو می‌گیردکه مانند خود او قانع ،شکننده و درعین حال شکست‌ناپذیر است . . .

نبرد لنین درآغاز سال ۱۹۲۴، نبرد تروتسکی درسال ۱۹۴۰ و نبرد «دیمیتروف» در سال ۱۹۴۸ پایان‌گرفت. «مائو» در سال ۱۹۲۷ ،وتیتودر سال۱۹۴۲ تمام‌قدیرصحنهٔ تاریخ پدیدار شدند.

«هوشی‌مین»که سخت زیر تأثیر انقلاب فرانسه بود، پس از انقلاب اکتبر، سوسیالیستی رزمنده بود.

او عضو حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست اتحاد شوروی و

احتمالا حزب کمونیست‌چین بود . او بنیادگذار حزب کمونیست هندوچین ، ویت‌مین ، بود . زمانی دراز درمستمندی کارگران افریقا و امریکا سهیم بود ، و پا درزنجیر ، درزندانهای «یون‌نان» به‌سر برد .

اوکه ده بار از طرف دادگاههای استعماری محکوم شده بود ، ده بار از مرگ گریخت . ردای رهبانان و اونیفورم ارتش هشتم چین را به تن کرد . و هنگامی‌که سرانجام قدرت را به‌دست‌گرفت‌که بدون دست یازی بهزور خون‌آلود ، نگاهداشتنی نبود ، در برابر دوقدرت بزرگ غربی ، ایستادگی کرد . کدام انقلابی دوران ما را جسارت آن بود کـه اینچنین سرسختانه از فرمان توانگران روی برتابد ؟

هوشی‌مین نه‌یك لنین است ونه‌یك‌مائو . اگر نشانهٔ نبوغی براین‌جنگ شگفت انگیز ویتنام باشد ، باید آن را در نزد «نگوین جیاپ» جستجو کرد و یافت .

اگرچه هوشی‌مین درقلمرونظری اختراعی نکرد ، بازهم مبتکری بی‌همتا و مبلغی یگانه ماند . این‌مرد صاحب قریحه و اهل عمل ، این درزی تاریخ جهان ، ملتی را از خواب بیدارکرد ، دولتی را بنیاد نهادو دوجنگ را رهبری کردکه در اصل جنگ مظلومان بود . مبارزهٔ او علیه فرانسه ، به‌انقراض یکی از بزرگترین امپراتوریهای استعماری انجامید . جنگی که او علیه امریکا بدان دست یازید ، نشان دهندهٔ مرزی است‌که میان قدرت فنی و انسان وجود دارد.

فصل اول ـ روستائی

در شمال «آنام» کهنسال، درنزدیکی منطقه ثروتمندروستایی دلتای «تان‌هوآ» ، ایالتی قرار دارد که تراکم جمعیت آن و فقر ساکنان آن و سرشت استوار مردمانش ، شاخص آن است : ایالت « نگه‌تین » که در اصل از ایالتهای « نگه‌آن » و «هاتین» تشکیل می‌شد که پایتخت مشترکشان «وین» بود.

«وین» دراثنای سالهای ۱۹۴۷ و۱۹۵۴ باتوپخانه فرانسه ویران شدودر سال۱۹۶۵ به‌وسیله بمب‌افکنهای امریکائی ، سرانجام با خاك یکسان گشت .

برفراز این دشت اندوهگین ، پرندگانی خاکستری رنك و قازهای وحشی بابالهائی بس‌بزرگ پرواز می‌کنند که فریاد خشن‌شان که‌از دریا می‌آید، در انسانها اندوهی وملالی، ترسی نامعین وگرایشی سیراب ناپذیر به‌وداع‌برمی‌انگیزد. در اینجا دریا همه جاحضور دارد، لیکن چنین می‌نماید که‌خشکی به‌شیوه‌ای غریب بدان‌پشت کرده‌است. دراینجا اقوامی دریانورد زندگی نمی‌کنند ، بلکه روستائیانی مسکن

دارند که پوستهای دستشان‌را نمك‌دریا خورده‌است.

هنگامی که انسان به‌کرانهٔ درخشان و برنجزارهای خاکستری آبی نظاره می‌کند ، گوئی آینه‌ای مرواریدگون است که دامنه‌های کوهسار«آنام» درآن‌می‌تابد. این سرزمین آسه‌ای میان «تونگ‌کینگ» سختکوش و«آنام» اشرافی،میان‌کوه‌ودریا ، میان شمال وجنوب ،میان قومی از «ماندارین»های دانش و توده‌ای از درباریان است که در ترانه‌ای توده‌ای « سرزمین‌آبهای سبز وکوههای آبی » نام‌گرفته‌است.

اما زمین خشك ونا بارور است .درتابستان از « لائوس »بادی گرم‌می‌وزدکه‌زمین را شکافدار می‌کند وگیاهان را می‌سوزاند . لیکن اگر باران بیاید ، سیل‌وار می‌آید . و توفان به‌ندرت در نمی‌گیرد . سرزمینی زیباتر ، خشن‌تروسخت‌تر ازاین وجود ندارد.

اما نباید به یك نوع «جبر مکانی » دچار آمد و گفت که اگر «هوشی‌مین» درجزیره کوچك و مهربان «بن‌تره» دیده‌به‌جهان می‌گشود سیاستمداری معتدل ونرمخو می‌شد . ولی فراموش نکنیم که طبیعت زادگاه انسان، تاچه پایه اورا به‌مقاومت فرا می‌خواند.

ویتنامی‌های ایالات دیگر اینجارا « سرزمین ماهیان چوبین» می‌نامند.پیش از اینها ،هنگامی‌که یکی ازاین مستمندان‌به‌سفرمی‌رفت، ماهی‌چوبینی در بقچه‌اش می‌گذاشت .خوراکش یك کاسه برنج بود که‌چاشنی «نونوك‌ـمام» بدان می‌زد برای آنکه خیلی تنگدست جلوه نکند ، این‌ماهی‌چوبین‌را درچاشنی « نونوك‌ـمام» می‌نهاد . چنین بود که‌می‌توانست درهیئت میهمانی بلندپایه درآید. اما « ماهی » درعین حال چاشنی‌را به‌خود جذب می‌کرد ومسافر می‌توانست بین راه بدان

لیس بزنند .

در گذشته تقریبا همهٔ برندگان مشاعره که در «هوئه» برگزار می‌شد، از این‌سرزمین می‌آمدند.درچنین سرزمینی با جمعیتی آنچنان متراکم،جزاین چه بایدکرد که خانواده‌هایش می‌بایست از نیم هکتار برنجزار زندگی کنند ؟ پس آنان به آموختن می‌پرداختند تا روزی منشی یا آموزگاروشایدهم‌روزی «دوك‌فو» ویا «تونگ‌دوك» شوند ، زیرا فقط ازراه مهر پادشاه،ارتشا و یادسیسه‌های دیگر نبود که‌انسان می‌توانست‌به‌مقام فرمانداری برسد ،بلکه گاهگاه دانش و فرهیختگی دراین‌کار سهمی داشتند.

اما از همین سرزمین روستائیان ،دریانوردان و شاعران‌بودکه پس ازقرنها تقریبا همه انقلابیهای ویتنام برخاسته‌اند. این‌مایه شگفتی نیست،چرا که تعداد روشنفکران فراوان‌وجمعیت بسیار است .

آموزش وناخرسندی ، فقرودانائی به‌مسائل، راهیابی به دریای باز،به‌جان‌گسترده :همه‌اینها سهمی‌درآن‌داشت که «نگه‌تین»ـ سرزمین منشیان ودانایان نیمه‌گرسنه‌ـبه‌صورت مرکز قیامها و مکتب انقلابیها در آید. وآنگهی در دربار « هوئه » این قانونی نامدون بود که یك «ماندارین» اهل این ایالت‌را به وزارتخانه‌های اصلی‌فرانخوانند ،چرا که اهالی این سرزمین را به چشم‌شورشیان‌مادرزادمی‌نگریستند.

شوریدگانی که‌مکانی درتاریخ‌دارند ، ازهمین سرزمین ناآرام برخاسته‌اند.«مای‌هاك‌ده» ،رهبر قیام‌روستائیان نیز که فئودال‌های چینی را تاراندو سپس خود برتخت شاهی نشست ، اهل این سرزمین بود، همچنین «نگوین‌دو» نویسندهٔ «کیم وان‌کین» شاهکار ادبیات ویتنام ،

ازاین‌سرزمین آمده‌است.

درهیچ جای‌دیگر،گذشتهٔ ویتنام مانند اینجا آثاری‌عمیق ازخود برجای‌ننهاده است.دراینجا بودکه «له‌لوی» پادشاه درقرن۱۵ «جنگی آزادیبخش»راعلیه‌اشغالگران‌چینی‌برانگیخت.

از«روتان» ،دامنهٔ کوهی که بردشت مشرف است ، هم امروز نیز می‌توان بقایای برج و باروهای شهرچینی آن روزها را دید.این فقط اهمیتی‌تاریخی ندارد که بدانیم «له‌لوی» مخترع«استراتژی‌راههای کوهستانی» بود که دردشت پاسگاههای قراولهای چینی را دور زد. برخی‌کسان ، این تاکتیك را پله‌پیشین روشهای مقاومتی‌می‌دانندکه از سال ۱۹۴۶تا۱۹۵۴ ودر جنگی‌که اینك جریان دارد ، به‌کار می‌رود . فقط چند کیلومتر دورتر از زادگاه جمهوری دموکراتیك ویتنام ، مبدی وجوددارد که‌یادبود یکی‌ازهمرزمان «له‌لوی » پادشاه مقاومت است : نیروی افسونگر این سر زمین و رد پای گذشته در اینجا بس تواناست .

گذشته‌را درزندگی روزانه نیز می‌توان یافت .گاریهائی دستی، پرسروصدا وغریب نیز ازهمان دوران وجود دارند که‌علیه متجاوزان شمال به‌کارمی‌رفتند ،و امروز نیز می‌توان درهمهٔ جاده‌ها آنها رادید. بار، بردوسوی چرخی‌بزرك که در وسط‌قرار دارد تقسیم می‌شود ،واین رادرسراسرویتنام ،«نگه‌آن»،گاری،می‌نامند.

در این قلمرو ، تا آغاز قرن حاضر ، همه ساکنان به‌رغم دستورهای سلطنتی ،لباسهائی از کتان قهوه‌ای‌به‌بر می‌کردند .سپس حکومت مرکزی سر انجام غلبه کرد ، و آنهم از این راه که این

لباسها را «ناپسند» قلمداد کرد . بنابه منطقی ، زنان نیز شلوار می‌پوشیدند چرا که در اینجا درهمه قلمروها نزاع ودوگانگی وجود داشت.

استقرار حکومت استعماری، نقش «نگه‌تین» را به‌عنوان گاهوارهٔ انقلاب مداوم تائید کرد . هنگامی که درسال ۱۸۸۵، ژنرال «دوکورسی» فرانسوی خواست امضاء قرارداد قیمومیت خودرا بین فرانسه و «آنام» بر «هام‌نگی» پادشاه جوان تحمیل کند، او گریزرا برماندن ترجیح داد. نتیجه آن شد که «ماندارین»های میهن دوست، مردم را به قیام فراخوانند. این قیام را «قیام فرهیختگان» نامیدند. کانون اصلی قیام و آخرین دژ آن، بازهم «نگه‌تین» بود (که پیشاهنگ قیام، «پان دینگ پونگ» نیز ازآنجا برخاسته بود) . تقریبا همهٔ مردانی که ویتنام را علیه استیلای استعماری برانگیختند، از «پان‌بوی‌چائو»ی نویسنده گرفته تا «چوترین» اصلاح طلب و دودبیر اول حزب کمونیست هندوچین، «تروپو» و «له‌هونگ‌پونگ»، ازهمین خاك سر برآوردند.

«نگوین تات‌تان »نیز که درمیان قومش به «نگوین آی کوئوك» شهرت یافت و در خارجه‌اش به نام « هوشی مین» می‌شناختند ، از همین سرزمین است.

ازنخست باید این‌را درنظرداشت. همهٔ آنچه به زندگی رئیس جمهوری بعدی، جمهوری دموکراتیك ویتنام تا سال ۱۹۴۱ مربوط می‌شود، تکه‌پاره، غیردقیق وسرشار از تضاد است. گواههای گذرگاههای زندگی اوبیشمارند ،دوستانش درباره او وازاوصدها داستانمی‌گویند، اما بازهم بسیاری ازمسائل درتیرگی نهفته استو تعقیب دگرگونیهای زندگیش را دشوار می‌سازد . مدتهای دراز حتی یگانگی هویت

«نگوین‌ای‌کوئوک»بنیادگذارحزب کمونیست هندوچین و مرد انقلابی که میهن پرستان جوان بیست سال تمام در بارداش افسانه‌ها گفتندو پرونده‌اش درپلیس امنیتی «هانوی» بسیار قطوربود،و «هوشی‌مین»، سخت مورد تردیدبود. سرانجام ، یك‌نشریه رسمی جمهوری ویتنام درسال ۱۹۶۰ همهٔ تردیدها را سترد .این‌بروشور چنین آغاز می‌گرد: «ژانویه۱۹۱۹: هوشی‌مین که‌درآن‌روزها درفرانسه‌اقامت داشت‌وبه‌نام «نگوین‌ای کوئوك »مشهور بود ، به‌کنفرانس صلح ورسای منشوری فرستاد.» (۱)

امادر باره نوجوانی این رهبر انقلابی ، ابهامات بسیار وجود دارد. بیش‌ازهمه از محیطی اطلاع داریم که او در آن‌پرورش یافت‌و می‌توان دریك‌لفظ خلاصه‌اش کرد :تلخکام.

این زندگی‌جوان ،مدتی‌دراز وقف‌مبارزه علیه‌فرانسه می‌شود. این‌به آسانی‌قابل فهم است،چراکه نظام قدرت‌فرانسه در هندوچین‌در پایان قرن ۱۹ ،خوب نبود . اما این نظام فقط بر یك اختناق منگ و ریاکارانه استوار نبود. ستادهائی اداری تشکیل شد که می بایست‌همهٔ نابسامانیهای‌حکومت«ماندارین»ها را برچیند. مهندسان به راهسازی‌و پلسازی پرداختند ،حتی برخی از کارمندان به دادگستری دست‌زدند، مدرسه‌هاساخته‌شدومبارزه‌علیه‌بیماریهای‌واگیردار آغازگردید.

اما استیلای استعماری از جانب بخش بزرگ زبدگان وتودهٔ مردم ،به‌دیده تسلطی سفاکانه وبیگانه نگریسته می‌شدکه به‌اصول یك تمدن و تمامیت یك ملت را همه ازآن برخود می‌بالیدند تجاوزکرد.

۱ـ سنتهای بزرگ ، هانوی ، ۱۹۶۰

از « قیام فرهیختگان » گرفته تا شورش « فای‌فو » در سال ۱۹۰۸ ورستخیز ۱۹۱۶ به رهبری«دوی‌تان» ،موج ناسیونالیسم هیچگاه فرو ننشست . به‌عکس ، بسیاری گروههای‌نهانی پدیدار شد ، مانند گروه «پوگ‌کوك» ،که رهبرانشان در خارجه زندگی می‌کردند ، لیکن طرفدارانشان،به‌ویژه‌درمنطقه‌بین«هوئه» و«وین» ،مدام وخستگی ناپذیر از استعمارگران انتقامهای هولناك می‌ستاندند.

هنگامی که هوشی مین در سال ۱۸۹۰ زاده شد ، استیلای استعماری هنوز در مرحلهٔ کشورستانی زورمندانه بود و سخت دوراز ثباتی بودکه در آغاز قرن ۲۰ ، به‌ویژه پس از جنگ اول جهانی ، از آن برخوردار بود . فرانسه ، به‌استثنای‌چندروشنفکر ، به‌مثابهٔ‌آورنده یك تمدن دیده نمی‌شد ، بلکه قدرت بزرك خونخواری بود که از پی چین آمد و مدام برآن بودکه خصلت‌های بارز ویتنام‌را دگرگون‌سازد و هماهنگی قرون راکه بین روستا ، انسانها و پادشاه وجود داشت ، برچیند .

دلیل مقاومت اشراف و مردم در ویتنام ، به‌ویژه در منطقهٔ «نگه‌تین» که خود بخود مدام درحال شورش بود ، همین بود. پس‌از « قیام فرهیختگان » « پان‌دینگ پونگ » ، « پان‌بوی‌چائو» قیامی را برانگیخت‌که به‌شکل «سفربه‌سوی‌شرق» جلوه‌گرشدوبر«کودنگ‌دو» تکیه می‌زدکه به‌عنوان نامزد مقام سلطنت به‌ژاپن گریخته بود .

در حالی‌که در«تونگ‌کینگ» ، «هوانگ‌هوآ»که‌فرانسویانش « دوتام» می‌نامیدند ، به‌جنگی چریکی علیه نیروهای فرانسه دست‌زد، سازمانهای «تونگ کینك » به‌پرورش ملی مردم می‌پرداختند که برآن

بود ثافرهنگ ملی را دربرابر نفوذ فرانسه ، استوار نگهدارد . « پان‌ـ جوترین» ، یك‌جنبش اصلاح طلبانه را رهبری می‌کردکه گرچه نفوذ فنی و فرهنگی فرانسه را نخست پذیرفت ، لیکن بعدها ، هنگامی که هوشی‌مین به‌مرگ محکوم شد و به‌زندان روانه گـردید ، به‌عنوان یك سازمان رزمی ، بدوپیوست .

ویتنام در اواخر قرن پیش ، کانون انقلابی بودکه‌کینه و انتقام درآن جوش می‌زد . ساخت سنتی جامعه درهم ریخته بود ، مردم خود را در تهدید و نیرنگ خورده می‌دیدند . بورژوازی‌که می‌بایست‌براثر سیاست استعماری پیداگردد ، هنوز وجود نداشت . میهن هوشی‌مین اگرچه مغلوب شده بود ، لیکن شکست آن‌رافلج نکرد ، و این‌میهن در برابر هرنوع بیگانگی به‌ایستادگی پرداخت .

برای ویتنامی ها هرآنچه فرانسویان بدان دست زدنـد ، مانند فرستادن گروهی روستائیان از شمال به‌جنوب برای کار درکشتزارهای بزرگ «کوچین‌چینا» ، فروش آزادنهٔ الکل ، تحمل خاموش مصرف تریاك ، سربازگیری از میان ویتنامی‌های جوان‌برای ارتش‌کشورمادر، عشق کارمندان و نظامیان به‌ازدواج بازنان جوان ویتنامی ، همه و همه مشمئزکننده و سفاکانه بود ...

در زندگی روزانه و به‌عقیدهٔ مردم ، فرانسه فقط عبارت بوداز کارمندان ادارهٔ مالیات ، اداره‌های سربازگیری و ژاندارمها . و همه‌جا نام «پولوکوندور» جزیره‌ای‌کوچك دردریای چین ، زندانی‌که درآن میهن‌پرستان بسیار رنج بردند و در گذشتند ، به عنوان تهدیدی نوشته شده بود . پس‌نباید درشگفت شدکه انسانی که دراین‌پیرامون ناخوش

زاده می‌شد و غروری داشت ، نبردی را برای آزادی کشورش از چنگال فرانسه‌ای برمی‌گزید که به‌علت سیاست استعماری ، منفور بود .

گزارشهایی دربارهٔ زایش ، خانواده و جوانی هوشی‌مین آینده وجود ندارد . فقط می‌توان برحکایتهای این و یا آن همراه و همچنین آن کسانی تکیه‌زد کـه مبارزه سیاسی ، آنان را به‌صورت دشمنانش درآورد .

« لوئی آرنو» که پناهندگان «آنامی» را در پاریس زیرنظارت داشت و سپس سازمان امنیت هندوچین را به‌وجود آورد و بعد رئیس پلیس دریادار «دوکو» شد ، به‌خوبی پیرامونی را به‌یاد می‌آورد که مردی در آن پرورش یافت که بیست سال تمام دشمن اوماند . او چنین توصیف می‌کند :

« هنگامی که من درسال ۱۹۰۷ به«آنام» آمدم ، دانشمندان کهنسال « هوئه » از مردی سخن می‌گفتند کـه صاحب دانش بسیار بود و «ماندارین» منطقه «ها ـ تین» بود . در بارهٔ او می‌گفتند که در ویتنام بیش از همه باحروفچینی آشناست که در آنجا سخت رایج بود . او «نگوین‌سین‌هوی» نام داشت . این‌مرد را چندماه بعد ازکاربرکنار کردند .

درگزارشهائی از پلیس سخن از عدم تعادل او می‌رفت ، حال آنکه برخی دیگر ، اختلاس را دلیل می‌آوردند . این‌هردو امر که به‌دیده یك دستگاه اداری کاملا عادی تلقی می‌شد ، فقط گناهی‌خفیف به‌شمار می‌آمد که حتی ، اگر کارمندان خود را فرمانبردار نشان می‌دادند ، مورد تشویق هم قرار می‌گرفت . امـا در حقیقت گرایشهای ملی ،

و این‌واقعیت که او از سخن‌گفتن به‌زبان فرانسه سرباز می‌زد ، دلیل اخراج او بود . یکی از پسران او « نگوین تات‌تان » نام داشت که بعدها «نگوین‌ای‌کوئوک» نام گرفت و سپس به« هوشی‌مین» شهرت یافت . زندگی او درفضائی سرشار از بی‌عدالتی ، و نیز پر ازخشم وکین به‌فرانسه ، آغاز شد . »

لیکن در آن محیطی که هوشی‌مین پرورش یافت ، احساسات ضد فرانسوی فقط براثر اخراج « ماندارین » پدید نیامد . می‌گفتند « نگوین‌سین‌هوی » در « قیام فرهیختگان » درسال ۱۸۸۵ شرکت جست ، و او و نزدیکانش « پان‌بوی‌چائو » را تحسین میکردند که « نامهٔ باخون نوشته‌اش ازآن سوی اقیانوس » همه جا پخش می‌شد وهیجان محافل ملی رادر«تونگ‌کینگ»و«آنام» بر می‌انگیخت .

«نگوین‌تات‌تان» در۱۹ مه سال ۱۸۹۰ در دهکدهٔ «کیم‌لین» در ناحیهٔ « نان‌دان » زاده شد. این دست کم در هانوی به عنوان زادروز رسمی اوشناخته‌شده است .درهٔ«سونگ‌لام» که زادگاهش در آن قرار دارد،پرازبرنجزارها،بوته‌های تمشك، مزارع ذرت ونیشکر است .در دهی که دورش را چپری از خیزران کشیده‌اند؛ هنوز هم خانه‌ای که انقلابی درآنزاده‌شد، روستاخانه‌ای معمولی و دراز ، قرار دارد . در بارهٔ‌کودکیش شرحی‌گویا وجود دارد که به لحن زندگینامه قدیسان نوشته شده است . نویسندگان این زندگینامه «هوای‌تان» و «تان‌تین» هستندواثرشان عنوان «خاطراتی ازهوشی‌مین»رادارد (هانوی،۱۹۶۲) این‌زندگینامه به‌زبانهای گوناگون‌جهان انتشاریافته‌است.برای این‌اثری که در بارهٔهوشی‌مین اینك در دست دارید،همین « خاطرات » سندی

مهم است .

نخستین نام رئیس جمهوری آینده ، گویا «نگوین سین کونگ» بوده است ،حال آنکه او تا دهسالگیش همچنان که مرسوم است ، از طرف پدر به‌نامی‌دگر ،یعنی «نگوین تات‌تان» خوانده می‌شد ، و مورخان رسمی هانوی‌نیز این‌راقبول‌دارند.

پدر شخصیتی خارق‌العاده‌بود ، یعنی می‌توان او را پیشاهنگ «هوشی‌مین» خارق‌العاده‌دانست. اوفرزندیك‌روستائی وزنی«درجه‌دوم» بود ــ و پیش از آنکه با دختر مالکی ازدواج کندکه به‌وی برنجزاری‌و خانه‌ای بخشید ــ خانه‌ای که در آن سه فــرزند اولش و از جمله هوشی‌مین به‌دنیاآمدند ــ به‌شبانی‌ورعیتی مشغول‌بود.«نگوین‌سین‌هوی» به تحصیل پرداخت وامتحانش‌را درخط چینی‌باکامیابی‌گذراندوعنوان «پوپانگ» یعنی قائم‌مقام دکتر را گرفت پیش از آنکه درسال ۱۹۰۵ مدیرکل وزارتخانه «آداب‌ورسوم» در کاخ پادشاهی «هوئ» شود،به ترتیب‌در«هوئه»و«تان‌هوآ»درس می‌داد. این اندکی پس ازمرگ‌همسر اول‌و کوچکترین پسرانش بود. اما او این شغل را دوست نداشت و می‌گفت:«کارماندارین‌ها بدترین‌نوع بردگی است .» پس از آنکه‌در «بین‌که» رئیس‌اداره‌ای‌شد،مقامش‌را به‌دیده تحقیری‌آنچنان‌می‌نگریست که‌مقامات فرانسوی اورا ازکاربرکنارکردند. از آن به‌بعد ، زندگی را به‌سیاحت گذراند. درحالی که پسرش به عنوان مبشر انقلاب در جهان سفرمی کرد ، « نگوین سین هوی» سالخورده بین سایگون و «پنوم‌پن»و «آنگ‌کور» ،به‌عنوان طبیبی نیمه‌گرسنه ، قصه‌گو ومنشی رسمی، سرگردان‌بود .اوبیست‌سال تمام، بدین‌گونه دوره گردی‌کرد ــ

تنگدست ودرعین‌حال مورد احترام- مردی آزاد.
درسال۱۹۲۵ «لومان‌ترین» درسایگون بامردی‌پیرروبروشد «مردی‌لاغر وشصت‌ساله ،باچهره‌ای آفتاب سوختهٔ ،فکهائی برآمده و ریشی تنك که‌لباسی مشکی‌و ابریشمین به‌تن‌داشت، مردی که‌نیروی مردانگی‌ازاو می‌تابید. اوبا جوانان رفت‌وآمدداشت‌وما «عمو» خطابش می‌کردیم.»
اودرسال ۱۹۳۰ درصومعه‌ای درغرب «کوچین‌چینا» مرد . فرزندانش کار می‌کردند ودرزیر نفوذ عموئی که به‌همراه «دوتام» مبارزه کرده بود، میهن پرستانی دوآتشه بارآمده بودند . «تان» بزرگترین خواهر «هوشی‌مین» ، به‌طب‌شرقی اشتغال داشت.اوتوانست‌مدیریت رستوران درجهٔداران «مین»را به‌عهده گیرد که ازآنجا سلاحها را می‌ربود وبه گروههای مقاومت‌می‌داد. یك «ماندارین» ایالت ،پیش ازآن‌که اورابه زندان روانه‌کند -زندانی که اوچند سالی رادرآنجاگذراند-به‌وی گفت :«بقیهٔ زنها سرزا می‌روند وتو سرتفنگ. » در سال۱۹۴۵اودر عکسها کشف کرد که رئیس جدید حکومت به جوان‌ترین برادرش شباهت‌دارد .دوشیزه «تان» دو مرغابی وبیست تخم‌مرغ را در سبدی نهاد وراه هانوی را پیش گرفت، آنجا که برادرش از او با تشریفات استقبال‌کرد. سپس‌وی‌به دهکده‌شان بازگشت و درسال ۱۹۵۴ درآنجا مرد. «کیم» ،برادر «هو » نیز یك میهن‌پرست رزمنده بودکه به‌آقای «سارو» حاکم آن روزی هندوچین ،نامه نوشت تاعلیه فقری اعتراض کند که‌مردم«نگه‌آن» درآن به‌سرمی‌بردند. اواز این‌نامهٔ سخت به‌خود می‌بالید،اما میخواره‌ای‌خشمگین‌و خیالپروری بود که یارای فعالیتی مستمر راانداشت. او در«کوآك‌نگو» زبان«رومنی»شدهٔ ویتنامی‌رادرس

می‌داد که سرانجام به‌صورت زبان ملی درآمد. هنگامی که در سال ۱۹۵۰ مرد ،روستائیان دهکده‌اش تلگرامی بدین شرح از « هوشی‌مین » دریافت کردند:

«کارهای دولتی به‌من امکان آن نداد که ،هنگامی که او بیمار بود،از او تیمارخواری کنم، و امروزنیزنمی‌توانم‌به مراسم خاکسپاری او بپردازم ،من‌با فروتنی از این‌نقض پاسداری کیش برادرانه پوزش می‌خواهم وازشما خواهش می‌کنم پسری را ببخشید که احساسات خانوادگی‌را درپای کارهای دولتی قربانی کرده است . هوشی‌مین.»

«کونگ» کوچولو، «هوشی‌مین» آینده ، مثل یك روستازاده ویتنامی بین‌کلبه گاله‌ای و برکه‌هائی که در آنها ماهی می‌گرفت ،بین مدرسه‌تاخیابانهای‌دراز«هوئه» زندگی‌می‌کرد که‌پدر او راباخودبه‌آنجا همراه‌می‌برد. او تادهسالگی ،مانند همه‌بچه‌های دیگر آن صفات ،دو رشته گیس داشت. هنگامی که‌مادرش درگذشت ، پدر به اولقب «نگوین‌تات‌تان» داد. اودرفضائی تحصیل می‌کرد که‌براثر کاراجباری مسموم شده بود که ادارهٔ استعماری برای ساختن جاده از «هوئه»به «مین»برمردم تحمیل می‌کرد. کارگران می‌گریختند و بسیاری از آنان درنزد خانواده«هو» پناهگاهی می‌یافتند.

قیامها یکی پس‌از دیگری‌سرکوب شد: «پان‌دین‌پونگ» مغلوب شد،«دوتام»ناگزیر ازترك‌مبارزه‌گردید. «پای‌بوی‌چائو» در سال ۱۹۰۱ بیهوده کوشید تا استحکامات«نگه‌آن» را تسخیر کند.دراین‌اثنانویسنده بزرگ آثاررزمی‌با «نگوین‌سین‌هوی» وفرزندانش‌طرح دوستی‌افکند. اومی‌خواست آنان را باخودبه ژاپن‌ببرد که‌درآنجا برقراری‌مجددیك

دودمان خیلی ملی‌را تدارك‌می‌دید، اما«هوی» سالخورده فرزندانش را به‌آموزش زبان‌فرانسه فرا می‌خواند ،نه‌برای آنکه به اراده خارجیان سربسپارند ،بلکه‌بدین‌علت که عقیده داشت آینده‌به‌گسترش‌آموزش‌و فرهنگ بستگی دارد . لیکن تعالیم «پان‌بوی‌چائو»ی سرافراز برای «تان»جوان تلف، نشد که‌هیچگاه اندرز رهبر ملی را فراموش نکرد: «کسی که‌می‌خواهد کشوررا آزاد کند، بایدحزبی قدرتمند بنیاد نهد. »

«نگوین‌تات‌تان» در۱۵سالگی به‌مدرسه‌عالی«کوك‌هوك» درهوئه واردشد ودرآنجابه تحصیل فرانسه‌وویتنامی،توامان‌پرداخت.مدرسه‌را یك«لژیونر»سابق‌خارجی‌اداره‌می‌کرد. او درآنجا درقیام ۱۹۰۸ درگیر شد.پس ازچهارسال تحصیل منقلب وتوام با سرخوردگی ، مردجوان راه‌جنوب،راه «پان‌تیت» را پیش گرفت که بندری کوچك بود که « نوئوك‌مام » ، آن‌یك چاشنی غذای هندوچینی که‌از ماهی شورگرفته می‌شود شهرت داشت .«تان» از ژانویه تاسپتامبر۱۹۱۱، درمدرسه‌ای که‌به‌کارخانهٔ «نوئوك‌ـمام» سازی وابسته بود،«کوئوك‌نگو» وفرانسهٔ درس‌می‌داد. یکی از روزها غیبش زد.

به‌سایگون‌رفته بودودرمدرسه‌ای نزدیك بازارکهنه نام نوشت‌و به‌تحصیل‌دریانوردی پرداخت .

فصل دوم ـ مهاجر

انسانهای « نگه‌آن » همانقدر دلخواه مهاجرت می‌کـردند که «کابیل »ها، « پلپونزها » و یاسیسیلی‌ها. برای‌هوشی‌مین آینده ، سوای تمایل به مهاجرت ، مساله فشار اقتصادی و این نکته‌نیز مطرح‌بود که نمی توانست به‌استیلای استعماری گردن نهد و می‌خواست از راه تماس‌با فرهنگهای بیگانه بردانش‌خویش بیفزاید . در آخرین روزهای سال ۱۹۱۱ ، جوان ۲۱ ساله ، تلخکام‌اماسرشار از آرزوهای تازه ، به عنوان شاگـردآشپز برکشتی « لاتوش ترویل » نشست که میان بنادر « هایفونگ » ومارسی رفت وآمد می‌کرد . اوآن روزها خود را « با» می‌نامید . مستخدم‌کشتی‌ای بودن که کارمندان مستعمراتی‌ای را که به مرخصی می‌رفتند حمل و نقل می‌کرد ـ این‌کاری نبود که در داوری او نسبت به جامعهٔ فـرانسه نرمش ایجاد کند و یا تغییری پدیدآورد . او دوسال درکشتی‌ای‌کار کردکه درمهمترین بندرهای مدیترانه وافریقا، مـانند « اوران » ، «داکار » ، « دیگـوسوارز » ، « پـرت سعید » ، «اسکندریه » پهلو می‌گرفت ، و همه جا همان مناسباتی را می‌دید که

بر ویتنام حکمفرما بود . در اینجا بود که او اسناد نخستین کتابش را به نام « فراگرد حکومت استعماری فرانسه » گردآوری کرد . در مارسی برای نخستین بار شنید که « آقا » خطابش کردند .

« ویلفردبور بورش » ، یکی از زندگینامه نویسان او ، اطمینان می‌دهد که نخستین اقامتها در فرانسه این اعتقاد را در او به وجود آورد که مردم خود فرانسه با « استعمارگران » آن سوی اقیانوسها کاملا فرق‌دارند. و این نگرش است که در «کتاب در شمال مدار ۱۷ درجه » که در سال ۱۹۵۵ درهانوی‌انتشار یافته ، مدام بیان می‌گردد . ویتنامی جوان ، پس از آنکه با « بوستون » و نیویورك نیز آشنا شد ، در آستانهٔ جنگ اول جهانی ، در بندر « لوهاور » ازخدمت کناره‌گرفت . سپس چندی در « سنت آدرس » به باغبانی مشغول شد . اما به‌جای آنکه به پاریس برود ، راه لندن را در پیش‌گرفت ، زیرا از کشوری میهمان نوازی نمی‌خواست که میهن او را سرکوب می‌سازد . هر چند که او آبدیده شده بود ، اما برفرزند آن مرد کوچك و فریفته از « کیم‌لین » ، در آن پایتخت مه‌آلود و زنگار خورده چه می‌توانست گذشت ؟ او به عنوان برف پاروکن و شاگرد آشپز در یك رستوران ، به دشواری امرار معاش‌کرد . می‌گویند که در هتل « کارلتون »، وردست « اسکوفیر » ، استاد مشهور آشپزی بود . شاید هنرآشپزی می‌توانست عقیدهٔ او را در بارهٔ فرانسه تغییر دهد ، اما این مسأله‌ای فرعی است . اما مهم این است که او عضو سازمانی‌آسیائی بود به نام « لائو دونگ هویی نگای »(کارگران ماوراء بحار) . او از قیام ایرلند به شوق می‌آمد ، با اعضاء « جامعهٔ فابیان » رفت وآمد داشت ،

کتاب بسیار می‌خواند و معنی کلمهٔ انقلاب‌را می‌فهمید .

اما خیلی زود نیز در یافت که لندن آن مکانی نیست که بتواند در آنجـا برای آیندهٔ کشورش فعالانه کار کند . با وجـود جنگ و سربازگیری کـه شامل « آنامی » ها نیز می‌شد ، در سال ۱۹۱۷ روانهٔ پاریس گـردید ـ چند هفته پیش از آن که در « پترزبورگ » ، کاخ زمستانی بـه دست شوراها بیفتد و لـنین دیکـتاتوری پرولـتاریا را بنیاد نهند .

فرانسه‌ای که او در اواخرسال ۱۹۱۷ کشف کرد ، با فـرانسه‌ای که‌به کشور او زور می‌گفت ، کاملافرق‌داشت .ملتی‌رزمجوبودکه هم ازخارج و هم ازداخل ، به وسیلهٔ جریانهای توانای اجتماعی ، درتهدید بود ، قومی مـغرور و به محك آزمایش دشوار خورده که از پاره‌ای جهات‌او را به‌یادقوم‌خودش می‌افکند .

پس‌فرانسه فقط ملتی ازکارمندان‌گمرك و ژاندارم هانبود.فرانسه شامل گروهی از انسانهای صاحب احساس و عاطفه بودکه‌شوریده دل و فقیر بودند و در میان‌آنها صدها هـزار « آنامی » برخورده بودند ، سربازان و کارگرانی‌که جنگ آنها را به فرانسه‌کشانده بود و درآنجا در غربتی نومیدوار می‌زیستند ، امادرعین‌حال‌باتفاهم‌های انسانی‌روبرو می‌شدند.این‌نوع‌انتقالهای‌گروهی‌او رابرآشفته‌می‌کرد،لیکن‌می‌دید که بین « آنامی » ها و فرانسوی ها ، برادری راستین پدیدآمده است .

پیش از آن‌کـه موقعیت خـود را به عنوان میهن پرست جوان «آنامی » به دقت دریابد ، شباهت شرائط زندگی یك استعمار زده و یك‌پرولتر ، او را به شگفتی‌می‌انداخت .در یکی‌ازنخستین مقاله‌هایش

بود که دربارهٔ همین مسائل نوشت ، اوبه بداهت‌به سازمانهای کارگری و احزاب‌چپ‌روی آورد. اگر درزادگاهش مانده‌بود ،به‌یك ناسیونالیسم تندروروی می‌آورد که از هرچشم انداز ایدئولوژیك فارغ بود و فقط یك هدف داشت و آنهم راندن‌خارجیان بود . شایدهم دراین گیرودار ، به نژادپرستی‌ای ، ازآن نوع که طرفداران « پوك‌کوئوك » بدان عمل می‌کردند ، گرفتار می‌آمد .

اماچون اودر جامعه‌ای تفکیك شده وصنعتی‌می‌زیست ،برداشت سیاسیش رنگی دیگریافت و شیوهٔ اندیشه‌اش بزرگوارانه‌تر شد . این طاغی میهن پرست براثرتماس باچپ‌های فرانسه تغییر کرد و به‌صورت یك انقلابی‌مدرن درآمد . نظام‌استعماری‌ازاوبیگانه‌ای‌درسرزمین‌خودی ساخته‌بود ، و مردم‌فرانسه از او درفرانسه یك شهروند ساختند .

پنج سال زندگی هوشی‌مین آینده در پاریس ، زندگی مهاجری بود که انسانی را علیه‌کشوری‌برمی‌انگیزد ، لیکن درعین‌حال می‌تواند میان‌او و همین‌کشور پیوندهائی ناگسستنی پدیدآورد . فقروبرادری ، حیله‌های‌پلیسی‌ومباحثه‌های سیاسی،کشف تمدنی‌که نشانه‌های‌انحطاطش رالطفی‌دلنشین پوشانده‌بود ، زیروروشدنهای ناسیونالیستی و شکوفائی طرحهای‌بزرگ:دراین‌فضای‌پاریس بودکه‌یك آسیائی‌فقیرواستعمارزده، در جستجوی یك دکترین ، مقارن پایان جنگ و در دوران مذاکرات صلح ، تجارب زندگیش را به‌دست‌آورد و باسیاست و پیش از همه انقلاب آشناشد .

« نگوین‌تات‌تان » جوان نامش‌را عوض‌کرده‌بود . دوسال تمام « با » نام داشت و در « لاتوش ترویل » فرمان می‌برد . اما چگونه

می‌توانست این نام را به‌براو که عنوان نوکر گذاشته شده بودنگاهدارد؟ بدین گونه بودکه نامی را برگزیدکه حتی الامکان آهنگدار باشد. نام « نگوین‌آی کوتوك »را برخودنهاد. « نگوین » نامی است‌که در « آنام » ازهمه متداولتراست ، و دودمانهائی نیز چنین نام داشته‌اند. پیشوند « آی » تمایل وگرایش ، و«کوتوك» میهن معنی‌می‌دهد. ازاین روبودکه اوخود را « نگوین » میهن‌پرست نامید. پلیس ، خوانندگان اعلامیه‌های بیشمار و « کمینترن » او را بدین‌نام می‌شناختند.

در اتاقکهائی‌که او درخیابان « مارکاده » و خیابان « دگوبلن » بادوستش «پاذوان‌توتونگ » و سپس‌بن‌بست « کوم‌پوتن »درناحیه‌های گوناگون پاریس باهم‌میهنانش مسکن داشت ، اصولابه‌کارهای عکاسی مشغول‌بود. در یکی از شماره‌های نشریهٔ « زندگی‌کارگری » آگهی کوچکی دیده می‌شد : « اگرمی‌خواهید یادگاری زنده از والدین‌تان داشته‌باشید ،عکسهایتان‌را نزد «نگوین‌آی‌کوتوك» رتوش‌کنید.عکسی زیبا در قابی زیبا به‌مبلغ ۴۵فرانك . » هرچندهم‌که اوخط چینی‌رابسیار خوش می‌نوشت ، اما با رتوش عکسها درآمدی فقط بسیاراندك‌داشت وزندگی فقیرانه‌ای را می‌گذراند.

لیکن چه‌باك ! او وقت‌کافی‌داشت‌که‌به‌دیدار محافل‌سیاسی‌برود، انقلابیهائی « آنامی » را مانند « پان‌چوترین » ،« پانوان‌تروتونگ »، « نگوین ته‌تروین » و دیگران را نزدخود گردآورد ، سوسیالیسم رابه دقت مطالعه کند ، بخواند و مقاله بنویسد. او نخستین تماسهای‌سیاسی را بایك‌کتابفروشی درکنار « که‌دوژماپ » برقرارکردکه یك کارگر سوسیالیست‌مبارز به‌نام « هازفلد » آنرا اداره می‌کردکه‌به ظاهر با «لئون

تروتسکی » ارتباط داشت . او نخست با رهبران انقلابی اتحادیه‌های کارگری ، مانند « مونات » و « بوردرون » ، وصلحدوستانی مانند « مارسل کاپی» همداستان شد . « پل‌وایان کوتوریه » از او دعوت کرد که با « اومانیته » همکاری کند ، و او در همین‌نشریه « خاطرات یك مهاجر » ونمایشنامهٔ تك پرده‌ای « اژدهای خیزرانی » را انتشارداد ،حال آنکه « ژان‌لـونگه » ، یکی از نوه‌های کارل‌مارکس ، در ستونـهای روزنامهٔ «پوپولر» ، جائی برای اوگشود . او درآن روزها ، به‌عنوان نخستین«آنامی» به‌سازمان جوانان سوشیالیست پیوست .

در بولتن ضدکمونیستی B. E. l. P. l در سال ۱۹۲۵ مقالـه‌ای دشمنانه از «هووان‌تائو» به‌نام« هوشی مین اسرارآمیز» انتشار یافت . «وان‌تائو» آن‌انقلابی جوان را می‌شناخت و اورا بـدین‌گونه توصیف کرد: «هیکلی مانند سایه‌که همواره‌کتابی زیربغل دارد... اوامیل‌زولا، آناتول فرانس ، شکسپیر ، دیکنس ، هوگو ورومن رولان‌می‌خواند: باوژول‌راوو» ، آنار کو سندیکالیست قدیمی دوستی‌نزدیکی‌داشت که از سویس برگشته بود و درآنجا بالنین‌و زینوویف‌همکاری‌کرده‌بود.. این‌ستایشگر آنارشیست‌هائی مانند «سورل» و «ارنست‌کـوردوروآ» ، بابلشویکها رابطه‌ای نزدیك داشت و برای هوشی‌مین سرچشمه تمـام نشدنی اطلاعات و اخبار بود . هوشی‌مین با او مشورت می‌کرد و از گنج بی‌پایان حکایتها و اخبار او شادمانه بهره می‌گرفت . . . «راوو» مدتی دراز مشاور این «آنامی» جوان بودکه درآن روزها بادفترنشریهٔ «زندگی کارگری» واقع در ناحیهٔ «بل‌ویل» رفت‌وآمد داشت که‌سنتهای انقلابی‌درآن‌هنوززنده بود. بدین‌گونه بودکه درروح‌این «آنامی»ریشه

کن شده ، یادگارهای قیامهای کشورش باتاریخ کموناردها درآمیخت که درگورستاق «پرلاشز» آرمیده بودند ...»

«هووان‌تاتو» تصویر هوشی‌مین آینده را چنان درمی‌افکندکه در همان‌زمان«ژاك‌استرنل» درنشریهٔ «انقلاب پرولتری» توصیف می‌کند : « اونخست یك عکاس کوچك بودکه بادشواریهای بزرگ زندگی‌خود را می‌گذراند ... مردی جوان وکوچك‌اندام و ظریف باچهره‌ای‌لاغر و نگاهی نوازشگر که در آن شعله‌ای می‌درخشید که در نگاه کسانی دیده می‌شودکه شیفته اندیشه‌ای هستند . اوآدمی بسیار حساس‌بود...» برخی از دوستانش او را آن روزها ، بی‌آنکه دلیلش روشن باشد ، «آقای فردیناندکوچولو» می‌نامیدند .

او عضو سازمان جوانان‌سوسیالیست،همکارنشریه‌های«پوپولر»، «اومانیته» ، «زندگی‌کارگری» بود که«گاستون مون‌موسو» ، آنارکو-سندیکالیست و روزنامه‌نگار درخشان ، به‌وی اندرزهای شغلی می‌داد. به‌زودی یکی از اعضاء « بین‌الملل‌سوم» ، یکی از برادران «وویوویچ» او را زیربال خود گرفت . «وویوویچ» مردی سزاوار اعتنا بود که به‌نحوی غریب کاملا فراموش شده است . تأثیر او برنقشه‌های آیندهٔ هوشی مین جوان ، تعیین‌کننده بود .

یکی از شبهای سال ۱۹۲۰ ، «کیوکوماتسو» ، نویسندهٔ جوان ژاپنی ، دریکی از جلساتی‌که از طرف پروتستانها به‌خاطر «ساکو» و «وانزتی» درتالار «واگرام» برگزار شده بود ، شرکت داشت که مرد پهلودستی‌اش برشانهٔ اوکوفت . این یك آسیائی بود . مردی جوان و لاغر باچشمهائی شعله‌ورکه از او پرسید : «چینی هستی‌یاآنامی؟ »-

«ژاپنی‌هستم .» کوماتسو خود را معرفی کرد .

به‌محض آنکه سخنرانی «مارسل‌کاشن» تمـام شد ، آن دو نفر به‌قهوه‌خانه‌ای رفتند و « نگوین‌آی‌کوئوك »باحرارت بسیار از بدبختی کشورش سخن‌گفت . آنها ازآن پس اغلب یکدیگر را می‌دیدند ،در پاریس پرسه می‌زدند و از آسیا سخن‌می‌گفتند .

هنگامی‌که چندماه بعد ، «آرنو» مسئول نظارت‌بر«آنامی»هادر پاریس ، به‌جلسه‌ای رفت که در آن پروفسور «فلیسین‌شاله» می‌بایست به‌نفع استقلال هندوچین سخنرانی کند ، در جلوی در ورودی مردی لاغراندام ، جوان وبلندپیشانی را دید که حرکاتی شدید دارد و علیه حکومت‌استعماری اعلامیه پخش می‌کند . او نام«نگوین‌آی‌کوئوك» را پیش‌ازآن نیز شنیده بود ،وهنگامی‌که‌یکی از جاسوسانش ،آسیائی شورشی را به وی نشان داد . خواهان آن شد کـه با او قرار دیداری بگذارد . پلیس و انقلابی ،سپس طی سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ چندین بار در قهوه‌خانه‌ای در نزدیکی «اپرا» بایکدیگر ملاقات کردند .

نمی‌دانیم‌که هوشی‌مین دربارهٔ «آرنو» چه می‌اندیشید ، اما این «آرنو» بانیکخواهی یادآن‌جوان آتشین‌مزاجی را می‌کند که به‌وی‌از دهش ، خانواده‌اش و میهنش به‌لحنی شورانگیز سخن می‌گفت و از بیدادی‌که برپدر بافرهنگش ، «نگوین‌سین‌هوی» رفت حکایت می‌کرد. «نگوین‌آی‌کوئوك» ازاومی‌پرسید :

«چگونه می‌توانم اینهمه جنایت را برفرانسه ببخشم؟»

«لوئی‌آرنو» به«آلبرسارو» ، وزیر مستعمرات که به‌استدلالهای کارمندش بسیار بدبین بود ، می‌گفت : « باید با این مرد آشنا شوید.»

و وزیر بدخو به‌او پاسخ می‌داد : « به‌شما می‌گویم که این نگوین‌آی کوئوك‌اصلاوجود خارجی ندارد، این فقط نام مستعار « پان‌توترین » است .» اما وزیر کابینه سر انجام ، آشنای کارمندش را پذیرفت ـ اگرچه فقط بدین خاطر که هویتش رامعلوم کرده باشد . در این دیدار انقلابی جوان از وزارت مستعمرات واقع درخیابان « اودینو»،نخستین عکس نیز از«نگوین‌آی‌کوئوك» برداشته شده‌است که در دست پلیس است : مردی لاغراندام و خجول باکلاهی کوچك برجمجمه‌ای بلند، اثری گمگشته ، اثرآدمی از پای در آمده را در انسان می‌گذارد . آدم کمی به‌یاد چارلی‌چاپلین در فیلم « مهاجر » می‌افتد .

اکنون فعالیت سیاسی اوشکلی معین‌به‌خودگرفته بود ، قاطع‌تر از هنگامی‌که در میخانه‌های کوچك بارفقا بحث‌می‌کرد و یادرجلسات زیرچشم پلیس، دربرابر شنوندگانی پرسروصدادر«کلوب‌دوفوبورگ» در بارهٔ تبهکاریهای ادارهٔ مستعمرات فرانسه سخن می‌گفت . به‌علت کنفرانس‌صلح‌ورسای در سال ۱۹۱۹ ، « نگوین‌آی‌کوئوك »ودوستش « پان‌وان تروئونگ » به‌یاری « پان‌چوترین » به‌غایت ماهر ، برنامه‌ای هشت ماده‌ای برای استقلال‌کشورشان تهیه‌کردند . آنان این برنامه را به‌دبیرخانهٔ‌کنفرانس صلح تسلیم داشتند . این پیشنهاد که چهارده ماده معروف ویلسون ، پدر تعمیدی آن بود ، به هنگام خواندن سخت فروتنانه جلوه می‌کند : فرستادن هیئت‌های نمایندگی بومیان به‌مجلس فرانسه ،آزادی مطبوعات و اجتماعات ، بخشودگی عمومی زندانیان سیاسی ، جانشین شدن دستورها به‌وسیلهٔ قوانین ، حقوق برابر برای فرانسوی‌ها وآنامی‌ها . همین .

اما چنین ملایمتهائی را یارای آن نبود کـه توجهها را به‌گروه کوچك‌مهاجران‌هندوچینی جلب کند. «نگوین‌آی‌کوئوك» راکه کوشیده بود باویلسون مستقیماً در بارهٔ ویتنام گفتگو کند ، بیرحمانه از ورسای بیرون‌کردند . اعراب ، کردها ، ارمنی‌ها و دیگر اقلیتهای گوناگون بسیار نیرومندتر اظهار وجودکردهٔ بودند .

لیکن درعوض ،«نگوین‌آی‌کوئوك »در نزد کارگران «آنامی » موفقیتی بسیاربزرگ به‌دست آورد که بلافـاصله پس‌از اخراجش از ورسای ، در شهرستانهای فرانسه به‌دیدارآنان رفت . او ازهموطنانش که در فرانسه‌کار می‌کردند ، به‌مراتب جلوتربود .هرهندوچینی‌جوانی که در سال ۱۹۲۰ به‌پاریس می‌آمد ، ناگزیربااین شخصیت نحیف اما آنچنان مهم تماس می‌گرفت . این مرد در هـرساعتی از روز وشب ، هم‌میهنانش رادر اتاقی‌می‌پذیرفت که در آن مقاله‌هایش‌را می‌نوشت و گاهگداری نیز می‌خوابید . لطفی خاص‌ازاو می‌تابید که‌آدم رابه‌اطاعت وامی داشت .

اوبه‌هم‌میهنان جوانش که‌درخانهٔ‌دانشجوئی‌درخیابان«دوسومرار» به‌دیدارشان می‌رفت ، به لحنی ملایم اما مقاومت نـاپذیر می‌گفت : «بعدها می‌توانی تحصیل‌کنی ، اما نخست با ماهمکاری کن.» «بوتی لام» که در خاطراتش از هوشی‌مین ، گویا به نحوی افسانه‌ای سخن می‌گوید ، می‌نویسد : «در ورسای ، آنجا که امپریالیست‌هـا شیرینی استعماری را بین‌خود تقسیم‌می‌کردند ، یك«آنامی» به‌نام « نگوین‌آی کوئوك»، بدون جنجال بزرگ خواهان حق‌تعیین سرنوشت‌برای‌ویتنام شد [که‌البته بسیار مبالغه‌آمیز است] . این‌برای ما مانند آذرخشی بود،

تندری بهاری . این‌مردی از ویتنام بود که حقوق مردمش را می‌طلبید . در برابر او سرتعظیم فرود آوردیم. وقتی که‌دو ویتنامی در فرانسه‌باهم روبرو می‌شدند ، خواه ناخواه نام «نگوین آی‌کوئوك» را می‌بردند.

« بوئی‌لام» که در آن اثنا مقاله‌های شورشیان را درنشریه‌های گوناگون خوانده بود برآن شد که به‌دیدار قهرمانش برود . « به‌خانهٔ شمارهٔ ۶ خیابان‌گوبلن رفتم و در زدم . قلبم داشت ازشدت ضربان از گلویم بیرون می‌آمد . آیا مرا خواهد پذیرفت؟ مردی‌تقریبا سی و دو سه‌ساله ، باریك ، خیلی باریك ،بارنگ پوستی روشن ، بالباسی‌مشکی و فرسوده در برابرم ایستاده بود و به‌من لبخند می‌زد . چشمهایش می‌درخشید . « کوئوك » او را در بارهٔ ویتنام سوآل پیچ کرد ، خواستار وحدت و همدردی میان پرولتاریای فرانسه و مستعمرات بود و سپس او را باخود به‌نگارخانه‌ای برد که درآنجا ـ آنچنان‌که میهمان باستایشی خوشباورانه می‌پندارد ـ همه را می‌شناخت و بسیاری از فرانسویان بااودست می‌دادند . درحقیقت، «نگوین‌آی‌کوئوك»دوستان فرانسوی بسیار داشت ، و همچنین مردمانی از افریقا و جزایر آنتیل نیز در شمار محشورانش بودند .

در یکی از شبهای سال ۱۹۲۰ مرد جوانی که اشك در چشم داشت ، نزد «بابو» آمد . «بابو» یك‌سوسیالیست مبارز بود که‌درهانوی بامجلهٔ «میهن‌آنامی» همکاری‌داشت و به‌نفع دوستش «پان‌چوترین» که به‌علت طرفداری از استقلال ویتنام به‌مرگ محکوم شده بود ، فعالیت می‌کرد . مرد جوان پرسید : «شماآقای بابو هستید ؟» و پیش ازآنکه فرصت پاسخی به‌اوبدهد ، اشکریزان خود را به‌آغوشش افکند . این

«نگوین آی کوئوك» بود .

در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ فعالیت سیاسی او در فرانسه ، در سه‌سطح گسترش یافت : شرکت در کنگرهٔ سوسیالیستی«تور»و پیوستن به‌فراکسیون کمونیستی «کاشن» و «فروسار» ، انتشار یك‌اثر پرحرارت جدلی به نام « فـراگردحکومت استعماری فـرانسه » ، بنیاد گذاری «انترکولونیال» و «پاریا» ، یعنی نشریه‌ای باهدف مبارزهٔ طبقاتی کـه خود سردبیر وناشرآن بود .

«مارسل‌کاشن» بعدها نوشت : « نمی‌توان حضور یـك نمایندهٔ هندوچینی را درکنگرهٔ «تور» فراموش کرد . او باحرارت ، استثمار ننگین ۲۰میلیون هموطنش را به‌و یلهٔ امپریالیسم فرانسه ، محکـوم می‌کرد و خواستار آن بود که همهٔ سوسیالیست‌ها به‌بومیان سرکوب شده ، بازداشت شده و به‌قتل رسیده کمك‌کنند . این‌نماینده‌ای که از خاور دور آمده بودکه بود ؟همان‌هوشی‌مین‌بود .» روزنامهٔ«اومانیته» در۲۸ دسامبر ۱۹۲۰ عکسی‌گویا ازکنگرهٔ «تور» انتشارداد که بعدهادر چندین مجله وکتاب نیز دیده شد . دراین‌عکس ،«نگوین‌آی‌کوئوك» درلباسی مشکی که برایش بسیار بزرگ بود ، و شاید آن‌را به‌عاریت گرفته بود ، ویقه‌ای آهار زده به‌دورگردن باریك دیده می‌شود .او در این‌عکس ریش ندارد و موهایش آدم را به‌یاد تصویر « رمبو»ی‌جوان می‌انـدازدکه «فانتن‌لاتور»کشیده است .

بدین‌گونه است‌که او در میان مبارزان سوسیالیست تنومند سبیل‌کلفت ایستاده و در کنارش «وایان‌کوتوریه » دیده می‌شود که نگاهی دوستانه‌به‌وی افکنده است .«پل‌بنکور» که در کنگره شرکت

داشت، بعدها باچندشی ناشی از ترس از «خطرزرد» این « هندوچینی جوان را به‌یاد آورد که‌به‌قیام‌وشورش فرامی‌خواند. «کوتوك»احتمالا خودرا درکنگره منفردورهاشده احساس میکرد .او ،همچنان که خود بعدها حکایت‌می کرد، باناخوشدلی بسیارشاهد مبارزهٔ‌درخشان لفظی بین «لئون‌بلوم» و « وایان کوتوریه»،«مارسل سامبا» و«کلارازتکین» بود.

می‌توان‌متن‌سخنرانی‌اورادر«اومانیته» خواند که نام سخنران‌در آن«نگوین آی کوتوك » آمده،اما درصورت مجلس تند نویسی شده ، ازصفحه۱۳۱تا۱۳۳ ،فقط‌به‌عنوان«نمایندهٔ هندوچین قلمداد شده‌است.

در۲۶دسامبر ۱۹۲۰ درکنگره سوسیالیستی نمایندگان ایالتهای «ان»و«تارن‌اکارون» ازپی‌یکدیگر سخنرانی کردند.

رئیس کنگره:«نوبت سخنرانی‌نمایندهٔ هندوچین است!»

نمایندهٔ هندوچین:«رفقا! امروز می‌خواستم با شما در انقلاب جهانی همکاری کنم ، اما باید به‌عنوان یك سوسیالیست با اندوهی فراوان‌علیه جنایتهای‌کثیفی اعتراض‌کنم که‌در کشورم روی می‌دهد.» چندتن ازحاضران:«درست است!» «همان طور که می‌دانید ، استعمار فرانسه نیم‌قرن پیش به‌هندوچین آمد . کشورمارا به نام سرمایه‌داری. باسرنیزه تسخیر کردند .ازآن‌پس‌مانه فقط بیشرمانه شرکوب واستثمار می‌شویم، بلکه به‌نحوی وحشتناك شکنجه می‌بینیم و مسموم می‌گردیم. من براین‌لغت«مسموم» تکیه‌می کنم ، مسمومیت به وسیله تریاك والکل وغیره .برای‌من‌ناممکن است تادر دقایقی اندك همه‌مخالفتهائی را برای شما بشمارم که جنایتکاران سرمایه‌داری در هندوچین پدید آورده‌اند. تعدادزندانها ازمدارس بیشتر است. درهای این زندانها عملا هیچگاه

بسته‌نمی‌شود وسلولهای آن‌بنحوی‌وحشتناك پراست . هربومی که‌بدو گمان‌داشتن اندیشه‌های سوسیالیستی برود به‌زندان افکنده می‌شود و اغلب بدون‌رای دادگاه به‌قتل می‌رسد .این به‌اصطلاح «دادرسی نوع هندوچینی » است. زیرا در هندوچین دو نوع دادرسی وجوددارد. «آنامی»ها تامینی‌را که اروپائیان واروپائی شدگان ازآن برخوردارند ندارند. درنزدما آزادی مطبوعات و آزادی عقیده وجود ندارد ،و همچنین ازحق اجتماعات‌و تظاهرات اثری نیست .ماحق مهاجرت و حتی‌حق مسافرت به خارجه را نداریم. مادرتیره‌گونترین نادانیها به‌سر می‌بریم ،زیرا ازآزادی آموزش بهره‌مند نیستیم . درهندوچین ازهیچ کاری‌فروگذار نمی‌شود تا مردم را به‌وسیله تریاك مسموم‌کنندوبه‌وسیله الکل ابله سازند. هزاران«آنامی» را به‌مرگ رها کردند و هزارتن را کشتند تا ازعلقه‌هائی‌دفاع کنند که علقهٔ آنان‌نیست.

رفقا!با ۲۰ میلیون «آنامی» چنین رفتارمی‌کنندکه تعدادشان‌بیش ازنیمی‌از جمعیت فرانسه‌است..ادعاهم‌دارندکه«آنامی»ها«سوگلی‌های فرانسه»هستند! (کف‌زدنها) «حزب سوسیالیست باید بنحوی موثر به نفع بومیان‌درفشار واردعمل گردد.

«ژان‌لونگه: «من‌به‌نفع بومیان وارد میدان شدم.»

نمایندهٔ هندوچین:«پیش‌ازهمه من‌دیکتاتوری سکوت را برقرار کرده‌ام» (خندهٔ حضار) «حزب باید در همهٔ مستمرات ، تبلیغات سوسیالیستی را آغاز کند.ما باپیوستن به‌بین‌الملل سوم ، قول مطلق حزب سوسیالیست را می‌بینیم که به‌مسائل استعماری سرانجام،توجهی شواخور آن بکند.

ماازشنیدن این خبربسیارخوشحال‌شدیم که‌یك هیئت نمایندگی دائمی برای افریقای شمالی به وجود آمده است ،وخرشحالترخواهیم شدکه حزب یك‌رفیق سوسیالیست را به‌هندوچین بفرستد که‌درمحل‌از مسائل موجود واقداماتی که باید انجام‌گیرد، اطلاع‌یابد.»

یکی‌ازنمایندگان: «بارفیق‌انورپاشا؟»

نماینده هندوچین:«آرام بگیرید،پارکمانترها !» (کف‌زدنها) «به‌نام تمامی‌بشریت، به نام همهٔ سوسیالیست‌ها ،چه چپ و چه راست شمارا مخاطب قرار می‌دهیم:رفقا، مارا نجات دهید !» (کف‌زدنها) رئیس‌کنگره :«نمایندهٔ هندوچین دید که با چه تشویقی از سخنانش استقبال شد . او می‌تواند ایمان داشته باشد که حزب سوسیالیست یکپارچه درپشت سر وی ایستاده است تا علیه جنایتهای بورژوازی اعتراض کند.»

«ژان‌لونگه» یك‌بار دیگر اقدامات خود را در پارلمان به‌نفع سرکوب شدگان به‌یادمی‌آورد.«وایان‌کوتوریه» چنین‌جواب می‌دهد: «فقط‌در مجلس نیست‌که باید به‌نفع ملتهای درحال‌اختناق مبارزه‌کرد! اما آن‌اشاره‌به«انورپاشا»نشانهٔ بدبینی محافل انقلابی به همه آنچه بود که‌به‌نحوی‌باناسیونالیسم«ارتجاعی»تماس می‌یافت که می‌توانست به به بهای لطمه برتودهٔ کارگران در کشور ما در تمام شود . برای «وایان‌کوتوریه» ، اما نه‌برای«ژان‌لونگه» مساله نه فقط بر سررهائی بومیان ، بلکه برسر آزادی همهٔ ملتها بود .

درمیان دو«بین‌الملل» ،هوشی مین‌آینده ، درنگی دراز آهنك کرد. طبع‌او ، طرافت احساس او، می‌توانست اورا به شوی کسانی

مانند«ژان‌لونگه»و«پل‌فور»بکشاند که‌مخالف هر نوع‌خشونتی بودند. اما اومدتها بودکه باجناح‌دیگر تماسهائی‌نزدیك برقرار کرده بود.به او وعده‌های زیادداده بودند ، واوطرحهائی بیش از آن داشت که بتواند ازعهده همه‌آنها برآید. ازمسکوبادآن انقلاب بزرگی‌می‌وزید که می‌توانست همهٔ نظامهای استثماری را بروبد . پس او به دنبال «کاشن»و«فروسار»،وبه‌ویژه «وایان‌کوتوریه»رفت که بلاغت بسیارش اوراجلب‌می‌کرد ومتقاعد می‌ساخت.

آنچه سرانجام موجب آن‌شدکه«نگوین‌آی‌کوئوك»تصمیم‌خود را بگیرد، خود او ۴۰سال بعد در مقاله‌ای‌که به‌علت‌هفتادمین‌زادروزش زیرعنوان«راهی‌که مرا به‌لنینیسم‌کشاند » نوشت ، ازهمه بهتر توصیف شده‌است: «بلافاصله پس از جنگ اول‌جهانی ،من‌درپاریس‌به‌عنوان نقاش عتیقه‌های چینی ، در یك‌شرکت فرانسوی کار می‌کردم . آن روزها به کرات اعلامیه پخش می‌کردم تا سفاکیهای استعماررا رسوا سازم .من طرفدار انقلاب اکتبر بودم ، وآنهم‌به علت یك‌نوع علاقه خود انگیخته به این انقلاب . هنوز تمامی اهمیت تاریخی آن را نمی فهمیدم . لنین را دوست داشتم واو را می‌ستودم .برای آن‌که‌او میهن‌پرستی بزرگ بود وهم میهنانش‌را رهائی‌بخشیده بود. تاآن‌وقت هیچیك‌ازکتابهایش‌را نخوانده بودم. من‌عضوحزب‌سوسیالیست‌فرانسه بودم ،زیرا این«خانمهاوآقایان» ،آن‌طور که‌من‌رفقای‌حزبی‌را خطاب می‌کردم، علاقه‌ای‌به‌مبارزه اقوام‌زیرفشارنشان داده بودند.من‌هنوزاصلا به‌درستی نمی‌فهمیدم که‌یك حزب ، یك اتحادیه‌کارگری ،سوسیالیسم ویاکمونیسم‌چیست.

در حوزه‌ها با گرمی در این باره بحث می‌شد که آیا بایددر بین‌الملل دوم ماند،یابین‌الملل دو ونیم تاسیس کرد ویابه‌بین‌الملل سوم لنین‌پیوست .من‌دویاسه باردرهفته‌به‌این مجامع می‌رفتم. به دقت‌گوش می‌گرفتم . درآغاز نمی‌فهمیدم‌که مسأله برسرچیست وچرا اینچنین با حرارت بحث می‌شود ، می‌شد با بین‌الملل دوم ، دوونیم و یا سوم به هرحال انقلاب‌کرد . پس این‌نزاعها برسرچیست ؟ سپس فقط‌بین‌الملل اول مانده‌بود . راستی‌کاراین‌بین‌الملل به‌کجاکشیده‌بود ؟ مسأله‌ای‌که بیش ازهمه موردعلاقهٔ من‌بود و دراین‌مباحثات اصلا ازآن سخنی نمی‌رفت ، این‌بود :کدام‌بین‌الملل است‌که از مبارزهٔ اقوام زیرفشار حمایت می‌کند ؟ درجلسه‌ای‌این‌سؤال رامطرح‌کردم‌که بیش‌ازهمه‌مورد علاقهٔ‌من‌بود . برخی‌ازرفقا جواب‌دادند.بین‌الملل‌سوم و نه‌بین‌الملل‌دوم! یکی‌ازرفقا تزهای لنین رادربارهٔ مسأله ملیتها و اقوام مستعمرات برای خواندن‌به‌من‌داد که« اومانیته »منتشرکرده‌بود . دراین‌کتاب‌اصطلاحاتی سیاسی‌وجود داشت‌که من‌فقط به دشواری‌می‌فهمیدم. امااز راه‌خواندن و مکرر خواندن‌آنها . سرانجام معنایش را فهمیدم . اندیشه‌های لنین‌مرا به‌شدت به‌حرکت درآورد من سراپا شوق‌وشور شده بودم . اعتمادی بزرگ مرایاری‌کردتا مسائل را به‌روشنی‌ببینم . شادمانیم‌آنچنان بود‌که گاهی اشك به‌چشمانم می‌آمد . تنها دراتاقم ، چنان‌که گوئی‌در برابر خیل‌انبوهی‌ازجمعیت ایستاده‌ام ، فریادزدم : « همیهنان عزیز ، ای به‌زیر فشارقرارگرفتگان و مستمندان ! این‌است‌آنچه مارابدان نیازاست ، راه نجات‌شما این‌است ! » ازآن به بعد ، نسبت به لنین و بین‌الملل‌سوم ، اعتمادی مطلق یافتم .پیش ازآن‌فقط مستمع بودم وبرمن‌چنین می‌نمود

که همه حق‌دارند. نمی‌توانستم بگویم که این‌و یا آن حق‌ندارند. لیکن از آن پس که تزهای لنین را خواندم ، باشوروشوق درمباحثه‌ها شرکت می‌کردم . با وجود معرفت‌غیرکافیم به‌زبان فرانسه که به‌من اجازه آن‌را نمی‌داد که اندیشه‌هایم‌را درست وروشن بیان کنم ، بازهم باتمامی‌قوا با کسانی مخالفت می‌کردم که لنین و بین‌الملل‌سوم را مردودمی‌شمردند . یگانه‌استدلال من این بود که‌مدام آن را تکرار می‌کردم : « رفقا ، اگر استعماررا لعنت‌نکنید، اگر ازاقوام درزیر فشار حمایت نکنید، پس‌این انقلابی که می‌خواهیدچیست ؟ »

دیگر به‌این بسنده نمی‌کردم که درحوزه‌خودم‌شرکت کنم. بلکه به حوزه‌هائی‌دیگر نیز می‌رفتم‌تاازاندیشه‌های«خودم»،دفاع کنم. بایدبیفزایم که رفقا «مارسل‌کاشن » ، « و ایان‌کوتوریه » ، « من‌موسو » ورفقای بسیاردیگر به من‌خیلی‌کمك کردندکه تمام مسائل‌را به درستی بفهمم . سرانجام درکنگرهٔ « تور » با رفقای دیگر به پیوستن به بین‌الملل سوم رأی دادم . درآغاز ، میهن پرستی وکمونیسم بودکه مرا برای لنین و بین‌الملل‌سوم به‌سرورمی‌آورد. لیکن‌رفته‌رفته،هنگامی که‌نظریه‌مارکسیسم ـ لنینیسم‌راباکارعملی‌پیوندزدم ،نیز دریافتم که‌فقط سوسیالیسم است که می‌تواند اقوام‌زیرفشارکارگران تمامی‌جهان رارهائی بخشد .

در ویتنام وچین‌قصه‌ای هست که درآن از انبان سحر آمیز سخن می‌رود که هرکس به اشکالی برخورد می‌تواند آن را بگشاید و گره مشکلش را بازکند . برای انقلابها و مردم ویتنام ،مارکسیسم‌ـ‌لنینیسم فقط یك‌انبان‌سحرآمیز نبود، فقط یك‌قطب‌نمای تعیین کنندهٔ جهت‌نبود، بلکه خورشیدی راستین بودکه راه پیروزی‌نهائی سوسیالیسم را روشن

می‌کرد . »

آیا این‌سخنان‌گویای احوال است یا بعدها اختراع شده‌است ، به‌هرحال آن لحن ، لحن کلام انسانی خوشخو و احساساتی است که «نگوین آی‌کوئوك » همواره‌بود .

او از آن پس‌رزمنده‌ای مصمم در راه بین‌الملل‌سوم شد .

فصل سوم ـ مبارزه

«نگوین آی کوئوك» به بخشی از حزب پیوست که در بارهٔ آن می‌گفتند که بخش روشنفکران حزب است «ژرژ پیوش»، یك روزنامه‌نگار شرشناس، «بوریس سواران»، تئورسین درخشان مارکسیست در پاریس، به‌همین بخش تعلق داشتند. به‌همراه این دو نفر بود که او به‌دیدار کنگره کمونیستی سال ۱۹۲۱ در شهر مارسی رفت. و «اومانیته» نقاشی‌ای از «گاسیر» انتشار داد که «آنامی» جوان را با چهره‌ای دراز، خطوط عمیق در صورت و گیسوهائی بر چهره ریخته، نشان می‌دهد.

او در پاریس به «خانهٔ استان سوم» در نزدیکی «دکارودوتامپل» رفت و آمد داشت که یك مدرسهٔ کادر حزبی نیز در آن قرار داشت. مدیر خانه، یك کمونیست قدیمی به‌نام «رادی»، دو پسر داشت که یکی را ولترودیگری را «رنان» نام گذاشته بود. «نگوین آی کوئوك» با این دو پسر، به ویژه با «ولترادی» دوستی محکمی بهم زد که رهبر جوانان

کمونیست بود . « کوئوك » به‌رهنمائی « پیوش » مهربان می‌کوشید که سخنگوئی‌خوش بیان ودرعین‌حال یك خطیب حزبی گردد .به‌همین منظوراوبه‌دیدار « کلوب‌دوفوبورگ » می‌رفت‌که « لئوپولدس » بنیاد گذاشته‌بود . اودرآنجا درمباحثات شرکت می‌جست ، اما هنوز بسیار ناشی بود ، لکنت داشت ، نوك زبانی‌حرف می‌زد ، به ویژه هنگامی‌که در بارهٔ استثمار کشورش از طرف استعمار فرانسه ، با حرارت سخن می‌گفت .

« نگوین‌آی‌کوئوك » در سخنرانیهایش به هیچوجه ملاحظهٔ پرولتاریای پاریس و فرانسه وحتی رفیقان حزبی را نیز نمی‌کرد . او در ۲۵ مه ۱۹۲۲ در « اومانیته » نوشت: « حزب‌فرانسه وظیفه‌ای‌به‌ویژه دشوار را برای‌خودبرگزیده است ، یعنی مبارزه با سیاست استعماری، که البته در این‌کار با بی‌اعتنائی پرولتاریای کشور مادر به مستعمرات روبرو می‌گردد . گذشته از این ، حزب با پیشداوری‌کارگر فرانسوی نسبت به بومیان روبرومی‌گرددکه‌آنها را موجودانی‌حقیر و بی‌اهمیت می‌پندارد، حال‌آنکه برای بومیان مستعمرات ،فرانسوی‌ها ، ازهرنوع، استثمارگرانی بدخواهند . »

اما هنگامی‌که او از طبقات حاکم و « همسازان » ویتنامی آنها سخن می‌گوید ، بسی پرخاشگرتر است . درسال ۱۹۲۲ ، به مناسبت دیدار « کای‌دین » ، پادشاه « آنام » ، ازمارسی‌که درآنجایك‌نمایشگاه استعماری ترتیب داده بودند ، « نگوین‌آی‌کوئوك » نمایشنامه‌ای تك پرده‌ای به‌نام « اژدهای خیزرانی » انتشار دادکه در آن ، آداب ورسوم دربار« مصونه»به‌باد استهزاگرفته‌شده‌بود . اودرعین‌حال‌نامه‌ای‌سرگشاده

به پادشاه نوشت و گفت : « خاقان غیر از اسبهای مسابقهٔ لونشان و دختران زیبای فرانسوی دراپرا، ازچه چیزدیگری‌دراین فرانسهٔشاعرانه اطلاع حاصل فرموده‌اند ؟

ملت فرانسه عدالت آزادی و کار را دوست دارد . آیا خاقان از این امر اطلاع یافته‌اند ؟ برادری و یك صلحدوستی عمیق واصیل‌بر روح ملت فرانسه حاکم است‌که خود را از راه یك انقلاب رهانید و یوغ استبداد امیران را به‌دور افکند تا بتواند خودسرنوشتش‌را به‌دست گیرد . آیا خاقان ازاین امر اطلاعی دارند ؟

خاقان ، به جزکاشه بیسی های سخنرانان رسمی و مطبوعات خود فروش ، از چه چیز دیگری اطلاع یافته‌اند ؟ آیا توجه خاقان را به‌پاستور ، ولتر ، و یکتورهوگو وآناتول‌فرانس جلب کرده‌اند وبه ایشان‌گفته‌اندکه این مردان‌که بوده‌اند؟»

او برای‌آنکه به حرکت‌انقلابش غذائی برساند،به عنوان‌نمونهٔ یك‌گذشته منفور ، کتاب « فراگرد استیلای استعماری‌فرانسه»رانوشت. این کتاب کوچك صد صفحه‌ای دریك جلد و با سه عنوان، یعنی‌عربی، فرانسه و چینی ، منتشر شد . اگرچه در اکثر صفحات از ویتنام سخن رفته‌بودکه نویسنده ، از راه تجـارب شخصی ، بهتر از همه آن را می‌شناخت ،لیکن بازهم ازتجاوزهائی که‌در « داهومه » ، « مادگاسکار» و جزایر « آنتیل » صورت‌می‌گرفت، سخن می‌گفت واینهارا بانمونه‌ـ هائی مقایسه می‌کردکه ازهندوچین به دست می‌داد .

مسأله در اینجا برسر یك اعتراض ملی به نام یك کشور زیر فشار نبود ،بلکه برسر دادخواستی علیه نظامی بودکه بالهای خودرا به همهٔ

مستعمرات گسترده بود ، و این انقلابی می‌کوشید تـا علیه این نظام ، مقاومتی بین‌المللی را دامن زند . و فعل ماقبل آخر این کتاب با بیانیهٔ «اونیون انترکولونیال «پایان می‌یابد که در آخر آن ، سخن کارل‌مارکس « پرولتاریای جهان متحد شوید » آورده شده است .

« نگوین آی‌کوئوك » راه خود را برگزیده بود ، بـه اضافه همهٔ بیراهه هائی که دربارهٔ آنها سخن خواهیم گفت .لیکن او در آن روزها هنوز استعداد خود را زیر فرمان نداشت ، زیر آن کتاب کوچك بد نوشته شده‌بود، بیاناتی متوسط داشت ، و انسان از خود می‌پرسید که نویسنده‌مقدمه«نگوین‌ته ترویں»دوست‌وهمکارنویسنده ، کارتصحیح کتاب رابه‌عهدنگرفته‌است . کتاب، یك‌سلسله‌بی‌شکل ازحکایتهاوتوصیفهاست که‌در آن ، با قدرت‌اقناعی معین،نابسامانیهاوهولناکیهای نظام‌استعماری بازگو شده است ، اما همهٔ اینها آنچنان پیش پا افتاده شرح داده‌شده که به هیچوجه‌نمی‌توان اثردست‌هوشی‌مین‌آینده را در آن لمس کرد .

نمونه‌ای را می آوریم که به فرستادن « سیاهان‌کثیف » و « آنامی هـای کثیف » به جنگ مربوط می‌شود : « آنـان درصحرای شاعرانهٔ بالکان مردند ، درحالی که از خود می پرسیدند آیاکشور مادر قصد آن دارد که بعنوان نخستین نفر وارد حرمسرای ترکان شود . وگـرنه چرا گذاشتند آنهارا دراین‌کشور سلاخی کنند ؟ دیگران ، در سواحل مارن ویا در لجنزارهای شامپانی ، قهرمانانه مردندتا با خونشان نهال افتخار رهبرانشان را آبیاری کنند و از استخوانهایشان عصاهـای مـارشالی بتراشند . . . »

از سبك آن روزی «اومانیته» با خضوع و خشوع تقلید شده‌بود .

پسر « کیم‌لین » دانشمند ، پس‌از آن‌که کشور سن را ترك کرده بود ، چیز تازه‌ای نیاموخته بود . اما یك چیز موجب شگفتی‌می‌گردد : در این پرگویی که‌گاهی پراست ، همه جا این اراده به چشم می‌خورد که مسأله استعماری، جدا ازمسائل سوزان دیگرمورد بررسی قرار نگیرد. ایـن اراده در شمـاره های نشریهٔ « پـاریا » مدام دیده می شود کـه « نگوین‌آی‌کوئوك » دوسال زندگیش را وقف آن کرد .

« پاریا» در اثنای آوریل ۱۹۲۲ تا آوریل ۱۹۲۶ رویهم ۳۸شماره منتشرشد ، نخست ماهانه ، بعد دو هفته یکبار و سپس ، هنگامی که «نگوین‌آی‌کوئوك» در پایان سال ۱۹۲۳ به مسکو رفته بود ، نامرتب. قیمت مجله ۲۵ سانتیم بود و درهرشماره آن درخواست اعانه می‌شد . نام‌اعانه‌دهندگان‌منتشرمی‌شد که ازجمله‌این‌نامهارامی‌شدخواند :«دوپون» «ژربر»۵فرانك ـ میلودی ،کابیل ، ۱ فرانك » وغیره . مدیرنشریه که نامش در بالای صفحه می‌آمد ، آدمی بنام « استفـانی» بود و نخستین نشانی‌آن :کوچهٔ ژاك‌کالو ، شمارهٔ ۱۶ ، اما « پاریا » به زودی تغییر مکان داد و به خیابان « مارشه دپاتر پارش شمـاره ۳ » انتقال‌یـافت. نخست « زیـر عنوان » «سوتیتر » نشریه« کرسی مردم استعمار زده» بودکه‌ازژانویهٔ ۱۹۲۴ به‌صورت«کرسی‌پرولتاریای‌استعمارزده» درآمد .

نشریه‌ای بودکه خوب چاپ می شد وصفحه بندیش به قاعده بود درهرشمارهٔ آن، عکسهایی ازطرحهائی انتشارمی‌یافت‌که اکثراًخیلی‌بد بودند ، به ویژه آنهائی‌که هرشی‌مین آینده می کشید کـه طرحهایش روستائیانی لاغر و خشکیده را نشان می دادکه کالسکه های کارمندان استعماری را به دنبال می‌کشیدند . در برخی از شماره هـا نیز ترجمهٔ

عربی یا چینی عنوان طرحها آمده بود ، اما همواره اندیشهٔ راهنما ، بین‌المللی بودن قیام استعماری بود . اما ایـن نشریه فقط به استعمـار فرانسه‌حمله‌می کرد، نه به‌دیگر سرکوب کنندگان . « پاریا » جز مقالات رئیس آینده « ویت‌مین » تقریباً مقالات دیگری انتشار نمی داد . گـاه گاه نیز مقاله‌هائی به قلم « رشید ریضا»ی سوری و یا «مارسل‌کاشن » در بارهٔ قیام « عبدالکریم » در مـراکش انتشار می‌یـافت . مـی‌شد مقالاتی را دربارهٔ الجزایر نیز در آن خواند که امضاء « جیب‌بیگوت » « علی بابا » یا « الجزایری » را داشت . پذیروفتنی است که این مقاله‌ها از قلم « حاج علی عبدالقادر » بنیاد گذار حـزب کمونیست الجزایر ، و نه‌آنچنان‌که برخی ادعا می‌کنند ، از قلم «مثالی حاج » تراویده است . اگرچه‌این‌نویسندهٔ الجزایری بیانی تند وشدید داشت اما خواهان استقلال نمی‌شد ، بلکه‌طالب مدرسه‌های واحد بـود . او می خواست همه بومیان‌در حکومت ادغام‌گردند .

«نگوین آی کوئوك » فعالترین همکار « پاریا » بود ، و هنگامی که انسان ، امروز این مقالات را می‌خواند ، نمی‌تواند از اعتراف به جالب‌بودن‌آنها خودداری کند . درکتاب‌او«فرآگرد استیلای استعماری فرانسه » مقالات گوناگونی از «پاریا » درج شده بود که اگر چـه تندترین آنها بود اما بهترینشان نبود .

مثلا در شمارهٔ دوم ، زیر عنوان «جانور شناسی » مقاله ای عجیب و طنزآلود می‌خوانیم که درآن یك موجود زندهٔ غریب با « اندکی هوش تقلیدی » توصیف می‌کرد « کوئوك » با تقلید از داروین و «بوفون» می‌نویسد : « آنچه این موجود رامشخص می‌سازد ، سحـر

آمیزی اوست » و چنین ادامه می‌دهد : « اگر بزرگترین و قویترین آنهارا از گله سواکنیم و چیزی درخشان را به‌گردنش بیاویزیم ، یك سکه طلا و یا یك صلیب ، او کاملا رام می‌گردد . این پدیدهٔ حیوانی به نام آدم مستعمراتی شناخته شده است ، اما برحسب مکان ، عنوان آنامی ، ماداکاسکاری ، الجزایری ، هندی و غیره را نیز می‌گیرد . » و نویسنده‌به عنوان بعدالتحریر می‌افزاید :« درآیندهٔ نژادی خویشاوند را نیز برای شما به نمایش خواهیم گذاشت : پرولتاریا : » سبکی که این طنزبدان نوشته شده ، نویسندهٔ ماهر جدی را معرفی‌می‌کند .

« نگوین آی‌کوئوك » همین‌قریحه را در «نامهٔ سرگشاده به آلبرو سارو وزیر مستعمرات» نشان داد که سازمان نظارت بر «آنامی» های مهاجر را بوجود آورده بود و « آرنو » نیز بدان تعلق داشت . « کوئوك » در حالی که از حسن نیت وزیر ، به نحوی مسخره آمیز تشکر کرد . در اوت ۱۹۲۲ در « پاریا » نوشت : در زمانی که پارلمان می‌کوشد در کارها صرفه‌جوئی کند ، که در کشاورزی و صنعت‌کمبود نیروی کار دیده می‌شود ، که اسکان جمعیت جدید همه نیروهای مولد را می‌طلبد (!) ، پذیرفتن این التفاتها ، ضد میهنی به نظر می‌رسد که برای مملکت بسیار گران تمام می‌شود . اگر عالیجناب می‌خواهد بداند که ما هر روز چه می‌کنیم، این کار بسیار ساده‌است : ما هربامداد در بارهٔ فعالیت‌خودمان بولتنی انتشار می‌دهیم و عالیجناب فقط به‌خود زحمت خواندن آن را هموار کنند . وانگهی برنامه‌کار ما به‌غایت‌ساده وتقریباً تغییرناپذیر است . ما صبح‌ها ازساعت ۸ تا ۱۲ در کارخانه ها کارمی کنیم ، بعداز ظهر ها را در دفتر ها و

دبیرخانه های مجلات بدیهی است مجلات چپ ـ و یـا در کتابخانه می‌گذرانیم . شبها یا در خانه هستیم و یـا در سخنرانیهای آمـوزنده شرکت می‌جوئیم. روز های تعطیل را بدیدار موزه‌ها و امکنهٔ جالب دیگر می‌رویم . همین .

از آنجا که امیدواریم این روش عملی و عقلانی، عالیجناب را راضی کند ، از ایشان خواهش می‌کنیم سلامهای توام با احترام مار بپذیرند .

لحن مقاله‌های هوشی‌مین آینده ، به ندرت اینچنین شاد و خالی از عذوبت است . نوشته‌های اوعلیه نظام استعماری فرانسه بیشتر شامل اعداد و ارقام است تا تصاویر ، وبیشتر حوادث دردناك واندوهبار را دربر دارد تا شوخی وهزل . او معمولا در انتخاب وسائل دقت‌نمی‌کند و درجستجوی طیف‌هانیست. چنین است که یك کارمند ادارهٔ استعماری برای او « یك رذل سادیست ویك سرباز فرانسوی یك قاتل جانورمنش است . اماموردتردید استکه مقالهٔ کوتاه بی‌نام در بارهٔ مسافرت «لیوته» را از رباط بتوان به «کوئوك» نسبت داد که چنین آغازمی‌شود : «این آدم‌خنگ مراکش‌را ترك کرده‌است تا سیفلیس خودرادر کشورمعالجه کند . »

نقل مقاله‌ای از « اخبار مستعمرات » درشمارهٔ ۹ دسامبر ۱۹۲۲ زیرعنوان « یك بلشویك‌زرد » غریب است که در آن « نگوین آی کوئوك » به عنوان « انسانی خویشتن‌خواه و بدون موکل » قلمداد می‌گردد . هیئت تحریریهٔ « پاریا » به‌دنبال این مقاله ، دفاعی آتشین به قلم « نگوین‌ته‌روین » انتشار داد که جانب دوستش راگـرفته بود : « او در آغوش بستگانش ، خوشبخت می‌زیست . هنگامی که هنوز

بسیار جوان بود ، دید که چگونه فرانسویان سر یکی از هم‌میهنانش را بریدند . سپس او سرشار از غضب ترك دیار کرد . » و « تروین » ، برای آن‌که پیوند ویتنامی‌های آن روز را با انقلابی‌ای که در مهاجرت به سر می‌برد ثابت کند. می‌نویسد که طی مسافرتی که به‌تازگی به «آنام» کرده‌بود ، پیرو جوان باحرارت از او می‌پرسیدند : « راستی چنین مردی وجود دارد ؟ آیا فقط در پندار ما نیست که چنین کسی زندگی می‌کند ؟ آیا به راستی او انسانی است که ازگوشت وخون تشکیل شده است ؟ »

به هرحال «پاریا» بسیار رك و راست می‌نوشت و همکاران آن به هیچوجه موضع انقلابی خود ونقشه‌های آینده‌شان را پنهان نمی‌کردند به‌مناسبت درگذشت لنین ، یك‌شمارهٔ تمام به‌ستایش این انقلابی اکتبر اختصاص داده شد . و هنگامی که کنگرهٔ بین‌الملل دهقانان در نوامبر ۱۹۲۳ تشکیل شد ، «پاریا» این‌مجمع را به‌عنوان کنگرهٔ جهانی‌حزب کمونیست مادر معرفی کرد. درهرشماره‌مدیحه‌ای دربارهٔ دستاوردهای اتحاد شوروی و یا کمونیزم دیده می‌شد ، مانند تکامل کلخوزها و یا تاسیس «دانشگاه‌خلق‌شرق» درمسکو .به‌مناسبت انتخابات سال۱۹۲۴، «پاریا» برای « یگانه حزبی که بومیان نیز آن را به‌پاریسی‌ها معرفی می‌کنند»، یعنی حزب کمونیست ، تبلیغات می‌کرد .

تاشمارهٔ ۳۰ ، ازدسامبر ۱۹۲۴ به‌بعد ، درهرشماره‌ای‌مقاله‌هائی به‌امضاء «نگوین آی‌کوئوك » بود ، اما درآن ایام ، نویسنده به‌مسکو مسافرت کرده بود و احتمالا مقالاتش را از آنجا به‌پاریس می‌فرستاد . آخرین مقاله‌ای‌که امضاء او پای آن بود ، عنوان « دستهایتان ازچین

دورباد» راداشت . این برای نخستین بار بود که او در بارهٔ چین و استعمار انگلیس می‌نوشت ، و این مایهٔ شگفتی نبود ، چرا که انگلستان از دیدگاه مسکو ، هدف خوبی برای یك انقلابی پیگیر به‌شمار می‌رفت . او ماههای آزگار کوشید تا مجله‌ای ویتنامی زیر عنوان «روح ویتنام» انتشار دهد ، اما چنین می‌نماید که این کوشش که او به‌یاری «بوئی‌لام» بدان دست زد ، عمری کوتاه داشته است .

با در رسیدن پایان سال ۱۹۲۳ ، « دوران فرانسوی » زندگی « نگوین آی کوئوك » نیز به پایان رسید که سوای دو یا سه اقامت کوتاه ــ در سال ۱۹۴۶ به‌عنوان رئیس نخستین حکومت ویتنام، دوباره به پاریس آمد . به تازگی می‌گویند که این انقلابی در سال ۱۹۲۵ نیز دوباره به فرانسه آمد و یك سلسله مقالاتی را کـه احتمالا در مسکو نوشته بود ؛ در اختیار مطبوعات کمونیستی قرار داد ؛ و چون مقالات اعضاء « نگوین اوپاپ » ؛ « یعنی نگوین ضد فرانسوی » را داشت «ژاك دوریو» مسئول آن روزی امور ماوراء بحار در حزب آنها را رد کرد . به‌هرحال ، هوشی‌مین آینده از زمستان ۱۹۱۷ تـا پایان سال ۱۹۲۲ ، یعنی شش سال بسیار تعیین کننده را در فرانسه گذراند، در پاریس پر آشوب و آشوب خیز که در آن پیروزی به‌هدر رفت و انقلاب فرو خفت ، در پاریس بامجلس شوونیستی نمایندگان که در آن اتحادیهٔ چپ‌ها فقط به‌آهستگی شکل گرفت . در حالی که «برتون» و «کرول» سوررآلیسم را آفریدند و «دلونی» و « براك» کوبیسم را ، حتی حاکمان نیز آغاز آن کردند مسأله استعماری را اندکی بیشتر بفهمند . به‌راستی نیز در سال ۱۹۲۱ «موریس بـارس» ، «پل‌دوکـاسانیاك» و بسیاری از

قطعماران دست‌راستی آنها اعلامیه‌ای را امضاکردندکه در آن‌خواسته شده بود تا در رژیم استعماری حاکم برتونس تجدیدنظر شود .

پیش از سالهای‌آموزش لنینیستی و اسلوب انقلابی در مسکو، کانتون ، هونگ‌کونگ، پسر «نگوین‌سین‌هوی»دراین‌پاریس‌مجروح، پرافتخار ، شب‌آلود و درجستجوی حقیقت‌های تازه ،مکتب زندگیش را دید ، دوستانی پیداکرد وآموزش سیاسی دید . اوهیچگاه‌نتوانست این سالها را انکارکند .

در این‌کمونیست‌آشتی‌ناپذیرآسیائی،علیرغم همه‌چیز،خاطراتی از زمانی نهفته است کـه سوسیالیست فرانسوی شده بود و «لونگه» و «وایان‌کوتوریه» او را «رفیق» خطاب می‌کردند ، از زمانی‌که او در زیرزمین خیابان «مارشه دپاتریارش» برای‌هم‌میهنان جوانش «برودون» و «میشله» را می‌خواند .

تاریخ دقیق حرکت «نگوین‌آی‌کوئوك» از پاریس و رسیدنش به‌مسکو ، هرچندهم‌که مسأله برسریکی‌از رهبران‌اصلی‌کمونیسم‌جهانی است ، هنوز روشن نیست . بهترین منبع این اطلاعات می‌تـواند «روت‌فیشر» باشد که آن روز ها نمایندهٔ حزب کمونیست آلمان در « کمینترن » بود و باهوشی‌مین آینده دوستی‌نزدیکی داشت. می‌توان به‌آنچه او در سال ۱۹۶۱ ، اندکی پیش از مرگش ، درپاریس دربارهٔ رفیق‌آن روزیش‌گفت ، ومی‌توان به فصلی ازکتابش به‌نام « از لنین‌ـ تاماثو »که درسال ۱۹۵۶ انتشار داد و « رهبر ویتنام » نام داشت ، استناد کرد . « روت‌فیشر » می‌نویسد که« نگوین‌آی‌کوئوك» در سال ۱۹۲۲ پاریس را ترك‌کرد وبه مسکورفت و درکنگره چهارم بین‌الملل

کمونیست شرکت جست ودر بنیادگذاری بخش آسیای جنوب‌شرقی فعالانه همکاری کرد . (اگرهوشی‌مین آینده به‌راستی درسال ۱۹۲۲ راه مسکو را در پیش‌گرفت ، پس بایستی خیلی سریع‌دوباره به‌پاریس‌باز گشته باشد .)

یك بروشور رسمی‌که درهانوی منتشرشده ، تاریخ حرکت او را از پاریس ، ژوئن ۱۹۲۳ اعلام می‌کند .

«تروئونگ‌چین» و «ویلفروبورشت» در بیوگرافی خود تاریخ ورود . هوشی‌مین رابه‌مسکو چند روز پس‌ازمرگ لنین‌می‌دانند ، یعنی ژانویهٔ ۱۹۲۴ . «بورشت» نامه‌هائی پرشور را نقل می‌کند که «نگوین آی‌کوئوك» ، پیش‌ازحرکت ، به‌دوستان «پاریا»ئی‌اش ـ الجزایری، هندی ، ماداگاسکاری و سنگامی ـ نوشته بود و درآنهابدانان‌یادآوری می‌کردکه باید «درمرتبهٔ نخست توده‌های مردم را تربیت‌کنندتابتوانند آنان را به‌استقلال رهنمون گـردند .» به‌هرحال در۲۷ ژانویهٔ ۱۹۲۴ مقاله‌ای از «نگوین‌آی‌کوئوك» در مرگ لنین در «پراودا» منتشر شد : «لنین درگذشته است . ماچه‌خواهیم‌کرد ؟این‌پرسشی است‌که‌توده‌های بزرگ رنجبر در مستعمرات از خود می‌کنند .»

«کیوکوماتسو» به نوبهٔ خودگزارش ازگفتگوئی می‌دهدکه در نوامبر ۱۹۲۳ با«نگوین‌آی‌کوئوك» داشته است . مـی‌نویسد : « مرد ویتنامی به‌من‌گفت بیاباهم به‌مسکو برویم . آخر من می‌خواهم‌باکشور انقلاب آشنا شوم .» وهنگامی‌که شاعرژاپنی به‌او پاسخ دادکه‌ترجیح می‌دهد به‌هنرو ادبیات بپردازد و بدین دلیل پاریس‌برایش‌مناسبتراست، «نگوین‌آی‌کوئوك» جواب داد: « در این جامعهٔ پوسیده‌اصولاچه‌هنری

ممکن است ؟ ما انقلاب خواهیم کـرد و آن وقت تو می‌توانی برای انسانهای آزاد دریك جامعهٔ بی‌طبقه بنویسی .»

اما «کوئوك» تنها به‌سفر رفت . حتمی می‌نماید که او سال ۱۹۲۴ رادراتحاد شوروی به‌سربرد . دانشگاه «کارگران‌شرق» را دید و چندین مقاله برای «پراودا» و همچنین دو بروشور ، یکی به‌نام«چین و نسل جوان‌چینی» و دیگری به‌نام «نژادسیاه» نوشت .

«نگوین‌آی‌کوئوك» درآن روزها در بین‌الملل، نموداری‌درست و حسابی مهجور برد . «روت‌فیشر» چنین حکایت می‌کند : «هنگامی که او وارد شد ، به‌نظرمان‌کاملاحقیر آمد . اونه‌آن‌گرمی‌و نه‌آن‌قیافه‌ای را داشت‌که فی‌المثل یك‌انقلابی‌آسیائی‌دیگر ، «روی» هندی ، از آن برخوردار بود . لیکن باهمه این ، او احترام‌عموم رابه‌خود جلب‌کرد و ماهمه دوستش می‌داشتیم .

او به‌میان همهٔ آن مردان ، همهٔ‌آن انقلابیهای دیرینه ، هـمهٔ آن روشنفکران صاحب‌دعوی، سادگی ولطفی‌را رواج‌دادکه‌همه راطرفدار خودکرد، اودرمیان‌ماآن آدم‌نیکوئی بود که هوشمندتر از آن بود که می‌نمود،ودرست همین شهرت سزاوار بود که‌نگذاشت در نزاعهای داخلی‌درگیرشود . ازهمه اینها گذشته ،کردار معنوی او بیشتر متوجه عمل‌وتحقق اندیشه‌ها بود تاسخنرانیهای دکتر نیر ، او در میان جنبش انقلابی، همواره یك‌مرد عمل‌ماند. اما این موجب نمی‌شد که رفقایش به‌وی احترام نگذارند،واعتبارش بس‌بزرك‌بود.به هر حال اونقشی بس مهم بازی می‌کرد که‌به مراتب بزرگتر از نقش برخی از انقلابیهای سرشناس آسیائی درآن‌دوران بود، زیرا مائو بسیار دیرترروارد صحنه

شده‌بود.»

اگرچه فرصت آشنائی‌بالنین‌را نیافت .زیرالنین‌چندروز پیش‌از ورود اوبه اتحاد شوروی درگذشته‌بود.اما « نگوین‌آی‌کوئوك » درهر حال با نزدیکترین یاران رهبر انقلاب آشنا گردید ٠ بوخارین ، راك، زینوویف واستالین ، یعنی کمیسر آن‌روزی مسائل ملی که‌به نظامهای گوناگون در مستعمرات علاقه‌ای خاص داشت . او با اعضاء خارجی کمینترن، مانند دیمیتروف ـ یکی از آموزگارانش ـ . « کوزینن » و «تلمن» آشنا شد . او باانقلابیهای صاحب سیمای آسیائی نیز محشور بودمانند«لی‌لی‌ـسان» چینی و «روی»هندی ، یعنی تنها کسی که در بارهٔ استعدادهای روشنفکری‌هوشی‌مین آینده قضاوتی منفی‌میکرد.

نخستین لحظهٔ بزرگ زندگی «نگوین‌آی کوئوك» در مسکو هنگامی‌بود که‌درپنجمین‌کنگره بین‌الملل کمونیستی شرکت جست که از۱۷ ژوئن تا۸ژوئیه۱۹۲۴ تشکیل شده‌بود.هردوباری که‌اورشته‌کلام را به‌دست‌گرفت‌که درصورت مجلسی که انتشارات دولتی مسکو در سال ۱۹۲۵ چاپ کرد آمـده ، دارای اهمیتی خارق‌العاده است . بین‌الملل کمونیستی سال ۱۹۲۴ هنوز مانند دوران آغاز استالینیسم به‌بن‌بست نرسیده بود.

جلسات درآن روزها به‌غایت‌پرهیجان وگرم بود . لحن‌آزاد هوشی‌مین آینده ، شرکت‌کنندگان را به هیجان و شگفتی واداشت. این ویتنامی به‌لنین و استالین استناد می‌کرد تااز حزب انتقاد کند که « در قلمرو استعماری مطلقا هیچ کاری نکرده‌بود. » اماحمله‌های‌او رانیروئی بود که‌در آن حمیت‌وشور وشوق ملی، پوستهٔ ایدلولوژی

را می‌شکافت.

« ما واقعیت معانی‌را ثبت‌می کنیم که‌ازحدهرپنداری‌درمی گذرد واین باوررا پدید می‌آورد که حزب ما از همهٔ آنچه به مستعمرات مربوط می‌شود . بی‌اعتنا گذشته است. » او سپس یك سلسله تمام از اشتباهات « اومانیته » را برشمرد که هیچیك از رهنمودهای بین‌الملل دهقانان را منتشر نکرد، اما در عوض پیروزی‌های مشت‌زن سنگالی، « سیسکی» را بر « کار پانتیهٔ » فرانسوی مورد ستایش قرار می‌داد ، بی‌آنکه یادی‌هم ازپرولتاریای « داکار » کرده باشد ، « پلتیردوآزی » رامی‌ستودکه رکورد پروازبین پاریس-سایگون‌را شکسته بود.بی‌آنکه پاس روستائیان هندوچینی‌را داشته باشدوالخ (این سخنرانیها موجب آن شد که جنبشی برای تصحیح «مشی» مستعمراتی حزب کمونیست فرانسه پدیدارگردد).

« نگوین‌آی‌کوئوك » در سخنرانی‌دومش ارقامی دقیق از خلع یدروستائیان، از هندوچین‌گرفته تا «ریف» ارائه داد وسپس رابطه‌های پنهانی‌را میان‌نظام استثمار در مستعمرات و هیئت‌های مبلغان کاتولیك برملاکرد. بهرحال ،ویژگی اشاره‌های این انقلابی ویتنامی ، لحنی « ماقبل‌مائوئی » است که‌بردهقانان به‌عنوان‌عامل انقلابی تکیه‌می‌کرد: « دهقانان در مستعمرات می‌توانند هر لحظه بپا خیزند . اینان‌دربرخی از مستعمرات‌به‌پانیزخاسته‌اند،لیکن‌هربار قیامشان در خون غرقه‌شد. اگر چنین می‌نماید که آنان اکنون به‌حالت تسلیم در آمده‌اند، بدین دلیل است که سازمانی‌ورهبری وجود ندارد بین‌الملل ،کمونیستی باید برای اتحاد دهقانان‌کار کند.»

نباید فراموش کرد که «نگوین آی کوئوک» اگرچه روستازاده بود لیکن بیش از دوازده سال در شهرهای جهانی صنعتی و پرولتری زندگی گذراند. این برجسته کردن مسائل دهقانان و خلقهای مستعمرات از طرف یك عضو حزب کمونیست فرانسه چیزی بسیار پر معنی و کاملا تازه بود.

« نگوین آی کوئوک » سخنرانی که در کنگره پنجم بین‌الملل کمونیستی جلب توجه بسیار هیئت‌های نمایندگی را کرده بود یك انقلابی متنفذ و سرشناس بود که پس از اقامت در پاریس ، نخستین اقامتش را در مسکو نیز بپایان رساند و بدین ترتیب اولین مرحلهٔ زندگی خارق‌العاده‌اش را پشت سر گذاشت. اینك دوران اقامتش در چین آغاز شد که ـ با انقطاعهای طولانی ـ تقریبا بیست سال به‌طول انجامید.

غریب‌ترین حوادث زندگیش متعلق به‌همین زمان است که برای یك قصه پرداز شرقی جان میدهد. اما خط اصلی ، با وجود همه بیراهه‌ها و ماجراهای شگرف ، همواره روشن ماند: رهائی ملی از طریق انقلاب بین‌المللی . بدین ترتیب است که آشفته‌ترین مباحثات او با «کومین تانگ» «سرداران جنگی جنوب» و گروههای کوچك ناسیونالیستی ویتنام، در آخرین تحلیل همیشه بر پایه اراده درهم شکستن نظام استعماری در هندوچین قرار داشت.

«نگوین آی کوئوک» در دسامبر ۱۹۲۴ یا ژانویه ۱۹۲۵ از مسکو وارد کانتون شد . رهبران بین‌الملل او را برگزیده بودند تا در کنار «بورودین» نماینده کمینترن در حکومت انقلابی ، وظیفه‌هائی را اجرا کند که کاملا روشن تعریف نشده بود. می بایست نقش دبیر را ایفا کند؟ یا مترجم

باشد؟اگر مبنای قضاوت را مقامی بگیریم که اودرمسکو داشت ،باید پذیرفت که‌اودرحقیقت درکنار« بورودین»، آنچنان که امروز متداول است ،نقش‌به‌اصطلاح‌یك«کارشناس»رادرسیاست آسیائی‌بازی‌می‌کرد. به‌هرحال‌چنین می‌نماید که اونقش خودرابسیار بی‌سروصدابازی‌می‌کرد زیرا نگرنده‌ای‌درخشان مانند«مالرو» درکتابش به‌نام «فاتحان» که‌در آن «بورودین» یکی ازچهره‌های اصلی است،نامی‌از اونمی‌برد«مالرو» فقط به‌نحوی مبهم این انقلابی‌ویتنامی‌را به‌یاد می‌آوردو حتی‌نمیتواند بگویدکه‌آیا اصولا بااوملاقاتی هم‌کرده است.

به‌راستی چنین می‌نمایدکه «نگوین‌آی‌کوئوك»در کانتون بیشتر به‌سیاست هندوچین می‌پرداخت تاانقلاب‌چین ،زیرا درست در کانتون بود که‌ناسیونالیسم ویتنامی شدیدتر ازهمه بروز می‌کرد .شش‌ماه پیش ازآن«پام‌هونگ‌تای»، ویتنامی‌جوان‌وعضو گروه انقلابی «تام‌تام کزا» (پیونددلها)،بمبی به‌سوی‌اتومبیل«مرلن» .حاکم‌هندوچین انداخته بود که‌ازکانتون دیدار می‌کرد. سوءقصد اگرچه‌ناکام ماند ، اما «نگوین آی‌کوئوك» راسخت زیر تاثیرگرفت.«تروئونگ چین» در مطالعه‌اش درباره هوشی‌مین می‌نویسد:«اوبه این‌نتیجه رسیدکه‌نمی‌توان باکشتن یك حاکم ، نظام استعماری‌رابرچید . برای به پیروزی رساندن‌انقلاب به حزبی بزرگ و توانا نیاز است . »

پس‌از آنکه فرانسه قدرت را در هندوچین تصاحب کرده بود ، کانتون و « یون‌آن » کانونهای دائمی انقلاب برای ویتنامی ها بود . « پـان بوی چائو » انقلابی ای که در مهاجرت می‌زیست ، باگروهی بزرگ از ویتنامی‌های مهاجر بدانجا رخت‌کشیدکه به علت نبودن‌یك

دکترین همیشه در نزد ناسیونالیست‌ها سر خورده شدند . از میان اینان بود که « نگوین‌آی‌کـوئـوك » نخستین هستهٔ جنبش انقلابی ویتنام را برگزید که آن روزها خودرا « آنامی » قلمداد می‌کرد . این سازمان ، آشکارا هدف اصلی و حادترین وظیفهٔ اوبود ، بی‌آنکه‌انترناسیونالیسم را از چشم دور نگاهدارد . فعالیت « آموزگـار انقلاب » ، هوشی‌مین آینده ، در چنین سطح گسترش می‌یافت . برای او در مرحلهٔ نخست مسأله برسر این بود که ویتنامی هـای مهـاجر را در سازمانی جدید و پیشرو گرد آورد که آن روزها به دور سازمـان « تـام تـام کـزا » ی « پام هونگ‌تای » تروریست‌حلقه زده بودند واز « پان‌بوی‌چائو »الهام بسیار می‌گرفتند .

بدین‌ترتیب‌بود که‌درژوئیه۱۹۲۵«نگوین‌آی‌کوئوك» ودوانقلابی ویتنامی به کانتون گریخته ، یعنی « هونگ مائو » و «لوهونگ‌پونگ» « جامهٔ جوانان انقلابی ویتنام » رابه‌وجود آوردند که به‌نام « تان‌نین» شناخته شد ؛ این نام روزنامه‌ای‌کوچك بودکه تکثیر می‌شد ، ودوسال تمام از طرف هوشی‌مین آینده انتشار یافت .

این‌گروه ویتنامی های مهاجر و این نشریهٔ‌کوچك ، سرآغاز حزب کمونیست هندوچین ، ارتش ملی و جمهوری دموکراتیك ویتنام بود « تان‌نین » ظاهریك نشریهٔ مارکسیستی را نداشت و در وهلهٔ نخست اندیشه‌های ملی را می‌پروراند .مهارت نویسندگانش در این بودکه‌در مقاله ها الفاظ و عبارات دیالکتیك‌لنینیستی‌را درمورد میهن وآزادی به کار برند و از این طریق آنها را در آگاهی خوانندگان حك‌کنند .

بدین گونه بودکه مرحلهٔ دوم انقلاب تدارك دیده شد .

بنیادگذار« تان نین » ، چون می‌دانست که پیش‌از همه به توده‌های روستائی پای بند به سنت روی می‌آورد ، بر آن شد که عمل‌انقلابیش را به دو مرحله تجزیه کند . مرحلهٔ نخست ، به میزان بسیار جنبه‌ای ملی داشت و « عناصر با وجدان همه طبقات » را مخاطب قرار می‌داد تا رژیمی بورژوازی ـ دموکراتیك به‌وجودآورد . در عوض ، مرحلهٔ دوم می‌بایست هنگامی به سوسیالیسم منتهی گردد که تحولات شرائط اقتصادی و اجتماعی ، در اثنای چند دهه ، روی داده‌باشد . « تان‌نین» آشکارا ارگان مرحلهٔ نخست بود و « کوئوك » مرد برجستهٔ این مرحله و مرحلهٔ عبور .

اما سخنران کنگرهٔ پنجم بین‌الملل نمی‌توانست فعالیتش واندیشه‌هایش را به این اتحادیه‌ای که محتاطانه لاپوشانی‌شده‌بود محدودکند. او در سال ۱۹۲۶ کتاب « راه انقلاب » را نوشت که جنبش انقلابی ویتنام جهتی روشن و مارکسیستی ـ لنینیستی می‌داد . مرکز ثقل این کتاب بر سه اندیشهٔ اساسی قرار داشت :

۱ ـ انقلاب کار توده های وسیع کارگران و دهقانان است ، نه‌کار چند نفر . از این رو باید توده‌ها را سازمان داد .

۲ ـ انقلاب باید به‌وسیلهٔ یك حزب‌مارکسیستی ـ لنینیستی رهبری شود .

۳ ـ جنبش انقلابی بایستی‌درهرکشوری پیوندی‌نزدیك‌با پرولتاری بین‌المللی داشته باشد . بایدچنان‌عمل‌کردکه طبقهٔ‌کارگر و زحمتکشان بتوانند بین‌الملل سوم را از بین‌الملل دوم تمیز دهند .

او می‌نویسد : « انسان هنگامی انقلابی‌می‌شودکه در فشار باشد .

هرچه فشار بیشتر باشد ، به همان نسبت انسان لجوجش و مصمم‌تر درصدد انقلاب برمی‌آید. بورژوازی علیه فئودالیسم قدر است کرد که درفشارش می‌گذاست. همین بورژوازی ، امروز برطبقهٔ کارگر و دهقانان ظلم می‌راند که به‌همین‌دلیل بایستی به صورت نیروی محرك انقلاب در آیند.

کارگران ودهقانان مهمترین نیروی انقلابی جامعه‌راتشکیل‌میدهند برای آنکه بیش ازهمه درفشار قرارمی‌گیرند وتعدادشان ازهمه بیشتر است . چون اینان مالك هیچ چیز نیستند ، چیزی جز زنجیرهای خود ندارندکه ازدست بدهند ، درعوض می‌توانند جهانی‌را به‌دست‌آورند ازاین روباینان مهم‌ترین نیروها وعناصر اساسی انقلابند ، دانشجویان ، معامله‌گران وپیشه وران نیزاز طرف سرمایه‌داری . منتهابسیار کمتر از کارگران ودهقانان ، در فشار قرار می‌گیرند . پس آنان می توانند در انقلاب هم‌پیمان کارگران ودهقانان باشند .»

«نگوین آی‌کوئوك» درعین حال‌گروهی کوچك راکه آفریده بود . سخت به‌کارمی‌کشید تاازآن هسته‌ای محکم ازفعالان بسازد . او مارکسیسم درس می‌داد ویارانش «هوتونگ‌مائو» و«لوهونگ‌شون»را برآن داشت‌که درحزب کمونیست چین نامنویسی کنند . این‌دومرددر آینده‌اعضاء رابط‌اوشدند . اویکی دیگرازیارانش، «لوهونگ پونگ» رابرآن‌داشت‌که به‌آکادمی نظامی‌مسکووارد‌گردد. این‌شخص‌می‌بایست دراینجا تعالیم لازم رابیابدتا درآینده گروه ضربتی انقلاب را سازمان دهد . دیگر اعضاء گروه‌اوبه دانشکدهٔ نظامی «وامپوتا» فرستاده شدند که درآن به‌مدیریت «بورودین» ودوهمکارش« چوئن‌لای» سیاستمدارو

چان‌کایچك نظامی ، کارشناسان روسی به‌ارتش چین‌تعلیمات‌می‌دادند . وسر انجام بسیاری از افرادش را به‌هند وچین گسیل داشت تادرآنجا نخستین حوزه های تعلیماتی را تشکیل دهند . یکی از این فرستادگان فداکار ، بعدهاشهرتی به‌هم‌رساند : اوپسریك «ماندارین» درباری از «هو ئه» بودو«پام‌وان دونگ» نام داشت . وآخراینکه‌رهبر« ویتنامی کوشیدکه درچارچوب وسیعتری ازآسیا به‌فعالیت خود ادامه دهد.» کوشش اوبرای‌آنکه به‌یاری «روی» ، رهبرهندی، وناسیونالیست‌های کره‌ای ، اتحادیه‌ای ازاقوام درفشاربه وجودآورد، ناکام‌ماند، اما وی بااتحادیهٔ کارگری (سرتاسراقیانوس آرام) تماس حاصل کرد ودرسال ۱۹۲۷ درنخستین کنگرهٔ آن‌شرکت جست .

پس «نگوین‌آی‌کوئوك» درکانتون چه‌کاره‌بود؟ درگزارشی‌که «نگوین لوئونگ بآنك» ، یکی از رهبران آتی‌انقلاب ویتنام ، انتشار داده، به‌آدمی‌به‌نام «ووئونگ» برمی‌خوریم‌که چنین‌توصیف می‌شود : «باریك اما مقاوم ، با نگاهی درخشان که به شیوه سون‌یات سن لباس می‌پوشید ، با کسر داری دوستانه و شیوهٔ سخن گفتنی‌که علاقهٔ همه شنوندگانش رابرمی‌انگیخت ...»

«ووئونگ» داوطلبانی‌راگردمی‌آوردکه می‌بایست سخن‌انقلاب رابه‌تمامی کشور حمل کنند . «بانگ» داوطلب شدو«ووئونگ» ازاو پرسیدکه آیاهمه جوانب امررا سنجیده‌است ؟ وسپس‌شروع‌کردبه او اندرزدادن: استعمارگران ، توراتعقیب خواهندکرد ، نزددوستانت‌نرو؟ خودت را به عنوان آدمی اهل عیش و نوش جابزن تا به جاسوسان ایزگم‌کنی .»

پنج سال بعد «نگوین لوئونگ بانگ» در شانگهای بازداشت شد. اوراکتك زدند ،وپلیس‌ها تصویری از«ووئونگ» به‌اونشان دادند که : «رهبرت نگوین‌آی کوئوك» رادرهونگ کونگ به‌دام‌انداخته‌اند پس هرچه داری بگو .» بدین ترتیب بود که «بانگ» فهمید که این «ووئونگ» رهبرموردتکریم‌اوکه‌ازاویك کمونیست ساخته بودکیست.

«ووئونگ» دراین اثنابه‌راههای دیگری رفته‌بود. دربهار۱۹۲۷ «چان کایچك» ، شاگرد « بورودین » ، همقطار « چوئن‌لای » ووارث «سون‌یات سن» ، همان«چان‌کایچکی»که دردانشکدهٔ نظامی «وامپوتا» به‌انقلابیهای‌ویتنامی تعلیم‌می‌داد ،چهرهٔواقعیش رانشان دادوطی‌ماههائی اندك‌سلول کمونیستی کانتون رانابودکرد : قطع‌رابطه بااتحادشوروی انحلال اتحادیه های کارگری ، کشتار مبارزان کمونیست . نشریهٔ «تان‌نین» ومکتب انقلابی «ووئونگ» برچیده شد . لیکن «ووئونگ» وهمکارانش ، خطرراحس‌کرده ،گریخته‌بودند ؛ برخی‌هابه«هانگ‌کو» وبرخی دیگر به شانگهای وسپس به‌هونگ کونگ . دراینجا درماه‌مه ۱۹۲۹ کنگرهٔ «تان‌نین» تشکیل‌شد ، اما«نگوین‌آی کوئوك»که درسال ۱۹۲۷ چین‌را ترك‌کرده‌بود ، درآنجا دیده‌نمی‌شد .

دربهار ۱۹۲۸ دوباره اورا درمسکو می‌بینیم . پس‌ازیك سلسله گفتگوها بارهبران بین‌الملل‌سوم ، به بروکسل رفت ودراینجا با خانم سون‌یات‌سن ، نهرو«هاتا» در«کنگره علیه‌جنگ امپریالیستی» شرکت کرد . اوپس ازاقامتی‌کوتاه در۱۹۲۸ درفرانسه ، به‌ترتیب دربرلن ، سوئیس وایتالیا مقیم شد . درپائیزی که فرارسید ، باکشتی‌راه‌سیام را پیش‌گرفت‌که درآنجا وظیفه‌ای سه‌گانه در انتظارش بود : می‌خواست

ویتنامی های بیشماری راکه درآنجا بودند گردهم‌آورد ، ازآنجا علیه حکومت هندوچین کارکند وگذشته ازاین، بخش آسیای جنوب‌شرقی بین‌الملل راتجدید سازمان‌دهد .

درنوامبر ۱۹۲۸ درشهرستانهای شمال‌شرقی سیام ازآدمی به‌نام بابا«چین» سخن می‌رفت . می‌گفتندکه اوازچین‌آمده‌است ، اماویتنامی های‌سیام به زودی دریافتندکه اوهموطن آنان‌است . اودر«اودونگ» وسپس در«ساخونه» نشریه‌ای به نام «تان‌آی» (دوستی) تأسیس کرد ، مدرسه‌ای بازکردکه درآن ویتنامی وسیامی‌درس داده‌می‌شد ، وگذشته ازاین‌یك «شرکت تعاونی‌چوب» نیزبنیادنهاد . چون‌روستائیان «ستران» فرشتهٔ نگهبان ، امیرداستانی ومغلوب‌کنندهٔ مغولان رامی‌پرستیدند ، بابا «چین» سرودی‌برای «فرشته‌نگهبان، پاسبان‌کوهها ودریاهای‌ویتنام» ساخت . بیراهه‌ای‌که ازناسیونالیسم می‌گذرد ؛ به‌دوردست می‌رود ،اما برای«نگوین آی‌کوئوك»یا «ووئونگ» یا«چین» ، تقدیس میهن‌همواره پیش درآمدی برای انقلاب‌بود .

سپس اودرکسوت یك راهب بودائی چندی دربانکوك زیست، مطالعه کرد وموعظه کرد،به روحانیان جوان بودائی دیالکتیکی را می‌آموخت‌که هرچه بتوانی فکرکنی درآن بود ، مگرآنچه باقدرت استعماری وخادمانش رابطه‌داشت . سازمانهائی‌که اوآن روزها آفرید و دستورهائی‌که اوآن روزهاداد ، خیلی‌دیرترآشکار گردید ، یعنی‌در سال۱۹۲۵ درجنوب ومغرب«کوچین چینا»وشایددراثنای سالهای۱۹۶۳ و۱۹۶۶ درقیام‌بودائیان علیه‌حکومت سایگون روی‌نمود . آیابودائیسم

نیزدرمیهن وسرزمین نیاکان ریشه ندارد ؟ آیابودائیسم نیزبه‌واقعیات ، به‌عصرحاضر ، به‌داده‌هاوبرسرگذشته‌ها نمی‌پرداز ؟برای‌یك مارکسیت چیره‌دست مانند «کوئوك» همهٔاینها بسیارمغتنم‌بود .

فصل چهارم ـ مرد اتحاد

زمان تاکتیك های دوگانه تقریباً به پایان رسیده‌بود . به عنوان واکنش دربرابر تبلیغاتی که درخارجه می‌شد، توده‌هادرویتنام به‌حرکت درآمده‌بودند . طبقهٔ کارگر اگرچه هنوزازحیث‌تعداد، بسیارنبود ،لیکن رفته رفته به صورت یك‌عامل قدرت سیاسی درآمد ؛ درمناطق صنعتی حتی‌گروههائی بسته‌نیزتشکیل شده‌بود . درسال ۱۹۲۷ درحدود۳۰۰۰ کارگر صنعتی وجود داشت‌که ازآنها ۲۵۰۰۰تن درمعادن زغال‌سنگ «تونگ کینگ» ، ۳۵۰۰ تن درکارگاههای پنبه ریسی و۲۰۰۰ نفر در «شرکت ریسندگی فرانسه ـ آنام» کارمی‌کردند ، براین‌رقم ، ۳۰۰۰ کارگرخانگی‌نیزافزوده‌می‌شد. دربروشوری‌که درسال۱۹۶۲ درهانوی انتشاریافت ، چنین‌آمده‌است : این‌انبوهی جمعیت به‌پرولتاریانیروداد وآن‌شرطی مقدماتی‌را آفریدکه برای‌انقلاب‌ضروری‌بود. پس ازآنکه مبارزه علیه‌کارفرمایان فرانسوی همواره شدیدترشد ، وجودیك حزب

کمونیست ، مطلقاً ضروری گردید تا توده ها را در مبارزه شان راهنمائی کند .»

اینجا و آنجا اعتصابهائی روی‌می دادکه مترجمان ناخرسندی پرولتاریا بود ونشان می‌دادکه طبقه‌کارگر خود را سازمان داده‌است . در فوریه سال ۱۹۲۸ در آبجوسازیهای هندوچین وکارخانه یخ سازی هانوی، درماه‌مارس درپالایشگاه‌نفت «هایفونگ»، درآوریل درمزارع کائوچوی «پای‌نین» ، درمه درکارخانه سیمان هایفونگ ، در اکتبردر میان رانندگان « ریکشا » در هانوی و در نوامبر درکارخانه نساجی « نام‌وین » اعتصاب‌شد . در سال ۱۹۲۹ کارگران راه آهن « وین » مانند کارگران شرکتهای هواپیمائی هانوی دست به اعتصاب زدند .

آیاانقلاب ویتنام‌جهتی مارکسیستی ـ لنینیستی خواهدگرفت و آشکارایك حزب‌کمونیست راپدیدخواهد آورد؟ درحوزه‌های مختلف «تان نین» ، درچین ، سیام وبه‌ویژه درویتنام دراین‌باره به‌گرمی بحث می‌کردند . امروز نمی‌توان ادعاکرد «نگوین‌آی کوئوك» آن روزها طرفدار آن بودکه این سازمان به مرحلهٔ لنینیستی وارد گردد . جنبش انقلابی ویتنام براساس اندیشه هائی‌که «کوئوك» پرورانده بود رهبری می‌شدکه برخی‌ازمورخان مارکسیستی‌آن‌را«خواخواهی ازکمونیستم» قلمدا دمی‌کنند . آیا او مـی‌بایست این اندیشه‌ها رارهـاکند ، ازاین اصول چشم بپوشد وبه‌خطرازدست دادن طرفداران ناسیونالیست‌خود تن‌دردهد ؟

درحقیقت ، «نگوین آی کوئوك» پیش ازبنیادگذاری «تان‌نین»

یك‌نوع وسیلهٔ حمل‌ونقل درویتنام (م)

یك‌هستهٔ کمونیستی به‌وجود آورده بود که آنرا «تان‌نین کونگ سان دو آن» (بریگادجوانان کمونیست) نام‌نهاده‌بود. این«کاردآهنین» ۹عضو داشت که «هوتونگ مائو» ، «لوهونگ سون»و«ولوهونگ پونگ» در این‌شماربودند .نشریهٔ «تان‌نین» نیزبه‌نوبه‌خود، ازشمارهٔ ۶۰ ،ضرورت تاسیس یك‌حزب مارکسیستی ـ لنینیستی راتبلیغ می‌کرد .

حزب کمونیست هندوچین تأسیس خود را مدیون رقابتی بود که درغیاب «نگوین آی‌کوئوك» میان‌گرایشهای مختلف «تـان‌نین» و دیگرگروههای طرفدارکمونیست مانند «تاون‌یت» درگرفته بود .برای آنکـه از میان‌این پریشانی باور نکردنی‌که به هنگام تأسیس حزب کمونیست‌هندوچین ـ به‌عبارت‌بهتردراثنای تشکیل‌کنگرهٔ «تان‌نین» در مه ۱۹۲۹ درهونگ‌کونگ، وتشکیل‌حزب‌کمونیست ـ وجـودداشت راه‌گم نکرد بهتر آن است‌که به‌کتاب‌تاریخی استنادکنیم‌که به‌رهبری «ترن واتو جیائو» ، رهبرسابق کمونیستی «کوشین شین» ، از طرف دانشگاه هانوی‌انتشار یافته‌است .

درآغازسال ۱۹۲۹ «نگوین‌آی کوئوك» درسیام‌اقامت داشت ، ونزدیکترین همکارش ، «هوتونگ‌مائو» به‌زندان کومین‌تانگ افتاده‌بود دراینجابود‌که «لام‌دوك‌تو» ابتکاررا به‌دست گرفت. درکنگره «تان‌نین» که ازاول‌تا۹مه درهونگ‌کونگ تشکیل‌شد ، هیأت نمایندگی «تونگ کینـگ» پیشنهادکـرد‌که بیدرنگ یك حزب‌کمونیست تأسیس‌گردد. اکثریت‌هیأت‌های نمایندگی«تان‌نین» این‌پیشنهاد را ازودرس‌می‌دانستند که موجب آنشد سه چهارم اعضای هیأت نمایندگی «تونگ کینگ» به‌ویتنام بازگردد ، حال‌آن‌که کنگره به‌کارخود ادامه داد . اما پیشنهاد

«تونگ کینگی» هانمایندگان راشدیداً زیرتأثیرقرارداده‌بود . بدان‌سان که سرانجام برای‌تأسیس یك سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی رأی‌دادند ودرخواست پذیرش‌به‌بین‌الملل فرستادند . این‌درحقیقت پایان«تان‌نین» بود. درخواست نمایندگان «تونگ کینگ» ، باآن‌که دراقلیت‌بودند نشان‌دادکه حوادث ، وجود«تان‌نین» رامنتفی ساخته‌بود .

«تونگ کینگی» هادرهانوی نخستین هستهٔحزب آینده‌راتشکیل داده‌بودندکه مرکب ازهفت عضوبود. در۱۷ژوئن ۱۹۲۹این هفت‌نفر تأسیس حزب‌کمونیست هندوچین رااعلام‌داشتندکه «دونگ دوئونگ کونگ سان دانگ» نام‌داشت ونفوذش از«تونگ‌کینگ» (باك‌بو) ، آنام شمالی گسترده‌بود .

ازروی نمونهٔ «تونگ کینگی»ها ، دراکتبر ۱۹۲۹ ، نمایندگان «تان‌نین» ، «کوشین شین» «و آنام» جنوبی تصمیم گرفتند که حـزبی کمونیستی رابه‌نام«آنام کونگ سان‌دانگ» بنیادنهند . گروه«تانویت کاش ماندانگ» که با «تان نین» رقابت می‌کرد ، برای آنکه ازقـافله عقب نماند ، یك سازمان انقلابی جدید به‌نام »اتحادیهٔ کمونیست های هندوچین آفریدکه سومین حزب کمونیست‌بود .

این‌گسیختگی نیروهای انقلابی‌ویتنام ، به‌میزانی وسیع ، ناشی ازغیاب طولانی «نگوین‌آی کوئوك» بود، باآنکه «نگوین‌لوئونگ بانگ»مدعی‌است‌که اودرسال ۱۹۲۹به چین بازگشته‌بود . اگرهم‌چنین باشد، هماناچند هفته‌ای بیش‌درچین‌نماند ، چراکه در تابستان ۱۹۲۹ دوباره‌روپای اودرسیام دیده‌می‌شود .

برای آن‌که اتحاد جنبش دوباره برقرارگردد ، رفیقان‌به هوشی

مین آینده روی آوردند که درحوادث انقلابی خاوردور ، دیگر به‌صورت چهرهٔ اصلی درآمده‌بود . طبق منابع فرانسوی آن‌وقتها، اودرآن‌روزها باسازمانهای انقلابی زیردرتماس بود :

ـ دفترشرقی‌درشانگهای که یك ارگان‌هماهنگی و کنترل کمینترن بود که احتمالا درسال ۱۹۲۹ تأسیس شده‌بود، تامیان‌سازمانهای سیاسی کشورهای خاور دور وحدت عمل به‌وجود آورد .

ـ دبیرخانهٔ مرکز «پان پاسیفیك» که مدیرآن از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ مسئول دفتر شرقی نیزبود .

ـ سازمانهای کمونیستی اندونزی ، مالایا وسیام که او به عنوان رئیس دفترجنوب ،ازمارس ۱۹۳۰ تا ژوئن ۱۹۳۱ برآنها نظارت‌داشت.

ـ حزب کمونیست فرانسه ، احتمالابه وساطت دبیرخانهٔ ث.ژ ث.او.(کنفدراسیون عمومی ومتحدکار).

ـ «اتحادیه علیه‌امپریالیسم وله‌استقلا ملی» که درسال ۱۹۲۵ در برلن‌تأسیس شده‌بود ، وبخش شرق دورآن ، درژوئیه ۱۹۲۹ رهبران «تان‌نین» خبراقامت «نگوین‌آی کوئوك» رادرسیام ازآدمی به‌نام«کائو هوآی نگیا» شنیدند ، باآنکه «کوئوك» ازهمه‌تعهد گرفته‌بودکه محل اقامتش رافاش نسازند. رهبران «تان‌نین» فوراً پیکی رابه سیام فرستادند که «نگوین آی‌کوئوك» رابه‌آمدن به‌هونگ‌کونگ‌وادارد‌تا درجنبش سامانی پدیدآورد .

این‌گسیختگی ، رهبران بین الملل سوم‌را نیزنسا‌آرام می‌کرد . «ستران‌پو»، آموزگاری جوان‌که آن‌روزهانمایندهٔ‌اصلی ویتنام‌درمسکو بودوسپس‌دبیراول حزب متحدگردید، نزد«نگوین آن‌کوئوك»فرستاده

شدکه اورابرآن داردتا سه‌گروه رابایکدیگر متحدسازد .

لیکن« نگوین آی‌کوئوك »تاژانویهٔ ۱۹۳۰رفیقانش راچشم‌براه گذاشت . شاید می‌خواست بدانان فرصت دهدکه درباره سبکسریشان بیندیشند ودریابندکه اینهمه پیشروی چه نابهنگام ودرغیاب اوابتکار به خرج دادن ، چه‌خطرناك است .بیدرنگ پس ازورودبه هونگ‌کونگ دونمایندهٔ گروههای کوچك کمونیستی راکه از «تان‌نین» سربرکشیده بودند، نزدخودخواند، برنامه‌ای‌جدیدفراهم‌آورد و اتحاد رابه‌صورت بالاترین احکام درآورد .

احتمالابه هنگام ورودو ، اتحاد در۳ فوریهٔ ۱۹۳۰ دراستادیوم ورزشی هونگ‌کونگ ، طی‌یك مسابقهٔفوتبال به‌وجودآمد. «کوئوك» به هردوگروه دستورداد با « تات‌وین»که خود راکنار کشیده‌بود تماس بگیرند . این‌تماس اندکی بعددر«کوشین شین» به‌وساطت رهبرمحلی، «نگوجیاتو»تحقق‌پذیرفت. سازمان حزب‌جدید، خالص‌کمونیستی‌بود. امااین سازمان ، فقطموقتی‌بود ، زیرامی‌بایست برای‌ادغام دریکدیگر، به‌گروههای مختلف فرصت داده‌می‌شد ودستگاهی حزبی ، همچنان‌که رسم بین‌الملل‌کمونیستی‌بود ، ازراه‌انتخابات به‌وجودمی‌آمد. مقرکمیتهٔ مرکزی به مرکزکشور ، به هایفونگ ، انتقال یافت . ازآن به بعد · اعضائی که‌مقیم‌محل نبودند ،به‌استثنای «نگوین‌آی‌کوئوك» ، مسئولیتی دررهبری‌حزب نداشتند وفقطمی‌بایست‌ارتباطات رااستوارنگاهدارند . بدین‌ترتیب ، حزب در هندوچین پاگرفت و براساس اصول ارتدکسی تماس‌با توده‌هارا استوارنگاهداشت .

از۳ فوریه تا اکتبر ۱۹۳۰ ، حزب «ویتنام کونگ سان‌دانگ»

«حزب کمونیست ویتنام» نام داشت . درماه اکتبر «نگوین آی کوئوك» نمایندگان کشورهای اتحادیه رابه‌هونگ کونگ فراخواندتا بررسی کندکه برای گسترش بیشترسازمان درداخل کشورچه‌اقداماتی شده‌است. اما درعین حال نام حزب به «حزب کمونیست هندوچین» تغییر یافت که بیشتر آهنگ بین‌المللی و کمتر آهنگ ملی‌داشت ، وبه‌همین دلیل باروح بین‌الملل سوم سازگارتربود . سپس مقرکمینهٔ مرکزی از هایفونگ به سایگون انتقال یافت .

در۱۸ فوریهٔ ۱۹۳۰ « نگوین آی کوئوك » بیانیه‌ای توزیع کرد که‌درآن برنامهٔ حزب‌را درده‌ماده تعیین کرده‌بود :

۱ ـ ساقط کردن امپریالیسم ، فئودالیسم و بورژوازی مرتجع درویتنام .

۲ ـ تحصیل استقلال کامل هندوچین .

۳ ـ تشکیل حکومتی مرکب ازکارگران ، دهقانان وسربازان .

۴ ـ ملی کردن بانك‌ها ودیگرتأسیسات امپریالیستی تابتوان آنها رادرممیزی حکومت پرولتری درآورد .

۵ ـ مصادره همهٔ امتیازات کشاورزی واموال امپریالیست ها و بورژواهای مرتجع وتقسیم آنها درمیان دهقانان فقیر .

۶ـ اجرای قانون هشت ساعت کاردرروز .

۷ ـ برچیدن وامهای اجباری ، مالیاتهای مستقیم وعوارض غیر عادلانه‌ای که به‌طبقات فقیرتحمیل شده‌است .

۸ ـ آزادی دموکراتیك برای‌ملت .

۹ ـ امکان آموزش برای همه .

۱۰ ـ برابری میان زن‌ومرد .

«تروئونك چین» درزندگینامه‌ای که‌از هوشی‌مین نوشته، دربارهٔ این‌برنامه چنین‌می‌نویسد: « مسأله دراینجا برسر تحقق‌انقلابی‌بورژوا ـ دموکراتیك است کـه انقلاب کشاورزی را نیز در بر می‌گیرد . » این سخنان پیش درآمد فرمولی است‌که بعدها برای تمامی انقلاب ویتنام اعتبار یافت.

اما « نگوین‌آی‌کوئوك» رهبرنمی‌توانست‌به‌زادگاهش‌بازگردد ، چرا که کارمندان ادارهٔ امنیت فرانسه او را به‌شدت زیر نظرداشتند . «آرنو» رئیس‌ادارهٔ امنیت، گزارش می‌دهدکه باچه دقتی رد پای این انقلابی‌را ـ که با او در سال۱۹۱۹ درپاریس آشنا شده بود ـ از بانکوك گرفته تا هونك‌کونك و از«هانك کائو »گرفته تا کانتون و سنگاپور ، داشت: «او مرابسیاربهتر ازآن می‌شناخت که‌نداند نخواهدتوانست، تا هنگامی که‌من‌زنده‌ام و دستی باز دارم ، هیچگاه پای خودرا به هند و ـ چین بگذارد،» اما در سال ۱۹۴۱ ، مدتها پیش از آنکه رئیس ادارهٔ امنیت در اکتبر ۱۹۴۴ ازطرف ژاپنی‌هارانده شود، هوشی‌مین، پس از آنکه رفیقانش را برای اطلاع از وضع ، پیشا پیش فـرستاد ، بـه «تونگ‌کینگ» علیارفت.

اما «نگوین‌آی‌کوئوك» بزودی دوباره راه چین را پیش گرفت . درآغاز زمستان ۱۹۳۰ ، « نگوین لوئونك بانك » در شانگهای نامه‌ای غریب عاشقانه دریافت‌کرد : «عزیزم ، در سالن بیلیارد تین‌تی منتظر تو هستم. » «بانك» فوراً بدانجا شتافت، و«ووئونك» را دیدکه برایش سخنرانی کوتاهی کردکه لحن آن بابرنامه‌ده‌ماده‌ای فوریه تفاوت‌بسیار

داشت: « نباید باپرولتاریا باعبارات بیحال‌سخن گفت: مسأله اکنون در تاراندن استعمارگران فرانسوی و رهائی ملت‌است ، پس باید احساس میهنی یکا یك افراد را مخاطب قرار داد . » اما سال ۱۹۳۰ فقط سال بنیادگذاری‌حزب کمونیست هند وچین‌نبود ، بلکه سال‌شدیدترین‌قیامی ملی نیز بود که‌از آغازقرن به بعد روی داده‌بود؛ قیامی که ـ ونین‌تر ازقیامهای۱۹۰۸ و۱۹۱۶ بود. سه سال‌پیش‌ازآن، « نگوین تای هوك » آموزگار جوان « تونك‌کینکی » حزبی ملی را به نام « ویتنام کوئوك دان‌دانك» بنیادنهاده بود که‌به‌زودی به‌علامت‌اختصاری Vnqdd شهرت یافت . آموزگار نامبرده بدین حزب ، دکترین کومین تانگ و دستور عمل مستقیم را داده‌بود.

درآغازفوریه۱۹۳۰، پادگان«جین‌بای»در «تونك‌کینك»شورشی کردکه‌مأموران Vnqdd برانگیخته بودند.بسیاری‌ازافسران‌ودرجه‌داران فرانسوی‌کشته شدند . اما این‌قیام که می‌بایست علامت طغیانی عمومی باشد، منفردماند . خلبانان مواضع‌نظامی و شهرهارا بمباران کردند و روستاهای پیرامون‌رازیرآتش‌گرفتند. بسیاری ازرهبران‌شورش دستگیر و اعدام‌شدند. (امابرخی نیزتوانستندبه«یون‌آن» بگریزند که هوشی‌مین ده‌سال‌بعد آنهارا درآنجا دوباره‌دید.)

شورش «جین‌بای» بدتدارك دیده‌شده سراسیمه انجام‌گرفته‌بود. این‌شورش ، بلوغ سیاسی اندك مبتکرانش را ثابت‌کرد. لیکن‌باوجود این‌انعکاسی بزرك درمردم‌داشت ، در فرانسه‌جنبشی پر خروش پدید آورد ،به‌ویژه‌بدین‌کار نیزآمدکه به رهبران‌کمونیست‌درسی بیاموزدکه می‌خواستند در خاك هند و چین ؛ نخستین عمل‌پردامنهٔ خودرابه‌حرکت

درآورند .

کمیتهٔمرکزی حزب کمونیست‌جدید درآوریل ۱۹۳۰ ، درغیاب هوشی‌مین ،به ریاست«هران‌پو»ی آموزگار که در مسکوتربیت‌شده بود ،اجتماع کرد ، اشتباهات ولغزشهای شورش «جین‌بای» رابررسی کردونقشه‌هائی دیگر رانیز درافکند.

درائنای تابستان ۱۹۳۰ در « آنام» شمالی «شوراهای نگه‌تین» پدیدار شد . درقلب این ایالت ناحاصلخیز و بسیار پرجمعیت کـه «نگوین‌آی‌کوئوك» در آن‌زاده شده بود وبیست‌سال پیش‌تر،ازآنجا راه فرانسه را درپیش گرفته‌بود ، برای نخستین بار توده‌های سازمان یافته روستائی‌به‌پا خواستند و تصمیم گرفتند علیه فقری که دراین‌سال بسیار بزرگ بود مبارزه کنند . در ۱۲ سپتامبر ستونهائی مرکب از ششهزار دهقان راه«وی‌ین» رادرپیش گرفتند.املاك بزرگ تقسیم شدو شوراها (سوویت) هائی تشکیل گردید که آنها را « کسوـویت » می‌نامیدند. این نامگذاری ملی سهمی اندك درمحبوبیت‌آن‌نداشت.

به‌درستی‌معلوم‌نیست که‌در این قیام ،فوران خود انگیخته خشم روستائیان ویا دستوری که از هونگ‌کونگ به وسیله‌ی حزب جوان کمونیست وبتنام داده‌شد، تاچه پایه سهمی داشته‌اند . شاید حزب می‌خواست از راه این‌قیام، اتحادنویافته‌وهنوزمشکوك‌خودرا مستحکم کند . سازمان قیام که به‌زودی به صورت جنگی دهقانی‌در آمد،ثابت می‌کند که‌دست‌کارشناسان انقلاب در کاربوده است ، با آن‌که‌همه‌آن کسانی‌که‌توانسته‌بودند نگاهی‌به‌اسنادحزبی افکنند به این‌نتیجه‌رسیدند که رهبران، رانده‌شده بودند وحتی از طرفداران خود ،واپس مانده

بودند. «اندره‌ویولی» در کتابش به‌نام « هندوچین ـ اس.او.اس .»از سرکوبی‌ای که‌ازپی قیام آمد ، گزارشی تماشائی داده است ، لیکن کمونیست‌های «آنامی» موفقیتی‌روانشناسانه به‌دست آورده بودند و دلیلی برنیروی تاآن‌وقت ناشناخته خود آوردند . بسیار بهتر از همهٔ روشهای تروریستی وارتجالی ملیون که به‌شکست خونین «جین‌بای» انجامید، قیامهای سازمان‌دادهٔ «کسو ـ ویت»«نگه‌تین»، رژیم استعماری را درمعرض‌تهدید قرارمیداد که به بخش بزرگی از روستائیان ویتنامی این‌نکته‌را روشن ساخت که دوران تسلیم خاموش و شکیبانه سپری گردیده‌و انقلاب امکان‌پذیرشده‌است.

اما بهای‌قیام بس‌گران‌بود .آنچنان‌که‌مورخان‌حزبی می‌گویند، دوران‌عقب‌نشینی آغاز شد. در خاك‌هندوچین ، بسیاری از رهبران زیردست «نگوین‌آی‌کوئوك » بازداشت شدند . « فام‌وان دونگ»، نخست‌وزیرآینده،و«تون‌دوئوتانگ» ،همشاگردی سابق « آی‌کوئوك» درسال۱۹۱۱در مدرسهٔ حرفه‌ای سایگون ، یکی از شورشیان ناوگان دریای سیاه که‌بعدها معاون‌رئیس جمهوری شد،به‌زندان« پولوکوندور» افتادند.«تران‌پو» ،دبیرکل حزب ،آنچنان شکنجه‌سف‌کانه‌ای ازطرف مقامات امنیتی هندوچین‌دیدکه‌درآوریل ۱۹۳۱ دربیمارستان «شولون» در گذشت.

«نگوین‌آی‌کوئوك» ،رهبر ، درهونگ کونگ ماند که به نام «تونگ‌وان‌سو» در آنجامی‌زیست ، او درسال ۱۹۳۱ ازطرف‌دادگاه «وی‌ین» ،غیابی محکوم به مرگ شد .اداره امنیت فرانسه ازمقامات انگلیسی خواستند که او را تحویل دهند.پلیس انگلیس، کمتربرای

خوشامدفرانسویان‌وبیشتر برای‌آن‌که هرقیامی را در منطقه‌نفوذ خوددر آسیای جنوب‌شرقی درنطفه‌خفه‌کند ، «نگوین‌آی‌کوئوك» را دستگیر ساخت. پلیس‌انگلیس ،پیش‌ازآن نیزدرسنگاپور و شانگهای‌دونماینده بین‌الملل‌کمونیستی‌را ، یعنی‌کمونیست فرانسوی «دوکرو» وهمراهش «نولنس»راکه‌درحقیقت « روك » نام داشت واحتمالا تبعهٔشوروی بود، بازداشت‌کرده بود . این‌دونفر می‌بایست رابطهٔ میان حزب کمونیست هندوچین ، مسکو و حزب‌کمونیست فرانسه‌را برقرارکنند.

« ژزف‌دوکرو » برای‌ماحکایت کرده‌است‌که پیش ازبازداشت چگونه با« نگوین‌آی‌کوئوك » در هونك‌کونك ملاقات‌کرده است. او در ژانویه«۱۹۳۱ به بندر بزرك‌چینی ـ انگلیسی وارد شده بود وفوراً با نگوین آی کوئوك ورفقای او تماس گرفته بود : «او خارق‌العاده لاغروکوتاه و در عین حال سخت زنده دل بود . آن‌روزها صورتش صاف‌تراشیده بود وفقط سبیلی تنك داشت . چهره‌اش لاغر و سوخته بود . من به‌ندرت کسی‌را دیده‌بودم که‌اینچنین قانع واز لذات زندگی بی‌نیاز باشد.اما چه فعالیتی در این‌مرد کوچك دیده‌می‌شد! مثل‌این‌که همواره آمادهٔ جهش‌است. فقطیك فکر براو غالب بود ، و به گمانم همین فکر در سراسر زندگی بر اوغالب‌ماند: کشورش، میهنش ویتنام. نمی‌خواهم بگویم که او فقط یك‌ناسیونالیست صادق وشرافتمند بود، بلکه یك انقلابی‌حقیقی نیز بود . لیکن کشور ویتنام درپندارو کردار او همواره‌مقام‌اول داشت.

بدیهی‌است که او درفضای هونك کونك ، آنجاکه بحران‌هـا و نبردهای بسیار آسیای‌جنوب‌شرقی درهم‌می‌آمیخت ، می‌توانست‌در

جهت‌های گوناگون مبارزه کند، اما فعالیت‌او و مسئولیت او فقط به‌مسائل هندوچین محدود می‌شد. بامعرفت بسیار ازسیاست فرانسه که مدام‌درجریانش‌بود، واز رفیقان حزبیش «کاشن» و «وایان‌کوتوریه» سخن می‌گفت. اما خودرا بر سر مسائل مرامی معطل نمی‌کرد، و در وهلهٔ نخست یك سازمان دهنده مبارز بود. وقتی‌که هونك‌کونك را ترك گفت تا روانهٔ سایگون گردد، نام، یا به عبارت درست‌تر، نام مستعار دورفیق‌مطمئن، یعنی «لونان» و «لی‌که» را گفت که می‌بایست همهٔ ارتباط‌میان من‌ودیگران را برقرارسازند. چنین‌نیز شدواین‌دورفیق که نگوین آی‌کوئوك را مردی مهم می‌دانستند بی‌آنکه به وی به دیدهٔ رئیس اصلی‌یا حتی‌پیامبری‌بنگرند، به‌بهترین وجه ماموریت مرا درهندوچین‌سازمان‌دادند، بدانسان‌که‌توانستم‌بی‌آنکه‌کسی متوجه‌شود، طی یك‌ماه ارتباطاتی بسیار پدیدآورم.

این‌نه پلیس استعماری فرانسه، بلکه‌پلیس انگلیس که سازمانی بهترداشت بودکه مرا درسنگاپور بازداشت‌کرد. نمی‌دانم چه‌کسی‌مارا لو داد، لیکن مطمئنم‌که نگوین‌آی‌کوئوك، «نولانس» و من‌قربانی تجسسی‌بزرك‌شدیم‌که پلیس به‌راه‌انداخته‌بود. مرابه‌علت‌داشتن‌نام‌جعلی به ۱۸ ماه زندان محکوم کردند، و باید اقرارکنم که چنین اتهامی ناموجه هم نبود.»

مسأله اینك‌دراین‌بودکه‌آیا رهبر حزب‌کمونیست هندوچین‌با«و کرو» به پلیس امنیت هند و چین تحویل داده شود. سرخها برای رهائی‌آن‌ها حمله‌ای‌بزرك را آغاز کردند. سرانجام دبیرخانه بین‌الملل «اتحادیهٔ‌ضدامپریالیستی» کارگران انگلیسی‌را فراخواند که از حزب

کارگربخواهند تابه‌حق‌پناهندگی احترام بگذارد ومانع‌ازآن گردد که این دوانقلابی به‌دژخیمان فرانسوی‌سپرده‌شوند.

« ویلفروبورشت » درکتابش بنام « در شمال مدار ۱۷ درجه » شرح‌فوت وفنهای عجیب حقوقی‌ای را می‌دهدکه بدنبال قضایاآمد .و برکوشش خستگی‌ناپذیر «فرانك‌لازبی» وکیل دعاوی ضد استعماری انگلیسی‌تکیه می‌کندکه به‌سود دستگیر شدگان کار می‌کرد . او دخالت شدید «استافوردکریپس » وزیرخزانه‌دازی آینده را نیز به‌یاد می‌آورد که آن روزها هنوز عضو کوشای جناح چپ حزب کارگر بود . چنین می‌نمایدکه نگوین‌آی‌کوئوك به بیمارستان‌زندان هونك‌کونك انتقال یافت،آنجاکه‌دیدند بیماری سل اوکه مدت‌ها بدان‌مبتلا بود ،به‌سرعت عودمی‌کند.

از این‌به بعد ردپای او دیگر گم‌است. گمان می‌رودکه‌آخرین ورقه‌پروندهٔ نگوین‌آی‌کوئوك درنزد پلیس‌امنیت هانوی ازهمین‌دوران باشد: « درزندان‌هونك‌کونك درگذشت ، ۱۹۳۳.» وانگهی‌این‌خبراز طرف «اومانیته» و مطبوعات اتحادشوروی تائیدشد.درمسکو ازطرف دانشجویان ویتنامی « انستیتوی استالین » به یاد نگوین‌آی کوئوك و «تران‌فوس» مجلس‌سوگواری‌مشترکی برگزارشد، ویکی ازنمایندگان بین‌الملل‌دراین‌محل سخن‌گفت.هنگامی که‌درسال۱۹۴۵ یکی‌ازافسران سرویس‌مخابراتی «کائوبانك» به‌پاریس‌تلگراف‌زدکه این‌هوشی‌مین‌که درمرز چین‌اینهمه‌از او سخن‌می‌رود ،کسی جزهمان نگوین‌آی‌کوئوك بنیادگذار حزب کمونیست هندوچین نیست ، یکی از کارمندان وزارت استعمار فرانسه فوراً تلگراف را بـه هانوی مخابره

گرد : «این‌دیوانه‌ای‌که‌چنین اخباری به ما میدهد کیست ؟ همهٔ‌جهان می‌دانند که نگوین آی کوئوك در اثنای سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ در هونگ کونك مرده‌است.»

از گزارش برخی از کارشناسانی که به‌مرك نگوین‌آی‌کوئوك درزندان‌هونگ‌کونك‌باور نداشتند ورد پای اورا می‌جستند ، چنین بر می‌آمد که او در « بانگ‌کوك » به سرمی‌برد . و همچنین می‌گویند که اواز آن رو توانسته بود در آنجا اقامت گزیند که خدماتی به « انتلیجنت‌سرویس» کرده‌بود ،که می‌تواند توضیحی جالب بر ناپدید شدن او اززندان‌هونگ‌کونگ باشد . اما کسی که هوشی‌مین انسان رابشناسد، چنین فرضیاتی‌را به‌غایت‌مشکوك می‌یابد .هنگامی که این نکته رابا«آرنو» درمیان‌گذاشتم ،فوراً پاسخ داد:

«مردی چون هوشی‌مین وجاسوسی انگلیسی‌ها ؟وآنهم پس‌از ۱۹۳۳؟ ببینبید،هنگامی که‌اوهنوزدرسرآغازززندگی‌سیاسیش قرارداشت حتی من‌جرئت آن را نیز نیافتم‌که به اوپیشنهاد همکاری با خودمان را بدهم!»

به احتمال‌قوی ، در ژوئیه ۱۹۳۲ «فرانك لازبی» و همسرش نگوین آی‌کوئوك را از بیمارستان زندان هونك‌کونك در آوردند واورا پنهانی‌به«آموی»بردند تاع ماه در آنجا بماند .«نگوین لوئونك‌بانك» حکایت می‌کند که هوشی‌مین‌آینده فعالیت سیاسیش‌را درنخستین روزهای سال ۱۹۳۳ درشانگهای‌از سرگرفت . چان کایچك ودستهٔ او به شکارکمونیست‌ها می‌پرداختند . و اعضای فعال‌حزب‌حتی جرأت‌آن‌را نیز نداشتند که‌درخیابان‌به‌یکدیگرنگاه کنند.هنگامی که‌وایان

کوتوریه به شانگهای آمد ، عمو هو کوشید رابطه‌اش را با حزب کمونیست هندوچین برقرار سازد. اورا به‌یك کشتی شوروی بردند ،و او با کشتی به«ولادی وستوك» رفت واز آنجا باقطار راه مسکو را درپیش گرفت .

سپس به همراه « لوهونك‌فونك » نمایندهٔ حزب کمونیست هندوچین ، درسال۱۹۳۵ درکنگرهٔ هفتم بین‌الملل کمونیستی شرکت کردکه درآن ، حزب کمونیست هندوچین رسماًبه عضویت بین‌الملل پذیرفته‌شد. بعدچندی به‌نام«لینوف» درکلاسهای درس «انستیتوی‌لنین» شرکت جست . اما او در عین حال درس هم می‌داد و در بارهٔ تاریخ ویتنام برای دانشجویان دانشکدهٔ آسیائی سخنرانی می‌کرد . سخنرانیهایش رابه‌شعرادا می‌کردتا «فراگرفتن آن راآسان‌کند .» در کنگرهٔسال ۱۹۳۵ نه‌او، بلکه «لوهونگ فونگ» بودکه به‌کمیتهٔمرکزی بین‌الملل انتخاب شد . اما «فونگ» به زودی به‌آسیای جنوب شرقی رفت که درآنجا دستگیرشد ودرزندان مرد ، در حالی‌که نگوین آی کوئوك در مسکومقام معاونت معاون جوان او راگرفت .گذشته‌ازاین، کنگرهٔهفتم‌آن‌مشئی‌را تصویب‌کردکه دلخواه«کوئوك» و«دیمیتروف» بود ، واین دونفر مدتها بودکه پیشنهادش راداده بودند : یعنی‌تشکیل جبهه‌های‌ملی .

درحقیقت اودر آن زمان با حزب کمونیست هندوچین نزاعی آشکارداشت‌که درغیاب‌او ، درسال ۱۹۳۵ ، نخستین کنگره‌اش رادر ماکائو برقرار کرده بود ، بی‌آنکه حتی منتظر بازگشت لوهونگ فونگ بماند . شگفتاکه « تروئونگ چین » در زندگینامه اش دربارهٔ

پرزیدنت هوشی‌مین، فقط سه سطر را وقف این پیشامد کرده است. برو-شور «فام‌وان دونگ» دراین‌باره کاملا سکوت می‌کند ...

اما اگر به کتاب «سنه‌های بزرگ حزب طبقهٔ کارگر ویتنام» تکیه کنیم، اطلاع بیشتری عایدمان می‌گردد. کنگرهٔ ماکائو فرصت را «برای انقلاب کاملا مساعد می‌دانست» و به‌این نتیجه رسیده‌بود:

«نباید فراموش کرد که فقط جنگ مسلحانه، برترین شکل مبارزهٔ طبقاتی، می‌تواند به‌راندن استعمارگران منتهی گردد. ماطی سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ باوجود شکستهائی که خوردیم، کامیابیهائی بزرگ به‌دست آوردیم. این ثابت می‌کند که مبارزه طبقاتی بایستی سازمان یافته باشد وباقهرمانیها وتصمیم‌هائی استوار انجام پذیرد.»

اثر نیمه رسمی که این متون‌رادرج کرده عقیده دارد که کنگرهٔ ماکائو اهمیت تغییراتی را که‌درکشور وجهان روی داده بود نفهمید.

واقعیت این است که سه‌ماه بعد کنگرهٔ بین‌الملل یك‌مشی‌عمومی راکه کمترچپ بود تعیین کرد، و این مشی را نگوین آی‌کوئوك در سال ۱۹۳۹ بانگاه‌به‌گذشته، چنین توصیف‌می‌کند:

«۱ ـ حزب درحال‌حاضر نمی‌تواند، بدون این که به دام ژاپن گرفتار آید، خواستهائی بزرگ مانند استقلال ملی، داشتن پارلمان و غیره‌را عنوان کند. درحال‌حاضر مصلحت آن است که حقوق دموکراتیك مانند آزادی انجمنها، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، عفوعمومی برای محکومان سیاسی را مطالبه کند، ونیز خواستار حق‌فعالیت قانونی برای حزب گردد.

۲ ـ برای‌دست یافتن بدین هدفها باید برای تشکیل و گسترش

جبهه ملی کوشید . این جبهه باید نه تنها هندوچینی‌ها وفرانسوی‌های پیشرو، بلکه‌درعین‌حال خلق زحمتکش وبورژوازی ملی رادربرگیرد.

۳ـحزب‌باید دربرابر بورژوازی با نزاکت و مهارت بسیارعمل کند. بایدهمه‌نیروهایش‌را برای کشاندن بورژوازی و همهٔ عناصری‌که می‌توانند از امر او دفاع کنند ،به‌داخل جبهه ،به‌کاربندد. در عین‌حال بایستی همهٔ دودلها را خنثی کرد . هیچیك از اینها نباید خارج از جبهه بماند .

۴ـباتروتسکیست‌ها نباید هم‌پیمان‌شد وبدانان‌امتیازی داد . باید آنان‌رادر هرشرائطی به‌عنوان دستیاران فاشیسم معرفی کرد (!)

۵ـ جبهه دموکراتیك برای آن‌که‌میدان‌نفوذ خودرا قدرت‌دهدو گسترش بخشد وموثر عمل کند، باید با جبههٔ ملی فرانسه در تماسی نزدیك‌باشدکه اونیزبرای آزادی‌ودموکراسی مبارزه می‌کند ومی‌تواند کمکهائی اساسی به‌ماعرضه دارد .

۶ـحزب نمی‌تواندجهتش‌رابه‌جبهه دموکراتیك انشاکند . باید باتمامی‌قواعلیه‌تجزیه‌طلبی‌ومحدودیت‌مبارزه‌کند ،مارکسیسم ـلنینیسم بخواند،وجدان سیاسی اعضا وپیشاهنگانش را قدرت بخشد وباحزب کمونیست فرانسه‌درتماس‌باشد.»

در ژوئن ۱۹۳۶ ، هنگامی که نخستین کنفرانس ملی حزب کمونیست هندوچین مشی خودرا تصحیح کردو تابدانجا پیش‌رفت‌که میان«مافوق‌استعمارگران»و«استعمارگران ضد فاشیست»تمیزقائل گردد، حکومت جبهه‌ملی لئون بلوم که از طرف کمونیست‌ها پشتیبانی‌میشد، یك کمیسیون تحقیق را به سرپرستی «ژوستن‌گودار» وزیر به ویتنام

فرستاد .یك‌عفو عمومی سیاسی برای هندوچین صادر شد که موجب آن‌گردید تابسیاری ازدوستان نگوین‌آی‌کوئوك ، مانندفام وان‌دونگ و«تران‌وان‌جیائو» آزاد آیند . گذشته از این، امکان فعالیت‌قانونی‌نیز در داخل‌کشور فراهم آمد. در این ایام ، نفوذ هوشی‌مین آینده در رفتار کمونیست‌ها ، به‌ویژه در کوشین‌شین در اثنای سالهای ۱۹۳۵و ۱۹۳۷ دیده می‌شد . لیکن بایستی در عین حال کردار ویتنامی‌های جنوبی رانیز درنظرداشت که‌اینان وقوانین ویژه‌شان را پذیرفتند ودر سال ۱۹۳۵دونفرو درسال ۱۹۳۷ حتی سه نفرکمونیست رابه‌شورای شهری سایگون انتخاب کردند . و همچنین باید همکاری برخی از رهبران جنبش را با تروتسکیست‌ها فراموش کردکه ارگان شان نشریه «پیکار» بود . جنبشی نیز وجود داشت‌که مترجمانش روزنامه«اراده هندوچین» بودکه فام وان دونك درهانوی‌آن‌را رهبری می‌کرد.درسال ۱۹۳۳ موافقتنامه‌ای باتروتسکیست‌ها امضاشده‌بود. گزارش‌سال ۱۹۳۹ که‌پس‌ازاین‌همه‌حوادث‌تهیه‌شده‌بود، همهٔ همکاریهارا باتروتسکیست‌ها برچیدکه درآن اثنا به عنوان « دستیاران فاشیسم » قلمداد شده بودند. وآنگهی این ویژگی برداشت جنوبی را بین هانوی وجبههٔ‌آزادیبخش پس از ۱۹۶۰ نیز می‌توان یافت .

در اول مه ۱۹۳۸ درهانوی تظاهراتی روی‌دادکه درآن دهاهزار کارگرکمونیست وسوسیالیست‌فرانسوی وویتنامی، شانه به‌شانه‌شرکت جستند .

اما مشروعیت‌جنبش عمری‌کوتاه داشت . از اواخرسال ۱۹۳۷ حزب‌کمونیست‌دوباره فعالیت‌زیرزمینی‌راآغازکرد، وحزب‌کمونیست

هندوچین در اثنای حملهٔ ۱۹۳۹ هیچیك ازرهبرانش را از دست نداد. تقریباً همهٔ رهبران ـ فام‌وان‌دونگ ، نگوین‌جیاپ ، دانگ‌کسوان‌کو ـ در نخستین روزهای جنك به چین گریختند . باوجود این ، هزاران تن دستگیر شدند ـ مانند تران‌هوی‌لیو ، دوئونك باش‌مای ، نگوین‌ـ وان‌تائو ـ واین موجب آن‌شدکه حزب درتمامی دوران رژیم دریادار « دوکو » به بی‌فعالیتی محکوم‌گردد تا آن‌که ژاپنی‌هـا در ۹ مارس ۱۹۴۰ استیلای فرانسویان را برچیدند .

از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ نگوین آی کوئوك در اتحاد شوروی اقامت‌داشت . این آرامترین‌وپرحاصلترین سالهای زندگی او بودکه از همهٔ نزاعهاوتصفیه‌هائی که‌حزب کمونیست شوروی وبین‌الملل‌رامتزلزل کرده بود ، برکنار بود . او هیچگاه تماسش رابا حزبش‌ازدست نداد که پیش ازاختناق سال ۱۹۳۹ ، وپس از شکستها وعقب نشینی‌سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ فعالیت قانونی خودراگسترش داده بود . اواز مسکو و از « سوچی »که به‌آنجا رفته‌بود تازمستان سخت روسیه موجب‌عود بیماری سلش نگردد ، به طور منظم برای نشریهٔ « تبن‌ثوك » (تازه) ارگان حزب کمونیست هندوچین در سایگون مقاله می‌فرستاد .همه‌این مقالات به‌نام مستعار «لین» امضا شده بود.

دراواسط سال۱۹۳۸ به‌ظاهر سلامتیش‌را بازیافته بود .وضع‌در جبهه‌های آسیا وخیم‌بود؛زیرا ژاپن‌مدام به‌فتوحاتی تازه دست‌می‌یافت. درهندوچین نیز مانند فرانسه، تجربه‌یك‌جبهه ملی ناکام‌ماند .

دراوت ۱۹۳۸ «نگوین آی‌کوئوك» به‌چین بازگشت ، آنجاکه چان‌کایچك زیرفشار ژاپن مجبوربود باکمونیست‌ها دوباره ازدراتفاق

درآید . رهبرحزب ویتنامی ناگزیربود، برای آن‌که به«ینان» ،پایتخت کمونیستی‌برسد ، موانع‌متداول وناگواریهای جاده‌ها رابرخودبپذیرد. پس چهارچرخه‌ای راپیشاپیش خودهل می‌دادونقش خرده‌فروش دوره گردرا بازی‌کرد .

اودر«ینان» دربه‌اصطلاح «باغ‌سیب» خانه‌گزید ، امااین زندگی دنج وگوشه‌گیرانه دیری نپائید . ستادفرماندهی کومین تانگ ازحزب کمونیست چین خواست‌که فرماندهانی دراختیارش بگذارد تا افرادش را برای جنگهای چریکی آموزش دهند . بدین ترتیب بود که هوشی مین آینده ، کمیسرسیاسی هیأت ژنرال «پینگ» ، مارشال آیندهٔ ارتش ملی‌شد ، سربازان چان‌کایچك راتعلیم‌داد ،یعنی‌همان‌کاری راکه چوئن لای‌ده‌سال پیش ازآن در«وام‌پوتا» کرده‌بود ، به‌عهده گرفت .

در فوریه ۱۹۴۰ نگوین آی‌کوئوك در جنوب چین بودکه در آنجابخشی ازستادحزب‌کمونیست هندوچین رابازیافت‌که براثرتعقیب فرانسویان بدانجا گریخته بود.اودرآنجا مردانی را یافت‌که بعدها به صورت وفادارترین پیروانش درآمدند ، وازآن جمله فام واندونگ ، پسر ماندارین شهر «کوانگ نگای»که در۲۰ سالگی انقلابی ودر ۲۵ سالگی کمونیست شده بود ، ونگوین جیاپ معلم سابق تاریخ‌که یك مبارز حزبی نمونه شده بود وبعدها قریحه های استراتژیك خود را کشف کرد .

درآنجا ، در«یون نان» و«کوانگ سی» ، نگوین آی کوئوك درسال۱۹۴۰ گروه‌خود راپروراند وآن‌استراتژی راطرح ریزی‌کردکه ازآن‌پس مهرخودرا برچهرهٔ انقلاب ویتنام‌کوبید .

فصل پنجم ـ زندانی

نگوین آی‌کوئوك را درآن بخش اززندگیش بنگریم که پیش ازبازگشت به‌زادگاهش گذشت : یعنی‌پس ازنخستین ماجراها درچین، زندگی دراز و مرتاضانه در اتحاد شوروی و شباهنگام بنیادگذاری ویت‌مین . اینك‌ما درجنوب چین هستیم .

اوبه نام «تران» در سلمانی «هو آنك کو آنگ بین» ظاهر شد وقیافه یك «روستائی سالخورده وخیلی ظریف آن حوالی راداشت که فقط‌نگاه زنده‌اش‌دراوجلب توجه می‌کرد .»در«تسه‌سو آن» مکتبی‌برای فلسفهٔ سیاسی کشور ، تمام کردارش شبیه یك قدیس «لزیستی» بودکه چوب می‌تراشید واستاد سلمانی را مانع می‌شدکه زنش‌راکتك بزند: «اخلاق انقلابی را فراموش نکن ، رفیق !» وبه نوزاد کوچك خوراك می‌داد . اونیمه‌بودا ونیمه‌لنین ـ لنین درفنلاند ـ بود .

نگوین آی کوئوك در « یونان » (کونمینگ) که درمه ۱۹۴۰ در آنجا اقامت داشت ، سرانجام شاگردان محبوبش « دونگ » و «جیاپ» را باز یافت . «وو آن» یکی از این دیدارها را چنین توصیف می کند :«ما ، «تران» ومن ، یك قایق اجاره کرده بودیم که باآن به تفریح برویم. عمو، شادمانه می گفت: دونگ ماخیلی هم پیر نشده . سپس رو به جیاپ کرد و گفت: این یکی هم که همیشه مثل یك دختر بیست ساله شاداب است .»

اما نگوین جیاپ دیدار تعیین کننده با عموهورا به ویژه واضح توصیف می کند .

ژنرال آینده در آغاز سال ۱۹۴۰ موفق شده بود هانوی و مدرسه «تانگ لونگ» راکه در آن تاریخ درس می داد ، پنهانی ترك کند . برای اودیگر راه بازگشتی وجود نداشت ، یامی بایست انقلاب پیروز گردد ، ویاهمه چیز بیهوده بود . او بافام وان دونگ به راه افتادتا «وئونگ» اسرار آمیز را بیابد که ، آنچنان که می گفتند ، همان نگوین آی کوئوك است که همهٔ انقلابیهای جوان ویتنام شیفتهٔ او بودند ، مردی که باخواستهائی به کنفرانس صلح ورسای رفته بود، ناشر «پاریا» ، شرکت کننده در کنگرهٔ «تور » و جلسات بین الملل . جیاپ مدتها بود که عکسی از کوئوك در کیف بغلی خود داشت ، مقالات اورا با امضای «لین» خوانده بود که در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ در روزنامهٔ قانونی حزب در ویتنام انتشار یافته بود .

جیاپ سپس دیداری را که در عرشهٔ قایق دست داد توصیف می کند: «مردی پا به سن . با پوشاك اروپائی ، کلاهی پوستی بر سر ، به سوی ما آمد اگر اورا با عکسی مقایسه می کردی که بیست سال پیش از آن برداشته

شده بود ، جوانتر وشادابتر می‌نمود . ریش گذاشته بود . من دربرابر مردی قرارگرفته بودم که به نحوی چشمگیر ساده بود . برای نخستین باربود که می‌دیدمش ، وفوراً احساس کردیم که دوستی عمیقی‌ما را به یکدیگر می‌پیوندد . به لهجهٔ مردمان ویتنام مرکزی حرف می‌زد ، و من اصلا فکر نمی کردم که پس ازغیابی اینچنین طولانی ، لهجهٔ خود را فراموش نکرده‌است .» جیاپ اهل «کوآنگ بین» است که درنزدیکی «نگه‌تین» قرارداد . اونیزیکی دیگرازهم ولایتی‌های هوشی‌مین‌است :

درهم شکستن فرانسه وپدیدارشدن نیروهای بیشمارژاپنی درهندوـ چین ، عواملی تعیین کننده بودند که رئیس جمهوری آینده ، آنچنان که همکارانش گواهی می‌دهند ، به‌روشنی آنها راتجزیه وتحلیل می کرد. اونمی‌خواست همواره تحت تأثیر تبلیغات قرارگیرد . زیرا درشکست فرانسویان به‌دست فاشیست‌ها ودراین که مقامات ژاپنی متکی برقدرت نظامی بزرگتر ، جانشین رژیم استعماری کهن شده بودند ، عناصری منفی نیزوجود داشت .

امادرهرحال تخریب استعمار ، یك‌برد انقلابی به‌شمارمی‌آمد . تهدیدژاپن موجب آن گردید که جنبش استقلال ویتنام و کومین تانگ تا حدی‌به یکدیگر نزدیك‌شوند . کومین تانگ یگانه‌سازمان چینی‌بود که نگوین آی کوئوك و رفیقانش باآن سروکار داشتند . «ینان » ومسکو که خیلی ازدسترسش‌دوربودند .

اینك آن ساعتی فرارسیده بود که نهیب انقلابی سالهای سی و تاکتیك جبههٔ گسترده که درکنگرهٔ سال۱۹۳۶ مسکوبدان تصمیم گرفته شده‌بود ، به‌یك استراتژی فعال‌مبدل گردد . می‌بایست برای آن ائتلاف

وسیع‌راه راهموار کرد وبه‌دست‌گرفتن حکومت رادرآینده‌ای نه‌چندان دور تدارك دید . «در آینده‌ای نه چندان دور» ، زیرا که رهبر همواره می‌گفت : «ساعت‌قیام هنوزفرا نرسیده‌بود .»

قیام در تونگ کینگ شمالی در سپتامبر ۱۹۴۰ ، در کوشین شین غربی در پایان نوامبر ۱۹۴۰ و در«نگه‌آن» (زادگاه کوئوك) در ژانویه۱۹۴۱ براوزودرس می‌نمود. امااودرعین‌حال دراین‌قیامها تأئیدی رابراین باورمی‌دیدکه مردم ویتنام پخته‌ترشده‌اند ودگرگونیهای بزرگ آماده می‌گردد .

اودر زمستان ۱۹۴۰ «قلمرو آزادشدهٔ» باك‌بو«تونگ کینگ» را در منطقهٔ «کوآبانگ» سازمان داد . سرانجام در اواخر ژانویهٔ ۱۹۴۱ نگوین آی‌کوئوك که رفته رفته او را « عموهو » می‌نامیدند (مشتق از «هوکوآنگ» ، آنچنان‌که اودر «ینان» دراطراف مائوخطاب می‌شد) ، پس از غیابی سی‌ساله به زادگاهش بازگشت . در ویتنام ، درجوارمرز چین، درکوههای آهکی «نونگ» در«باك‌بو» ، بین«کائوبانگ» و«تسین سی» ، در دامنه کوهساری غاری کشف کردکه جویباری از کنارش می‌گذشت . بیش‌ازیك‌سال درآنجادرمیان‌گیاههای خودروی‌کوهستانی وصخره‌ها وسنگریزه‌ها زیست . کوه‌راکارل مارکس وجویبار رالنین نام نهاد . در آنجا کارمی‌کرد ، و رفیقانی دورش را گرفته بودند که مدام بدانها تعلیم‌می‌داد . ردای سورمه‌ای‌کوه نشینان‌آن صفحات رابه تن‌داشت، درکوهسار می‌گشت وروزنامه‌ای رابه‌نام «ویت‌لاپ»(ویتنام مستقل» فراهم می‌کردکه رفیقانش آن‌راتکثیر می‌کردند .

درهمانجا بودکه نگوین آی‌کوئوك بـه‌عنوان رئیس ، از ۱۰

تا۱۹۴۱م۱۹ ، هشتمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست هندوچین راتشکیل داد . درکلبه‌ای که ازشاخه‌های درختان درست شده بود وتنها اثاثهٔ آن رایك میزخیزرانی وکنده‌های چوب تشکیل می‌داد ، یکی از مشهورترین نهضتهای تاریخ معاصر ، ویت‌مین ، بنیادنهاده‌شد .

درکناراوکه بنیادگذار بود ، نخستین مارکسیستهای ویتنام گرد آمده بودند : هوآنگ‌کوئوك ویت ، تروئونگ چین ،فام‌وان دونگ ، هوآنگ وان‌تو ، ووآن ، فونگ چی‌کین ونگوین‌جیاپ . درآن‌جلسه زیرنفوذ مستقیم‌او ، برای‌آن‌که مبنای جنبش گسترش یابد وقیام ملی‌به پیروزی بینجامد، با تکیه برمیهن پرستی‌ویتنامی ، تصمیم گرفت «یك جبههٔ ملی گسترده به وجود آوردکه نه فقط‌کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی وبورژوازی‌ملی ، بلکه مالکان میهن‌پرست رانیزمتحدسازد ودرقلمروی‌کشاورزی‌موقتاً زیرلوای این شعار عمل‌کند: مصادرهٔ املاك خائنان‌وتقسیم آنهادرمیان دهقانان فقیر.»

این شاید پرمعنی‌ترین ومهمترین لحظهٔ انقلاب ویتنام‌بود ، زیرا در اینجابودکه نگوین آی‌کوئوك در شکل وشمایل حقیقی‌خود ، یعنی به عنوان مبارزی در راه انقلاب میهنی ، نمودار شد . انظباط حزبی بین‌الملل‌سوم ، بیست‌سال تمام‌بودکه سرراه میهن‌دوستی‌اوقرارداشت. دراینجا ، درغار «باك‌بو» ، جرئت آن رایافت ، بدون رفتن ازبیراهه‌ها به مسالهٔ ملی‌بپردازد . ناگزیرشد ازعنوان «حزب کمونیست ویتنام» به سود «حزب‌کمونیست هندوچین» چشم‌بپوشد، وازاین‌امررنج می‌بردکه هرگونه استنادی‌به میهن ممنوع‌بود. واینك‌با آگاهی تمام‌رستگاری‌ملی رادلیل‌راه‌قرارداده‌بود . ازآن‌پس بودکه برتاریخ میهن ، پرچم‌کشورو فرهنگ ویتنامی ارج بسیارنهاده‌شد . بیشترازروستائیان سخن می‌گفتند تا ازپرولتاریا . وانگهی چند هفته بعد بودکه ، پس از هجوم نیروهای

هیتلربه روسیه ، به‌پترکبیر والکساندرنفسکی اعادهٔ حیثیت شد و«ولگا مادرك من» رامی‌ستودند. نگوین آی‌کوئوك در راه «نئوناسیولیسم» پیشا پیش ژوزف استالین شتافت . (تیتونیزبه همین سان درسال ۱۹۴۱ ، مشی ملی را تعیین‌کرد) . بدین ترتیب بودکه «اتحادیه استقلال‌ویتنام» پدیدار گردید ، بااین هدف‌که «همه میهن پرستان‌را ، بدون‌تمایزی از حیث دارائی ، سن ، جنس ، دین‌وبینش سیاسی ، متحدسازد تا مشترکاً درراه‌رهائی ملت ورستگاری میهن، فعالیتی انجام‌گیرد . » برنامه‌بدان بسنده‌کردکه هدف بلاواسطه راتعریف‌کند : پس‌ازشکست‌فاشیست‌های ژاپنی و امپریالیست های فرانسوی ، حکومت انقلابی جمهوری دموکراتیك ویتنام ، با روح دموکراسی نوتشکیل خواهد شد . سمبل کشورپرچم سرخ‌باستاره طلائی‌است .»

فقط این عبارت آخرین ، هدف دور شورشیان غار «باك‌بو» را آشکار می‌سازد . امااین نگوین آی‌کوئوك درنامه‌ای خطاب به‌ملت‌که درپایان‌این‌کنفرانس نوشت‌ودرژوئیه ۱۹۴۱ازدهکده‌چینی «لیوچائو» فرستاد (و به همین دلیل « نامه ای از خارجه» نام گرفت) بر سرشت ملی و مشترك مبارزه ای‌که در پیش بود ، تکیه کرد . سر آغاز نامه نشاندار است :

«سالخوردگان شرافتمند ،

میهن پرستان ،

روشنفکران ، دهقانان ، کارگران ، سربازان ،

هم‌وطنان عزیز !

ازوقتی‌که‌فرانسوی‌ها ازآلمانی‌ها شکست‌خوردند ، نیروهایشان

ازهم پراکندند ... آنان‌با بزدلی کشورمارا به ژاپنی‌ها واگذاشتند ... ملت‌ما ستوربارکش‌راهزنان فرانسوی بود ، واینك برده‌دزدان دریائی ژاپنی‌شده است ... بیش ازبیست‌میلیون ازبازماندگان اجدادما ،«لاك» «هونگ» تصمیم گرفته اندکه دیگر دربرابر این فشار شکیبامی نکند . امروزساعت رهائی‌فرا رسیده‌است .درقرنهای پیش ، هنگامی‌که‌کشور ما درتهدید هجوم مغول بود ، دردوران « تانها» ،سالخوردگان مابه‌پا خاستند ... سالخوردگان ماومیهن پرستان‌ما بایدبه این‌گذشتگان شهید اقتدا کنند .

صاحبان مکنت ومقام، سربازان،کارگران ، دهقانان ،کارمندان، روشنفکران ، نوجوانان، زنان ، همه‌کسانی‌که سرشارازعشق به‌میهنید، رهائی ملی اینك برترازهمه چیزاست ! مابابد همه همداستان‌گردیم تا فاشیست های ژاپنی وفرانسوی وسگهای شکاری آنها را از قدرت برافکنیم . مبارزان انقلاب ! ساعت رهائی دررسیده است ! پرچم‌قیام رابرافرازید ! ندای مقدس میهن درگوشهای‌شماطنین افکنده...

انقلاب‌ویتنام پیروزخواهدشد! انقلابی جهانی‌پیروزخواهدشد»

دراینجانیز ، درعبارت آخر ، دوباره‌دیده می‌شودکه درپشت‌سر میهن پرست ، مبارز انقلابی مدام قدراست می‌کند . اماچرا نباید قیام تدارك‌دیده ومحدودبه منطقه‌را باپیکار جهانگیر وگسترده برتمامی‌کرهٔ خاك ، پیونددداد ؟

درآن ماهها اتحادشوروی براثرهجوم ارتش هیتلرمی‌لرزید ، و شش ماه بعد آمریکا در پرل هاربور در معرض حمله قرارگرفت . در همان زمان نخستین‌گروههای چریکی به رهبری نگوین جیاپ و«چو-

وان‌تان» کوه‌نشین ،به «واحدهای تبلیغاتی» مبدل شدند که بدرد خورتر از گروههای رزمی بودند . آنان‌دراواخرسال ۱۹۴۱ میدان عمل‌خودرا به‌جنوب ، به «توین کو آنگ» و «تای‌نگوین» گسترش دادند . همه‌اینها به‌دستور نگوین آی کوئوك انجام شدکه درباك‌بو، گادر تربیت می کرد و سرگرم ترجمه های گوناگون ، مانند تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» و«رهبری ارتش» سون‌یات سن بود. گذشته ازاین ، اودراین دوران بروشورهای «روشهای جنگ چریکی» ، «تجارب چین‌درجنگ چریکی» و«تجارب فرانسه درجنگ چریکی» رانوشت .

در ژوئیه ۱۹۴۱ نگوین آی کوئوك تصمیم گرفت دوباره به چین‌برود . دوهدف داشت .

نخستین هدف ،که رسمی تربود ، تماس با چان‌کایچك به نام اتحادیهٔ استقلال ویتنام بود تا بتواند پشتیبانی اورادرنبرد مشترك علیه فاشیسم ژاپن جلب‌کند ، وهدف دوم‌طبیعتاً دراین‌بودکه رابطه باحزب کمونیست چین ونیزبا مسکودوباره برقرارگردد تا به احزاب برادرآن استراتژی را توضیح دهدکه ازطرف کمونیست های ویتنام بـا حسن استقبال روبرو شده بود وبا روح آخرین کنگرهٔ بین‌الملل سازگـاری داشت‌که درآن ، تصمیم به‌تشکیل جبهه‌های ملی‌گرفته شده‌بود .

اکنون نگوین آی‌کوئوك بازنامی دیگر برای خود برگزید و خویشتن را هوشی مین نامید . رفقای چینی اورا به نام «هوکوآنگ» می‌شناختند ، اما اواینك برکلمهٔ «هو» لفظ «شی مین» ، یعنی «نورانی» رانیزافزود : شایددراین نامگذاری از«هوکی‌لی» الهام‌گرفته بود ،یعنی آن‌شخص تاریخی‌که اختراع اسکناس رابه‌وی نسبت‌می‌دهند ؛ واونیز

ازسرزمین «نگه تین» برخاسته بود وانگهی «کو آنگ» نیز«روشنائی» معنی می‌دهد . اوآن روزها بیشتر مشعلدار جنبش بودتا رهبر آن ، اما از این امر می‌پرهیخت که پیامبر شود . چون جنمی عملی داشت ، کارت‌های ویزیتی به‌نام تازه‌اش برای خودچاپ کردکه در آن ، سوای نام ، نوشته‌بود : «روزنامه نگارچینی ، مقیم‌ویتنام .»

اوراه درازی نرفت . به محض آن‌که ازمرزگذشت ، باراهنمای چینی‌اش بازداشت شد . تردیدآمیز است‌که کومین تانگ فوراًارزش راستین شکاری راکه‌کرده بودفهمیده باشد. لیکن به‌هرحال مسلم‌است که بنیادگذاری ویت‌مین مزاحم نقشه های مارشال « چانگ فاکوای » ومشاورسیاسی او«سیائوون» بودکه می‌خواستند درچین حزبی ویتنامی بسازندکه به‌کومین تانگ‌سرسپرده باشد . پس جای صحبت نبود که می‌خواستند درمرزهای جنوبی چین یك «ینان» تازه به وجود آید .

رفیقان «هو» به زودی‌خبردستگیریش راشنیدند . روزی نیزخبر یافتندکه اومرده است ، واین خبررا ، مانند یازده سال پیش‌که خبردر گذشتش درهونگ هونگ ، شایع‌شده‌بود ، ماهها باورکردند . نگوین جیاپ با خلجان حادثه زیر را حکایت می‌کرد : « روزی نامه‌ای از فام وان دونگ به من رسیدکه در آن‌گفته شده بودکه عموهو درزندانهای کومین تانگ مرده است . ما ازدرد و اندوه فلج شده بودیم . مجلس سوگواری ای‌برای بزرگداشت رهبردرخورستایش‌خود برگزارکردیم ورفیق «دونگ» مأمورشدکه یادنامهٔمرگ اورابخواند . چمدان‌عموهو راباز کردیم‌تایادگارهائی رااز‌اوبجوئیم. یکی‌ازرفیقان مابه چین‌فرستاده شدتاگوراورابجوید. چندماه‌بعدروزنامه‌ای به‌مارسیدکه ازچین‌فرستاده

شده‌بود .

در حاشیهٔ روزنامه چند بیت شعربودکه به خطی نوشته بودکه می‌شناختیم :

«ابرها کوهها را می‌پوشانند
کوهها ابرها رادرآغوش می‌کشند .
تنها می‌روم . قلبم‌می‌تپد .
وآسمان جنوب رامی‌جویم :
به‌دوستانم می‌اندیشم .»

از خوشحالی دیوانه شده بودیم ، ونیز از شگفتی . بررفیقمان «کاپ» هجوم آوردیم‌که این خبراندوهگین راآورده بود . اوگفت که فرماندارچینی بهش گفته‌بود : «سولوی» ، یعنی : مرده‌است !» ـ نه ، تو تلفظ را بد فهمیدی ! حتماً او گفته بود : « چولوی ! » ، یعنی «بسیار خوب !»

«چو» بهتراز«سو» بود ، اما « بسیار خوب » اندکی مبالغه آمیز می‌نمود. هوشی‌مین پانزده‌ماه‌تمام ،درزنجیر، باتن خراشیده، بابدترین راهزنان ومحکومان بسته‌به‌یك زنجیر، اززندانی‌به‌زندانی دیگر کشانده شده، وشبی‌یکی ازاین زندانیان ، درحالی‌که به‌اوتکیه داده‌بود ، مرد .

آیا چینی‌ها می‌خواستندکه اوباطرفدارانش به‌ناسیونالیست‌های ویتنام بپیوندندکه به‌ماشارل «چانگ‌کای‌شك» وهمپایانش در«یون نان» مارشال«لونگ‌یون» مطیعانه‌سرپرده بودند؟ویاکه‌اوقربانی سرکوبیهائی شده‌بودکه رژیم‌بنابه عادت دست بدان‌می‌زد ؟

این مردی‌که عزمی راسخ برای‌زنده ماندن‌داشت ، گاه‌زنجیربه گردن واغلب سلسله‌برپاها ، از«نانینگ»به« تزین‌تزی» ، از«کوای‌لین»

به «لیائوچائو» کشانده‌شد . دراین ماههای سرشاراز نومیدی ، اشعاری گفت ونوشت که بعدها زیر عنوان «یاد داشت زندان» انتشار یافت . غریب است که این‌ناسیونالیست سوزان‌اشعارش‌رانه‌به زبان‌ملی«کوئو-ك‌نگو» بلکه به زبان چینی ، آنهم چینی باستان دوران بزرگ دودمان «تانگ» ازقرن ۶تا۹ نوشت ، وبه همان سبکی که مائوتسه تونگ به‌کار می‌برد . منتقدان ویتنامی‌گاه سبك «هو»ومائورا دربرابرهم‌قرارمی‌دهند تـازیبایی و ظـرافت سبك « هو » را بـرجسته سازند، او تقریباً صد شعرکوتاه وساده سرودکه اغلب پرخلجان وطنزآمیزیا اخلاقی است ، ونیزاغلب‌شوخدلی‌روستائیان‌را به‌نمایش می‌گذارد ودیالکتیك‌سیاستگر حرفه‌ای‌را واپس می‌راند . اشعار ، تقریباًهمیشه نازکدلیهای انسانی را بیان‌می‌کنندلیکن درعین‌حال ترجمان‌سوسیالیسم خاص ویتنامی‌هستند. یکسان است‌که زندانی‌گویندهٔ این‌اشعار هنرمندی بزرگ باشد ، اما به هرحال اویك‌مرد ، یك‌انسان ، یك‌دریادل نکته‌یاب است .

همان‌نخستین مصرع خبرازاخلاق وروحیهٔ عموهومی‌دهد :

این‌جسم توست‌که درزندان است . نه‌روح‌تو ...»

واین ابیات نشان می‌دهدکه اوبرای اشعارش چه اهمیت اندکی قائل است .

قافیه می‌سازم . درحالی‌که‌چشم‌براه‌آزادیم‌هستم .»

امالحن‌کلام ازبذله‌گوئی تاموعظه آمیزی اخلاقی می‌رود :

دانهٔ ذرت زیرضربهٔ هونگ رنج می‌برد .
اماوقتی‌که این‌می‌گذرد ، سپیدی‌دانه رامی‌ستایم .
انسانها نیزدرقرنی‌که مازندگی‌می‌کنیم ، درست چنین‌اند .
برای‌آن‌که بتوان انسان‌شد ، بایدضربهٔ شوربختی راتحمل‌کرد .»

ویاهنگامی که همزندانیهایش‌رادرکثافت‌وحشرات،خفته‌می‌بیند ، می‌نویسد :

آنان‌همه باچشمهای بسته چهره‌ای‌صادق‌وپاك دارند
بیداری ، آنان رابه‌نیك و بدتقسیم می‌کند .
بدی‌یا نیکی ــ این درطبیعت بشری نیست ،
بلکه‌ازتربیت ناشی می‌گردد .

«فان نهوآن» ، مترجم اشعار«هو»، به‌یاد می‌آورد که این کلمات یکی ازمثالهائی‌است که درمدرسه به‌گوش کودکان ویتنامی می‌خوانند:

« انسان به هنگام زادن ، نیك‌است . »

می‌بینیم که «کونگ» کوچك که بعدها هوشی‌مین‌شد ، در زندان ازروسوبه مارکس گروید . گاهی‌نیزناله‌ای ازاوبرمی‌خیزد :

«چهارماه غیرانسانی
دراین زندان
تنم‌را بیشتررنج داد
تا دهسال زندگی !»

ویانخست چنین می‌سراید :

«گل‌سرخ می‌شکفد
گل‌سرخ می‌پژمرد
بی‌آن‌که بداند
گل‌سرخ چه می‌کند .
کافی‌است
عطرگلسرخ به‌زندان بیاید ،
تادردل زندانی
همهٔ بیدادجهان
به‌آسمان فریاد بردارد .»

امااین رؤیابه فریادخواهی مبدل‌می‌گردد :

«درزمان ما بایدابیات رافولادگرفت ،
وشاعران نیز بایدراه ورسم پیکاررا بدانند ،»

ویامی‌شنویم که اونخست اندوهگین‌وسپس‌تندوگزنده‌می‌نویسد:

«بامدادان ، خورشید هنگامی‌که ازپشت دیوار برمی‌خیزد ، بەدروازۀ زندان می‌کوبد .
امادر ، بسته می‌ماند .
شب‌با تمامی ژرفایش درزندان می‌ماند .
برای‌آن‌که بەزنجیربسته توانم‌شد
بایدبا یکدیگر ستیزه‌کنیم .
زیرا زنجیریان راگوشه‌ای برای خفتن هست ،
وآنان‌که زنجیری بەپاندارند ،
نمی‌دانند درکجا توانند خفت .
دولت‌به من‌برنج می‌دهد ، من درکاخهای اومنزل دارم ،
نگهبانانش کشیك عوض می‌کنند ،
تانقش ملتزمان رکاب مرابازی‌کنند .
به راستی‌که احترام ازحد درگذشته است ،»

بی‌گمان این‌اشعاربا «قصیده‌ای اززندان «ریدینگ» اسکاروایلد کوس برابری نمی‌توانندزد ، اماباوجود این‌ازمیان آنهارگه‌ای ازغرور ودرعین حال لطافت می‌گذرد . در اینجا حساسیت آسیائی و رمانتیك فرانسوی بایکدیگر درمی‌آمیزندکه شاید ورلن رابه یاد انسان بیاورد . دراین اشعار ، شخصیت ، آموزش وسرنوشت یگانۀ هوشی مین به شیوه‌ای غریب بیان‌می‌گردد . درزندان «پینگ‌ما»که اواین اشعاررا در آن نوشت ، نه فقط یاد «نگه آن» ونویسندگان بزرگ دوران «تانك» ، بلکه‌نیزیاد «ژول‌راو» و«ژرژپیوش» اوراتحت تأثیرقرارمی‌داد .

رفیقانش فعالیتی بزرگ برای «آزادی مبارزدیرینۀ ضدفاشیست» آغازکردند . چنین استدلالهائی هنوز می‌توانست برسرداران‌کومین ـ تانگ اثر بگذارد ، به ویژه آن‌که مارشال «چانگ فاکوای» از دوران مبارزه‌سالهای ۱۹۲۵ و۱۹۲۶ درکانتون درکنارکمونیستها ، پیوندهائی

بیش ازسرداران دیگرجنگی باانقلاب حفظ کرده‌بود .

مارشال هنگامی بیشتر به مماشات گرایش نشان‌دادکه ، درحالی که بنیاد گذار حزب کمونیست هندوچین و ویت مین در زندان به سر می‌برد ، توانسته‌بود دراکتبرسال ۱۹۴۲ حزبی‌رابه منظورتسخیرقدرت درویتنام تأسیس کندکه رقیب ویت‌مین بود و«سیائوون» ، آجودان‌او، آن‌را«اتحادیهٔ انقلابی ویتنام» نام‌نهاده‌بود. رهبران کومین‌تانك ،رئیسی برای این جنبش نیزیافتند . آدمی «نگوین های‌تان» نـام‌که مدتها در مهاجرت زیسته‌بود ، بدان‌سان‌که حتی‌زبان کشورش رانیزنمی‌فهمید .

این‌اتحادیه وسیله‌ای‌بسیارمناسب نیزبود، به‌ویژه آن‌که پرزیدنت روزولت وچان‌کایچك نقشه‌ای بااین قصد ریخته‌بودندکه ویتنام شمالی پس ازشکست ژاپن‌تحت الحمایهٔ چین‌گردد .

درهمان‌زمان،هنگامی که‌قدرت‌استعماری‌فرانسه روبه‌زوال‌می‌رفت ودراروپا پیروزی‌متفقین واتحادشوروی برارتش‌آلمان چشم اندازروی کارآمدن حکومتی رادرفرانسه‌گشودکه انقلاب ویتنام می‌توانست بااو همکاری‌کند،تهدیدی‌تازه‌ازطرف‌چین‌به چشم‌می‌خورد، یعنی‌این که‌رژیم استعماری‌جای‌خود رابه یك نئوامپریالیسم «چونگ‌کینك»بدهد. نگوین آی‌کوئوك‌دراینجا خودرابه عنوان‌یك‌استراتژبزرگ‌نمایاند. درزندگیش که ازموفقیت‌های خطرناك‌وتهدیدهای‌پرمهیب تشکیل‌می‌شد ،اوبه‌ندرت مهارتی‌آنچنان که‌اندکی‌پس‌ازآزادیش‌اززندان‌نشان‌داد، به‌ظهوررسانید.

پیش ازآزادیش‌به «چانگ فاکوای»اطلاع دادکه حاضراست‌با حزب‌ویتنامی اوهمکاری‌کند . درهمان‌اثنا «نگوین های‌تان» سالخورده نشان‌دادکه برای رهبری اتحادیه ، کاملاناتوان است . اماباوجوداین ،

مارشال «نگوین آی کوئوك» رااندکی مایه شرمساری می‌دانست، زیرا اوعاقبت نمایندهٔ بین‌الملل سوم بود . زندانی پاسخ دادکه نام خودرا عوض کرده است ودیگر «نگوین آی کوئوك» نـام ندارد وکیست که هوشی مین آدمی‌را بشناسد ، وافزودکه چون‌این نام‌آهنگی چینی نیز دارد ، اثری بهتر در «چونگ کینك» برجای می‌گذارد . چنین بودکه زندانی بدان گمارده شدتا رهبری «اتحادیهٔ انقلابی ویتنام» ، یعنی‌همان سازمانی‌را به‌عهده‌گیردکه «چانك فاکوای»برای ازبین‌بردن «ویت‌مین» آفریده‌بود . این‌یکی ازمعجزه‌های سیاست چینی‌بود !

فصل ششم ـ رهائیبخش

دربهار۱۹۴۳ هوشی‌مین ـ نامی که‌دیگربه‌طورقطع بر خودنهاده بود ـ هنوز اززندانهای متعفن «پینگ‌ما» و «کوای‌لین» خلاص نشده ، دررأس سازمانی قرارگرفت که‌ماهانه ۱۰۰۰۰۰ دلار چینی بدان کمك مالی‌می‌شدومی‌بایست باژاپنی‌ها مبارزه کندو استقلال ویتنام را به‌دست آورد. این،دوهدف هوشی‌مین‌بود،حال آنکه‌اوبرای تحقق هدف‌سوم، یعنی انقلاب ، می‌خواست اندکی صبر کند .

«هوانك‌کوآنك‌بین» که اندکی پس از رهائی از زندان، در «یون‌نان» باوی دیدار کرد، توصیف می‌کند که اوچگونه از سیاست همراهی‌با«دونك‌مین‌هوی» دفاع می کردوانتظاراتش‌رابیان‌می‌داشت:

«او دررختخواب خوابیده بود ودر نورکمرنك یك‌چراغ نفتی بامن سخن‌می‌گفت .لب‌هایش آویزان بود .چشمهایش‌گود افتاده‌بود،

اما بازهم شادمانی درآنها می‌درخشید .می‌لرزید ،برای آن‌که‌هنوزتب داشت . ریش او خرمائی بود ، اما موهای پراکنده برکیسه‌ای‌که‌کار بالش رامی‌کرد ، ازتارهای سفید پوشیده بود. وقتی که اورا این‌جور دیدیم، سخت تکان‌خوردیم. چگونه برای او ممکن بود انسانها و امر خود را چنین دوست داشته باشد؟»

ماشین‌جنگی انقلاب ویتنام مراحل‌آغازین را پشت سرگذاشته بود وتوانسته‌بودبادرفشهایش ، علامات اختصاریش ونامهای مستعارش به مرحله‌ای فعال‌وارد گردد .

جیاپ به زودی در«تونك‌کینك» علیا ارتباطات را با چریکهای «چووان‌تان» برقرار کرد که علیه اداره استعماری فرانسه به پا خاسته بودند. رخنهٔ نیروهای اوبه«کائوبانك» و«تای‌نگوین» کمتر به منظور اشغال این‌منطقه بود ، لیکن با مقاومت موثر دستگاه اداری استعمار فرانسه‌روبروشد. برای«جیاپ» مساله در وهلهٔ نخست این‌بودکه‌خودی بنمایاند وپایگاههائی برای آینده به وجود آورد .

این فعالیت پر جنب وجوش توجه مقامات هانوی را به‌خود جلب‌کرده بود که دریادار«دوکو» درآنجا نمایندگی حکومت ویشی راداشت،وهمچنین توجه«کمیسیون نظامی فرانسه »را برانگیخته بود که‌از۱۹۴۳ نمایندگی کمیتهٔ « الجزیره» را در «کون‌مینگ » پایتخت «یون‌نان» داشت،ژنرال‌دوگل برآن فرمان می‌راند ،«بوآزانژه» مشاور سیاسی دریادار،ویکی ازاعضاءکمیسیون نظامی ،در«کائوبانگ» به‌شور پرداختند و سپس بامقامات چین‌ملی تماس‌گرفته‌شدتا آنهارابرآن‌دارند که دیگر از انقلابیهای ویتنامی حمایت نکنند . مساعدتهائی که به

هوشی‌مین و یاران‌اومی‌شد، خشم‌ملیون‌ضدکمونیست رانیزبرانگیخت. اینان‌کومین تانگ را سرزنش می‌کردند که به دوستان «راستین» خود خیانت می‌کند و در بازی‌کمونیست‌ها شرکت می‌جوید.

مارشال«چانك فاکوای» برای آن که به این تضادها پایان دهدو گروههای رقیب‌را بایکدیگر سازش‌دهد ،درماه‌مارس ۱۹۴۴ کنگره‌ای را از همه جنبش‌های ویتنامی به«لی‌چو» ،مقری که مدرسه چریکی‌او درآن‌بود، فراخواند .

هوشی‌مین وفام وان‌دونگ دراین کنگره ،نمایندگی «ویت‌مین» راداشتند. دربرابرآنها رهبران گروههای طرفدار چین ،طرفدارژاپن‌و گروههای ملی ـ از «نگوین‌های‌تان» گرفته تا «بوکزان‌لوآت» ،از «وهونگ‌کان» گرفته‌تا «ترئونگ بوی‌کونگ» واز«نگیم‌کتو»گرفته تا « نگوین‌توئونك‌تام » قرار گرفته‌بودند .ازرهبران «ویت‌مین»شدیداً انتقادشد وبه‌آنها این اتهام‌وارد آمد که دست‌به اقدامات مبالغه‌آمیز می‌زنند وبرآنندکه از تمامی‌جنبش برای مقاصد خاص‌خودبهره‌برداری کنند .بدیهی‌است که‌رهبران‌چینی به‌سود مسائلی که‌منظور کمونیست‌ها بود رأی ندادند ، وهوشی‌مین ناگزیر ازعقب‌نشینی‌شد. در«حکومت موقت» که‌درپایان کنفرانسی تشکیل‌شدکه«تروئونك‌بوی‌کونگ» یکی ازدوستان دیرینهٔ چینی‌ها، ریاست‌آن‌را داشت، هوشی‌مین فقط‌یك‌پست وزارت‌یافت،امابااینهمه‌او، آنچنان‌که مخالفانش‌می‌خواستند ،کاملاکنار گذاشته‌نشد. پس‌توانست‌دربازی چینی‌ها وامریکائی‌ها شرکت کند، واین برایش بسیارمهم‌بود.

درحالی‌که‌به‌اصطلاح «هم‌پیمانهایش » آغازآن‌کردند که‌خود را درحکومت کاذب متقابلا تکه‌پاره کنند،هوشی‌مین به مرزهندوچین

بازگشت که افراد او در آنجا از حیث نظامی تسلط کامل داشتند. حکومت «لی‌چو» منحل‌شد و ازصحنه‌رخت‌برکشید ، اماهوشی‌مین‌و چریکهای اوبه‌رغم همه اخباربدی‌که ازکشورهای‌غربی می‌رسید،خود را نگاهداشتند .

در ۸ دسامبر ۱۹۴۳ دوگل در الجزیره گفت که برای‌فرانسه «ضروری» است دوباره درهندوچین مستقر گردد . تبلیغات«ویت‌مین» که‌در موقعیتهای گوناگون «دموکرات‌های »فرانسه را مخاطب قرار داده‌بود ومیان«فاشیست‌های فرانسوی ـ ژاپنی»و«گلیست»ها تمیزقائل می‌شد، ضربه‌ای متقابل واردساخت .در ژوئن ۱۹۴۴ در«تونك‌کینگ» اعلامیه‌هائی‌پخش‌شدکه درآنها ازجمله چنین آمده‌بود :«چنین‌است که فرانسویانی که‌علیه تسلط‌آلمان می‌جنگند ، می‌خواهند تسلط‌خودرا براقوام دیگر استوار نگاهدارند. ماکمونیست‌های ویتنامی علیه‌عدم پیگیری کمیته الجزیره به‌شدت اعتراض‌می‌کنیم .ما درحین‌این که‌برای تشکیل‌یك‌جبهه وسیع‌ضدفاشیستی درهندوچین کارمی‌کنیم، می‌خواهیم خودونیزضدفاشیست‌های خارجی‌را از یوغ فاشیست‌های نظامی ژاپنی خلاص‌کنیم . اما این باور که ما استقلال ملی خود را برای سیادت گلیست‌ها و یازورگویان دیگر قربانی خواهیم کرد ، پنداری‌واهی بیش نیست .»

سه‌ماه بعد اعلامیه‌ای دیگر منتشرشد که‌لحن تقریباً پیامبرانهٔ‌آن نشان‌می‌دادکه هوشی‌مین و یارانش مسائل سیاسی‌را بسیارخوب‌تجزیه وتحلیل‌می‌کردند:«ساعت«ه»نزدیك‌می‌شود.آلمان تقریباًشکست‌خورده است،وشکست آن‌شکست ژاپن‌را نیزبه‌دنبال‌خواهدآورد.امریکایی‌ها

وچینی‌ها به‌هندوچین هجوم خواهند آورد،در حالی که گلیست‌ها علیه ژاپنی‌ها قیام می‌کنند. اما اینان احتمالا پیش از فاشیست‌های فرانسوی جهت‌تازه‌ای درپیش‌خواهندگرفت وحکومتی نظامی تشکیل خواهند داد. بنابراین هندوچین دچار هرج‌ومرج خواهدشد،ومانیازی نخواهیم داشت که‌حکومت را دردست‌گیریم ، زیرا حکومتی وجود نخواهد داشت .چون‌موقعیت‌مساعد خواهدبودوهمه عوامل‌به‌سودماکارمی‌کند، پوزش ناپذیر است اگر از این موقعیت بهره‌برداری نکنیم .زیرااین دربرابر تاریخ کشورمابه‌مثابهٔ جنایتی است .»

درپایان‌ژوئیه۱۹۴۴ کمیتهٔ انقلابی «کاتو بانگ» که‌رهبرمعنوی آن نگوین جیاپ بود ، آشکار وروشن گفت‌که‌قیام نظامی بایستی در ویتنام شمالی آغاز گردد .جیاپ نزد هوشی‌مین رفت ودرماه سپتامبر درکلبه‌اش در«پاك‌بو» با او ملاقات کرد . هوشی‌مین جوش و خروش جوانی رفیقش را فرونشانید وبه وی فهماندکه او موقعیت محلی را می‌بیند، اما تمامی موقعیت را نمی‌بیند.

هوشی‌مین‌گفت:« مرحلهٔ انقلاب مسالمت آمیز به سر رسیده، اما ساعت قیام همگانی هنوز نرسیده است.» به‌جیاپ پیشنهاد کرد که یك«سپاه‌نجاتبخش» تشکیل‌دهدکه وظیفه‌ای بیشترسیاسی داشته‌باشد تا نظامی .رهبرکهنه‌کار انقلابی افزود :«اگرچه‌ما ازحیث‌نفرات اندکیم، اما این‌دلیلی‌نیست‌که بگذاریم بی مقاومت نابودمان کنند.» و هنگامی که‌جیاپ‌او را ترك می‌کرد ،هوشی‌مین دوباره گفت : «مخفیانه ،کاملا مخفیانه‌بایدکارکرد! غافلگیرانه‌حمله‌کنیدوپیش ازآن‌که دشمن فرصت ضربه‌متقابل‌را بیابد ،عقب بنشینید.»

لکن‌در نخستین روزهای‌ماه‌دسامبر۱۹۴۴ هوشی‌مین دستورهائی برای تشکیل یك «سپاه تبلیغات مسلحانه برای رهائی ویتنام» صادر کرد که‌هستهٔ آن‌را۳۴ رزمنده تشکیل می‌دادند که در « تونك‌کینگ» علیا زیر فرماندهی جیاپ‌قرار داشتند.

۱ــ از نام «سپاه تبلیغات مسلحانه برای رهائی ویتنام» چنین برمی‌آید که وزنهٔ اصلی آن بیشتر باید در سیاست قرار داشته باشد تا تاعملیات نظامی ، یعنی بیشتر وسیله‌ای برای تبلیغات باشد . این‌وسیله برای آن‌که ازحیث نظامی‌موثرافتد به تمرکز همه نیروها نیاز دارد . چون مقاومت ما کار تمامی ملت است که باید بسیج و مسلح گردد ، گزیری نیست‌که دراین لحظه‌که نیروها گردهم‌خواهندآمد تا نخستین واهدراتشکیل دهند،گروههای‌مسلح‌منطقه‌ای پا برجابمانند تا به‌اشتراك عمل‌کنند وبتوانند ما را ازهرحیث یاری دهند ، درعوض واحد اصلی موظف است‌کادرگروههای مسلح‌منطقه‌ای را رهبری‌کند ، آنان را در آموزش وتمرین یاری دهد، تاآنجاکه درتوان‌دارد اسلحه بدانان بدهد وچنان رفتارکندکه این واحدها مدام رشد یابند وگسترده‌تر شوند .

۲ ــ آنچه به‌گروههای‌مسلح منطقه ای مربوط می‌شود ، اینان بایداین‌کادرهای‌منطقه‌ای‌خود را به منظورآموزش گردهم آورند وآنان راکه‌آموزش یافته‌اندبه‌منطقه‌های‌گوناگون‌گسیل دارندتا درآنجاتجارب را مبادله‌کنند ، حالات را نگاهدارند واجزای جداگانه را با یکدیگر تطبیق دهند .

۳ ــ تاکتیك : جنگ چریکی ، پنهان نگاهداشتن همه‌عملیات ، سرعت ، پویائی وتحرك طبق این اصل : ناگهان سربرکشیدن ودوباره

ناپدیدشدن وازخود ردپائی برجای‌ننهادن . رسالت سپاه‌تبلیغات ارتش آزادیبخش این‌است که شجرهٔ‌یك خانوادهٔ بزرگ شود. این‌جنین‌ارتش آزادیبخش است . قلمروی فعالیت آن تمامی ویتنام ، از شمال تا جنوب است .»

نخستین‌گروههای منظم‌نبرد ویت‌مین به‌زودی تشکیل شدو آمادهٔ رزم‌گردید . زیرحمایت آنها، هوشی‌مین در۲۹اکتبرازراه منطقهٔ‌مرزی «پاك‌بو» به‌هندوچین‌آمد وتاقلب ایالت «تهای‌نگوین» پیش تاخت . در منطقهٔ صخره های‌گچی شیب‌دارسکنی‌گزیدکه آن‌راده‌ماه بعدترك‌گفت تا به هانوی برود . وی دراثنای ۱۹۴۷تا۱۹۵۴به‌کرات درهانوی بود .

چریکهای ویت مین ـ که گروههای کوچك سربازان فرانسوی به فرماندهی سرگرد «برنیه» به هنگام پیکار علیه ژاپنی‌ها اغلب بدانان برمی‌خوردند ـ خودرا به تمامی‌کشورگستردند . وپادگانهای‌گوناگون رابه‌فراراززیرپرچم برانگیختند. آنان‌به درهٔ تنگ کوهستان «دین‌کا» در نزدیکی « تهای نگوین » پیش تاختند که پس از نبردها به فرماندهی «گالینی» ، شورشیان اغلب درآن پناه‌می‌جستند ، ودرآنجاسه روستای کوهستانی را باخود همداستان کردند . تبلیغات زمینهٔ ای هرچه بیشتر به‌دست می‌آورد .

این خاصه زمان آموزش وپرورش مردم وتربیت داوطلبان و نیروهای بنیادی درمراکزآموزشی‌موجود دربیشه‌ها بود . جیاپ مبتکر بزرگ این‌کاربود وبه رهبری هوشی مین کارمی‌کرد . بعدها حکایت کردکه بنیادگذار ویت مین گاه‌گاه می‌آمد تا درکلاسهای او شرکت جوید . اومی‌بایست با شلواری‌که پاچه‌هایش‌را بالازده‌بود ، همیشه از

یك جوی کوهستانی بگذرد . «هو» به هنگام شرکت در کلاس درس ، توضیحاتی می داد وسؤ آلهائی می کرد. یك بار پس از پایان کلاس درس یکی ازشاگردان به نزد جیاپ آمد وگفت : غریب است ، این پیرمرد کوچك اندام باآن قیافه مضحکش رابین ! باوجود سالخوردگی حتی به‌سیاست هم‌علاقه دارد !

این منطقهٔ جنگی درکوهستان برای فعالان ویت مین ، افسانه ای مانده است ودرشهرت جیاپ به اندازهٔ دین‌بین‌فو سهم داشت . زیرا ، مانند کانونهای مخفی بیشمار ، کاملا با احساس رمانتیك ویتنامی ها سازگاربود .

لکن مقامات فرانسوی درهانوی بر آن‌شدندکه به‌نوبهٔ خودکاری انجام دهند . نیروهاگرد هم‌آورده شدتامنطقهٔ کوهستانی تصفیه‌گردد . روز۱۲ مارس ۱۹۴۵ برای آغاز این مأموریت تعیین شد . نیروهای هوشی مین به دشواری می‌توانستند در برابر قدرت نیروهای مقابل مقاومتی‌به خرج دهند. اما سه روز پیش ازآغازمأموریت ، در بامداد ۹ مارس‌ارتش‌ژاپن ضربهٔ‌خود را وارد آورد. همهٔ‌فرانسویها، حتی‌آنان‌که کوچکترین مناصب را داشتند ، به‌زندان افتادند . خدایان یك باردیگر مددکار هوشی‌مین آمدند ، ازمیدان خارج شدن همهٔ مقامات ونیروهای فرانسوی فقط مانع ویرانی قرارگاهها وارتباط ویت مین وباز داشت احتمالی رهبران‌آن نگردید . ارتش ژاپن‌که اکنون برمنطقه مسلط بود ازحیث انقلاب ویتنام‌تجربه‌ای به‌مراتب‌کمتراز فرانسوی‌ها داشت .

«کمیتهٔ دائمی ویت‌مین»که شب ده مارس انجمن کرده‌بود ، بدین نتیجهٔ رسیدکه «فاشیسم ژاپن ، چون به قدرت رسیده‌است ، به‌صورت

یگانه‌دشمن انقلاب ویتنام‌درآمده‌است ودرنتیجه انقلابیهای‌ویتنامی باید باهمهٔ آن‌گروههای فرانسوی‌ارتباط برقرارکنندکه برای‌نبردبافاشیستهای ژاپنی‌مهم‌اند .گذشته ازاین، دفترسیاسی تصمیم‌گرفت قیامهای‌محلی‌را، پیش ازآن‌که ندای قیام عمومی درداده‌شود ، افزایش بخشد . دریکی ازدستورهای دفترسیاسی به‌بررسی وسیله‌ها وراههائی‌که برای‌زمان‌پیش ازقیام می‌بایست برگزیده شود پرداخته شدکه عبارت بود از تشکیل واحدهای تازه‌ازارتش نجاتبخش درهمهٔ‌کشورها ، کمیته‌های نظامی و کمیته‌های انقلابی برای آزادی خلق . لکن درهمان دستور آمده بود که زمان قیام‌عمومی هنوزفرانرسیده است .

باوجود این، گروههای کماندوئی جیاپ (سپاه‌تبلغات مسلح) و «چوون‌ان‌تان» (ارتش رستگاری‌ملی) رخنهٔ‌خودرابه جنوب ادامه‌دادند. دراوایل آوریل ۱۹۴۵ این‌هردوگروه،که ازجهت هائی متفاوت آمده بودند ، به منطقهٔ «تهای نگوین» دست یافتند ودر«تان‌تراثو» به‌یکدیگر رسیدند . کنگره ای ازرزمندگان جنگلی در «هیپ‌هائو» در ایالت «باك جیانگ» تشکیل شدکه‌درآن شعار «قیام عمومی وراهپیمائی به جنوب» داده‌شد . هوشی‌مین بیدرنگ به‌جیاپ خبردادکه می‌خواهد باوی‌دیدار کند. مبارز زیرزمینی ورهبرکهنسال حزب درآغاز ماه مه۱۹۴۵ در «ناکیو» یکدیگررا یافتند ، یعنی‌درهمان زمانی‌که آلمان هیتلری تسلیم شده بود .

جیاپ چنین حکایت می‌کند :«من‌چنان هیجان‌زده بودم‌که‌جابجا به‌وی دربارهٔ همهٔ‌کامیابیهای به دست آمده‌پس ازآن‌که اوبه‌من دستور تشکیل سپاه‌تبلیغات راداده‌بود ، گزارش دادم . اوفقط اندیشناك گوش

گرفته‌بود ، لیکن دیدم که چگونه لبخندی شادمانه برچهره‌اش دوید . سپس ازوضع بین‌المللی سخن‌گفت وبراین نکته تکیه کردکه وضع در این‌لحظه‌چه مساعداست . می‌خواست محلی‌که ازحیث سیاسی مطمئن باشد بجویدکه آسان قابل دفاع باشد تا بتوان مرکزی برای ارتباط با خارجه به‌وجود آورد .»

هو یك باردیگرجیاپ توفانی‌راازهمه‌مهاجراهای‌بی‌باکانه برحذر داشت وبه وی‌گفت‌که نبایدقیامی ملی‌برانگیخته شود ، آنهم‌تاهنگامی که سه‌شرط آغازین زیرمهیانباشد :

۱ ـ دشمن بایددرموقعیتی درمان ناپذیرقرار داشته باشد ،

۲ ـ مردم‌باید اختناق‌را آشکارا احساس‌کنند ،

۳ ـ آمادگی انقلابیها بایدبه فرجام رسیده باشد .

لکن هیچیك ازاین‌سه شرط کاملا مهیانبود .

امادر۴ژوئن۱۹۴۵ بنیادگذار ویت‌مین تحول انقلابی‌رابه‌کفایت پیشرفته تلقی‌کرد تابه‌تغییری دراستراتژی جبهه دست‌زند . برآن‌شدکه رزمندگان گوناگون بیشه‌ها ، گروههای کماندوئی و«مناطق آزادشده» رابه‌هم آورد . اودستورهمبستگی شش منطقه راکه درتسلط گروههای انقلابی بود ، به یك «منطقهٔ آزاد» واتحاد واحدهای مختلف رابه یك «ارتش رهایی‌بخش» صادرکرد . جیاپ می‌بایست‌نقش هماهنگ‌کننده رابرعهده گیرد .

جیاپ‌دربارهٔ کارهائی‌مقدماتی‌که به‌همراه‌هوشی‌مین‌در«تان‌تراثو»، پایتخت کوچك وموقتی انقلاب انجام‌شد ، گزارش می‌دهد : «پس از تسخیر» «نام‌دائو» توانستیم نخستین تلفن‌خود رابسازیم ، وازحالابه‌بعد

دفتر پرزیدنت که در فاصلهٔ سیصد متری قرار داشت ، از راه سیم تلفن با دفتر من ارتباط داشت .» در اینجا بود که «هو» سالخورده بیمار شد . «او ساعتهای تمام بیهوش بر تخت سفری خود افتاده بود ، لکن همواره هنگامی که به هوش می‌آمد ، زمزمه می‌کرد . «موقعیت اکنون مساعد است . اکنون باید به هرقیمت که شده استقلال را به دست آورد ، حتی اگر تمامی سلسلهٔ تروئو ــ سون به آتش کشیده شود . اگر در جنگ چریکی جنبش توده‌ای توانا تر گردد ، باید از این امر سود برگرفت و زمینه را گسترده‌تر ساخت ...» من نمی‌خواستم باور کنم که اینها واپسین اندیشه‌هائی است که او به من بازمی‌گوید . لکن هنگامی که بعدها دربارهٔ تمامی صحنه اندیشه می‌کردم ، برمن روشن بود که او خود را چنان ناتوان و رنجور احساس می‌کرد که می‌خواست آخرین اندرزهایش را به من بدهد .» این نیز مانند افسانه‌ای به گوش می‌آید ، اما سخنان هو می‌توانست چنین آهنگی داشته باشد .

هوشی مین و طرفدارانش تماسهای خود را چند برابر کردند تا خطوط پشت سرشان را تقویت کنند و زمینهٔ خود را بگسترند . ژنرال «ودمایر» ، سر فرماندهٔ آمریکائی در چین جنوبی ، در جستجوی هم پیمانانی بود که بتوانند به‌وی دربارهٔ فعالیت ژاپنی ها اطلاعات بدهند که به‌نوبهٔ خود پایگاههای هوائی را در «یونان» تهدید می‌کردند . در اصل ستاد ارتش «چونگ کینگ» با هیأت نظامی فرانسه در «کون مینگ» همکاری می‌کرد . تماس با واحدهای گلیستی برقرار شد ، و همکاری با شبکهٔ اطلاعاتی که سرگرد « گوردون » کانادائی در تونگ کینگ چینی به وجود آورده بود ، هنوز هم نزدیکتر بود . گوردن پیش از جنگ

نماینده «تکزاکو» درهایفونك بود واکنون به سرویس خبری نیروی دریائی آمریکا تعلق داشت . چون آمریکائی‌ها می‌خواستند دامنهٔ کار خود را بگسترند ودر بارهٔ همهٔ قرار گاههای فرانسوی ها درهندوچین اطلاع داشته باشند ، اداره‌های خبری آمریکا باویت‌مین تماس گرفتند ، باآن‌که ایدئولوژی آن‌برایشان خوب شناخته‌بود .

«برناردفال» گزارش می‌دهدکه هوشی مین در فوریهٔ ۱۹۴۵ به «کون‌مینگ» رفت تادرآنجا باسرهنگ «هلیول» ، رئیس بخش «دفتر سرویس استراتژیك» دیدارکند . رهبرویت مین خواستاراسلحه‌شد ، و افسر آمریکائی دوشرط نهاد ، وآن‌این‌که سلاحهاعلیه فرانسویان به‌کار نرود ، ومأموران آمریکائی اجازه داشته باشند به مناطقی بروندکه در تسلط انقلابیها بود . اگرچه «هیلول» ادعامی‌کندکه ویت‌مین فقط چند تپانچه به دست آورد ، لیکن دیگر اعضای «دفتر سرویس استراتژیك» اطمینان می‌دهند که آدمهای هوشی مین در آن وقت سلاحهای سبك آمریکائی به‌مقداری نه‌چندان اندك‌گرفتند .

به هرحال سفرهوشی مین بی‌ثمر نبود . همسخنانش اورا بسیار مهربان یافتند ، واوسالهای تمام در «دفترسرویس استراتژیك» دوستانی داشت . یکی ازافسرانی‌که هوآن‌روزها باآنان دیدارکرد ، دربارهٔاو چنین نظرمی‌دهد : «هوآدمی عجیب مهربان بود . هنگامی‌که صفتی از اورابه خاطر می‌آورم ، آنچنان‌که اوبرتپهٔ خوددربیشه نشسته‌بود ، این صفت همانامهربانی بزرگ اوبود».

بر تماسهای آمریکائی ها باهوو طرفدارانش ، تماسهائی دیگر نیزافزوده شد . درژوئیه ۱۹۴۵ ازپی دیداربا «نگوین توثونگ تام» ،

رهبرجنبش ملی «ویت نام کوئوك دان دانگ» که پس از کنگرهٔ «لیچو» تماسهائی بااو وجود داشت ، برای گفتگوئی درازمدت با «ژان سن تنی» رئیس هیأت نظامی فرانسه درجنوب چین ، آمد . ویت مین آن روزها تصمیم گرفت هدفهای سیاسیش را برای نمایندگان فرانسه آشکارا توضیح دهد .

سن تنی ، لئون پینیون که درسال ۱۹۵۰ کمیسرعالی سایگون شد، وژنرال آلساندری که در۹مارس ۱۹۴۵ با ۶۰۰۰ تن ازچنگ ژاپنی‌ها گریخت ، به وسیلهٔ سرگرد «گوردون» ویك افسرهیأت نظامی آمریکا درنزد ویت‌مین ، نامه‌ای از«جامعهٔ ویت‌مین» که به‌انگلیسی نوشته‌شده‌بود دریافت کردند که درآن مقاصد انقلابیها آشکارا بیان‌شده‌بود :

«ما ، جامعهٔ ویت مین ، خواهان آنیم که نکات زیر به اطلاع فرانسویها برسد ودرسیاست آیندهٔ هندوچین آنان درنظرگرفته شود :

۱ ـ برای انتخاب پارلمانی که برکشور حکومت کند ، باید انتخابات عمومی انجام گیرد . باید یك فرماندارفرانسوی تعیین گردد که تا لحظهٔ استقلال کامل ، نقش رئیس جمهوری را بازی کند . این رئیس جمهوری ، کابینه ویا گروهی از مشاوران راکه ازطرف پارلمان تأئید شوند ، برمی‌گزیند . اختیارات دقیق همهٔ این مقامات بعداً معین خواهد شد .

۲ ـ کشورباید تا ۵ سال وحداکثرتا ۱۰سال آینده استقلال‌یابد.

۳ ـ ذخایرزمینی ومنابع طبیعی درآمد ، پس ازآن که به مالکان کنونی غرامتی در خورداده شد ، به مردم هرمنطقه تعلق گیرد . فرانسه امتیازاتی اقتصادی خواهدگرفت .

۴ ـ همهٔ آزادیهای تصویب شده در سازمان ملل متحد باید به هندو-چینی‌ها ارزانی شود .

۵ ـ فروش تریاك ممنوع شود .

امیدواریم این شرایط از طرف حکومت فرانسه پذیرفتنی تلقی گردد .»

انسان ازخود می‌پرسد لحن این نامه آیا از آن روچنین ملایم بود که نخست نمایندگانی برای گفتگو بیایند وسپس به‌این نمایندگان ،هدفهای پردامنه ترگفته آید . راستی را هنگامی که سه‌ماه بعد «پینیون» وژنرال الکساندری با هوشی مین ،که در آن اثناپرزیدنت حکومت موقت در هانوی شده‌بود ،گفتگو کردند ، وی‌چنان وانمود کردکه گوئی‌محتوای آن‌نامه‌را ازیادبرده‌است .لکن رفتاراوطی تمامی‌مذاکرات هنوزباروح نامهٔ‌ماه ژوئن سازگاربود .

به علت نبودن دستورهای دقیق، سن تنی وهمکارانش چاره‌ای جزآن نداشتندکه به پیشنهاد های ویت مین ، مؤدب ودرانتظارفرصت بیشترپاسخ دهند ،لکن‌بی‌آن‌که مطمئن باشندکه گزارشهایشان به‌راستی به‌مقاماتی‌که باید ، می‌رسد .اینجا شاید نخستین فرصتی بودکه برای‌به دست آوردن توافقی میان هوشی مین وپاریس ازدست رفت .

بدین‌سان پاریس دوباره‌با هوشی‌مین ازدرمقابله درآمد . نخستین مقابله درسال ۱۹۲۳ درپاریس‌روی داده‌بود.انقلابی،آن روز پاریس‌را ترك کرده‌به مسکورفت . اوبه‌عنوان کمونیست می‌خواست درپایتخت کمونیسم‌زندگی کند وتجربه ومعرفتش رادرتعالیم وفنون‌انقلابی‌عمیقتر سازد . سپس ازمسکو به کانتون ، ازهنگ‌کنگ به‌بانگ‌کوك رفت و

با زندگی سرشار وطاقت فرسای یك شورشی برای یکی ازبزرگترین انقلابهای تاریخ آشناشد. اوتعقیب‌می‌شد وبه‌زندان می‌افتاد،می‌گریخت ومدام‌نقشه‌های‌تازه‌می‌ریخت، طرفدارگردمی‌آورد، دودلهاوبی‌تصمیم‌ها رابه‌دنبال می‌کشیدوآتشین مزاجهارارام می‌کرد . زیرك‌بود ، به‌تصفیه‌ها دست زد وگذاشت‌که طرفداران سابقش را اعدام‌کنند . با زحمت و اضطراراز دام‌دژخیم گریخت. لکن هرگزجسارتش رانباخت .

اکنون برایش این امکان فراهم آمده بودباکشوری ازدرگفتگو درآیدکه برمیهنش حکم‌رانده ، اوراتعقیب‌کرده ومحکوم ساخته‌بود . این سر زمین اینك از اشغال بیگانه فارغ آمده بود و ، مانند ۱۹۳۶ ، حکومتی داشت‌که دردست دوستان سابقش بود .

این حتمی است که مبارزان بیشه ها از تحولات سیاسی فرانسه اطلاعات بدی داشتند و اندك چیزی که در بارهٔ مردان جدید حکومت می‌دانستند ، این باور را موجه می‌کرد که تماس نظام کمی مبهم است .لکن فرانسه‌ای که‌مقاومت کرده بود و آزادیش‌را درمتن تلاش نهضت مقاومت به‌دست آورده بود ،فرانسه‌ای که‌درآن «تیون» و«گرونیه»کمونیست وچندین رفیق سوسیالیست وزیر بودند ـ آری همکارسابق «زندگی‌کارگری» ،«پوپولر» و«اومانیته» می‌بایست باچنین فرانسه‌ای خود را نزدیك احساس کرده باشد.

به‌واسطهٔ بسیاری ازکردارهای آن‌زمان هوشی‌مین وبه‌علت‌نوع وشیوه‌ای که میهمانان‌ونمایندگان فرانسه را می‌پذیرفت ، اثری از غم غربت وحتی شادمانی از این امر آشکار بود که رهائی کشورش‌به وسیله‌پاریس عملی خواهدشد، چنان‌که‌درهمهٔ راههای‌پر خطرش‌به‌سوی

انقلاب آسیااین را آرزو می‌کرد. لکن‌نباید ساده لوحانه آرمانخواهی کرد،چرا که هوشی‌مین همه انگیزه‌های عاطفی را همواره زودبه یك سومی‌نهاد . این احساس‌هرگز مانع از آن‌نمی‌شد که او به شدیدترین وسایل دست‌یازد ، هنگامی‌که آن‌را برای‌رسیدن به‌هدف‌نهائی درست می‌دانست: بنیاد گذاری یك‌دولت مستقل و سوسیالیستی ویتنام.

درماه‌ژوئیه میان فرانسوی‌ها وویتنامی‌ها دو دیدار دست داد.در ۱۲ژوئیه سرگرد«رول» که‌مسئولیت بخش «تسین‌تسی» را داشت ،با افسری ازویت‌مین‌که برمنطقهٔ « سوك‌جیانك» فرمان می‌راند دیدار کرد که‌پیشنهاد همکاری علیه ژاپن‌را داد ودر عوض خواستار اسلحه شد. رول درگزارشی‌کـه به سن‌تنی داد ، تـوصیه کرد که به درخواست ویت مین پاسخ مثبت داده شود . از پـاریس کسب تکلیف‌کردنـد و پاریس موافقت اصولـی خود را اعلام داشت . برای آشنائی دقیقتر با مقاصد و امکـانات افراد هوشی‌مین، یك هیات نمایندگـی فرانسوی ـ آمریکائی به‌رهبری سرگرد توماس وستوان «مونفور» در ۱۶ ژوئیه باچترنجات در نزدیکی کمیتهٔ ویت مین فرودآمد . ازنتایج کاراین‌هیات نمایندگی کوچکترین مدرك‌کتبی‌به‌دست‌نیامده‌است ،اما اکنون نقشهٔ دیـدار میان هـوشی‌میـن و سن‌تنی شکل و شمایـلی گرفته بود .

همچنین مبهم است که سرگرد «گوردون» بسیار کوشا، پنهانی وبه ظاهرساده تمامی این‌کارها را روبراه کرده بود یا آن‌که یك عضو هیات‌نمایندگی‌چتربازان۱۶ ژوئیه به‌نماینده فرانسه خبر داد که رهبر ویت‌مین میل دارد با وی یا در «کون‌مینگ» ویا در ناحیه‌ای دیگر در

تونك كينك عليا كه در اشغال مردان‌جياپ بود ديدار كند. ژانسن‌تنى پيشنهاد دوم‌را پذيرفت تا گفتگو را درخاك هندوچين انجام دهد و از اين‌راه‌بهتربتواند حقوق فرانسه را تصريح‌كند. اما از زبان خودنمايندهٔ فرانسه بشنويم: «حوادثى كه‌موج‌وار ازپى يكديگرمى‌آمد، وهمچنين بارانى توفان‌وار كه هر پروازى را نا ممكن مى‌ساخت ، مانع اجراى اين‌نقشه شد. بعدها از افسران متفقان كه آن روزها در ستاد ويت‌مين اقامت داشتند، شنيديم‌كه پذيرائى ازيك نماينده فرانسه براى رهبران «جامعه‌ويت‌مين» بسيار خوشايندبوده است. آنها براى‌اين‌كارپرچمهاى سه‌رنك وشعارهاى خوشامد بر افراشته بودند .كاملا چنين مى‌نمودكهٔ رهبران‌ويت‌مين آن‌روزها آرزو داشتند دركنار نماينده‌اى‌از حكومت موقت فرانسه به‌هانوى وارد شوندكه مى‌بايست پايتخت تونك‌كينك را پس ازشكست ژاپنى‌ها دوباره به تصاحب فرانسه درآورد . »

منش‌آن‌روزى‌هوشى مين‌واطرافيانش‌شاخص‌كوششى‌براى‌تماس دوباره با فرانسه بود تا استقلال سياسى را ازراه پيمانى با قدرت سابق استعمارى به‌دست‌آورند . اين‌كوشش دلايلى‌گوناگون داشت. يكى از اينها را در تلگرامى مى‌توان يافت‌كه پل‌موس در پايان مأموريتش در مارس ۱۹۴۵فرستاد ودرآن‌گزارش داده‌بودكه كردارناسيوناليسم ويتنام يكسره‌وابسته‌به‌نقشى است‌كه‌پاريس درجهان بازى‌مى‌كند. ليكن درسال ۱۹۴۵ آلمان درهم‌شكسته بودوفرانسه آهسته نيروهايش‌را بازمى‌يافت ودر راه‌آن‌بودكه قدرتى جهانى شود.

مى‌توان‌به‌يارى همه اين اسناد به‌ميزانى‌وسيع منش انقلابيهاى ويتنامى‌راسنجيدكه‌به‌بركت آموزش‌مار كسيستى‌به واقع بينانه‌انديشيدن خوگرفته بودند . بديهى است‌يك دليل ديگر برمنش آنان اين بود كه

یك سوم اعضای حکومت پاریس از کمونیست‌ها و یك سوم نیز از سوسیالیست‌ها تشکیل می‌شد .

سرانجام ، فشاری نیز ازطرف ژاپنی‌ها وجود داشت که گرچه آشکارا گذرا بود ، لکن می‌بایست حتی‌الامکان سریع‌ازمیان بر داشته شود. ازاین‌رو ویتنامی‌ها می‌خواستند ـ گرچه به طور موقت ـ درمبارزه علیه «فاشیسم نظامی ژاپن» بر «دموکراتهای» فرانسوی تکیه کنند. به هر حال مذاکره باژنرال دوگلی که در فاصله‌ای دور زندگی می‌کرد، بهتر بود تارنج‌بردن ازفشار مستقیم مارشال «کنت‌تروستی».

لکن در۲۴ مارس۱۹۴۵ پاریس برنامه هندوچینی‌خود را اعلام داشت. این‌برای انقلابیها یك‌سرخوردگی‌بزرك بود،زیرا در این اعلامیه تشکیل فدراسیونی از پنج کشور هند وچین یاد شده بود . حکومت فرانسه‌می‌خواست از این راه سه‌سرزمین‌ویتنامی «تونك‌کینك» ، «انام» و«کوشین‌شین»را ،مانندکامبوج ولائوش ،برای‌همیشه ازیکدیگر جدا نگاهدارد . این تقسیم برای انقلابیهای میهن دوست به‌مثابه یك تهدید و در عین‌حال‌یك تمسخرناپسند بود . باری، فرانسهٔ «جدید»چنین بود !

سپس‌حوادث ازپی‌یکدیگرآمد و نقشه را نقش برآب ساخت. درششم اوت بمب اتمی برهیروشیما فرو افتاد ودر پانزدهم اوت ژاپن در خواست آتش بس کرد . سیادت ژاپن ، پس از آن‌که۵ ماه پیش سلطهٔ استعماری فرانسه را سرنگون‌کرده‌بود ،اینك خوددرهم ریخت. هوشی‌مین وپیرامونیانش می‌بایست ازهرگونه احساس‌مذهبی‌مبرا بوده باشند تـااز صعود معجزه آسای خود بـه قدرت به وحشت نیفتد . باری

اکثر آنان این گفتار هگل را می‌شناختند : « تاریخ جهان پیشرفت در آگاهی به‌آزادی است ،» و دراین صعود به سادگی رسالتی رامی‌دیدند که‌تاریخ تعیین کرده است .

اکنون شخصیت هوشی‌مین در تمامی‌عظمت سیاسیش نمودار شد واستراتژی خود راکه در مکتب لنین آموخته شده بود ثابت‌کرد که برخرد واندیشه استواربود : «لحظه درست» و«دشمن‌اصلی» .

درست اندیشهٔ «لحظه‌درست » است‌که درهوشی‌مین به نحوی بارزبه چشم می‌خورد. وی درسراسر زندگیش و همچنین درجنك دوم ویتنام‌پس‌از ۱۹۶۰ ،همواره در جستجوی این‌لحظه‌بود تا به عمل دست یازد یا مذاکره‌کند . آن روزها ناگهان آیندهٔ حزبی‌که او بنیاد گذارده بود وشایدحتی تمامی انقلاب در ویتنام مطرح‌بود.

پس‌از سه یاچهارماه،لکن حتما پس از ۹ مارس ، وفادارانش‌او را به عمل برانگیختند : نخست راندن اربابان استعمارگر فرانسوی تا سپس بتوان بر ژاپنی‌هاحمله‌ور شد . اما « هو» تناسب نا مساعد نیروی قدرتهای محلی و موقعیت مساعد نیروهای جهانی را پس از شکست متحدان می‌شناخت .این‌صبرجایز بودکه ژاپن در محل به همان اندازه ناتوان‌گردد که درسطح بین‌المللی. اماعمل حتمالازم بود ، پیش‌از آن که‌فرانسه دوباره توانا شود .

آنچه به«دشمن‌اصلی»مربوط می‌شد، مهم‌این‌بود که‌به‌یك قدرت اکتفا نشود، زیرا تعیین‌آن‌باحتمیت ممکن نبود. بدین‌سان دشمن‌اصلی می‌توانست قدرت استعماری فرانسه یا فاشیسم ژاپن ، اشغال گران چینی یا امپریالیسم آمریکائی باشد. مساله فقط بر سراین بود هرکسی

رابه‌درستی بشناسند و به‌یاری‌دیگران علیه اواقدام‌کنند.

دردهم اوت۱۹۴۵ ، ۴روز پس‌ازهیروشیما ، هوشی‌مین که هنوز دوران نقاهت را می‌گذراند ، کنگره‌ای فوق‌العاده را به «تان‌ترائو» در ایالت «تهای‌نگوین» فراخواندکه شصت نماینده‌درآن شرکت‌جستند؛ از جمله نمایندگانی ازگروه‌های زبانی مختلف شمال ، باگرایشهائی که‌با تمایلات ویت‌مین اصلا سازگارنبود آمدند . در اینجا در سیزدهم اوت‌یك«کمیتهٔملی‌برای رهائی‌ویتنام »تشکیل‌شدکه‌به‌عنوان‌اصل‌اساسی، این خواست درهرحال جالب را عنوان کرد : «مصمم‌باشیم تاپیش از رسیدن متفقان ، قدرت را ازچنگ فاشیست‌های ژاپن بیرون آوریم» . دراینجا واژگان جالب است !) ودر حالیکه جیاپ از«تهای نگوین» به هانوی شتافت وپس ازآن‌که رفیقانش قدرت رابه دست گرفته‌بودند ، بدانجارسید ، سرانجام هوشی‌مین دستورقیام عمومی‌را ،که اینهمه آن رابه تعویق افکنده‌بود ، صادرکرد .

«کمیتهٔ رهائی ملی‌اکنون نقش حکومت موقت رابازی می‌کند. باآن متحد شوید . مواظب باشیدکه دستورهایش اجرا شود . نبردما درازوسخت خواهد بود ، زیرا شکست ژاپنی‌ها آزادی واستقلال مارا همزمان‌به همراه نمی‌آورد .

هم میهنان ، به‌پا خیزید ! خودرا به نیروی خویش آزاد کنیم ! بسیاری‌ازاقوام زیرفشارجهان‌برای‌استقلال خودنبردمی‌کنند. مانبایدعقب بمانیم : به‌پیش درزیردرفش ویت‌مین !»

این خطاب ، آخرین خطابی بودکه امضای نگوین آی‌کوئوك را داشت ، و درهوئه ، سایگون وهانوی پخش شد . خلجان در میان

مردم فزونی می‌گرفت . آخرنام نگوین آی‌کوئوك یاد آور آنهمه حوادث دراماتیك بود . اشغالگران ژاپنی اگرچه مغلوب شده‌بودند ، لیکن هنوزبه اندازهٔ کافی توانائی‌داشتند . آنان ، هنگامیکه هوشی مین را آزادکردند ، گذاشتندکه حوادث به مسیر خود بیفتد ، همچنان که رهبران کومین تانگ یك بارچنین کرده بودند . زیرا برای‌این هردو یك انقلاب آسیائی بهترازانتقامی اروپائی‌بود .

ژان سن‌تنی کوشید « کون مینگ » را ترك گوید وبه پایتخت هندوچین برسدتادرآنجا، بیدرنگ پس‌ازشکست ژاپن ، حقوق‌فرانسه را برکرسی بنشاند . اما ژنرال ودمایر آمریکائی این اجازه را به‌وی نداد . در۲۲اوت بودکه سن‌تنی اجازهٔ مسافرت‌گرفت .

درآن‌اثنا نمایندگان ویت‌مین درهانوی، این‌شهربی‌نظم وقانون، ناآرامی روز افزون را درمیان مردم‌دامن زده بودندکه درشانزدهم‌اوت آشکارا فوران‌کرد ـ یعنی درهمان روزی‌که ژاپنی‌ها ـ که حکومتشان شب پیش تسلیم شده بود ـ همهٔ اختیارات را به حکومت نـاتوان سلطنتی واگذار کردندکه پنج‌ماه پیش از طرف «باثودای» مأموریت تشکیل‌کابینه رایافته‌بود . این‌بار دشمن راباهوشی‌مین وبارانش یارای برابری نبود ...

درهفدهم اوت، هنگامی‌که سن‌تنی هنوز در کوندمینگ انتظار می‌کشید ، اتحادیهٔ‌کارمندان تصمیم به‌اعتصاب‌گرفت . درگرمای‌طاقت فرسای هانوی‌که شبانگاه براثرباراني سیل آسا اندکی فروکش‌کرده بود ، دهها هزار مردی‌که فقط شلوارهای کوتاه به‌پا داشتند ، دست به تظاهرات زدند . آنان‌سرانجام دربرابرتئاترشهرگردآمدند ، آنجاکه‌در

کنار درفش سرخ وزرد پادشاهی ، چندپرچم سرخ با ستارهٔ طلائی ، پرچمهای ویت‌مین ، دراهتزازبود .

چند صد متردورتر ازمحل این تظاهرات ، درکاخ‌شاهی «هیأت مشاوران تونگ کینگ» جلسه داشت‌که اعضای آن ازحوادث آشکارا غافلگیرشده‌بودند . این «شورای» بی‌شورپس ازبحثی کوتاه به‌سرعت تعطیل شد .

اکنون رهبران محلی ویت مین‌از نهانگاهها ظاهر شدند ، لکن هنوزرهبری جنبش رابرعهده نگرفتند. دوروزطول‌کشید تاآنان‌گردهم آیندوخودراآماده‌سازند. درهجدهم اوت، تظاهرات هنوزناهمبسته‌بود. اما درروز نوزدهم اوت ، «انقلاب عمومی» از پی «انقلاب مقدماتی» آمد ـ واین اصطلاحی است‌که تبلیغات حزبی‌هم امروزنیزدربارهٔ دو مرحلهٔ آن‌قیام به‌کار می‌برد .

دراین دومین «روزانقلاب» انسانهائی‌به مراتب بیشتر ، ودرمیان آنهاکارگران روزمزد وزنان بیشمار ، به‌تظاهرکنندگان پیوستند . اینك تقریباًفقط پرچمهای ویت‌مین بودکه دربرابرتئاترافراشته‌بود . برخی کسان‌با مشتهای‌برافراشته به‌پرچم‌سرخ‌با ستارهٔ‌طلائی‌درودمی‌فرستادند، امااکثریت مردم جهان درودمی‌فرستادندکه سلمان فرانسوی به هنگام ادای‌احترام دربرابرپرچم سه‌رنگ بدانان‌آموخته بودند .

درشب ۲۰اوت‌خشم‌انبوه‌شدهٔ‌تودهٔ‌مردم فوران‌کرد. شکارگردانی فرانسوی‌ها شروع شد . و۱۰فرانسوی‌به قتل‌رسیدند . بدین سان برای فرانسوی‌ها دوران وحشتی آغاز گردیدکه شش‌ماه پائید ، این دوران درجنوب اگرچه‌کوتاهتر ، لکن درعوض خونین‌تر بود .

نحوهٔ تبلیغات کمونیست‌ها اکنون این بود که باشعارها ، اعلامیه‌ها ودمیدن دربلندگوها ازپیروزیهای راستین شادمانی کنند . تودهٔ مردم کارگردانی می‌شدند ، درحالیکه واحدهای حملهٔ ویت‌مین ساختمانهای دولتی را به اشغال در می‌آوردند وگارد هندو چینی را خلع سلاح می‌کردند .

گوئی زمین اتحادیه های ناسیونالیستی رابلعیده‌است ، ومردان هوشی مین که در ۲۰ اوت کانون دانشجویان نیزبدانان پیوست ، یگانه فرمانروایان شهربودند. همزمان بااین حوادث،مأموران حزبی‌درهوئه، پایتخت پادشاهی ، دست به عمل یازیدند. آنان در ۲۵ اوت «بائوادی» قیصررا به‌کناره‌گیری واداشتند. قیصر«اعلامیه جمهوری دموکراتیك» را صادر کرد وبدین ترتیب «قدرتی راکه خداوند به قیصرو پیشینیانش ارزانی داشته‌بود» ، به حکومت جمهوری واگذاشت . درسایگون یك گروه کوچك ازکمونیستها برناسیونالیستها پیشدستی کرد ودر۲۳ اوت کنترل «کمیته موقت اجرائی ویتنام جنوبی» را به دست‌گرفت . «تران وان‌جیو»ی توفانی پرزیدنت آنشد .

«فیلیپ دوویرس» درکتاب خودبه‌نام «تاریخ ویتنام» این روزها را چنین توصیف می‌کند : «در۲۵ اوت ۱۹۴۵ ، ده روزپس ازتسلیم ژاپن ، ویت‌مین برتمامی ویتنام‌مسلط‌بود . این‌تسلط‌ازراه مذاکرات ، تبلیغات وارعاب ، خاصه براثر کردار بیطرفانهٔ ژاپن ، برآنها شگفت انگیزآسان افتاد .»

اماهوشی‌مین خودرانشان‌نداد . چندین عضو«کمیسیون آزادی» که درآغازماه اوت به ریاست اودرمناطق کوهستانی تشکیل شده‌بود

به‌هانوی آمدند و آغاز آن کردند با چند شخصیت چپ ، حکومتی برای فیصله دادن به‌کارهای جاری تشکیل‌دهند . لکن تصمیم گرفته‌شد آنقدر صبر کنند تا وضع کشور دربرابر ژاپن روشن گردد و آنگاه هوشی مین آشکارا به‌صحنه آید .

تودهٔ مردم برای شناختن رهبرجنبش انقلابی کنجکاو بودند ، و اودرهاله‌ای ازافسانه‌هائی‌نه‌همیشه نیکوپیچیده‌بود. «نگوین تین‌لانگ» دررمان کم یا پیش اتوبیوگرافیك خود حکایت ازگفتگوئی می کند که قهرمانش در زندان بایك همبند داشته است : «راستی رئیس ویت‌مین کی‌است؟» ـ «می‌گویندیك‌سرهنگ چینی‌است که هوشی‌مین‌نام‌دارد». حتی کارشناسان دفترفرانسوی هندوچین‌هم چیزی نمی‌دانستند . پاره‌ای می‌پنداشتندکه رهبرقیام ،«هوآنگ کوئوك ویت» ، رئیس سندیکاست که نامش در پرونده های ادارهٔ امنیت فرانسه زیر عنوان «هاباکانگ» ثبت‌شده‌بود . این‌مرد می‌لنگید، زیراپلیس آنچنان‌اورا کتك زده‌بود که فلج‌شده‌بود . شهرتی خطرناك داشت .

در۲۱اوت ، یك روزپیش‌ازآن‌که سن‌تنی به‌مقصدبرسد وسپس عملاازطرف ژاپنی‌ها بازداشت‌شود، هوشی‌مین بایستی‌به هانوی‌رسیده بوده باشد . وی‌نخست پنهانی درنزددوستان زندگی‌می کرد . «نگوین مان‌ها» ، رئیس اتحادیهٔ دانشجویان کاتولیك ،که درنخستین حکومت ویت‌مین وزیراقتصادبود ، دراین‌باره چنین‌گزارش می‌دهد :

«مافکرمی کردیم‌که این‌هوشی‌مین ،که به نحوی می‌گفتند روح قیام است ،کسی جز همان نگوین آی‌کوئوك نیست ،یعنی‌آن انقلابی که نامش درهمان دوران جوانی‌مارا بسیاربه شوق می‌آورد . جیاپ‌که

اورا ازدوران دانشگاه می‌شناختیم واکنون سخنگوی قیام‌شده بود ، به ما گفت که هرشب از ساعت ۲۰ تا نیمه شب‌گردهم‌آئیم تا در جمع محدودتر دربارهٔ مسائل‌عمومی‌گفتگوکنیم. او یکی ازشبها گفت : فردا هوشی‌مین‌دراینجا خواهدبود. این۲۵یا۲۶ اوت بود .

روزبعد در راهروها سرگرم‌گفتگوبودیم‌که دیدیم آدمی غریب به سویمان می‌آید ، مردی با شلوار کوتاه ، عصائی دردست وکلاهی تابستانی و آبی‌رنگ وبسیارغریب . چنین می‌نمودکه‌کسی برای خندهٔ حاضران خود را بدین شکل‌درآورده باشد ،شاید یکی ازآن‌آدمهای برنجزارهای ولایت و یا یکی از ساکنان حومهٔ شهر، اما یك چیز فوراً جلب‌نظرمان راکردکه درآن زمان موجب شگفتی می‌شد وثابت‌می‌کرد که غیرممکن است اوآدمی معمولی‌باشد : ازجیب پیراهن اویك بسته سیگارآمریکائی پیدابود... مردغریب به‌سوی‌من‌آمد وبه‌لحنی‌دوستانه پرسید : توداماد «مارانه» هستی ؟»

بدین‌ترتیب ما با یکدیگر آشناشدیم .

طی جلسهٔ شورا «هو» بسیار مهربان وخوش خلق بود . دراول سپتامبر ۱۹۴۵ ، درشب پیش از اعلامیهٔ استقلال ، یك دسته کاغذ به همراه آورد که طرح پیام به‌ملت را برآن نوشته بود. نوشته رادست‌به دست‌گرداند وپیشنهادهای تغییر درآن را پذیرفت .

درآن زمان ، یعنی پیش ازورود ناسیونالیستهای ضد کمونیست به حکومت ، دراصل درشورا بحث زیادی درنمی‌گرفت .

ویت‌مین قدرت را در دست داشت ، وسخنی بسیار برای گفتن نبود : سیاست آن‌خاصه عبارت ازاین بودکه بافرانسه از در تفاهم در

آیدتا چینی‌ها را ازمیدان‌براند وبدون‌درگیریها استقلال‌راحتی‌الامکان سریع به دست‌آورد . موفقیت هنگامی ناجورشدکه درفوریهٔ ۱۹۴۶ رهبران ناسیونالیستهای افراطی باید به حکومت پذیـرفته می‌شدند . هوشی‌مین این را به ما چنین اطلاع داد : «از اکنون ما دیگر دوستانی بین خود نیستیم . برخی از ما باید منصب خود را رهاکنند . بایـد به شدت مجادله کرد . » سپس دستمال بـزرگش به صورت گرفت و گریست .

من‌فقط دو بار اورا خشمناك دیدم : نخستین‌بار،هنگامی‌که وزیر تبلیغات « تران‌هوی‌لیو » ،که درمیان وزیران، تك رو بود،درخیابانهای هانوی‌به وسیلهٔ بلندگوشعارهای افسارگسیخته ضدفرانسوی پخش‌کرد. هوشی‌مین درجلسه‌ای بر اوفریاد زد : « خوب ، این را مفرح می‌بینی که ائتلاف رابه‌مسخره بگیری ؟ فایدهٔاین‌کارچیست ؟ وباردوم‌هنگامی که وزیرپست‌به‌وی‌اقرارکرد تمبرهائی‌راکه پرزیدنت خواسته،نمی‌تواند به موقع انتشار دهد . بر این وزیر بانگ زد : « همه فـریاد استقلال می‌کشند ، حال آن‌که نمی‌توانند تمبرهم چاپ‌کنند . »

در ۲۹ اوت ترکیب حکومت اعلام‌شد: پرزیدنت : هوشی‌مین. مردم از خود می‌پرسیدند این شخص‌کی است .آنهاکه با خبر بودند می‌گفتند نگوین آی‌کوئوك ، رهبرکمونیست، پرزیدنت به سوآل‌روز نامه نگاران فروتنانه پاسخ داد : « من‌انقلابی هستم . هنگامی‌که به‌دنیا آمدم‌کشورم درحال بردگی بود .ازهمان‌ایام جوانی برای‌رهائی‌کشور مبارزه‌کردم .این یگانه خدمت من است .همرزمانم‌مرا به‌علت‌گذشته‌ام به نخست‌وزیری برگزیدند .» روز بعد رادیو « کون‌مینگ» زندگینانه

پرزیدنت را پخش کرد که در آن هیچ اشاره‌ای به فعالیت کمونیستی نشد و فقط سخن از ناسیونالیسم رفت. برای تودهٔ مردم هوشی‌مین پس از چند ماه « عموهو » شد . در سپتامبر ۱۹۴۵ اوخطاب به « بچه‌ها » و « سالخورده‌ها » چنین نوشت :

بچه‌های من

امروز برای نخستین بار به مدرسه‌های جمهوری دموکراتیک ویتنام می‌روید . شما از اقبالی برخوردارید که نه پدرانتان و نه اجدادتان می‌شناختند ، یعنی می‌توانید از آموزش در کشوری مستقل بهره گیرید. هشتاد سال بردگی کشور مارا پست کرد و به اختناق کشاند . اکنون باید میراث اجدادمان را دوباره بگیریم و بیدرنگ به کشورهای دیگر جهان برسیم . این که ویت‌نام شهرتش را بـهٔ دست خواهد آورد و مردمش مکانی شایسته در میان اقوام پنج قاره خواهند گرفت ، امری است که خاصه به کوشائی شما در آموختن مربوط است . »

این نامه به «بچه‌ها» برای سلیقهٔ ما از یك سوبسیار کم مایه‌است و ازسوی دیگر سرشار از میهن‌پرستی . لیکن از آن، غرور و تا حدی ظرافت نیز به گوش می‌خورد . نیز نباید فراموش کرد که این نامه خطاب به کی نوشته شده بود . این نامه در تمدنی که اینچنین بارخانواده ، عاطفه و ناسیونالیسم رابردوش می‌کشد ، به سادگی بایدخوشایند می‌افتاد .

نامهٔ او به «سالخوردگان» به همین سبك نوشته‌شده است وچنین آغازمی‌شود :

«آقایان ،

به عنوان پیرمرد به‌شما روی می‌آورم ...»

فصل هفتم ـ مذاکره کننده

بدیهی است که روابط بافرانسه توام باکشاکش بود . براثردرهم فروریختن ناگهانی‌ژاپن ، یاران هوشی‌مین معتقد بودندکه می‌توانند‌در مبارزه با فاشیسم ژاپن از «فرانسهٔ دموکراتیك» چشم بپوشند ، و نیز می‌پنداشتند ـ چون‌سرنوشت اکنون درهندوچین حسابهاراروشن‌کرده بود ـ نیازی ندارندکه چندان مراعات اربابان سابق را بکنند . طبیعی است‌که نکته‌ای تبلیغاتی نیزبراین‌امرافزوده می‌شد : آنان‌خودرامدیون احساس می‌کردندکه براستعماربه شدت حمله‌آورند تا ازهیچ حیث‌از ناسیونالیستها عقب نمانند ، و از لحظه‌ای خواهان استقلال شوند که «بائودای» آن را عنوان کرده بود ، آنهم‌نه فقط پیش ازکناره‌گیری ، بلکه‌پس ازآن‌نیز. وانگهی پادشاه سابق‌به‌سمت «مشاورعالی» حکومت هوشی‌مین منصوب شده‌بود .

لکن هنگامی که جیاپ در۲۷ اوت با سن‌تنی ، نمایندهٔ فرانسه درهانوی ، یك هفته پس از ورودش ، گفتگو می‌کرد ، ازاو خواستار «مشورت‌وراهنمائی» گردید،وچون درحضوریك‌افسرعالیرتبهٔ آمریکائی ازهمسخن خود شنیدکه نیروهای مسلح چینی درمنطقهٔ شمالی مدار۱۶ درجه جانشین ژاپنی‌ها خواهند شد . به هیچوجه شگفتی خود را نهان نکرد . برای نخستین بار دربرابر ویت مین‌مانعی پیش‌بینی نشده‌سر بر افراشت ، وهمکاری با فرانسه دوباره ضرروافتاد . این برهوشی‌مین و رفیقانش دراین شب ۲۷ اوت ، ناگهان روشن شد ، لیکن به هیچوجه وادارشان نساخت که به‌هنگام‌اعلام‌استقلال در۲سپتامبر ، دربرابرفرانسه خود دارانه‌ترسخن بگویند .

براینها اعلامیه‌ای شدید از طرف ژنرال لوکلرك افزوده شد که به سمت فرماندهٔ‌عالی نیروهای مسلح‌فرانسه برای‌استقراردوبارهٔ حضور فرانسهٔ درآسیای‌شرقی‌منصوب شده‌بود . وی‌به‌مناسب اقامتی کوتاه در سیلان گفت «فرانسه تصمیم دارد دعویهایش را در هندوچین استوار نگاهدارد ، حتی اگراین‌کاربه یاری اسلحه انجام‌شود .» طبیعی‌است که این سخنان برای آرام‌کردن رهبران حزبی درهانوی گفته‌نشده‌بود . از این‌روبه خوبی‌امکان پذیراست که موج‌جدل ضدفرانسوی درتظاهرات ناشی از اعلامیه استقلال ، به میزان بسیار ازترس برخاسته باشد . حتی هوشی مین که همواره جلوی سخنرانیهای ضد فرانسوی پاره ای از رفیقانش راگرفته‌بود ودرآینده نیزچنین کرد، در۲سپتامبریك سخنرانی کردکه فقط فریاداتهامی علیه فرانسه بود .

جماعت‌که در پیرامون سخنران ازخادم‌کرده بود ، پیش ازهمه

برای آن آمده بود تاآن‌مرد اسرارآمیزی رابیندکه رهبری را برعهده گرفته بود . طی تمامی تظاهراتی‌که سراسر روزادامه داشت ، انسانها کینه‌ای به فرانسه نشان ندادند . ژان‌سن‌تنی در کتابش‌براین‌نکته تکیه می‌کندکه «صدها هزارنفردراین تظاهرات شرکت جستند ودرمیانشان تعدادی بسیارازکشیش‌های کاتولیك دیده‌می‌شدند .»

او از « نظم به هنگام حرکت صفوف » یاد کرده می‌گوید : «شعاری شورشگرانه بلند نمی‌شد ،» وی‌می‌نویسد باآن‌کەراه جماعت تظاهرکنندگان از کنار کاخ فرماندار می‌گذشت که هرچه بود نماد استعمار بود، «مانمی‌توانستیم شاهد حرکاتی خصمانه باشیم.»

نمایندهٔ فرانسه‌همچنین می‌افزایدکه احساس می‌شد «هوشی‌مین می‌خواست به‌عنوان‌عنصری معتدل‌عمل‌کند. » اما سخنرانی او که در آن‌بعدازظهر برکرسی‌خطابه درمیدان«با-دین»ایرادکرد،به راستی‌لحنی بسیارمعتدل نداشت. وی باصدائی‌که از فرط خلجان گرفته بود، فریاد برآورد :

«ازبیش ازهشتاد سال پیش،این دسته ازاستعمارگران فرانسوی، زیر رنگهائی‌که دراصل نماد آزادی، برابری و برادری است ، کشور ما را غارت‌کردند ومردم مارا به اختناق کشاندند. فرانسویها به‌ماهیچ آزادی سیاسی ندادند،قوانین‌وحشیانه وضع کردند ، بیشتر از آن که مدرسه بسازند زندان برپاکردند ،به‌همه قیامهای ما رنگ خون زدند ، دهانمان‌را بستند ومردم مارا باالکل وافیون منگ کردند .آنان از حیث اقتصادی خون مارا مکیدند ،برنجزارهایمان رار بودند،کشتزارهایمان،

جنگلهایمان ومعدنهایمان را دزدیدند ، برما مالیاتهائی بی‌معنی بستند. برسرمایه‌داران ما نا ممکن ساختند که ثروت گردآورند و کارمندان‌ما را به‌نحوی غیر انسانی استثمارکردند. « این‌تقریباً تکرارکلمه به‌کلمه سخنرانی او درکنگره«تور» (درفرانسه)بود . سپس ادامه داد:

«بدین‌سان است که‌ما ،حکومت موقت ویتنام جدید به عنوان وکیل مردم، نظام استعماری فرانسه را دیگر به رسمیت نمی‌شناسیم . اعلام می‌داریم قراردادهائی که میان فرانسه وکشورما بسته شده بود ، وهمچنین همهٔ امتیازات فرانسه درکشورما، هیچ اعتباری ندارد.تمامی مردم دزاین اراده و خواست متحدندکه علیه دسیسه‌های استعمارگران فرانسوی نبردکنند ..»

هرکس‌که پس ازآن فرصتی برای آشنائی با هوشی‌مین یافته بودواین‌سطوررا باشگفتی‌می‌خواندو ازخود می‌پرسد که‌چه چیزسبب شد تااین مردی‌که همواره برخود مسلط بود ، کینهٔ دیرینه‌اش را به شیوه‌ای تقریبا ساده دلانه فریاد بکشد ، آنهم درست در لحظه‌ای‌که می‌بایست مسئولیت حکومت را برعهده گیرد.

پل‌موس‌که او راخوب می‌شناخت ، چنین توضیح می‌دهد : «این‌نخستین‌گفتاررسمی بادامنه بین‌المللی پرزیدنت هوشی‌مین درعین حال آخرین‌عمل انقلابی‌نگوین‌آی‌کوئوك در معرض تعقیب بود. این تاحدی وصیتی است که اودرلحظه‌ای به‌خود کردکهٔ انقلابی به رئیس حکومت مبدل شد . »

واقعه‌ای‌دیگر ازهمان‌دوران‌نشان‌میدهدکه هنوز کارهای‌بسیاری باید انجام‌می‌گرفت تامناسبات میان فرانسه و ویتنام بهبود یابد. هیات

نمایندگی فرانسه. در کلکته دو «کمیسر جمهوری» تعیین کرده بود: «سدیل» برای جنوب، و «مسمر» برای شمال. هردو در ۲۲ اوت با چترنجات پیاده شده بودند. درحالی که اولی بدون دشواری‌های بزرگ به سایگون رسید، مسمر (وزیر دفاع فرانسه) درنزدیکی «تهای نگوین» فرود آمده بود، به دست یك واحد ویت مین اسیر شدو در معرض بدرفتاری قرار گرفت. او را زندانی کردند، به زنجیرش کشیدند واز اردوگاهی به اردوگاه دیگر بردند.

هنگامی که روستائیان مراقب او به علت «جشن ماه» غافل شدند، وی و مامور مخابراتش «مارمون» در ۱۸ اکتبر گریختند. در «باك نین» هردوبار دیگر ازطرف چینی‌ها اسیر شدند، اسارتی که کمتر ناخوشایند بود. آنان را به هانوی آوردند، و در اینجا مسمر توانست با ژان سن تنی گفتگو کند که در این اثنا ازطرف پاریس به عنوان جانشین او تعیین شده بود. مسمر که ازخستگی از پای درآمده بود از او خواهش کرد که در مقام خود بماند و سپس ازطریق سایگون به مقصد فرانسه حرکت کرد. وی هفت ماه بعد دررأس یك هیات نمایندگی دوباره به هندوچین آمد تا در «دالات» با ویت مین مذاکره کند.

در جنوب، خصومتها در ۲۳ سپتامبر به وسیله یك گروه پیشتاز فرانسوی آغاز گردید که انگلیسی‌ها آن رانجات داده بودند. این گروه چندین ساختمان دولتی ویت مین را به اشغال درآورد. حکومت انقلابی نتوانست جلوی کشتار چندین خانواده فرانسوی را بگیرد، واین امر کشمکشها راشدت داد. دشواریهائی که انبوه می‌شد، اعتدال را نخست ناممکن کرد. اربابان تازه هانوی بامیل گناه را به نابسامانیهائی حواله

می‌دادند که می‌بایست اکنون بر آنها غلبه کنند ؛ نابسامانیهائی که قدرت سابق استعماری به بار آورده بود ، و ازسوی دیگر خاصه آن را نتیجهٔ قحطی هولناك طی زمستان ۱۹۴۴/۴۵ می‌دانستند .

درسه‌سپتامبر حکومت هوشی‌مین یك سلسله اقدامات اقتصادی و مالی را آغاز کرد تا عواقب قحطی را کاهش دهد و بزداید. اعانه جمع کرد، ده روز درمیان روزه گرفتند ، کشیدن الکل از برنج و ذرت ممنوع شد و کشت بیشتر گیاههای خوراکی توصیه گردید. علاوه براین، شعار «افزایش تولید به غایت» نیز داده شد .

چنانچه رابطه فرانسه وویت‌مین را دراین دوران ورژیمی را که هوشی‌مین و یارانش برمردم تحمیل کردند درنظر آوریم ، همانا هرگز نباید آن نخستین هفته‌هائی را فراموش کرد که شادمانیهای ناشی از استقلال سیاسی در دردهای هولناك قحطی ۱۹۴۴/۴۵ خفه شد . تبلیغات ویت‌مین از دو ملیون کشته سخن گفت ـ فرانسویها و ژاپنی‌ها رقم کشتگان را ۴۰۰۰۰۰ گفتند .

به هرحال این مصیبتی وحشتناك بود که حکومت انقلابی را بر آن داشت روزهٔ ده روز یك باررا متداول کند ـ اقدامی که آهنگ مذهبی غریبی داشت . لکن چه این را روزه بنامیم وچه جیره‌بندی ـ موقعیت به غایت بحرانی بود، ودست‌اندازیها وخشونتهای شدیدی رادرخورفهم می‌گرداند که از آن پس اقدامات سیاسی و اجتماعی رژیم ویت‌مین را مشخص می‌کرد .

در ۲۵ نوامبر کمیتهٔ مرکزی دستور زیر را صادر کرد: «دشمنان اصلی خلق هندوچین مهاجمان استعماری فرانسه‌اند . از این رو باید

همهٔ نیروهایمان را علیه آنان متمرکز کنیم. اکنون نخستین وظیفهٔ خلق ماتحکیم قدرت خلق، پیکار بامهاجمان استعمارگر فرانسه، نبردباخیانت داخلی و بالابردن سطح زندگی مردم است.»

بدین ترتیب به گونه‌ای درخور فهم، «دشمن اصلی» دیگر نه فاشیسم ژاپن و نه هنوز میلیتاریسم کومین تانگ، بلکه دوباره «مهاجم استعماری فرانسه» است.

باوجود این هوشی‌مین خود راناگزیردید بافرانسه تماس بگیرد. گروه ژنرال لوکلرك داشت درسایگون پا می‌گرفت، آنجاکه انگلیسی‌ها در آن اثنا ژاپنی‌ها را رانده بودند. دسته‌های چینی گرسنه ژنرال «لوهان» به‌سوی تونگ کینگ راه می‌پیمودند. آنان رهبرانی ناسیونالیست را با خود آوردند که «هو» بیست سال بود در «کوآنگ ـ سی» و «یون نان» با آنان مبارزه کرده بود. زیرا نزدیکی بر اثر مصالحهٔ «لیچو» فقط زمانی کوتاه پائید. درهمان زمان سازمانهای گوناگون ضدکمونیست مانند «وای ویت»، ایالتهای «وین ین» و «پهوین» را برآشفتند. فرانسه به‌عنوان طرف گفتگو، اجتناب ناپذیر بود، و درعین حال وزنه متقابل خوبی نیز بود.

لکن هوشی‌مین ویارانش نمی‌خواستند، پیش از آن که نیکخواهی آمریکا را برای خود تضمین کنند، با نمایندگان ژنرال دوگل گرد هم آیند. اتحاد جماهیرشوروی بسیار دور بود، و هوشی‌مین دراینجافاصله را به‌مصلحت می‌دانست. برای شناختن دوستان راستین هنوزفرصت باقی بود... در ۲۶ اوت ازیك هیأت تحقیق آمریکائی چنان پذیرائی شدکه از یك جنبش کمونیستی غریب می‌نمود، و حتی برای دوران

پیش‌از جنگ سرد نیز شگرف بود . در آن روز می‌شد دید که نگوین جیاپ چگونه با مشتهای برافراشته به پرچم آمریکا درود فرستاد ، در حالی که سرود ملی آمریکا نواخته می‌شد . رهبران ویت‌مین کامیاب شدند با نمایندگان آمریکا در هانوی پیوندی نزدیك و حتی بسیار صادقانه بتنند و بسیار ماهرانه از موضعی ضد استعماری بهره‌گیرند که آمریکائی‌ها آن زمان در سیاست آسیای شرقی خودگرفته بودند. طی مباحثهٔ بزرگ میان فرانسه و ویتنام که اکنون مقدماتش آهسته فراهم می‌آمد، اغلب می‌شد ستوان «پالتی» یا سروان «فاریس» و حتی‌گاه ژنرال «گالاجر» را با هوشی‌مین ویارانش دید.

نباید این مباحث را تنها درچشم انداز تاریخیش دید ، یعنی از زاویهٔ جنبش استعمار زدائی که به‌طور عام آغاز شده بود و قیام در اندونزی ، استقلال آیندهٔ هند وکمونیسم رو به‌رشد در چین نشانه‌های بارز آن است ؛ بلکه باید آن را از زاویهٔ سیاسی نیز نگریست . در فرانسه حکومتی با موریس تورز به‌عنوان معاون حکومت زمام امور را به‌دست داشت ، درحالی که قلمروی نفوذ مائوتسه‌تونگ هنوز به‌ایالتهای شمال‌غربی چین محدود بود که هزاران کیلومتر از مرز تونگ کینگ» فاصله داشت . اما در عین حال باید موقع استراتژیك را نیز درنظر گرفت. چهاربه‌اصطلاح ارتش از «یونان» به‌سوی منطقهٔ تونگ کینگ پیش می‌راندند . «چونك کینگ»این ارتشها را به منطقهٔشمالی مدار ۱۶ درجه فراخوانده بود تا ژاپنی‌ها را برانند ، واین بدان‌معنی بود که همه آنچه برای نگاهداری آنها ضرور بود ، از خود کشور گرفته شد. علاوه براین ، قوای اکتشافی ژنرال لوکلرك ، پس از آن

که دوباره درجنوب پاگرفته بودند، به‌سوی شمال روی آوردند.

در هانوی حکومت ملی کمونیستی که هنوز استحکام نیافته بود، براثر یك نوع شبیخون به‌سرکار آمده بود و هنوز خود امکانی برای عمل نداشت. گروه رهبری آن از حیث عددی ضعیف بودومدام در تهدید رقیبان قرار داشت. نیروهای فرانسوی راه تونگ‌کینك را درپیش‌گرفته بودند، آنجاکه هیأتی سیاسی وجود داشت‌که‌نمایندهٔ حکومتی‌ناشی ازنهضت مقاومت فرانسه بود ودرآن بسیاری ازدوستان دیرینهٔ قدرتمندان جدید ویتنام عضویت داشتند. از سوی دیگرطایفه‌ای از چپاولگران چینی‌وجود داشت‌که ازطرف حکومتی به‌کشورفرستاده شده بودکه همه می‌دانستند دیر یا زود باید درهم شکنند. این چینی‌ها سیری ناپذیر وچنان بی‌انضباط بودند که تمامی شمال هندوچین را در معرض تهدیدآشفتگی قرار دادند. این‌موقعیتی‌است‌که پل‌موس آن را به‌عنوان «مثلث سیاسی ـ نظامی ۱۹۴۶» قلمداد کرد. چهره‌های اصلی این‌ماههای پرازکشمکش، سن‌تنی وهوشی مین بودند. اگرچه ما این‌دو تن را در جلوی صحنه قرار می‌دهیم، لیکن نباید نقش مردانی مانند ژنرال لوکلرك، دریا سالار دارژان‌لیو، «موته» و ژنرال «لوهان» راکم تخمین زد. همهٔ این مردان، با آزادمنشی واستعدادی‌کم یابیش، نقشی‌را بازی‌کردندکه مقامشان، موقعیتشان وگذشته‌شان برآنان تحمیل می‌کرد. در عوض، سن‌تنی، این ناسیونالیست فرانسوی با قدرت اراده‌ای عظیم وتیزبینی بزرگ، چشم‌اندازهائی‌کاملا نو درنظرداشت، حال آن‌که هوشی‌مین، این مارکسیست ویتنامی، میانه روی و اعتدال را برگزیده بود ودربرابروسوسه‌های رمانتیسم‌انقلابی مقاومت‌می‌کرد.

هوشی‌مین . هنگامی‌که به هم سخنی با سن‌تنی، تن در داد ، بیگمان انگیزشهای طبیعیش را فرونشانده بود. زیرا باطناً می‌بایست‌علیه‌مردی باشدکه نه فقط داماد «آلبرسارد» فرماندار سابق هندوچین بود ، بلکه خود نیز روزی‌آماج دلخواه تهیدستان به‌شمار می‌رفت. گذشته‌ازاین، سن تنی دوست «ژان‌لوران» رئیس بانك هندوچین نیز بود . بانك و رادیکالیسم‌استعماری مفاهیمی مترادف بودند. لکن بنیادگذار ویت‌مین دورتر می‌دید . اودر وجود سن‌تنی مردی فهمیده و صدیق را یافت . این شناخت ، کوچکترین سهم هوشی‌مین نبود.

سن تنی ، مانند لوکلرك، پس از ورودش به‌هندوچین یك‌هدف اصلی داشت : تجدید بنای « ارزشهای » فرانسوی در هند و چین که آنها را براثر پیروزیهای ژاپن ، سیاست همسازی ژنرال «دوکو» وخواریهای ۹ مارس ۱۹۴۵ کاهش یافته وتقریباً از بین رفته می‌دید . ازهمهٔ این «ارزشها» قدرت فرانسه برایش خاصه‌گرامی بود. اگر این ارزشها دوباره قوام می‌گرفت وحیثیت فرانسه به‌عنوان قدرت بزرگ دوباره برقرار می‌شد، آنگاه نمی‌بایست از این قدرت به‌منظورسیادت بلکه برای مذاکره سود برگرفته شود . زیرا برآورد او از وسائلی‌که فرانسه درخاوردور دراختیارداشت، روحیات هم‌پیمانهای آن وموقعیت کشور آنان‌که احتمال بروز جنگ درآنها زیاد بود ــ همچنین‌آگاهی پیشین از شدت مناقشه‌هائی که خودرا در برابر آن می‌دید . همهٔاینها وی را برآن می‌داشت‌که این‌کشور را بیشتر از این به‌ماجرائی ممکن نکشاند .

به بن‌بست نرسیدن ، همواره گریزگاهی برای خود گشودن و

آزادیها را زیرفشار قرارندادن، بلکه آنچه راکه‌ناگزیزاست شناختن و آزادی‌عمل خودرا نگاهداشتن ـ اینها اندیشه‌های مردی بودکه‌دربرابر هوشی‌مین قرار داشت. می‌توان ایرادگرفت که دراینجا مسأله بیشتربر سرنازك بینی استراتژیك وپراگماتیسم‌بودنا تأملهای سیاسی‌ولبیرالیسم. لکن چنانچه استراتژی ازپیش اینچنین دوربین باشد، آنگاه ضرورت به‌دقت برآورد شده‌به‌صورت‌فرزانگی، وواقع‌بینی ووسعت درمی‌آید. زیرا یك لبیرالیسم‌که فقط عنادی انتزاعی در برابر جبرباشد، درتحلیل آخر آیا چیست؟ اعتدال راستین در سیاست عبارت از این است که مرز واقعی میان خشونت و چشمپوشی ازخشونت یافته شود.

سن‌تنی می‌خواست به وسیلهٔ حضور تانك‌های لـوکلرك در پایتخت ویت‌مین، توانا باشد تا بدین سان برحقوق فرانسه پای‌بفشارد اما درعین‌حال‌آماده بودکه‌برای‌ویتنام‌حق استقلال رابه رسمیت‌شناسد. این شعاری بودکه لولکرك داده بود و بدان وسیله، پیش از آن که پاریس‌موافقت خودرا با این اقدام جسورانه اعلام‌کند، برای سن‌تنی و دوهمکار اصلیش، «سالان» و«پینیون» امکاناتی بزرگترآفرید. آنچه به‌استقلال‌مربوط می‌شد، برای ژنرال به‌هیچوجه‌یك عروسکبازی نبود. او به‌هانوی تلگراف‌کردکه همه اینها فقط هنگامی معنی خواهدداشت که سروکار وی با «حکومتی حقیقی» باشد؛ می‌خواست برچیزی ملموس تکیه کند. این قصد سن‌تنی و همکارانش نیز بود، هنگامی که، به‌جای منفجرکردن جنبش انقلابی به‌هر قیمت‌که شده و به‌جای برانگیختن رقیبان علیه یکدیگر ـ ناسیونالیستهای طرفدار چین، طرفداران‌ژاپن وکمونیستها ـ راه باریك مذاکره با حکومت سرسخت

ویت‌مین را برگزیدند.

هوشی‌مین نیز به نوبهٔ خود فشار چین ومخالفت تهدید کنندهٔ افراطیهای ملی ویتنام‌را درنظر داشت. وآنگهی وی حساب فشارافکار عمومی وحالت انفجاری تودهٔ مردمی‌را نیزمی‌کردکه خواستاراستقلال فوری بودند . همچنین او قدرت نیروی اکتشافی ژنرال «لوکلرك» و خاطرهٔ تودهٔ مردم‌را از دوران‌سیادت استعماری می‌سنجید. به‌تهاجمهای مدام چینی‌ها طی قرون متمادی می‌اندیشید . وی جنبه‌های مثبت یك همکاری ویتنامی ـ فرانسوی را با رژیم فرانسه به احتساب می‌آورد ، بی‌آن‌که زیانهای ناشی از آن را نادیده بگیرد . وی امکان توسعهٔ فنی واقتصادی را تجزیه و تحلیل می‌کردکه فرانسه می‌توانست به‌جمهوری جوان عرضه بدارد ، واینها را با آنچه قیاس می‌کردکه می‌توانست‌از همسایهٔ چینی‌اش‌که سازوبرگی بد داشت، و از اتحاد شوروی که دور بود و درآنزمان مهرسکوت‌برلب داشت، انتظار داشته‌باشد. گذشته ، حال وآینده دریك نقطه به‌هم رسیدند. شیدائیهای ناسیونالیستی، داده‌های واقعی ، کینهٔ دیرینه و ناآرامی تودهٔ مردم دو کفهٔ ترازو را نگاه می‌داشتند. واینك اوباید تصمیم می‌گرفت...

«پل‌موس»سخنی را ذکر می‌کندکه به‌هوشی‌مین نسبت‌می‌دهند: «نجاست فرانسویها راکمی بوکنیم بهترازآن است‌که یك عمرنجاست چینی‌ها را بخوریم .» شاید این سخن به‌عنوان پسگفتار پیمان ۶مارس ۱۹۴۶ متناسب می‌بود، لیکن باید درانتخابی سیاسی‌که هوشی‌مین آن روزها بدان دست زد فقط شرایط روز را دید.

پوشیده نمی‌توان نگاهداشت‌که او مبنای داوری سیاسیش رادر فرانسه‌گرفته بود ونخستین آموزش مارکسیستی خودرا مدیون «ژان‌ـ

لونگه» ، «وایان کوتوریه» ، «ژول راوو» و «ژان دوره» بود. تصمیمی که وی در «تور» گرفت، جهت نمای سراسر زندگیش شد. این هرگز یك تصادف نیست که اوطی مذاکرات ، مدام سه‌شخصیت را به‌دخالت وا می‌داشت که، اگرچه در جناح چپ وحتی چپ تند رو قرارداشتند، اما حضورمدام ونه کم اهمیت فرانسه‌را به‌نمایش می‌گذاشتند:«کاپو»، «بوسکه» و «بابو» .

درست آزمایشهائی دشوار که وی پس‌ازعزیمت از فرانسه از سرگذراند، این واقعیت که او سی سال تمام مأمور کمینترن بود ، در مسکو و «بورودن» آموخت وآموزش داد ، بیست سال تمام با بیست نام درآسیا سرگردان بود و ده‌سال تمام تحریکات فرساینده وخطرناك کومین تانگ را تحمل کرد . همهٔ اینها وی را برآن داشت تا هر چه آشکارتراحساس کندکه‌چه‌چیزاورا،به‌رغم همهٔ سرکوبیهای‌استعماری، به‌سنت انقلابی فرانسه می‌پیوندد .

«بهتر ازچینی‌ها...» ـ بی‌شك، اما قضیه تنها همین نبود. این‌را می‌شد از روابطی دیدکه او چندین ماه تمام با سن‌تنی و سالان ، با لوکلرك و روزنامه نگاران داشت . این تسلیم نبودکه هوشی‌مین را به‌جستجوی پیمانی با فرانسه برمی‌انگیخت ، این به‌سادگی روحیات حسابدارانه نبودکه «داده‌های واقعی» را نسبت به‌یکدیگر می‌سنجید ، بلکه به‌مراتب بیش ازاینها ، این یك سبکبالی ، فرونشاندن تشنگی و طلب آن بودکه دو بخش از زندگیش را ، یعنی آموزش خود را با سرنوشت ملت خویش درهم بجوشاند.

لکن یك نکتهٔ مهم دیگر نباید فراموش شود. هنگامی که وی

تصمیم خود را برای استقلال برپایه‌ای معتبر گرفت ، بنیادگذار سابق «پاریا» به‌مستعمرات دیگر فرانسه نیز می‌اندیشید . اگر او از موضعی سختگیرانه دربرابر فرانسه چشم می‌پوشید ، ازجمله بدین دلیل نیزبود که می‌خواست برحکومت پاریس راهی پذیرفتنی بگشایدکه دیریازود به‌آزادی مراکشی‌ها ، ماداگاسکاریها وسنگالی‌ها نیز می‌انجامید. زیرا فراموش نکرده بود که روزی در امیدها و تلخکامیهای آنان سهیم بود. هوشی‌مین ، هرچقدر هم‌که میهندوست و هر چقدرهم که کهنه آسیائی به‌نظرآید ، هرگز نباید این جنبه از مسأله را در نزد او کم تخمین زد .

نویسندهٔ «فراگردحکومت‌استعماری فرانسه» به بغرنجیهای‌مسألهٔ استعمار بسیار بیش ازآن دانا بودکه ، هنگامی‌که فرصت آن را یافت تا به‌عنوان آدمی برابربا قدرتمندان فرانسه‌سخن‌گوید، بدان‌بازنگردد.

سرانجام‌نبایدفراموش‌کردکه هوشی‌مین،مبتکر و رهبری‌منازع حکومت انقلابی ، باید حساب دو جناح مخالف را می‌کرد . نخست گروههای دست راستی ناسیونالیست بودند که از تلخکامی او از این بابت شاد بودندکه در «تونگ‌کینگ» ارتشهای چینی لانه‌گزیده‌بودند و نه به‌ندرت به‌اقداماتی خونین علیه حکومت او دست می‌زدند.سپس در جناح چپ گروه قوی « تونگ بو » ، دفتر سیاسی ویت‌مین قرار گرفته بودکه این مردان بدان تعلق داشتند : «هوانگ‌کوئوک‌ویت» که دشمن سرسخت فرانسویها بود و از شکنجه‌ای که در دوران استعمار دیده بود ، می‌لنگید ، «هوتونگ ماثو» که بیست سال بود عضویت حزب‌کمونیست چین را داشت؛ و «تران هوی‌لیو» ، یك‌ناسیونالیست

رژمجوی سابق که فرقه بازیش‌را با خود به ویت‌مین آورده بود. برهمهٔ اینها بازی دو دوزه‌ای نیزافزوده می‌شدکه «مشاورعالی» او «باثودای» بدان‌دست می‌زد وبسیار آماده بودکه‌جهت معتدل هوشی‌مین‌ورفیقانش را تخریب‌کند تا دوباره درمیان تودهٔ مردم محبوبیت به‌دست‌آورد.

فرانسه دراواخر فوریهٔ ۱۹۴۶، چند روزپیش از امضای پیمان، درگفتگو با خود او و بسیاری ازهمکارانش ، دلایلی آشکار برمنش رئیس ویت‌مین به‌دست‌آورد. درحالی‌که «تران‌هوی‌لیو» با نگاهی‌سخت وصدائی خشن ، با چهره‌ای مانند چرم‌کهنه وچروکیده در زیرموهائی سیخ سیخ ، انباشته ازکینه و نفی ، فقط از « جنایتهای » فرانسه سخن می‌گفت، درحالی‌که «مشاورعالی»رنجیده خاطربدبینی خودرا به‌پیمان با پاریس بروز می‌داد ، درحالی‌که جیاپ، دست راست پرزیدنت ،به نوبهٔ خود با صدائی برا تأکید می‌کردکه پیمان‌گرچه ناممکن است اما ویتنامی‌ها وسایل‌کافی دراختیار دارند تافرانسه را به‌قبول استقلال‌خود وادارند و درصورت لزوم حاضرند به‌سیاست سرزمینهای سوخته‌دست یازند، هوشی‌مین سخنانی جز این برزبان می‌راند یا دست کم به‌لحنی دیگر سخن می‌گفت .

او درهمان ماه اکتبر ۱۹۴۵ با نخستین روزنامه‌نگاران فرانسوی که به‌حضور پذیرفت ، به‌شیوه‌ای سخن‌گفت که آشکارا نشان می‌داد که آرزوی تفاهم بافرانسه در او تواناترازاین است‌که با تصمیمی‌خلل ناپذیر فرانسه را به‌قبول استقلال ویتنام وادارد .

وی آن زمان به «ژان میشل هرتریش» گفت: «فرانسه و ویتنام مدتها پیش‌عقد ازدواج بستند. این ازدواج همواره فرخنده نبود،لیکن

مابه‌طلاق هیچ‌علاقه‌ای نداریم... فرانسه کشوری غریب است،زادگاه اندیشه‌های تابناك است، اما هنگامی که به سفرمی‌رود، این اندیشه‌ها را با خود نمی‌برد...» و به «اندره بلانشه» چنین گفت: «اگرفرانسویهای صلحدوست را بدینجا می‌فرستادید، برای آزار دادن‌آنها باید ازروی نعش من می‌گذشتند !» درآغاز سال ۱۹۴۶ ، همان روزی که انتخابات عمومی به‌درستی انجام شده ، اکثریتی‌آرامبخش برای ویت‌مین به‌بار آورد ، وی در برابر «دسنشر» ، خبرگزار روزنامهٔ «رزیستانس» چنین گفت : «ما نه‌به‌فرانسه‌کینه داریم و نه به مردم فرانسه. نباید به دیگران فرصت‌دادکه برای‌ما تکلیف معین‌کنند. ما می‌خواهیم وباید بایکدیگر به‌تفاهم‌برسیم .اما البته تصمیم داریم‌که ، اگر مجبورمان‌کنند،تاآخرین نفرپیکارکنیم.»

«اوراندیده‌بودم که می‌آمد ،آری حتی نشنیده بودم .صندلهای فرسوده‌اش بر پارکت‌های درخشان کاخ‌می‌لغزید که پیش‌از اوکمیسر عالی فرانسه‌در تونگ کینگ در آن مسکن‌داشت.

«ازاین که‌به‌دیدارم آمدید متشکرم ، آقا.» صدایش نازك بود. زبانش کمی‌می‌گرفت ولهجه‌اش تعریف بردار نبود. جمله‌های او آن آهنگی‌را نداشت که‌در نزد همهٔ ویتنامی‌ها دارد ومانند انعکاس تقلید ناپذیر بازی‌پینگ‌پونگ است، می‌توانست یك‌آلمانی باشدیایك‌چینی. نیازی‌نبود به‌همهٔ آنچه وی ازسرگذرانده بودوهمه حکایتهائی که ازاو گفته‌بودند، اندیشیده‌شود- انسان‌بدون اینها هم افسون شخصیتی میشد که‌واردشده‌بود. پنداشته‌بودم که اوبزرگتروخمیده قامت است،نه‌خیلی مهربان‌وشاد.وتصورکرده‌بودم که‌تعقیب‌ها وزندانها نشانه‌های‌سخت‌تری

ازخود براوبه جای گذاشته باشند.

آنچه نخست از این لطف آشکاربه چشم می‌زند،نگاه گدازنده زیر ابروهای پرپشت است ،پیشانی عظیم است و دستهٔ موهای سپیدبر سر که‌می‌توانست آدم‌را به‌یاددلقك‌سیرك‌بیندازد، اگرازچهره‌اش‌وتمامی نمودش اینهمه وقار ساطع نبود . نگاهی ملایم ؟شایدمی‌توانستم‌چنین گفت،اگردرباره این مرد چیزهائی‌نمی‌دانستم که‌انتساب‌صفت ملایمت رابه اوناممکن می‌گرداند .

درادب‌اوودرپیشدستی کردنش کمی‌ناشیگری وجود دارد. چه‌او یك فنجان چای‌تعارف کند ،چه‌صندلی رابه‌سوی‌آدم براندویاسیگاری تعارف کند- همواره انسان احساس می کند که‌می‌خواهد پوزش بطلبد که‌اینچنین درزندگی تجملی یك فرماندار استعمارگر جای‌گرفته‌است. من‌درآن‌اثنافهمیده بودم‌که این کردار چپ یك‌کمونیست تهیدست ، یك تصویر از شخصیتی است‌که باشکیبائی به خود چیز آموخته‌است. اما آیا به راستی این مهربانی ، این استقبال از میهمان ، این استعداد غریب برای جلب علاقه که بیدرنگ موجب گفتگوئی پر خلجان می‌گردد وبه‌سخنان‌پیش‌پاافتاده آهنگی‌شگفت‌انگیز می‌دهد -همهٔ اینها ساختگی است؟چه‌شده است‌که من ازهمهٔ آنچه‌آن روز سخن‌گفتیم، فقط بخشی‌را به خاطردارم‌که آنراهرگز مانند آن‌نگاهی‌گرم به‌خاطر نمی‌آورم‌که با دقت برمن‌که جوان و گمنام‌بودم، آرمیده بود؟وی‌که‌با پاهای‌جمع،اریب‌بردیوان بزرك نشسته‌بود، باصدائی‌غیرواقعی، باصدای اشباح چنین‌گفت:

«ملتی مانند ملت شما که‌کلمات‌آزادی‌را به‌جهان‌ارزانی‌داشت،

کاملا یکسان است که چه‌می‌کند،همواره در میان ما دوستانی خواهد یافت . اگر می‌دانستید که‌من‌همه ساله باچه اشتیاقی ویکتورهوگو و میشله را می‌خوانم ! سخنان اینان فریب نمی‌دهد ؛ اینها سخنان‌مردمی تحقیر شده درکشور شماست‌که بامردم ما بنحوی غریب خویشاوندند وازآن فرانسویهائی که‌در اینجا نمایندگان‌بدی‌برای‌کشور شما بوده‌اند سخت متفاوتند. آه‌که استعمارچه‌چیزبدی‌است که انسانها را اینجور عوض می‌کند!»

ریش او می‌لرزید، دستهایش‌زنده‌تر وصدایش زیرترشد . اما ناگهان دیگر نخواست که‌جدی سخن‌گوید وانتقادی کند تامبادا مرا که‌میهمانش بودم رنجیده خاطر سازد تبسمی‌غریب برچهره سوخته‌اش لغزید،گونه‌هایش به‌بالابرآمد وچشمهای‌زنده‌اش را کوچك ساخت‌که به‌راستی دیگر ملایم‌نبود . خنده‌ای چین وشکن‌دارنمودار شدکه پرده ازفك‌هائی‌زشت‌برداشت. لطف این شخصیت را نیز حدودی‌بود.لکن تصویرگذرای یك تبهکار چینی به زودی محوشد ونگاه مهربان‌وساده دلانه‌اش،نیمی‌گاندی،نیمی‌یك‌کشیش‌فرانسیسکن ،دوباره پیداگشت.

اودر فرنج تاروپودگسیخته‌وخاکستری‌رنگش که سون‌یات‌سن و اونیفورم‌های‌کهنه‌ای‌را به‌خاطرمی‌آورد که‌مردم سالخورده مستعمرات دربنادرکوچك ایالات می‌پوشند، مرا به یاد دانشمندی فرزانه‌ودرخور احترام از«انام»کهنسال‌می‌انداخت‌که برای تناسخ ، کسوت انقلاب را گزیده است!

درست نمی‌دانم‌که درباره نقش فرانسه درتونگ‌کینگ‌چه‌گفتم که‌مضطرب‌به من‌پاسخ‌داد:«ولی ما دیگردرآن دوران پروانه‌های سیاه

زندگی نمی‌کنیم!» آیا این ساده‌دلی از روی قصد بود یا آن که این مثل را روزی در یك کلاس شبانه آموخته بود؟ سپس فوراً شروع به تعریف از ویت مین کرد و این حزب را به‌عنوان جبهه‌ای ملی دموکراتیك برایم به‌نمایش گذاشت که در آن دوستان کمونیست او نقشی غالب بازی نمی‌کنند، اگر چه از حیث عددی اکثریت دارند. مرا چنان برانداز کرد که گوئی یك تاکتیسین رادیکال سوسیالیست فرانسوی سخن می‌گوید تا مرا قانع کند که در انتخابات با او هم‌پیمان شوم یا به‌هنگام رأی دادن به بودجه، از در ائتلافی پارلمانی با او درآیم. به همان اندازه که او مهارت داشت خود را به‌عنوان شخصیتی معتدل و مطلقاً در خور اعتماد نشان دهد، به همان میزان نیز در طفره رفتن از سؤالها ماهر بود، خاصه هنگامی که این سوآلها را نادلخواه و یا زودرس می‌پنداشت.

در آخرین روزهای ماه فوریه مذاکرات میان او و سن‌تنی به‌نقطهٔ اوج رسیده بود. هنگامی که می‌کوشیدم اورا به‌تنگنا برانم، مدام شانه خالی می‌کرد، تمجیدی از ژنرال دوگل در تار کلام می‌بافت، یادی از سال ۱۹۳۰ یا از آندره مالرو می‌کرد و یا از مطبوعات فرانسه می‌پرسید. سپس با تبسمی دوستانه گفت: «امکان این که ما موافقت کنیم وجود دارد، زیرا آقای سن‌تنی آدمی بسیار نکوست.» بیش از این چیزی دستگیرم نشد، لکن اومرا نیز مانند بسیاری کسان دیگر با لالائیش خواب کرد.

سرانجام کار بدانجا کشید که توانستند در مذاکرات به نتیجه‌ای برسند. پینیون، همکار نزدیك سن‌تنی، و ژنرال آلساندری، فرماندهٔ نیروهای مسلح فرانسه درشمال، در ۲۸ سپتامبر نخستین تماس رسمی را با هوشی‌مین گرفتند.

رهبرویت‌مین خودرا درجریان سخنانی خوشاهنگ رها کرد ، البته بی‌آن‌که قولی بدهد. هنگامی‌که میهمانان او سخن را به‌هستهٔامر کشاندندو پیامی‌را به‌یاد اوآوردند که «جمعیت‌ویت‌مین» به«کون‌مینگ» فرستاده ، پیشنهاد استقلالی مرحله به‌مرحله راکرده بودکه می‌بایست‌در ماه ژوئیه‌گذشته آغازگردد ، هوشی‌مین با شگفتی بدانان نگریست و گفت چنین پیشنهادی را به یاد ندارد . روشن بود : خواستهائی که انقلابیها اکنون عنوان می‌کردند، دیگرآن خواستهای حکومت‌موقت هانوی نبود. با وجود این، دونمایندهٔ فرانسه به «شاندرناگور» ، ستاد فرانسه درآسیا ، تلگراف‌کردند که برآنها چنین می‌نمایدکه رهبرویت مین «شخصیتی توانا و شرافتمند» است.

گفتگوها در لحظه‌ای شکل وشمایل‌گرفت‌که «هو» و سن‌تنی‌در ۱۵ اکتبر یکدیگر را دیدند. این تماس انسانی خوب بود ، و کمیسر جمهوری‌فرانسه درکتابش‌به‌نام «تاریخچهٔیك صلح غفلت شده»نوشت: «پس ازنخستین‌دیدارم با هوشی‌مین‌این برداشت را داشتم‌که‌این‌عارف آسیائی که‌ازچهره‌اش هوشمندی ، تیزبینی‌وحیله باز می‌تابید،شخصیتی برجسته است. فرهنگ فراگیر او، دانش او، فعالیت تصورناپذیر او وپاکباختگی‌او، وی را درنزدمردم‌خارق‌العاده محترم و محبوب ساخته بود. آنچه می‌گفت و می‌کرد، تمامی‌منش او ، به‌روشنی نشان می‌داد که به‌راه حل خشونت آمیزگرایشی ندارد ، تردید نیست‌که او در این دوران‌آهنگ آن داشت‌گاندی هندوچین شود.»

لکن هنوز پیشامدی روی نداده بود . نخست مبدأ حرکت دو طرف‌کاملا مغایربا یکدیگربود.ازیك سو از سپتامبر استقلال اعلام‌شده

بود، حکومتی وجود داشت، برای هوشی‌مین شناسایی این مبانی می‌بایست شرط آغازین هرگفتگوی راستین باشد از سوی دیگر برای سن‌تنی یك رژیم جدید فقط هنگامی می‌توانست تأئیدشود که برمبنای شناسائی حاکمیت و حقوق فرانسه درهندوچین قرارداشته باشد. علاوه براین در هردوسو وجود همکاران ورقیبان گوناگون مانع حصول توافق می‌شد.

گفتیم که هوشی‌مین می‌بایست حساب یك جناح ملی مخالف و عدم مماشات رفیقان «تونگ‌بو»ی خودرا بکند. سن‌تنی به‌نوبهٔ خوداز آغاز تابستان ۱۹۴۵ یقین داشت که فرانسه نمی‌تواند مقام قدرت‌سابق خودرا به‌زور اسلحه بازیابد. ملاقات او با ژنرال «ژوئن» درماه اوت درپاریس، تعیین کننده بود. او به‌رئیس ستاد که فقط شانه‌هایش را جنباند، گفت: «ما به ۳۰۰۰۰۰ نفر نیاز داریم. معنی این سخن این است که باید مذاکره کنیم؟» ژنرال «ژوئن» پاسخی بدین سوآل نداد.

گذشته از این، سن‌تنی به دقت می‌دانست که این ۳۰۰۰۰۰نفر را ـ حتی اگرموافقت‌هم می‌شد ـ نمی‌توانست به‌هندوچین حمل کند. فرانسه درآن زمان دیگر وسایل نظامی، وکمتر ازآن، نیروی دریائی آنچنانی نداشت که‌بتواند سیاست قدرت‌بزرگ را درآسیا اعمال کند. آمریکا که خود به‌خود روی مخالف نشان می‌داد، همهٔ وسایل ضروری را برای ممانعت ازچنین سیاستی دراختیار داشت. هنگامی که گذشته از اینها، چین‌نوپدید به‌عنوان قدرت‌به حساب‌می‌آمد، این نتیجه‌گیری ناگزیر بود که حضور فرانسه درهندوچین باید شکلهائی تازه بگیرد.

همکاران بسیارناهمگون سن‌تنی عقایدی بسیار متفاوت‌داشتند. بخشی از این همکاران را کارمندان سابق استعماری تشکیل می‌دادند

که به‌غایت کارکشته‌ومجرب‌بودند، لکن البته‌نسبت‌به‌ویت‌مین‌پیشداوری داشتند . تعداد آن کسانی نیز اندك نبود که می‌پنداشتند انقلاب ، که برانگیزندگان وبهره‌گیران‌آن رهبران‌ویت‌مین بودند، چیزی جزخرمن کاهی نیست‌که آتش گرفته است . بخش دیگر افسران جوانی بودند که دربرابر ویت‌مین به‌مراتب چهره‌ای‌گشاده‌تر نشان می‌دادند. جوانی وبی‌پروائی این‌آدمها ، آنها را زیرتأثیرقرار می‌داد. نمایندهٔ فرانسه در هانوی‌می‌بایست به «تیری دارژان‌لیو» ، کمیسرعالی،نخست‌درس‌بهتری بیآموزدکه فقط می‌توانست‌درمفاهیمی مانند «عظمت فرانسه» بیندیشد، اما جزاین همه‌کار می‌کرد تا خود درپشت صحنه بماند. همچنان لازم بودکه حکومت‌اقناع‌گردد-حکومتی‌که پس‌ازکناره‌گیری ژنرال دوگل در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۴۶ ، دریا سالار را در صفوف آن پشتوانه‌ای محکم بود . به‌راستی نیز جانشینان ژنرال دوگل ، « فلیکس‌گوئن » ، «موته» به‌عنوان وزیر تازهٔ فرانسه در ماورای بحار، فعالیت گروه «لیبرال» را اندکی تسهیل می‌کردند.

سن‌تنی‌دروجودژنرال لوکلرك شهروندوهم پیمانی استخواندار یافت . فرماندهٔ گروه اکتشافی عیناً مانند نمایندهٔ فرانسه در هانوی می‌اندیشید. او نیز به‌حدود یك‌اقدام نظامی‌آگاه بود ومسأله راازجنبهٔ آسیائیش نیزنگاه می‌کرد.حتی اگر وسوسه هم می‌شدکه دربرابرفشار نظامیان کوتاه آید ، همانا مشاوران بسیار با هوش او، از این اقدام بازش می‌داشتند. سرهنگ «رپیتون» ، رئیس دفاع ، و «پل‌موس»، یك جامعه‌شناس امورآسیاکه شهرتی جهانی داشت، به‌او به‌تأکید می‌گفتند که جنبش ناسیونالیستی درحقیقت تا چه پایه قدرت دارد و یك اقدام

نظامی، درهرمنطقه‌ای، کدام‌حمایت‌را به‌دست خواهدآورد.

برای«لو لکرك» مساله‌برسر این بود که درنقاط معین‌استراتژیك حضور نظامی فرانسه را به نمایش بگذارد و بدین ترتیب زمینهٔای مطمئن برای راه‌حلی‌سیاسی بیافریند . گذشته ازاین وی می‌خواست چینی‌هائی‌را ازشمال‌هندوچین تارومارکند که سرگرم چپاول درست وحسابی آن منطقه بودند .

سرانجام این‌که اوقصدداشت باهمکاری‌نزدیك با حکومتی‌که قدرت‌را به‌قاعده‌در کشور اعمال می‌کرد،برای فرانسه رابطه‌ای خاص بادولت‌جدید فراهم‌آورد. این نقشه می‌بایست هرچه سریعتر به‌تحقق پیوندد ،زیرا استقرار مسالمت‌آمیز درتونگ‌کینگ ،که او نقشهٔآن را ریخته‌بودبه‌علت‌جذرومدشدید فقط می‌توانست‌بین‌اواخرفوریهٔ واوایل مارس انجام پذیرد .

دریاسالار«دارژان‌لیو» در۱۳ فوریه از سایگون به‌پاریس رفت‌تا درآنجا سیاستی‌دیگر تبیین‌کند.می‌خواست باقشرهای بالاازدریگانگی درآیدودرفاصله‌ای درازمدت استقرار دوباره سلطنت را درچشم‌انداز قراردهد. درعوض‌لولکرك کمیسرعالی موقت ، ۱۴ فوریه به شتاب‌به حکومت تلگراف کردکه دربستن پیمان‌با ویت‌مین شتاب‌بسیارروا‌ست وبرای‌عقد مناسب این‌پیمان،ضروری است که کلمهٔ « استقلال » در آنجا بیدرنگ بیان شود . سپس‌اوسن‌تنی را که به سایگون‌آمده بود، پذیرفت ووی‌را برانگیخت که‌کاررا به‌نتیجه‌ای برساند .

درهانوی مذاکرات فقط به آهستگی پیش می‌رفت.مذاکرات درست‌به‌سبك‌وشیوهٔچینی‌انجام می‌گرفت‌وبراثر میانگیریهاو دخالتهائی

قطع می‌شد که هوشی‌مین به‌دلخواه‌در گفتگوها وارد می‌کرد؛ واین‌کار خاصه هنگامی براو مناسب می‌نمود که‌گفتگوها تقریباً در آستانهٔقطع شدن‌قرارداشت.

«کاپوت»یك مبارز قدیمی سوسیالیست ؛ یا«بوسکه» که‌روزی به‌کابینه«بونار» تعلق‌داشت امادراین‌اثنا کمونیست شده بود؛ وگاهگاه «سولوویف» * ـ همهٔاینها برسردونقطه متوقف‌شده‌بود.

نخست مساله برسرتأویل دقیق«دوك‌لاپ»بود که در۲ سپتامبردر هانوی اعلام‌شده‌بود .این‌بیانیه‌در ماه سپتامبر درهوئه انتشار یافته‌بود. برخیها از این کلمه معنای«آزادی»رامی‌فهمیدندو پاره‌ای‌دیگر«استقلال» که‌هوشی‌مین و افرادش به‌تأویل‌دوم‌گرایش‌داشتند؛ زیرااز حیث‌زبانی

---

* این سولوویف آدمی بسیار غریب‌بود چهره‌ای بارز برای‌وضع‌سیاسی آن‌روز در هانوی. افسر سفیدروس‌بود، سپس به‌ژاپن‌گریخت، یعنی پس‌ازآن که سراسرچین‌را پیاده‌زیرپاگذاشته‌بود. بعددر تونگ‌کینگ به‌لژیون‌خارجی‌پیوست وبا آخرین هیأت‌نظامی به‌روسیه نزد دریا سالار کولچاك رفت. سپس‌درفرانسه کشاورزی‌خواند، تابعیت‌فرانسه‌رایافت، دوباره‌به‌هند وچین بازگشت ودرهانوی اقامت‌گزید.

سرویس‌خبری‌دریاسالار «دوکو» ، فرماندارکل حکومت ویشی، در سال ۱۹۴۱، یك مأموریت‌بسیار غریب‌را درسفارت روسیه‌شوروی در «چونك‌کینك» برعهده‌گرفت؛ وبه سولوویف دستورداده شد یك قرارداد محرمانه بازرگانی با مسکو ببندد که‌طبق آن هندوچین می‌بایست دربرابراسلحه، کائوچو تحویل‌دهد. سولوویف نخست دوستانه ازطرف سفیرشوروی بـه‌حضور پذیرفته‌شد. این در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ بود. درديدار بعدی ، در ۲۳ یا ۲۴ ژوئیه، سفیربه‌وی گفت که متأسف‌است‌که اتحادشوروی‌دیگر نمی‌تواند اسلحه تحویل دهد ، بلکه‌خود درصدد آن‌است تا به هرقیمت که‌شده اسلحه و وسایل جنگی بخرد.

در ۲۲ ژوئن ، هیتلرعملیات معروف‌به «باربا‌روسا» را آغازکرد...

حق‌هم داشتند، چراکه «دوك‌لاپ» یعنی «تنها بودن توانستن» . از سوی دیگر مساله برسراین‌نیز بود که‌حاکمیت‌تازهٔ‌ویتنام‌را به‌شکلی‌باحاکمیت برترفرانسه مماس‌کنند. سن‌تنی اعتقاد راسخ داشت که حل این‌مساله درورود ویتنام، هم‌به اتحادیه نوبنیاد فرانسه است وهم به فدراسیون هندوچین که‌دردست تدارك بود .

در ۱۶ فوریه هوشی‌مین به‌اطلاع هم سخنان رساند که حاضر است‌درباره‌ورود به‌اتحادیهٔ فرانسه‌مذاکره کند، اما فدراسیون‌نمی‌تواند مطرح باشد ، وازخواست استقلال نمی‌توان عدول کرد . سن‌تنی‌به لولکرك این‌را خبرداد ، ولولکرك نیز به‌نوبهٔ‌خودبه پاریس توصیه‌کرد که این شرط را بیدرنگ بپذیرد . سرانجام حکومت «گوئن» پاسخ داد فرانسه آماده است خودمختاری‌حکومت ویتنام‌را به شرطی‌بپذیرد که‌نیروهای فرانسوی‌پس ازرانده‌شدن‌چینی‌ها ،دوستانه استقبال شوند وکوشین‌شین‌که مورد دعوی‌هانوی است ،بتواند در باره تعلق خود آزادانه رأی دهد .

بدین ترتیب شرایط یك‌پیمان تقریبا مهیاشده‌بود. لکن‌برای‌آن که تن به‌کمترین خطرها هم داده نشود ، هوشی‌مین ، با پذیرفتن ناسیونالیست‌هابه‌کابینه ،آن‌را ازریشه‌ترمیم‌کرد .در بیانیه‌ای که در۲۶ فوریه ازطرف ویت‌مین منتشر شد ، آمد که «پرزیدنت هوشی‌مین گفتگوئی‌با آقای سن‌تنی ، نمایندهٔ فرانسه ، داشته است که درآن‌از مذاکرهٔ‌رسمی میان‌ویتنام‌وفرانسه سخن‌رفته‌است.پرزیدنت خاطر نشان کردکه سیاست ویتنام‌عبارت‌است ازمطالبه استقلال‌وهمکاری .سن‌تنی نیز به نوبه خود گفت فرانسه آماده است در چهارچوب اتحادیهٔ

فرانسه حق داشتن یك حکومت ، یك ارتش ویك ادارهٔ دارائی را برای ویتنام به‌رسمیت بشناسد ... » چنین می‌نمود که درهای مذاکره باز است.

اکنون‌می‌بایست‌چینی‌هارا به رفتن واداشت ،واین تکلیفی‌بود که «آشیل‌کلاراك» ، مشاور دیپلماتیك دریاسالار دارژان‌لیو و وزیر مختار فرانسه در چونك‌کینك ، مرَیر،می‌بایست انجام‌دهند . این‌کار به‌طوررسمی‌در۲۸ فوریه‌صورت گرفت ، آنهم هنگامی که حکومت چونك‌کینك آمادگی خودرا اعلام‌کرد حاکمیت‌فرانسه رابرهندوچین به‌رسمیت‌بشناسد،وموافق است که‌در۳۱ مارس نیروی مسلح فرانسوی جانشین‌قوای کومین‌تانك‌شوند،به‌شرط آن‌که پاریس‌ازامتیازات‌خوددر شانگهای،کانتون،تین‌تزین ،هانگو وجزیزه کوان‌چووان چشم‌بپوشد. دراینجا بود که نظامیان چینی ناگهان کشف کردند که نمی‌توانند بدون‌موافقت ژنرال مك‌آرتور وویتنامی‌ها مقاوله‌ای‌ببندند.

در۲مارس ۱۹۴۶ شورای ملی نخستین جلسهٔ خودرا درهانوی برگزارکردویك‌حکومت ائتلافی‌جدید به ریاست هوشی‌مین برگزید. رقیب دیرینهٔ او،«نگوین‌های‌تهان»،این‌طرفدارچین، معاون‌نخست وزیر شد،ودو رهبر ضدکمونیست ،«نگوین‌ثوتام »و«ووهونك‌خهان» سمت وزارت خارجه‌ودفاع‌را برعهده‌گرفتند.به وساطت کومین‌تانك هشتاد نمایندهٔ « ویت‌نام کوئوك دان‌دانگ » و دیگر احزاب افراطی ناسیونالیست به شورای ملی تعلق گرفتند ، با آن‌که در انتخابات ژانویه خودرا نامزد نکرده بودند.

هوشی‌مین استراتژی هوشمندانه‌اش رابه‌یاری‌یك‌کرداردوستانه

دربرابرواتیکان تکمیل کرد . درآغاز ماه‌مارس ۱۹۴۶ « نگوین‌مان‌ها» می‌بایست به‌هوئه برود تاوسایل انتقال‌نیروها رااز جنوب به‌شمال‌فراهم آورد . آن روزها واتیکان در شهرسابق پادشاهی هوئه یك هیات نمایندگی داشت .

نخست‌وزیربه نماینده خود معرفی نامه‌ای دادوبه وی‌گفت که‌از عقاید عالیجناب«دراپیر»نماینده‌پاپ،نسبت‌به‌مسافرتی احتمالی به‌هانوی وانتقال نمایندگی به‌شمال،جویاگردد.

روشن بود که هوشی مین درقلمروی سیاست خارجی به«تیری دارژن‌لیو» ،کمیسر عالی فرانسه،ووزیران«ام.ار.پ»درحکومت‌فرانسه به‌همان اندازه‌می‌اندیشید که‌درقلمروی‌سیاست داخلی به‌استحکام‌اتحاد ملی‌باکاتولیکها فکر می‌کرد.

عالیجناب «دراپیر»، که‌سلطنت‌طلب‌بود ،به‌دلایل امنیتی اشاره کردوپیشنهاد را نپذیرفت.

عموهو همواره این‌هنررابلدبودکه‌موانع را به‌صورتی سلاحی به سود خود درآورد ، وبدین ترتیب بود که ازاین‌اپوزیسیون علیه طرفهای مذاکره خود استفاده کرد .« من‌چگونه می‌توانم برای امری بکوشم که‌اپوزیسیون مخالف‌آن است؟من‌بایدهمهٔ گرایشها وهرفشاری رابه‌حساب آورم .»

اکنون رهبرویت مین برخواستهای‌خود افزود،کوشین‌شین را نیز مطالبه کرد و با شرکت در فدراسیون هندوچین مخالفت کرد. چنین می‌نمود که اینك همه‌چیز درچونك کینك،کون‌مینك‌وهانوی دوباره مورد سوآل قرار گرفته است .

در۴مارس درهانوی اعلام شد که نیروی‌دریایی فرانسه‌باژنرال لوکلرك و نیروهایش به سوی‌هایفونك در حرکتند . اکنون چینی‌ها را ترس برداشت واینان به‌ویتنامی‌ها توصیه کردند که جانب‌اعتدال را نگاهدارند .

در۵مارس کمیتهٔمرکزی‌ویت‌مین در«هوئونك کان» در نزدیکی هانوی اجتماع کردوچنین تصمیم گرفت :«در شرایط کنونی بهترین تاکتیك برای نجات میهن این است که‌راهها بسته نشود ، بلکه صلح نگاهداری گردد. کمیته مرکزی بادوگرایش نادرست مبارزه می‌کند : الف ـ جنك رادرهرشرایطی ادامه‌دادن، وب ـ چنین‌پنداشتن که‌باامضای پیمانی بافرانسه،همهٔ موانع‌برچیده‌شده است .کمیتهٔ مرکزی نسبت به تهدید از طرف نیروهای چانکایچك و مرتجعان در صفوف خودی هشدار می‌دهد. »

درطول‌شب ، شوری طولانی میان‌هوشی‌مین، سن‌تنی وپینیون صورت‌پذیرفت .رهبرویت‌مین این امتیازرادادکه«دك‌ولاپ»به«آزادی» ترجمه‌شودوورود ویتنام به‌فدراسیون هندوچین‌در حوزه امری ممکن قرارگیرد. لکن کوشین‌شین بایدخود به‌خود به‌دولت‌جدید تعلق‌داشته باشد . طاقت‌دوفرانسوی از مذاکرات سخت فرسود ، وآنان گفتگو راقطع‌کردند، اما به‌هو توصیه کردند که‌یك‌باردیگر به دقت به‌قضیه بیندیشد .

در آن اثنا ناوگان فرانسوی به خلیج تونگ‌کینك وارد شده بودند..

تمامی شهر درخلجانی آشکار بود و مادر این شب ساعتهائی‌را

نگذراندیم که فراموش کردنی نیست. آیا جنگ برسرهانوی به‌راستی در می‌گرفت؟ در نزد بازرگانان چینی بهای اسلحه، که پیش از همه فرانسویان می‌خواستند بخرند افزایشی بسیار یافت. در خانواده‌های اروپائی از «شب بارتولومه» * تازه‌ای سخن می‌گفتند. گردان فرانسوی که پس از توطئه توأم باخشونت ژاپنی‌ها در دژشهر زندانی بود، خودرا برای بدترین پیشامدها آماده می‌کرد.

درپگاه ۶ مارس یکی از همکاران نزدیك هوشی‌مین سن‌تنی رااز خواب‌بیدار کرد؛ژنرال‌چینی:«چائو» که براثر پیاده‌شدن نیروهای فرانسوی بسیارناآرام شده‌بود، به‌هوشی‌مین توصیه کرد که‌بیدرنگ‌با فرانسوی‌ها از درآشتی درآید. پیك نامبرده اکنون به سن‌تنی خبر دادکه پرزیدنت آماده است شرایط سن‌تنی را بپذیرد، توافق‌گردید که‌پیمان بعدازظهر امضا شود. لکن درآن اثنا در هایفونگ حوادثی روی‌دادکه همه‌چیز را درمعرض تهدید قرارمی‌داد. هنگامی که‌نخستین کشتی‌های فرانسوی‌خواستندلنگراندازند باآتش چینی‌ها روبرو شدند وژنرال‌آنها،«گاستون‌وانگ»ادعا کرد از معاهدهٔ میان فرانسه وچین اطلاعی‌نداشته است. پس ازآن که بیست‌وچهارتن به هلاکت رسیدند ژنرال«والوی» فرمان آتش‌داد که‌براثر آن، انبار مهماتی منفجر شد که‌ژنرالهای کومین تانگ به عنوان غنیمت تلقی می‌کردند.

طی آخرین گفتگوئی که در نیمروز میان هوشی مین و سن‌تنی دست داد، رهبرویت‌مین هیچ اشاره‌ای به‌حادثه‌ای نکردکه‌در هایفونگ میان فرانسوی‌ها و چینی‌ها گذشته بود. او دربارهٔ تصمیم

---

*قتل‌گروهی مخالفان مذهبی وسیاسی‌درفرانسه‌درسال ۱۵۷۲ م.

فرانسویان درست داوری کرده‌بودودررأی‌خود مبنی‌بر امضای قرارداد پابـرجا ماند . در ساعت ۱۶ر۳۰ دقیقه دیدار دیگری دست داد . لکن سن‌تنی ، پینیون و ژنرال سالان ، فرماندهٔ جدید نیروهای مسلح فرانسوی در هندوچین که در همه مذاکرات نهائی میان فرانسوی‌ها ، چینی‌هاوویتنامی‌ها حضورداشت،ساعاتی‌به‌غایت ناگوار راگذراندند، چراکه هیچکس نمی‌دانست ماجرای هایفونگ به‌کدام مسیر خواهد افتاد .اما خوشبختانه درآن‌اثنا تیراندازیها دوباره خاموشی‌گرفته‌بود. روزنامه‌نگاران اندکی که‌درهانوی بودند،احساس می‌کردند که‌چیزی درجریان است .آنان میان‌هتل متروپول‌و مقر نخست‌وزیر ، آونگ‌وار درنوسان بودند.در اینجا بودکه ناگهان دیدند که چگونه خادمانی‌با سینی‌هائی که‌برآنها جامهای‌شامپانی‌قرارداشت، به‌شتاب عرض خیابان راسپردندودرویلائی که مسکن‌هوشی‌مین‌بود ناپدید شدند .همه‌بدان‌سو هجوم آوردند، اما دیرتر ازآن‌رسیدند که بتوانند امضای قرار دادرا ببینند. زیرا قرارداد درحضورناظران آمریکائی ، انگلیسی وچینی‌در حضور «لوئی کاپوت» ، یکی ازاعضای حزب سوسیالیست فرانسه ، امضا شده بود . هوشی‌مین به صراحت خواستار حضور لوئی‌کاپوت شده‌بود.

سپس‌همه‌در برابر دوربین‌های عکاسی قرار گرفتند. هوشی‌مین کوچك انـدام و نحیف، بین‌سن‌تنی ، پینیون و سالان ایستاده بـود. رهبرویت‌مین به وسیلهٔ نزدیکترین همکارش در مسائل خارجی ، «هوانك‌مین‌جیام» سوسیالیست، «نگوین‌توئونك‌تام» رئیس دیپلماسی ویتنام ،و «ووهونك‌خهان» رهبرحزب ناسیونالیست افراطی همراهی

می‌شد. بدین ترتیب او موفق شد که این شخص نیز که عجیب به فرانسویان کینه می‌ورزید، قرار داد را امضا و تضمین کند.

در این قرارداد آمده بود که فرانسه جمهوری ویتنام را به‌عنوان دولتی آزاد به‌رسمیت می‌شناسد که دارای حکومت به‌پارلمان و مدیریت مالی خویش است و بخشی از فدراسیون هندوچین اتحادیهٔ فرانسه را تشکیل می‌دهد، آنچه به کوشین‌شین مربوط می‌شد، حکومت فرانسه متعهد گردید که رای مردم را به‌وسیله رفراندوم بپذیرد. در مقابل حکومت ویتنام آمادگی خود را اعلام داشت که، اگر قرار شود نیروهای فرانسوی طبق قراردادهای بین‌المللی جانشین ارتش چین شوند، از آن دوستانه استقبال کند. از این گذشته موافقت نیز شد که بیدرنك «مذاکراتی دوستانه و توام با خلوص نیت» درباره وضع آیندهٔ هندوچین و علقه‌های فرانسه در ویتنام آغاز گردد. اندکی بعد این متن به‌وسیله قراردادی نظامی تکمیل شد که بنابر آن، خصومتها می‌بایست پایان گیرد. این قرار داد به امضای سالان، ونگوین‌جیاپ رسید. سپس اعلامیه‌ای مشترك از طرف هوشی‌مین و سن‌تنی همه‌اینها را تثبیت کرد که در هانوی به دیوار چسبانده شد و بازگشت نیروهای فرانسوی را به‌زودی اعلام داشت.

سن‌تنی گزارش می‌دهد که وی رو به هوشی‌مین کرد تاخر سندیش را از این حیث به‌وی بازگوید که از نزاعی جدی پرهیز شده است؛ و هوشی‌مین به‌وی پاسخ داد:

« درحقیقت من متأسفم، زیرا برنده شما هستید. شما خوب می‌دانید که من می‌خواستم به‌چیز بیشتری دست یابم. اما البته می‌فهمم که یك روزه نمی‌توان به‌همه‌چیز رسید.» سپس به سن‌تنی و پینیون روی آورد،

آن‌دورا در آغوش کشید و افزود:

«یگانه‌چیزی که‌مرا تسلی‌می‌دهد ، دوستی‌است.» اینـها سخنانی بارز بود که‌بر تحولی در خور پیش‌بینی در مناسبات دو کشور دلالت داشت.

آنچه در حقیقت وی‌را بر می‌انگیخت ، بیـم از سرخوردگی و تلخکامی‌هم رزمانش، ترس‌ازمخالفانش‌بود که‌می‌توانست خطرناك شود، خاصه‌آن که هنوز نمی‌دانست چگونه می‌تواند مخالفانش را ازمیـدان براند. «پل‌موس» عقیده‌داشت‌شاید برای‌هوشی‌مین بهتر آن‌بود منتظرشود وببیندکه چگونه چینی‌ها و فرانسوی‌ها پوست ازسر یکدیگر می‌کنند. وی به‌عنوان برهان ، اشارهٔ یك‌مذاکره‌کنندهٔفرانسوی را نقل‌می‌کندکه گفت شرایط یك تپانچه تك تیر بدست حکومت در هانوی می‌داد. لکن بر اثر پذیرش لوکلرك تیر به هوا خالی شد و هانوی با دستهای خالی آنجا ایستاده بود. می‌گویند هوشی‌مین براثر کش‌دادن‌مذاکرات و انتظار نصیبی جز برد نمی‌داشت . اما شاید همه‌چیز راهم می‌باخت. وی به‌علت تفاهم بافرانسه ازخود در برابر یك همداستانی میان چین و فرانسه صیـانت کـرد ـ همداستانی بر مبنای موافقتنامهٔ «چونك‌کینك» که در آن از حکومتی در هانوی اصـلا سخنی نرفته بـود . اگر میان لوکلرك و ژنرال لوهان قراردادی امضا می‌شد، آنگاه ویت‌مین‌درمیان دوقدرت منکوب می‌گشت.

در هانوی از پیمان فرانسه و ویتنام ، نخست به سردی و خود ـ دارانه استقبال شد. دراینجا بودکه‌رهبری ویت‌مین برآن‌شدکه همه‌چیز را روی یك‌ورق شرط‌بندی‌کند. یك مجمع ملی تشکیل‌شد تابه رهبران

حزب فرصت‌داده شود که دلایل‌امضای پیمان را بیان دارد . نیاز هوشی‌مین واطرافیانش به‌این‌که تماس‌باتوده‌هارا ازدست‌ندهند واینان را اقناع کنند، از آمیزه‌ای از اطمینان تاکتیی برمی‌خاست که انسان را بسیار به‌یاد روش‌لنین می‌اندازد . در میدان بزرك جلوی تماشاخانهٔ هانوی ، توده‌ای بزرك و مهیج‌از مردم اجتماع‌کرده بودند . شعارهائی برانگیزنده وشایعاتی مربوط به سوء قصدها انتشاریافت.

اعضای‌حکومت ، یکی‌ازپس دیگری ، برایوان تماشاخانه‌ظاهر شدند. هنگامی‌که جیاپ با مشتهای‌افراخته به‌جمعیت‌سلام داد ،سکوتی تهدیدکننده حکمرواگردید . سپس‌مردجنگی‌کوچك‌اندام ازراه بلندگوهای بسیار تندر خودرا رهاساخت :« ما برتر آن دیدیم مذاکره کنیم تابرای پیکار درراه آزادی‌کامل موقعیتی مساعد فراهم آوریم . اتحاد شوروی نیز درسال ۱۹۱۸در «برست لیتوفسك» پیمان صلحی امضا کرد تا ازپیشروی آلمان جلوگیری‌کند وبتواند ضمن‌آتش‌بس ارتش خود رادوباره بناکند ومقام سیاسی خود رامستحکم سازد . آیا او به شکرانهٔ این‌قرارداد صلح بسیارتوانا ونیرومند نشد ؟ »

این‌بی‌گمان ادعائی توأم بازهرخند بود ، اما تأثیر خود را کرد وتودهٔ مردم مهار شده بودند. اکنون می‌بایست آنان‌رابرانگیخت و به دنبال خودکشاند. دراینجابود که هوشی‌مین ، رهبر دیرینهٔ حزب ، به ایوان‌آمد. این‌مردکوچك ولاغراندام‌با قامتی اندکی خمیده وموهائی که در مسیر باد می‌جنبید، درکنارپرچمهای بزرك سرخ با ستارهٔ زرین حالتی تقریباً مسخره داشت . اوبیست‌وچهار ساعت پیش در هانوی به عنوان خائن ، مأمور فرانسویها ، همدست آدمی مانند لوکلرك ویك

کمونیست که کشورش را به‌رفیقان فرانسویش فروخته است، درمعرض دشنام قرارگرفته‌بود. اما اکنون موج تشویق و تحسینی بزرك به‌سوی او به بالا می‌خاست. اوبا دودست جمعیت را به‌سکوت فرا خواند و با صدائی نازك آغازسخن کرد: « این‌نشانه‌ای ازهوشمندی است که‌انسان‌به جای پیکار گفتگو کند. اگربتوان ازراه‌به‌مذاکره‌به‌استقلال دست‌یافت ، حتی‌اگر ۵ سال هم دوام داشته باشد ، پس چرا باید ۵۰۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰۰ تن را قربانی کرد ؟ من هوشی‌مین ، همواره رهنمون شمادر راه آزادی بوده‌ام . تمامی زندگیم را برای استقلال کشورمان پیکار کردم . شما نیك می‌دانید که‌من برتر آن می‌دانم که بمیرم تاکشورم را بفروشم . سوگند می‌خورم که شما را نفروخته‌ام . » ما از ایوان بسیار دورتر ازآن بودیم که اشکهای اورابینیم ؛ اما اشك درصدایش‌بود ، وجمعیت به هیجان آمده بود .

بدین‌ترتیب قرارداد به طورقطع تصویب شده‌بود...

دستگاه حزبی بیدرنگ مسیرش را تعیین‌کرد . کردار هائی که «تونگ‌بو» همان روز برای کادرها تصویب‌کرد، وزنهٔ متقابل سخنانی بودکه از ایوان تماشاخانه اداگردیده بود. « مبارزهٔ ملت ما اینك به موازات مبارزهٔ ملت‌فرانسه پیش می‌رود ، همچنان‌که‌روزی به موازات پیکار ملت چین پیش‌رفت . دشمن‌اصلی ماحزب ارتجاعی فرانسه‌است. ما باید بدون استثنا با فرانسوی‌های اصیل و صدیق همکاری کنیم تا حتی‌الامکان بتوانیم یك جبهه دموکراتیك فرانسوی ـ ویتنامی تشکیل دهیم . » اینهارا هنوز نمی‌شد به تودهٔ مردم گفت. هنگامی‌که ویت‌مین کوشید این‌برنامه را تحقق بخشد ، به‌جناح مخالفی توانا برخوردکرد

که‌ازطرف «وین‌توی» مشاور ، یعنی‌همان «بائودای» ، سلـطان سابق و آینده ، بـرانگیخته می‌شد . اوبا آن‌که سن‌تنی را سالها بود خوب می‌شناخت ، درمذاکرات باوی شرکت‌نجست . نمی‌خواست که‌فرانسه به‌جای او، با «سرخها» پیمان بندد. «مشاورعالی» حکومت هوشی‌مین نه‌تنها مذاکرات را تحریم‌کرد ، بلکه پس‌از بستن‌پیمـان بیـدرنگ به هنگ‌کنگ رفت .

در آنجا وین‌توی فربه به زودی زندگی توأم با عیش و طرب بسیار بیشتری را ازآنچه درهانوی درحکومت ویت‌مین داشت ، آغاز کرد . اقامت او درآنجا آنچنان توأم با تنوع و خوشگذرانی بودکه به‌زودی همه روزنامه‌ها درستونهای مربوط به این نوع حوادث خود ، گزارشش را می‌دادند. چند ماه پس‌ازرفتن ازهانوی ، او نامه‌ای تنداز هوشی‌مین دریافت‌کرد که درآن چنین آمده بود : فراموش نکنید که نمایندهٔ ویتنام و تاریخ آن هستید . زندگی شما باید شایسته نامی که دارید باشد ، ونیز شایستهٔ میهن مشترك‌ما و استقلالی که‌سرانجام‌به‌دست آورده‌ایم ...»

دراین روزهای نخست‌ماه مارس ۱۹۴۶ می‌بایست‌بر دودشواری بزرك غلبه شود : یکی حـرکت قوای لوکلرك کـه می‌توانست بـه ناآرامیها بینجامد ؛ ودو دیگر مذاکرات «باز و دوستانه» که ضمن‌آن می‌بایست همهٔ نکاتی‌که درمذاکرات ۶ مارس مبهم مانده‌بود روشن‌شود یعنی آینده کوشین‌شین وشالودهٔ فرانسه.

ورود نیرو هـای فرانسوی به پایتخت تونك‌کینك ـ آنجاکه چهارده روزپیش همه‌سوگند خورده‌بودندکه‌این نیروها را نابودکنند ـ

و برقراری تماس میان لوکلرك و رهبران کمونیست، به‌نحوی شگفت انگیز دوستانه برگزارشد. در وهلهٔ نخست آن فرانسویانی امنیت‌یافتند که یك سال تمام در ناامنی زیسته بودند و در ۱۸ مارس لوکلرك را به‌هنگام ورود به شهر ، شادباشی خاص گفتند. اما هنگامی که تانك‌ها، آذین بسته با پرچمهای فرانسوی و ویتنامی‌ها نیز رفتاری درست نشان دادند و از سخنان شادباش برنیاشفتند.

هنگامی که هوشی‌مین خیر مقدم خودرا بـا این سخنان آغاز کرد، ژنرال لوکلرك بدون گره برابرو افکندن و غریدن ، بدان گوش نداد: «من‌به‌عنوان رزمندهٔ نهضت‌مقاومت ویتنام به‌شما به‌عنوان‌رزمندهٔ بزرك مقاومت فرانسه خیرمقدم می‌گویم ...»

درساعت۱۷روزبعد ، ژنـرال لوکلرك ، خندان ازپلکان ویلای هوشی‌مین بالا رفت ، دست به‌سوی او دراز کـرد و بـا صدای بم و زمختش گفت : « خوب ، آقای نخست وزیـر ، اکـنون با یکدیگر دوستیم .» وچند دقیقه بعد می‌شد شاهد این نجیب‌زادهٔ اهل «پیکاردی» این ناسیونالیست و گلیست استوار بود که جام شامپاین دردست، در حالی‌که سن‌تنی درکنارش‌ایستاده‌بود، به‌صدای‌بلند ازپاسخی‌می‌خندید که هوشی‌مین به‌وی داده بود . وسپس لوکلرك آنچنان به صدای بلند شعارداد که‌گوئی‌دربرابر قشونش ایستاده‌است :

« پاینده‌باد فرانسه و ویتنام در اتحادیه فرانسه ! » دراتاق مجاور جیاپ درحضور فرانسوی‌هائی که‌درپیرامونش ایستاده‌بودند ، به‌نجوا گفت : « اکنون باید به‌پیش برویم ! » این سخن کاملا دو پهلو بود ، لکن آنروزها لحن‌دعوت به‌همکاری را داشت.

لحن گفت‌وشنودها چنان بود که پرزیدنت هوشی‌مین چندروز بعددربرابر یك‌روزنامه‌نگار فرانسوی‌چنین اظهارعقیده کرد: «لوکلرك؟ او مردی صدیق‌و استوار است ، آدم نازنینی است. درشمار آن کسانی است که‌آدم همواره بامیل‌با آنها حرف می‌زند.» ژنرال‌نیزمی‌خواست به نوبه خود ثابت کند که قصد دارد تا چه حد در این راه‌پیش رود . او بیدرنگ خواهان آن‌شد که دوسوم ازمحافظان‌شخصیش اززرمندگان ویتنامی جبهه تشکیل گردد و آنان را با سلاحهائی نوساز مجهزکرد .

همه‌می‌دانستند که‌دریاسالار «دارژان‌لیو» در سایگون، مذاکرات انجام شده به وسیلهٔ سن تنی و اقداماتی را که لوکلرك بـدان دست یازیده بود ، به‌غایت‌نابجا ممی‌دانست . اواز شمال کشور کاملا جـدا مانده‌بود .

می‌گویند دریاسالار درگفتگوئی‌با سرفرماندهٔ قوا کار را بدانجا کشاندکه‌درمورد سیاست به‌کار بسته شده‌درهانوی، «مونیخ» را بخاطر آورد . * اگر چه او بعد ها منکر این سخن شد ، لکن گواههائی کـه می‌توانند به‌صحت آن‌شهادت‌دهند، به‌کفایت وجود دارند . اما معنائی نداشت باقراردادی مخالفت‌شودکه در پاریس و تمامی جهان با حسن استقبال‌روبروشده‌بود وجمعیت ویتنام‌جنوبی‌نیز باسبکبالی ازآن‌اطلاع یافته‌بود. بدین‌سان کمیسر عالی خودرا از «قراردادخوب» خشنودنشان داد واز این راه که خواست با هوشی‌مین دیدارکند ، آرزوی شرکت در آن راکرد . لکن چون نمی‌خواست نزد دشمن دیروز خود برود و

---

* منظور امتیازاتی است که دالادیه و چمبرلن ، نخست وزیران فرانسه و انگلیس ، درمونیخ به‌هیتلر دادند . م

نیز حاضرنبود اورا درسایگون بپذیرد ، پیشنهادکردکه‌ملاقات برکشتی «امیل‌برتن» ، درخلیج شکوهمند «آلونگ» روی‌دهد.

در ۲۴ مارس سن‌تنی هوشی‌مین را بـا یك هواپیما بـه دیدار نمایندهٔ فرانسه درهندوچین آورد. عکسی‌ازاین دو مرد وجود داردکه طی پرواز برداشته‌شده است. هوشی‌مین درایـن عکس‌چهرهٔ شـادمان میزبان ژنرال لوکلرك راندارد ، بلکه‌بیشتر به‌یك مذاکره‌کنندهٔ مشرق‌ـ زمینی می‌ماند که نقشه‌هائی آب زیرکاه در سر می‌پرورد . اما سن‌تنی ادعا می‌کند نخستین برخورد میان انقلابی و دریاسالار تقریباً صمیمانه بوده‌است. سپس آنان مدتی دراز تنها به‌عرشهٔ کشتی‌رفتند.

به‌هرحال هوشی‌مین به‌شکرانهٔ دخالت سن‌تنی و لوکلرك‌موفق شدکه کنفرانس برای روشن‌کردن نکات مورد نزاع قرارداد۱۶مارس درپاریس تشکیل‌گردد . هوشی‌مین از دلربائی بزرگ پاریس یادکرد و از خاطرات دوران‌اقامتش درآنجا قصه‌گفت و نیز از رؤیاهای رفیقان جوان آن‌روزیش ـ کوتاه سخن : او به شیوه‌ای درخشان می‌فهمید که چگونه فرانسویها را خام‌کند . بدین‌سان مباحثات در چهارچوبی قرار داده‌شدکه ویت‌مین می‌خواست در آن نقش خود را بازی‌کند . مجمع ملی فرانسه نیز بیدرنگ گروهی‌ازنمایندگان مجلس‌ویتنام را به پاریس دعوت‌کرد وبه‌غایت دوستانه از آنان استقبال‌کرد .

درآن اثنا کنفرانسی مقدماتی‌در«دالات » ،این منطقه کوهستانی ویلاقی درویتنام جنوبی،آغازشدکه در آن از تعیین موقتی مناسبات میان‌دوکشور سخن رفت‌وقرار براین‌شدکه‌ضمن‌آن نه‌کینه‌ورزیهای ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ نقشی‌بازی‌کند و نه مناسبات دوستانه ۱۸ مارس ۱۹۴۶.

در کرانهٔ دریاچه«دالات»نخست در اتاقهای تنگ دبیرستان و سپس در قصرزیبای «لانك‌بیان» به‌مذاکره پرداختند . ریاست هیات نمایندگی ویتنام بـا «نگوین‌جیاپ» بود و ریاست هیات نمایندگی فرانسوی با پیرمسمر. جیاپ‌بعدها نتیجه این مذاکرات را «عدم توافق صمیمانه» قلمدادکرد. خاصه برسردونکته ناهمداستان‌بودند .نخستین این‌دونکته مناسبات میان‌دوکشور بود.هوشی‌مین وپیرامونیانش درعمارس‌دولت آزادی‌را درداخل فدراسیون هندوچین و اتحادیهٔ فرانسه پذیرفته بودند - یعنی اتحاددودولت حاکم برمبنائی برابر - حال آن‌که اکثرنمایندگان فرانسه عقیده داشتندکه ازراه امضای قرارداد هانوی ، دولت جدید در فدراسیون هند وچین ، به اصطلاح مانند یك سنگ در داخل هرم جای داردکه ازبالا تا پائین در فرمانروائی جمهوری فرانسه‌است. نکته دوم که‌برسرآن توافقی به دست نیامد، کوشین‌شین بود . بـه‌عقیدهٔ افـراد ویت‌مین قرارداد شش مارس ازاین‌حیث فقط جنبهٔ تشریفـاتی داشت ، زیرا تودهٔ مردم به بداهت‌خواهان دولتی‌متحد و مستقل‌بودند، حال‌آنکه طرف فرانسوی عقیده داشت که باید به اصطلاح گروگانی نگاهداشته شود تادست‌کم خود مختاری ویتنام جنوبی به‌دست‌آید . از این‌گذشته فرانسویها ادعا می‌کردنـد کوشین‌شین از حیث حقوقی منطقهٔ فرانسه است وازاین رونمی‌توان بدون موافقت پارلمان، آن‌را واگذارکرد .

یگانه تصادم جدی را در این‌کنفرانس جیاپ به وجود آورد ، آنهم به‌علت «نام‌بو»که باسخنانی‌شورانگیزازسرنوشت‌مردم ورزمندگان جنوب دربرابر ارتش فرانسه یادکرد. این سبب‌شدکه مسمر فرانسوی نیز ازسلاخی سپتامبر ۱۹۴۵ و سرنوشت فرانسویان درحکومت‌هانوی

نام‌برد که جیاپ‌وزیر کشور آن بود.

پیش‌از آن‌که اعضای هیأت نمایندگی ازیکدیگر جدا شوند ، امکان‌پذیرشد که جیاپ ومسمر دربارهٔ برداشتهای خود جداگانه پرسیده شوند . روشن‌بود که روح آشتی ، آنچنان‌که در ۶ مارس حکمروا بود ، به‌گذشته تعلق داشت. لکن دست‌کم اراده‌ای برای توافق وجود داشت، ودرمباحثات‌به‌همان‌اندازه که‌نقاط اصطکاك دیده‌می‌شد، ضرورت های مشترك نیز به‌چشم می‌خورد. هنگامی که یکی‌از روزنامه‌نگاران به اعتماد جیاپ به‌توافقی پایدارتردید کردید و سخنانی‌را به‌یادش‌آورد که اودر ۷ مارس درهانوی برزبان‌رانده‌بودو از«برست لیتوفسك» یادکرده بود ، جیاپ بسیارشگفتی کرد وکوشید طرف صحبت‌خود را قانع کند که‌چیزهایی که دریك‌اجتماع توده‌ای‌گفته می‌شود ، یك‌عضو حکومت رانسبت‌به هیچ‌چیزی متعهد نمی‌سازد .

گفته شدکه مذاکرات اصلی در فرانسه روی خواهد داد ، وهوشی‌مین نمی‌بایست رهبر هیأت نمایندگی باشد ، بلکه ریاست آن با فام وان دونگ خواهد بود ، اما هوشی‌مین در این «مأموریت حسن‌نیت » او را همراهی خواهدکرد . او در پاریس دوستانی داشت که می‌توانست روی آنها به همان اندازه حساب‌کند که روی‌رفیقان چپش ؛ همچنین به لطف بیان خود نیز تکیه داشت تا بتواند در کنفرانس‌فضایی دوستانه پدیدآورد .می‌خواست ، درصورت‌ضرورت، در دوستان‌خود نیز شوق‌آشتی را برانگیزد.

او درآستانهٔسفر بایك‌سرخوردگی کوچك روبرو شد. «ماکس آندره» ، یکی از مردان متنفذ سیاست فرانسه ، که از طرف دوستش

بیدو به ریاست هیأت نمایندگی فرانسه در کنفرانس آینده منصوب شده بود ، به هانوی آمد . «نگرین‌مان‌ها» ، وزیرسابق کابینهٔ هوشی‌مین و مانند «آندره» کاتولیك ، رئیس آیندهٔ کنفرانس وهوشی مین را به دیدار یکدیگر آورد . عمو هو تأثیری بسیار بد از او گرفت . پس از رفتن «آندره»پرسید: «این کیست؟»

ـ « یك کارمند سابق بانك » .

ـ « تعجب نمی‌کنم. ازقیافه‌اش پیداست . باهمچو آدمهائی نمی‌توانیم راه‌درازی‌بسپاریم . »

فصل هشتم ـ میهمان

در ۳۰ مه ۱۹۴۶ هوشی‌مین در هوائی بارانی به مقصد پاریس بر هواپیما نشست : ژنرال سالان که‌در به‌وجود آوردن پیمان سهم‌داشت، همراه او بود . این ژست ماهرانه‌ای بود که می‌بایست روح ۶ مارس را به یادآورد .

غروب اول ژوئن آنان از فراز دمشق می‌گذشتند که مخابره شد دریا سالار دارژان‌لیو همان روز در سایگون ، جمهوری کوشین‌شین را به‌عنوان دولتی آزاد ،با حکومت، پارلمان ، ارتش واستقـلال مالی اعلام داشته‌است . جمهوری جدید به‌فدراسیون هندوچین و اتحـادیهٔ فرانسه تعلق‌داشت . این‌همان فرمولی بود کـه هوشی‌مین در ۶ مارس برای تمامی ویتنام‌به دست‌آورده بود. اگرچه در اعلامیه آمده بود که این‌وضع منوط بدان شرط‌است که رفراندومی انجام گیرد ـ همچنان

که‌در قراردادشش مارس پیش‌بینی گردیده‌بود ـ لکن این‌قصد که همه را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و آیندهٔ «نام‌بو» را درمعرض تردید قرار دهند، آنچنان آشکار بود که بایستی‌هوشی‌مین را خرد کرده باشد . این‌دسیسه‌از آن‌رو بدتربود که روز پس‌ازحرکت او انجام‌گرفت وبیم آن می‌رفت که‌معاونانش درهانوی احتمالا بدان پاسخی توأم با خشونت دهند .

سپس هنگامی که دریافت هواپیما نخست به «بیاریتز» پرواز می‌کند وتا تشکیل حکومت جدید ناشی‌از انتخابات ۲ ژوئن در آنجا می‌ماند ، ازخود پرسید که نکند دامی برایش گسترده‌اند و آیا اصولا قرارداد ۶ مارس حکم مانوری رااز طرف فرانسه نداشته است تاوی‌را فریب‌دهند ؟

وی به ژان سن‌تنی که در فرودگاه بیاریتز به استقبالش رفت، به‌تلخکامی گفت که‌دلیلی برای اقامت خوددرفرانسه نمی‌بیند ، وچاره‌ای جز باز گشت ندارد ، زیرا زمان مذاکرات سپری شده است . چنین می‌نمودکه او بیشتراندوهگین و سرخورده است تا خشمگین . سن‌تنی او را تسلی بخشید و اطمینان داد که تصمیم دریاسالار دارژان‌لیو فقط راه‌حلی موقت است ، زیرا رفراندوم حتماً روی خواهد داد . سن‌تنی گفت‌که در برابر در خواست صریح پاره‌ای از محافل کوشین شین تمکین شده است ، ورفراندوم نشان خواهدداد‌که این‌محافل به راستی روی‌مردم تأثیرداشته‌اند یانه .

سرانجام هوشی‌مین در «هتل‌دوپاله» اقامت گزید. برای‌بازیافتن تعادل‌خود به‌زمانی درازنیاز نیافت. از سرزمین «باسك» بسیار خوشش

آمده‌بود .گوئی به‌مرخصی رفته‌است. با روستائیان و ماهیگیران سخن می‌گفت (« زمین‌اینجا خوب است ، اما زمین ما هنوز بهتر است، ولی جمعیت مازیاد است ...») ، راه دریا را درپیش‌می‌گرفت وحتی‌به‌دیدار «لورد» نیز رفت. هنگامی‌که «شارل‌تیون» ، وزیـرهواپیمـائی وعضو متنفذکمونیست فرانسه ، به «بیاریتز» آمدتابیندکه وضع مسکن‌میهمان چگونه است ، دریافت‌که هوشی‌مین دریك‌هتل درجهٔدوم‌که تعمیر شده بود به‌اصطلاح «زندانی» است؛ لکن‌هوشی‌مین به‌وی بـاتبسم پاسخ داد که «اقامتگاههائی بدتر» ازاین هتل داشته است .

در ۲۲ ژوئـن سرانجام سن‌تنی و هوشی‌مین «بیاریتز» را ترك گفتند وبه‌پاریس رفتند ، آنجاکه حکومت جدید به‌نخست وزیری بیدو تشکیل شده بود . سن‌تنی می‌نویسد: « در ساعت ۱۶ به آسمان پاریس رسیدیم . فرودگاه لوبورژه از انسانها سیاه‌بود . ماریوس موته ، وزیر ماورای بحار فرانسه ، از طرف حکومت به استقبال آمد و تعدادی بزرگ‌از نظامیان و غیرنظامیان اورا همراهی می‌کردند . فرودگاه را با پرچمهای فرانسوی وویتنامی آذین بسته بودند . به میهمانم نگریستم . چهره‌اش خاکستری بود. چشمانش می‌درخشید . با آنـکه می‌خواست چیزی به‌من بگوید ، سخنی‌برزبان نیاورد . هنگامی‌که هواپیما ایستاد ، بازوهایم راگرفت وگفت : نزدمن بمانید ، چقدر آدم در اینجا ازدحام کرده‌است !»

ژاك دومن ، رئیس تشریفات ، از رسیدن هوشی‌مین رسماً چنین روایت می‌کند : « فرود در لوبورژه برای ادارهٔ تشریفات یك ماجرای راستین بود . هنگامی که همه‌چیز به خیر گذشت و رئیس جدید دولت

سرانجام به‌اتومبیل نشست و بایك‌اسکورت‌مرکب از ۱۶ موتورسیکلت سوار دور شد ، مانفسی به راحتی کشیدیم . کسی‌چه می‌دانست ، هر پیشامدی امکان‌پذیربود. هوشی‌مین آشکارا نقش مهاتما گاندی را بازی می‌کند وسوای این ، نقشی دوگانه نیز دارد . از خود می‌پرسند که او مماشات خواهدکرد یاآنکه فقط تاکتیك به‌تعویق‌افکندن را پیشه‌خواهد کرد . متعصب ترین طرفدارانش ویتنامی های مقیم فرانسه‌اند که از مشکلات کشور خود خبری ندارند و همچنین از عدم این امکان برای هوشی‌مین‌که بر تونگ‌کینگ حکومت‌کند. وآنگهی حزب‌کمونیست نیز آنان را بر می‌انگیزد . این دیدار عاقبت خوشی ندارد . » در میان کسانی‌که به استقبال هوشی‌مین رفتند ، «پل‌ریوه» نیزبود ــ یك نمایندهٔ سوسیالیست‌ورئیس مؤسسهٔ مردمنگاری ، یك ضداستعمار شیفته باعلاقهٔ بسیار به ویتنام . آن دو یکدیگر را در آغوش گرفتند . ریوه گفت : « بین رفیقان ...» هوشی‌مین صحبتش را برید وگفت . «ریوهٔعزیز ، تو می‌دانی که من به بین الملل سوم تعلق دارم » و افزود « من حاضرم با مردانی‌مثل تو بیدرنگ پیمان‌صلح ببندم .» او سپس در پاریس بامردان جناح‌چپ حزب سوسیالیست بیشتر معاشرت می‌کرد تا با رهبران‌حزب کمونیست . به «ژانرو» ، یکی‌از متنفذترین مردان اقلیت چپ ، گفت: «من با شما آسانتر به تفاهم می‌رسم تابا آنها . »

هوشی‌مین در « هتل رویال هونسو » اقامت گزید که آن را به اصطلاح بـه‌صورت سفارتخانه‌ای درآورده بـود . درآنجا بود که میهمانان بسیاری را به‌حضور پذیرفت ، ازجمله «فرحت عباس» را زیرا از صمیم قلب خواهان رهائی جهانگیر همهٔ اقوام استعمار زده بود .

بن‌گوریون نیز به دیدارش رفت که آن روزها هنوز ریاست یکی از آژانس های یهود را داشت . اما « پل برنار » ، بانکدار بزرگ نیز از جمله کسانی بود که به‌دیدار هوشی‌مین رفتند.

اما چنان نبود که همهٔ میهمانان به قصد اظهار ادب و ارادت به نزد او می‌آمدند . بسیاری از ویتنامی‌ها سرخورده‌شده‌بودند و « نامه‌ای سرگشاده‌به رفیق‌آی‌کوئوك منتشر کردند که او را سخت متأثرساخت ، زیرا در این نامه چنین آمده بود : « ما آخرین آن یك مشت آدمهائی هستیم که‌خود شما درسال ۱۹۲۵ تربیت‌کردید. ما آن‌روزها اندیشه‌های شمارا با ولع مکیدیم ، زیرا در شما نمایندهٔ جوانان کارگر ویتنام را می‌دیدیم . به اندیشه‌مان خطور نمی‌کرد که پس‌ازپیمان ۸ مارس * باید همهٔ‌امیدهای خودرا رهاکنیم. شما این‌قرارداد را امضا کرده‌اید ، برای آن که خود مختاری به‌دست آورید نه استقلال . به همان اندازه که تا هنگامی که نامتان را درگرو اندیشه‌های بزرگ انقلابی گذاشته‌بودید ، به‌شما اعتقاد داشتیم ، به‌همان‌اندازه اینك سرخورده و تلخکامیم ، زیرا گزینش شما به عنوان پیشاهنگ ، یك گزینش بدبود.

لکن تودهٔ مردم ویتنام فقط به طور گذرا امید خود را از دست می‌دهد . خلق ویتنام راهی را ادامه خواهد داد که شما نتوانستید تاپایان بپیمائید .»

هوشی‌مین می‌خواست با امضا کنندگان این نامه توأم با خشم ، گفتگو کند. آیا می‌خواست آنان‌را قانع کند که مسأله فقط برسرمانوری فریب‌دهنده دربرابر فرانسه است ؟ هنگامی که بعدها دراین‌باره ازیکی

---

* منظور همان پیمان ۶ مارس است

از امضا کنندگان آن نامه سؤال‌شد، وی پاسخ‌داد : «ابداً نه! او کوشید مارا قانع کندکه باوضع آشفته وضعف کنونی وینتنام ، فرانسه بهترین طرف ممکن‌است ؛ و سیاست اوبرای کشور کم خرجترین سیاستهاست. زیرا مهمترین امر اکنون تجدیدبناست. مرا تقریباً قانع کرد. ازآن‌پس برمن روشن‌شد که حق‌داشته‌است .»

در ۲۵ ژوئن هوشی‌مین در هتل نامبرده یك میهمانی داد که در آن به هریك از خانمهای حاضر یك گل هدیه کرد . خبرگزار «موند» او را « مهربان و راستگو» یافت ، «عیناً یك ماندارین کوچك. » در ۱۳ ژوئیه هوشی‌مین دریك‌کنفرانس مطبوعاتی گفت : «من‌همواره در زیر زمین زندگی کرده‌ام ، ودر ۲۰ اوت ۱۹۴۵ بودکه درانظار ظاهر شدم.» وقتی ازاو پرسیده‌شدکه آیا درزندان بوده‌است و برای چه‌مدت ، پاسخ گفت· «بله ، همه‌جا من درزندان‌بودم ، وزمان درزندان همواره‌طولانی است.»

سادگی شوخ طبعانهٔ او ، مهربانی او ، حرکات خود انگیخته ، نگاه ساده دلانه ، درخشش روحی ، قیافهٔ تقریبا مسخره ، نوع لباس پوشیدن ـ کوتاه‌سخن ، همه‌چیز اوبرای پاریسی‌ها خوشایند بود؛ آنهم نه‌فقط برای آنان که اهل پاریس «او» بودندکه وی سابقاً می‌شناخت ، مردم‌آن نواحی که او درآن سکونت داشت ، بلکه جماعتی نیز که او سراسر زندگیش‌را علیه آن پیکارکرده بود : آری، طبقه حاکم فرانسه نیز اورا دلپسند یافت .

دانیل گرن ، یك ضد استعمار خدشه ناپذیر ، دربارهٔ او نوشت : « من‌دریك گاردن‌پارتی‌درباغ گل‌سرخ، فرصت آنرا یافتم که هوشی‌مین

را با چهره درخشان وگدازانش ببینم که تازه مجمع ژنرال‌های شسته‌رفته را ترك گفته‌بود تا آقای «فرانسیسك‌گی» را درآغوش گیرد : این تظاهر به دوستی ، مبالغه آمیز و ناآرام کننده بـود ، و یك محظور نامعلوم برهمه چیره‌شد .» اما باید دانست که هوشی‌مین و «گرن» پیش از آن گفتگوئی داشتند که «گرن» دربارهٔ آن چنین می‌نویسد : «شادمانی من ازاین‌که توانستم درجشن‌رهائی کشورش شرکت داشته‌باشم ، کدورت یافت ، آنهم نه به علت اختلافات مرامی ، بلکه نیز به خاطر یادی از « تاتوتهو » ، مشاور شهری سابق سایگون که استالینیست های متعصب پیرامون‌هوشی‌مین اورا به‌علت «تروتسکیسم»، تازه به‌قتل‌رسانده‌بودند. هوشی‌مین باحرکتی نه‌ناشی از ریا گفت : « او یك میهن پرست بزرگ بود ، » وسپس باصدائی محکم افزود : «همهٔ آن‌کسانی‌که از خطی‌که من تعیین کرده‌ام عدول کنند ، در هم شکسته می‌شوند . » هـر کس که می‌خواهد شخصی مانند هوشی‌مین را تماماً بفهمد ، باید این سخنان را به‌خاطر بیاورد، خاصه آن که این جمله هنگامی بیان شد که هوشی‌مین می‌خواست افکار فرانسویها را به خود جلب کند و در برابر یکی از متنفذترین اعضای جناح‌چپ اظهارنظرمی‌کرد.

ازحیث «روابط عمومی» نیز سفر هوشی‌مین‌توأم با کامیابی بود. از تماسهائی رسمی‌که گرفت می‌توانست راضی‌باشد . نخستین دیداراو با بیدو نخست‌وزیر جدید ، در ۲ ژوئیهٔ در فضائی کاملا توأم با ادب روی‌داد . بیدو که در محافل خصوصی کتمان نمی‌کردکه از انقلابی دیرینه بسیاربدش‌می‌آید، درسخنرانی‌خودگفت : «ماصادقانه بایکدیگر همکاری خواهیم‌کرد، بدرقهٔ راه ما یك انساندوستی مشترك وریشه‌داری

است که کنفوسیوس و فلاسفهٔ غرب درآن همداستانند، تابتوانیم‌شکل تازه‌ای از مناسبات میان انسانهائی پدید آوریم که آزادند و در برابر یکدیگر متعهد.» و در ۱۳ ژوئیه پرزیدنت جمهوری دموکراتیك ویتنام تاج‌گلی برقبرسربازگمنام نهاد. بدین‌ترتیب‌اوحکم یك شخصیت‌رسمی و میهمان فرانسه را یافت .

هنگامی‌که نگوین‌آی‌کوئوك سابق درکنار « آرك‌دوتریومف » (طاق‌نصرت) ایستاده بودویادر ۱۴ ژوئیه در رژه بزرگ شرکت‌جست، می‌توان تصورکرد که چه می‌اندیشید .

«دومن» ، رئیس تشریفات ، با آمیزه‌ای ازکنجکاوی شغلی ویك نوع احساس اشمئزاز ، درباره این‌رژه گزارش‌می‌دهد : «ما می‌بایست درفکر میهمان رسمی‌باشیم . پیری ، او را آرامتر کرده بود و مهربانی پالوده اورا هنوز ظریفتر ساخته‌بود. اوخودرا طبیعی جلوه می‌داد و تا حدی‌نیز بدون وقار نبود . در آن ۱۴ ژوئیه او برای من دغدغه‌هائی به وجود آورده‌بود، آنهم‌هنگامی‌که ناگزیرشدم جای رسمی اورادرایوان تعیین‌کنم. بیدو نمی‌خواست که‌اودرکنارش بنشیند ، اما عموهو اصرار داشت که‌درکنارنخست‌وزیرباشد. من‌می‌بایست دقیقاً جای صندلی اورا معین کنم . « تورز » و «تیون» ، وزیران کمونیست ، حسابی ناراضی بودند... » وچندروز بعد رئیس تشریفات اظهار نظری می‌کند که در آن اسنوبیسم غلبه ناپذیرظاهر می‌گردد :

« ما در محفلی کوچك با هوشی‌مین غذا می‌خوردیم . شگفتا که این مرد خودآموخته چهٔ خوب می‌فهمد چگونه سخنـانش را اداکند ، اندیشه هایش را بیان دارد وبه مقاصد خود نمود اعتدال و ادب بدهد .

حاضران بعضاً دستپاچه بودند وبعضاً فریفته و سبکسر. اما او نقش‌یك فرزانه تیزحواس را بازی می‌کرد. اگر او می‌تواند چیزی بیش ازحد امکان به‌دست آورد، حتی‌الامکان آنچه را که ناممکن‌است می‌طلبد، حال آن‌که این امر ناممکن بدترین‌چیزهاهم نیست.»

همچنان‌که گفتیم هوشی‌مین درآن‌زمان با زعمای کمونیست در فرانسه‌تماسی به‌نسبت کم‌داشت. انسان‌ازخود می‌پرسد که‌آیامی‌خواست طی مذاکرات از خراب کردن خود بپرهیزد تا محافل محافظه کار و کاتولیك موضعی مخالف ویتنام نگیرند، ویا آن‌که از این‌سرخورده بود که می‌دیدکمونیست‌های فرانسه شناختی متوسط ازسیاست‌آسیائی دارند. شاید او سخنان موریس تورز، دبیرکل حزب کمونیست‌فرانسه را به‌خاطر می‌آوردکه در بهار گذشته به ژنرال «نگوین‌وان‌یوآن» گفته بود: «آرزوی آن‌دارم‌که پرچم فرانسه را درهمهٔ کشورهای اتحادیهٔ فرانسه درحال اهتزاز ببینم. من‌میل‌ندارم به عنوان لغـوکنندهٔ تملکات فرانسه درهندوچین تلقی شوم.» به‌هرحال یکی‌ازاعضای هیأت‌نمایندگی ویتنام پس از بازگشت به هانوی گفت که حزب کمونیست فرانسه در مسائل ماورای‌بحار موضعی روشن‌ندارد.

باری مناسبات کمونیست‌های ویتنام بارفیقان فرانسویشان بغرنج بود. کمونیست‌های فرانسه همکاری حزب کمونیست هندوچین را با تروتسکیست‌هادرسال ۱۹۳۵، نادرست داوری‌کردند وسپس ازانحلال حزب کمونیست‌هندوچین‌درسال ۱۹۴۵ به‌غایت نادلخواه‌غافلگیرشدند. هوشی‌مین‌این‌قضیه‌را چنین‌توضیح می‌دادکه حزب، اگرمی‌خواست باقی بماند، باید به‌علت‌آن‌که نیروهای کومین‌تانگ هندوچین را اشغال‌کرده بودند، منحل‌می‌شد. سپس‌رفیقان‌فرانسوی به‌همین توضیح راضی‌شدند.

در حقیقت کمونیست‌های فرانسه زندانی استراتژی ملی‌در کشور مادر بودند وخود نمی‌دانستند که در مورد مستعمرات چه‌راهی را باید پیش‌گیرند.

هوشی‌مین بایکی‌از «رفیقان همراه» کمونیست‌ها ، کمیسر سابق جمهوری در شهرمارسی ، «ریمون اوبراك» کـه زنش «لوسی» نمایندهٔ مجلس بود ، روابط صمیمانه‌ای داشت. هنگامی‌که این زوج راروزی در ضیافتی دید وازآنان شنید که دریك‌روستا منزل دارند ، پرسید که آیا می‌تواند درخانهٔ آنان اقامت گزیند، زیرا شهربسیارشلوغ وپرسرو صداست . سپس دراواسط ماه‌اوت به همراه یازده همکارش به ویلای «اوبراك» کوچ کرد وتا ۱۵ سپتامبر ، روز حرکتش ، در آنجا ماند . همواره به هنگام دمیدن روز از خواب برمی‌خاست و به شیوهٔ ویتنامی حتی‌الامکان ناراحت برسنگی می‌نشست و سه‌ساعت تمام روزنامه های پاریس را می‌خواند . بعد ، پیش‌از آن که به پاریس برود ، انسانهای بسیاری رابه‌حضور می‌پذیرفت.

درآن اثناکنفرانس‌فرانسه وویتنام در «فونتن‌بلو» دیگرباشکست روبرو شده بود. همان انتخاب «فونتن بلو» به عنوان محل کنفرانس ، ویتنامی‌هارا بدخلق کرده‌بود. محل کنفرانس ازپاریس بسیار دور بود و محیط‌خارجی‌همه‌چیزبود مگر دوستانه . ترکیب هیأت نمایندگی‌فرانسه که عبارت ازکارشناسان بود (به استثنای ماکس‌آندره‌که هوشی‌مین در همان‌هانوی ازاو بدش‌آمده‌بود ، همچنان‌که همقطاران او از هوشی‌مین بدشان می‌آمد) ، به‌هیچ وجه در خور یك‌کنـفرانس بین‌المللی‌نبود ، زیرا ازطرف فرانسوی‌هاحتی‌یك سیاستمدار هم درآن شرکت‌نداشت.

حتی حزب کمونیست فرانسه نیز یك نمایندهٔ درجهٔ دوم به کنفرانس فرستاده بود . بدین ترتیب برای همراهان هوشی مین چنان بود که گوئی پاریس قصددارد بدانان فخر بفروشد ، و این برای و یتنامی ها از حیث روانی حکم ضربه‌ای جراحت آور را داشت.

جریان از این هم بدتر بود ، زیرا اختلاف بزرگ موضع اساسی دوطرف پس از «دالات» کمتر نشده بود . در حالی که نمایندگان هانوی مدام می کوشیدند مناسبات فرانسه وویتنام را براساس حقوق بین الملل تعیین کنند، فرانسویها می خواستند این مناسبات را برپایه حقوق فرانسه نگاهدارند . مسأله برای یك طرف برسر استقلالی بود پیوند خورده با یك پیمان و با یك اتحادیه ، و برای طرف دیگر برسر خود مختاری درداخل بلوك فرانسه که به عنوان یگانه مرجع حاکم بتواند به اصطلاح ریش و قیچی را دردست داشته باشد.

براین عدم توافق اصولی ، مسأله کوشین شین نیز افزوده می شد و یك تلخکامی ناگهانی پدید آورده بود وفضای مذاکرات را سنگین تر می کرد . نه تنها کوشین شین در اعلامیهٔ اول ژوئن سایگون به عنوان یك جمهوری خود مختار اعلام شده بود، بلکه نیروهای فرانسوی دشت «موئی» رانیز اشغال کرده بودند . در یاسالار دارژان لیو که اختلال در مذاکرات برایش بس نبود ، در برابر فشار قشر حاکم در سایگون تمکین کرد و تشکیل کنفرانس را در اول اوت در «دالتا» اعلام داشت که هدف آن تعیین مکان کامبوج ، لائوس و خود کوشین شین در داخل فدراسیون هندوچین بود . در چنین شرایطی نا گزیر این سؤال پیش می آمد که اصولا رفراندومی روی خواهد داد؟

عاقبت بیواسطه این ابتکار دریاسالار، قطع گفتگوهای فونتن بلو

بود . به‌راستی نیز چنین می‌نمود که نمایندگـان حکومت آن روزی فرانسه نفهمیده‌اند که هوشی‌مین ودوستانش آماده‌اند تادرصورت دست یافتن به اتحادویتنام ، محدودیتهای بسیاری راازحیث استقلال بپذیرند. آنان حاضر بودند درقبال‌اتحاد شتابزده مناطق ویتنام موقتاً از حاکمیت چشم بپوشند. (عین همین‌مسأله‌درسال ۱۹۵۸ نیز بین پاریس و مناطق آفریقائی وجود داشت ، ونتیجهٔ آن قطع رابطه فرانسه وگینه‌بود).

هوشی‌مین مدام اعلامیه صادرمی‌کرد ـ اعلامیه هائی گاه آشتی جویانه وگاه شدید.

در ۱۲ ژوئیه اعلام کرد که تصمیم دارد مانع از آن گردد که فدراسیون هندوچین به‌صورت یك استان پنهانی درآید . لکن در ۱۵ ژوئیه به روزنامهٔ «فران‌تیرور» گفت :

«من‌آمده‌ام آشتی‌کنم ، وقصد ندارم با دستهای خالی به هانوی باز گردم . می‌خواهم با فرانسه باز گردم ، یعنی می‌خواهم با نتایجی ملموس ، با اطمینان به همکاری که آرزوی هر دوی ماست ، به خانه بروم . »

چندروز بعد به‌هانوی ، آنجاکه می‌بایست در ۲ دسامبرسالروز انقلاب و اعلامیهٔ استقلال جشن گرفته شود ، چنین تلگراف کرد : «جشنها نباید خصلتی‌غیردوستانه‌دربرابر فرانسه داشته‌باشد » وهنگامی که در فونتن‌بلو مطمئن بودندکنفرانس‌شکست‌خورده‌است. اودربرابر یك نماینده خبرگزاری‌آسوشیتدپرس،در۱۱ سپتامبر، اظهار عقیده‌کرد «بین‌ما هیچ ناهمداستانی وجودندارد. تناقضاتی کـه مادراریم ، در هر خانواده‌ای پیش‌می‌آید.»

حتی‌هنگامی که هیأت نمایندگی ویتنام پاریس را ترك کرده‌بود، ضمن اعلامیه‌ای براین نکته‌تکیه کرد که تصمیم براین‌است با نمایندگان فرانسه قراردادهائی جزئی درباره برخی‌مسائل ببندد ودرعمل ثابت کند که‌قصددارد‌بافرانسه‌ازدرتفاهم وهمکاری درآید. هوشی‌مین‌می‌خواست کاری‌بیشتر ازفقط بیان حسن نیت انجام دهد. می‌خواست «معجزه ماه مارس» را به‌یاری‌یك متن الحاقی ادامه دهد. تقریباً هر روز به سراغ ماریوس موته، و زیر مستعمرات فرانسه می‌رفت و کوششهای او را پیش‌از ۱۹۱۴ درمورد هندوچینی های محکوم یا متهم ـ مانند خودش ودوستش «فان‌چوترین» ـ به یادش می‌آورد. در آن روزها موته یك وکیل دادگستری جوان و دوست «ژان‌ژورس» بود و نمی‌پنداشت که روزی وزیر مستعمرات شود. هوشی‌مین به‌اومی‌گفت: «شماقدیمیترین دوست‌من در فرانسه‌هستید.»

رهبر ویتنامی آشکارا کوشش داشت تمایل خودرا به‌همکاری ازراه توافقی رسمی‌ثابت کند، می‌خواست موفقیتی بارز برای خود به ثبت برساند و در برابر افکار عمومی به تثبیت سیاست مارس خود بپردازد. به‌کرات می‌گفت: «نگذارید بادستهای خالی به‌خانه بازگردم، مرا در برابرافراطیها مجهز کنید.» لکن آنقدر مو شکاف بود و در جزئیات آنچنان‌خرده‌گیر که‌اغلب هم‌سخنان‌خودرا به‌نومیدی‌می‌کشاند. وزیر مستعمرات پس از مباحثاتی اینچنین دراز با هوشی‌مین، تقریباً از پادر آمده‌بود.

روزهای ۱۳ و ۱۴ سپتامبر سرشاراز چنین مذاکرات بیکرانه‌ای بود. موته در عصر ۱۴ سپتامبر کاملا مأیوس به خانه رفت. نیمه شب

هوشی مین به او تلفن کرد: «من گمان می‌کنم که اکنون تقریباً به توافق رسیده‌ایم. فقط پاره‌ای مسائل جزئی است که باید روبراه شود. خواهش می‌کنم منتظر من باشید.» موته به راستی میل نداشت که تمامی گفتگوها را یک بار دیگر آغاز کند؛ اما گفت: «پس تا فردا» و گوشی تلفن را زمین گذاشت. یک ساعت بعد باز تلفن زنگ زد: «من دارم برای امضا می‌آیم.» نیمه شب، و زیر مستعمرات با پیژامه، در کنار هوشی مین بر تختخواب نشسته، زیر نگاه یک مجسمهٔ کوچک بودو یک نگهبان ویت‌مین که با هوشی مین آمده بود، ورقه‌ای را امضا کرد که آن را رسماً «همزیستی ۱۴ سپتامبر» نام نهادند. محتوای ورقه در خطوط کلی با قرار داد ماه مارس تطابق داشت. ضمانتهای علقه‌های فرانسه در شمال تعیین شده بود و در آن آمده بود که به آزادیهای دموکراتیک در کوشین‌شین احترام گذارده خواهدشد. از این گذشته پایان خصومتها در جنوب نیز پیش بینی شده بود که هر دو طرف را بدان ملزم می‌کرد. بدین ترتیب پیوند مذاکرات نگسسته بود. این قصد هوشی مین بود؛ اما وی در پاره‌ای نکات دست به مماشات زده بود که برایش حکم خطر کردن را داشت. زیرا بر اثر گامهائی که دارژان لیو در سایگون بر داشته بود، وضع در ویتنام تغییر بسیار کرده بود. این اقدامات دریا سالار برای بسیاری از مخالفان سیاست تفاهم، درهانوی به‌سادگی حکم عوام فریبی آشکار را داشت که هوشی مین بسیار با حسن نیت قربانی آن شده بود.

پس از سهٔ ماه اقامت در فرانسه، رئیس دولت ویتنام در ۱۹ سپتامبر در «تولون» بر کشتی کوچک دوفون دوروی نشست. می‌گویند

که‌اوبیمزده بود و یقین داشت با امضای ورقهٔ همزیستی شهرت خود را خدشه‌دار ساخته و خودکشی سیاسی کرده‌است . لکن نـاخدای کشتی می‌گوید هوشی مین طی سفر چهار هفته‌ای مدام شادمان بود و هنگام صرف غذاسر میزدربارهٔ چیزهای مختلف بحث می‌کرد و حتی باطرح سوالهائی دربارهٔ وجود خدا سر به سرکشیش کشتی می‌گذاشت . طبق این روایت ، او اصلا مأیوس نبود ، بلکه تأثیر مردی را می‌گذاشت که‌به امر خودکاملا مطمئن است .

چون دارژان لیو ،کمیسر عالی ، اظهار تمایل کرده‌بودکه‌هوشی مین را در سفر باز گشت ببیند ، توافق شدکه‌این دیدار در خلیج کام‌ران در ساحل انام روی دهد . در ۱۸ اکتبر تقریباً ۲۵ روزنامه‌نگار درکشتی‌سوفرن‌گرد آمده شاهد نزدیك شدن‌کشتی حامل هوشی مین بودند . در عرشهٔ این‌کشتی‌نیمرخی لاغر به چشم می‌خورد ؛ این عمو هو بود . قیافهٔ همیشگی را داشت : موهای خاکستری ،کت‌چروك خورده و صندل . دو مرد بیش از دو ساعت را در اتاق افسران‌کشتی سوفرن گذراندند . سپس روزنامه نگاران حاضر خوانده شدند ، و در زیر نگاه مراقب دریا سالارکه با پیشانی چین خورده و لبهای به هم فشرده‌درآنجانشسته بود، هوشی‌مین، تقریباًخندان، باساده لوحانه‌ترین قیافه به جهانیان اعلام داشت : « دریا سالار و من عقیده داریم کـه مطبوعات سایگون و هانوی بسیار لحن شدیدی دارند ، هم مطبوعات فرانسوی و هم مطبوعات ویتنامی . البته‌که‌نمی‌توان مدام به یکدیگر چیزهای نوازش آمیز گفت ، اما چرا باید فوراً بـه هم دشنام داد ؟ دوستان من ، و نیز شما ، سهمی در این خواهید داشت که مردم

دوباره آرام شوند... » سپس افزود که از عملیات تروریستی که در جنوب روی داده است ، متأسف است ؛ لکن اگر بـه اصول همزیستی ۱۴ سپتامبر صادقا نه عمل شود ، آنگاه این در تدارك کنفرانسی کـه بـرای ژانویهٔ آینده پیش بینی شده است ، سهمی بسزا خواهد داشت .

سپس دریا سالار برای نخستین بار تبسمی کرد و گفت : « من عقیده دارم که گام نخست در راه تفاهم متقابل برداشته شده است . » آنگاه چیزی روی داد که هیچکس انتظارش رانداشت : هوشی مین به سوی کمیسر عالی بر گشت ، او را در آغوش گرفت و بوسید . می‌بایست قیافهٔ دریا سالار را در آن موقع می‌دیدی . . .

هنگامی که ما غروب با هواپیمای آب پیمای دریا سالار بـهٔ سایگون باز گشتیم، تر از نانهٔ این دیدار را در افکندیم. برای آن که موضع دارژان لیو را بفهمم ، به نزد یکی از نزدیکترین همکارانش رفتم و از او پرسیدم که دریا سالار می‌پندارد دراین دیدار باچه کسی روبرو شده باشد ؛ با ناسیونالیسم ویتنامی ، باانقلاب آسیائی ، با اقوام برده شدهٔ مستعمرات یا باکمونیسم ؟

به من بیدرنگ پاسخ داده شد : «بدیهی است که با کمونیسم »

سپس برای هوشی مین ساعت ناخوشایند بازگشت به خانه فرا رسید . او می‌دانست که هنوز هم بیشتر از ۶ مـارس در اعلامیه‌های مخالفان و حتی درصفوف خودی به عنوان ویت‌گیان (خائن) قلمدادش خواهند کرد. لکن خود را برای مقابله باهمه چیز آماده کرده بود، و در تاریخچهٔ این آزمون برای به هم آوردن شورشیان و استعمارگران از راه یك

« انقلاب مهربانانهٔ » ، این ساعات‌بازگشت او درشمار هیجان آمیزترین ساعاتی خواهد بـودکه بی‌شك در افزایش شهرتش سهمی داشتند . وانگهی اعلامیهٔ ۲۳ اکتبر او خطاب به خلق ، از جمله بارزترین اسناد است .

« هم میهنان ! من ازماموریتم به شما گزارش می‌دهم .

حکومت فرا نسه باتمامی تشریفات از من استقبال کرد . ملت فرانسه‌که با ما همدردی صادقانه‌ای دارد ، خود را بـه غایت صمیمی نشان داد . من ازاین‌بابت به نام‌همهٔ شما سپاسگزاری کردم . من به این قصد به پاریس رفتم‌که مسائل استقلال و اتحاد دوبارهٔ ویتنام‌را روبراه کنم . وضع کنونی در فرانسه هنوز اجازه نمی‌دهدکه این هر دومسأله روبراه گردد . پس باید صبرکرد .

طی‌اقامت درفرانسه ، هیأت نمایندگی ومن درفش ملی‌ویتنام را نشان‌دادیم ونظرعمومی رابه‌مسألهٔ ویتنام‌جلب کردیم.مادرمیان‌فرانسویان افرادبسیاری رابه عنوان دوستان ویتنام‌به دست آوریم .

فوانسویهای فرانسه نسبت‌به ماحسن نیت بسیاردارند . مانیزباید بدانان حسن‌نیت نشان‌دهیم . بایدخودرا دربرابر نظامیان ، مؤدب ، ودر برابر اتباع فرانسوی آشتی خواه بنمائیم . جهان بـاید دریابد که ما مردمی متمدنیم .

در «نام‌بو» نیروهای فرانسوی وویتنامی باید به خصومتها پایان دهند . هیچ‌نوع کین‌ستانی نبایددیده شودوباگمراهان‌بایدمماشات کرد. هرکس میهنپرست است ، امـا پیش می‌آیدکه خرده بینی‌هـا موجب فراموش کردن وظایف بزرگ شود . آنان‌که به بیراهه‌ها رفته‌اند راه

خودرابه سوی‌مابازخواهند یافت. بااینان نبایدبه خشونت رفتار کرد.»

یك‌فرانسوی که درهایفونگ باهوشی‌مین‌دیدار کرد وسپس‌تمامی روزرا درکنار اوگذارند، گزارش می‌دهد: «در هایفونگ مردم چون دیوانگان بودند. من‌هرگز همچوچیزی ندیده‌بودم. هنگامی‌که‌هوشی مین از کشتی‌پیاده‌شد، ازمردمی که ازدحام کرده بودند خواست که سرود مارسیزبخوانند. اروپائی ـ آسیائیهای‌کوچك رادرصف نخست قرار داده‌بودند تابه‌وی‌خوشامد بگویند.

سپس پیمایش صدکیلومترراه باقطار ازهایفونگ به‌هانوی ۱۲ ساعت طول‌کشید. درهرپانصدمترقطاردر وسط بیابان نگاه‌می‌داشت، و روستائیان برای سلام دادن به او به شتاب می‌آمدند. توصیف پذیرنبود.

هوشی مین سالخورده با ماکاملا آرام‌سرگرم گفت وشنودبود، چنان‌که گوئی‌اصلا حادثه‌ای روی نداده‌است. من‌هرگزکسی را ندیده بودم‌که اینچنین به خود مسلط باشد. هنگامی‌که قطار می‌ایستاد، اوبه سوی‌پنجره می‌رفت، دستمالی‌قرمزازجیب بیرون‌می‌کشید واشکهایش راپاك می‌کرد. چه‌کمدین باشکوهی بود! (چند روزبعد من خودم او رادرهانوی دیدم‌که‌کمدی همانندی رابازی‌کرد، آنهم هنگامی که یك سخنران‌که از جنوب کشور آمده بود، گزارش دادکه استعمار گران فرانسوی بااوچه بدرفتاری کرده‌اند. هوشی‌مین درکنارجیاپ دربرابر شنوندگان نشسته‌بود. دوباره دستمال قرمزش راگرفت وازفرط خلجان گریست ...) وانگهی من‌اطمینان دارم‌که اوآن روزها معتقدبود وباور داشت‌که می‌توان با فرانسوی‌ها کنار آمد. هنگام مسافرت با راه‌آهن

این‌را به مامی گفت .» شبانگاه درهانوی بااستقبال گرم مردم روبروشدو یك بار دیگربه دوستی فرانسه وویتنام درود فرستاد . اما درکنفرانس مطبوعاتی که به دنبال آن برگزارگردید ، پیدا بودکه اوازامری دشوار دفاع می کند . چنین می‌نمودکه استدلالهایش بیشتر جنبهٔ تدافعی‌دارد ، واعتمادش خدشه برداشته‌بود .به‌راستی نیزبه هنگام‌بازگشت ، درداخل حوزهٔسیاسی حزب بافضائی آمیخته با انتقاد و بدبینی روبروشده بود ، بهترین همکارانش ، جیاپ ودونگ ، عمیقاًسرخورده بازگشته بودند ، یکی‌ازدالات ودیگری ازفونتن‌بلو . از اکنون جیاپ به عنوان یکی‌از سخنگویان «موج سخت» به شمارمی‌آمد . طی‌غیاب رهبرحزب ، او حکم‌می‌راند وسه‌ماه بودکه چنان‌رفتارمی کردکه‌گوئی فاجعه‌را اجتناب ناپذیرمی‌داند ـ فاجعه‌ای که اوخود را برای مقابله باآن به دقت آماده کرده‌بود .

باوجوداین، مناسبات ژنرال‌آینده ونمایندگان فرانسه درهانوی اصلابد نبود . فراخوانده شدن ژنرال‌لولکرك درماه ژوییه ، ویتنامی‌ها وخاصه جیاپ راناآرام کرده‌بود ، زیرابه لولکرك اعتمادداشتند .ژنرال والوی ، جانشین او، اعلام‌کرد « قرادادها وپیمانهارا بایدصادقانه‌اجرا کرد . وهمهٔ کسانی‌که قصد تخریب دارند ، چه‌استعمارگران آشکارو چه‌پنهان ، بایدازمیدان رانده‌شوند .»فقط‌این سؤال مطرح‌بودکه آیااو به‌راستی متناسب بااین کلمات رفتارمی کند .

ویك مرددیگرنیزویتنام راترك گفت : ژانسن‌تنی‌که تکلیفی رابه برعهده‌اش گذاشته‌بودند ، فیصله‌یافته تلقی‌می کرد . اوبه عنوان‌یك‌مرد سادهٔ بدون مقام‌نمی‌توانست پس ازجنگ ، مدام منصب دولتی خودرا

نگاهدارد وبه همین دلیل درپاریس استعفایش راتقدیم کردکه البته تماماً پذیرفته نشد .

به‌عنوان راه‌حل موقت برای اونه جانشین که معاون تعیین کردند. نخستین اینان، سرهنگ کرپن وجانشین اوژنرال مولیر، مدام‌حسن‌نیت خودرا برای تفاهم ثابت‌می‌کردند. آنان حتی گاهگاه ازویت‌مین‌دربرابر ناسیونالیست‌ها حمایت می‌کردندوازاین‌راه‌شدیدترین انتقادهاراازطرف کارمندان واطرافیان دریاسالار دارژان‌لیو برمی‌انگیختند . در عوض ، کمیسیون‌های مختلط ویتنامی ـ فرانسوی بسیار خوب وکامیاب کار می‌کردند .

«ژی .ه.روا» درمارس ۱۹۵۰ درنشریهٔ تان مدرن دربارهٔ دیدار هوشی‌مین ازارگ هانوی ، آنجاکه او خودبه عنوان سربازفرانسوی ، دربرابررهبران کمونیست‌ها اسلحه به نمایش گذارده بود ، می‌نویسد: «بدبینی‌متقابل نخستین ازبین رفته‌بود .»

اما ، همچنان‌که یکی از همکاران کمیسرعالی گفت ، بسیاری کسان سوگند خورده‌بودند نشان‌دهندکه پیمانها چیزی نیست مگر«یك مانورخطرناك وفریب‌دهنده‌که موجب خواهدشد دشمنی بیرحم‌وآشتی ناپذیر،ماراازمیدان براند.» می‌بایست پیش‌بینی‌می‌شدکه اصطکاك‌های اجتناب ناپذیرمیان نیروهای مختلط ، روزی به حادثه‌ای بزرگترتبدیل می‌گردد وسپس‌به قطع‌رابطه می‌انجامد .

در آغاز ماه اوت یك ستون فرانسوی در راه باك نین درمناطق کوهستانی مرکزی ، درمعرض حملهٔ نیروهای ویت‌مین قرارگرفت ، و پولهائی که‌آن ستون برای پرداخت حقوق سربازان قرارگاه لانگ‌سون

با خود می‌برد ، به دست مهاجمان افتاد . لکن و اکنش فرماندهٔ فرانسوی به‌قاعده‌بود ،وکمیسیون مختلط توانست آن‌پیشامدرامحدود نگاهدارد . پنداشته شدکد دراین هجوم مسأله برسرتحریکی ازطرف مخالفان ویت مین ویاآن سربازانی ازارتش ویت‌مین بودکه بامقاوله ها مخالف بودند، زیرا دراین مقاوله‌ها به‌اندازه‌کافی‌به نام‌بو پرداخته نشده بود . به‌هرحال این‌پیشامد یك‌هشدار آشکاربود .

در۳۰ اکتبرخصومتها درکوشین شین‌به همان‌شکل‌که درقرارداد «همزیستی» ۱۴سپتامبرتعیین شده‌بود، عملاپایان پذیرفته‌بود .به‌مناسبت دیداری‌ازطرف‌نگارندهٔ‌این سطور ازسربازان نام‌بو درآخرین روزهای سپتامبر۱۹۴۶ ،چنین‌احساس‌شدکه رهبران جنوب‌آرزوی‌آن دارندپیمان همزیستی رابه اجراگذارند ، واینان سرشارازاعتماد درانتظاررأی‌مردم بودند ، اونگ وان‌خیم‌وفام‌نگوك توآن‌که بعدها درهانوی به وزارت رسیدند ، ازتفاهم وهمکاری سخن می‌گفتند . اما یك‌تن ، یعنی «هوین فوسو»، این «خل» واین‌بنیادگذارفرقهٔ هوآهائو، مخالف بود . اوچند هفته‌بعد ناپدیدشد .

مذاکراتی‌که بیدرنگ میان‌سنادهای فرانسوی وویتنامی آغازشد تاصلحی پایداررا درجنوب کشورتضمین‌کند ، بامقاومت «نگوین‌بین» رهبرنظامی سازمان ویت‌مین درجنوب، روبروگردید ، این‌ناسیونالیست کهنسال‌اهل تونگ‌کینگ‌که به‌کمونیسم‌تعلقی‌نیم بندداشت وسه‌سال‌بعد به‌هنگام یك مأموریت تصفیه‌شد ، ازخلع‌سلاح نیروهای خودسرباززد. لکن‌به شیوه‌ای غریب ، حریق‌درشمال ، درهایفونگ ، فوران‌کرد .

در۱۱ نوامبر پرزیدنت هوشی مین نامه‌ای‌اعتراض آمیزبه بیدو نخست وزیر فرانسه فرستاد ، آنهم به علت تأسیس یکجانبهٔ یك دفتر

گمرکی وبازرگانی خارجی فرانسوی درهایفونگ که به‌عقیدهٔ اومغایر باموازین‌همزیستی ۱۴ سپتامبربود و «خاصه‌عواقبی‌دشواربرای‌مذاکرات آغازشده میان کمیسیون های فرانسوی وویتنامی دربارهٔ تعیین سیاست همکاری دوستانه میان دو کشور» داشت . فرانسوی ها این پندررا استوار نگاهداشته بودند که وجودفدراسیون هندوچین به‌قدرت فدرال این حق‌رامی‌دهدکه بازرگانی‌همهٔ کشورهای‌فدرال‌وکالاهای‌واردشونده راکنترل‌کنند ، زیرااین‌بدگمانی وجوددارد که درمیان این کالاها اغلب اسلحه‌پنهان شده‌باشد .

در ۲۰ نوامبر ، یعنی یك روزپس ازتصادم نیروهای‌فرانسوی و ویتنامی درلانگ سون ، یك قایق بادبانی چینی‌با مواد سوختی بدون آن‌که ازگمرگ گذشته‌باشد وچنان‌که می‌گفتند حامل‌سلاحهای جنگی بود، به‌بندرهایفونگ واردشد. پلیس نظامی‌فرانسه جلوی‌آن‌وسیلهٔ‌نقلیه رابه‌وسیلهٔ قایقی جنگی‌گرفت وآن‌رابازرسی کردآنهم درست درهمان لحظه‌ای‌که تخلیهٔ‌باردرباراندازمربوط به‌بخش چین آغازشده‌بود .آتش پس ازدخالت کمیسیون فرانسوی ـ ویتنامی پایان‌گرفت .

سرهنگ دبس ، فرماندهٔ‌نظامی ، افسری‌بودکه به‌هرآنچه ویت نام‌داشت‌کینه می‌ورزید ، ومنحصراً می‌کوشید حیثیت‌ارتش رادوباره برقرارسازدکه به‌عقیدهٔ اوبراثرسیاست قراردادوپیمان با هانوی ، رنگ باخته‌بود. اوفرمان دادکه باریکادها شکافته شود و بولدوزری رافرستاد تااین‌کاررا تسریع‌کند. ازاین‌وسیلهٔ‌نقلیه باگلوله‌استقبال‌شد ، واین‌سبب گردیدکه دبس‌دستوردهد ناحیه‌های فرانسوی‌نشین‌ازهرچه ویتنامی‌است پاك‌شود. این‌عملیات‌بدون‌هیچ پروائی انجام‌گرفت‌واین‌امرکه‌دربعداز

ظهر آن روزیك افسرفرانسوی برخاك هلاك افتاده بود، برشدت آن افزود. درهانوی مقامات ویتنامی وفرانسوی ، تب آلود سرگرم شوربودند و می کوشیدند تاآن حادثه را حتی الامکان سریع فیصله دهند . کمیسیون مختلط دستورداد که آتش بیدرنگ پایان گیرد ونیروهای دوطرف به قرارگاههای خود بازگردند ، حال آن که هوشی مین به لاشاریر، کمیسر دادگستری فدرال که برای مأموریتی به شمال رفته بود ، پیشنهادکرد که کمیسیونهای گمرك وبازرگانی خارجی فرانسوی ـ ویتنامی تشکیل جلسه دهد . ژنرال مولیرسه تن ازهمکارانش ، ازجمله سرگرد فوند ، رئیس کمیسیون مختلط را با این مأموریت به هایفونگ فرستاد که پیشامدرا محدود سازند وآتش بس را به اجرا درآورند . پیمان این آتش بس نیزدر ۲۱ نوامبر امضا شد .

اماشب همان روز تلگرامی ازکمیسرعالی به وسیلهٔ ژنرال والوی به سرهنگ دبس رسید که در آن دستور داده شده بود «هایفونگ از نیروهای ویتنامی تخلیه» شود . این دستوری غریب ازجانب مردی بود که تاکنون به عنوان لیبرال تلقی می شد .

البته باید دانست که والوی، هنگامی که چند هفته پیش درپاریس بود وازطرف بیدو به حضور پذیرفته شده بود ، نخست وزیر به او توصیه کرده بود که چنانچه ویت مین بسیار بی باکی کند، توپخانه را به کار گیرد. اینك دبس اطمینانی را که به نوبهٔ خود به فرستادگان ژنرال مولیر داده شده بود ، به سرآمده تلقی کرد ، خاصه آن که ژنرال مولیر نیزدرآن اثنادر هانوی ازطرف کمیسرعالی تلگرامی دریافت کرده بود که «ازپیشامدمهم حتی الامکان بهره گیرد تاموقعیت خودرا درهایفونگ محکم کند .»

پس سایگون خواهان قطع رابطه‌بود ؟ مولیردربامداد ۲۲نوامبر جواب مخابره‌را چنین‌داد : «دستورتخلیهٔ هایفونگ مستلزم تسخیر این شهراست . این‌به معنای شکستن‌کامل قراردادع‌مارس خواهدبود ونتیجه آن خواهد شدکه نبردهابه همهٔ سربازخانه‌های تونگ‌کینگ گسترش یابد. عقیدهٔمن این‌است‌که بدون تعمیم دادن نزاعها ضمانتهائی به‌دست آیدکه‌به‌گمان‌من کافی می‌نماید .»چندساعت‌بعدمولیرتلگرامی ازوالوی دریافت‌کردکه آخرین تردیدهایش رازایل ساخت :

«به‌علت حملهٔ ازروی قصدقبلی، کوششهای‌شرافتمندانهٔ شمابرای آشتی دیگرببهوده است. آن‌لحظه فرارسیده است‌که به حمله‌کنندگان خائن عبرتی سخت آموخته شود . شمابابد باهمهٔ وسایلی‌که دراختیار دارید هایفونگ را تسخیرکنید وحکومت وارتش ویتنام را به ندامت وادارید .»

سرهنگ دبس‌که بدین‌ترتیب به سختگیری تشجیع‌شد ، در۲۳ نوامبردریافت‌که درناحیهٔ مسیحی نشین نیروهای ویتنامی‌گرد آمده‌اند. او خواهان تخلیهٔ بیدرنگ آن ناحیه شد و تهدیدکردکه در صورت سرپیچی‌آتش خواهدگشود. پس ازآن‌که تاسه ساعت بعدخواستهایش برآورده نشد ، دستور دادکه درحاشیهٔ ناحیهٔ ویتنامی نشین تیراندازی شودوستون زرهپوشهایش رابه حرکت درآورد .

هنگامی‌که با مقاومت روبرو گردید ، ازتوپخانه کشتی حمایت طلبید . توپچی‌های سوفرن ستونی ازفراریان را درراه لاچ‌ترای کشف کردند ، پنداشتندکه اینان سربازند وبا توپهای خود آنان را زیرآتش گرفتند . جوی‌خونی هولناك به‌راه‌افتاد .

بنابرگزارشهای بسیارعینی ۶۰۰۰ تن کشته شدند. بدین‌سان‌جای شگفتی نیست که هانوی قرارداد ۶مارس راباطل شده‌تلقی کرد.

چنین می‌نمود که هوشی‌مین هنوزدامن آخرین‌امیدش‌رارهانکرده است. زیرا به روزنامه نگاران وکارمندان فرانسوی می‌گفت ـ در آخرین‌هفته‌های‌نوامبروحتی‌درآغازدسامبر۱۹۴۶ـ که‌همه‌چیزرامی‌توان نجات‌دادبه شرط‌آن‌که پاریس‌وسایگون آمادگی نشان‌دهند. اوناشکیبا چشم‌براه بازگشت آقای سن‌تنی بود که‌به خواهش تنی‌چنداز اعضای حکومت ـ که دریاسالار دارژان لیو نیز بدانان پیوسته بود ـ آمادگی خودرا اعلام داشته بودکه دوباره‌به هانوی‌برود. سن‌تنی سپس در۲۳ نوامبرپاریس راترک‌گفت، لکن شش‌روز تمام به وسیلهٔ کمیسرعالی‌در سایگون «به دوستانه‌ترین وجه» نگاهداشته شد. ژنرال‌والوی باسیاست ارعاب خودکه ازطرف نخست وزیر حمایت می‌گردید، تمایل بسیار داشت ازحضورمردی درتونگ‌کینگ چشم‌بپوشدکه گفته بودبه امکان بازگرداندن اوضاع به حالت نخستین یقین دارد، زیرا هوشی‌مین واو یکدیگررا خوب می‌فهمند. والوی دریادداشت نیمه‌رسمی ادعاکردکه بهترآن است سن‌تنی‌را برای‌موقعی نگاهدارندکه درآن‌تماسها رابسیار بامقصودتر می‌توان برقرارکرد.

سرانجام، در۲ دسامبر، سن‌تنی به هانوی رسید. اعضای‌هیأت نمایندگی فرانسه ونیزکارمندان کنسولگری آمریکا و انگلیس به وی گفتندکه موقعیت تقریباً نومیدکننده است وفقط اعتمادی‌که هوشی‌مین به‌وی دارد‌می‌تواند ازبدترین چیزها ممانعت‌کند. بنابرگزارش خودش درضیافتی‌که به‌افتخاربازگشت اودادند،یك‌خوشبینی دستوری حکمروا

بود که نمی‌توانست هیچکس راگول بزند .

او روز بعد از ورودش نامه‌ای از پرزیدنت هوشی‌مین دریافت کرد : « خوشحال‌خواهم‌شد که شما را امروزبعداز ظهر بین ساعت ۱۷ و ۱۸ نزد خودببینم . چون من بیمارم ، بدیهی است‌که مسأله بر سر دیدار دوبارهٔ دو دوست است .»

سن‌تنی می‌نویسد : «هوشی مین رادر تختخواب آرمیده دیدم . چشمانش از تب می‌درخشید ، ودستهایش‌که با آنها دستهای مرامدتها در خود گرفته بود . داغ بودند «هوانك مین جیام» و «نام» نیزحضور داشتند وطی گفتگوی ما آنجا ماندند ، زیرا او از آنان طبق معمول نخواسته بود که ما را تنها بگذارند. ما از سلامتی او و سفر من سخن گفتیم . سر انجام او اشاره‌ای به حوادث هایفونگ‌کرد . خود را از این‌حادثه به غایت‌ناراحت نشان داد وگفت که اینها موجب‌بیماری او شده است. به‌وی‌گفتم :«می‌بینید که من‌حق داشتم ازاقامت طولانی شما در پاریس که درآن‌اینقدر ازکشور خود دور بودید، ناآرام باشم . »

هو پاسخ داد : «حق با شماست ، اما شما هم ازکشور خود مدتها دور بودید . » گفتگوی ما به همینجا خاتمه یافت . »

هوشی مین روزهای بعد فرانسویان دیگری را نیز به حضور پذیرفت ، مانند «دران‌به» از نشریه « پاریس ـ سایگون » و « آژرژ » مخبر خبرگزاری فرانسه‌که در ۱۷ دسامبربـه دیدار او رفته بود . هوشی‌مین بر آنان شدیداً تب‌زده می‌نمود، امانه‌امید باخته و مأیوس .

اوبه «دران‌به»گفت: «مامی‌خواهیم درهر شرایطی از این جنك بپرهیزیم . ما به هر قیمت‌که شده استقلال خود را می‌خواهیم ، لکن استقلالی درداخل اتحادیهٔ فرانسه. جنگ فایده‌ای ندارد.رستاخیز ویتنام

این عیب‌های سنگین و این رنجها را اجازه نمی‌دهد . » و هنگامی که سن‌تنی دغدغهٔ بسیار خودرا از این حیث به «هوآنك مین‌جیام» اظهار داشت‌که پرزیدنت دشمنان‌شناخته شدهٔ فرانسویان را به مناصب عالی گمارده است ، هو به وسیله جیام به وی پیغام دادکه‌نام‌آن‌مردانی راکه فرانسویان بدانان نظرمساعدی ندارند ، بگوید :

سن‌تنی‌در ۷ دسامبر به دران‌به گفت: «اگرپرزیدنت هوشی‌مین، که من نسبت‌به وی احساسی بیشترازدوستی دارم، می‌تواند همکارانش را اقناع کندکه قطع رابطه چه عواقب دشواری را به همراه می‌آورد، آنگاه شاید بتوان از بدترین حوادث پرهیزکرد . فرانسه به پیمانهای ۶ مارس وفادار می‌ماند . »

هوشی‌مین هنوز می‌توانست قبول‌کندکه دستی راکه درازکرده است ، رد نخواهندکرد ، زیرا در ۱۲ دسامبر مجمع نمایندگان‌فرانسه لئون بلوم را در پاریس به نخست وزیری برگزیدد بود . رهبر دیرینهٔ سوسیالیستها در چشم پرزیدنت ویتنام یك رفیق سابق‌بوده و یك‌مظهر چپ‌های فرانسه که میان او وآنان پیوندهای بسیاروجود داشت. بلوم دو روز پیش درروزنامهٔ پوپولر مقاله‌ای نوشته بودکه در آن خواستار «قراردادی شرافتمندانه با ویتنام ، بر مبنای استقلال» گردیده بود . و یکی‌ازاقدامات نخست‌وزیرجدیدفرستادن ماریوس‌موته وزیرمستعمرات خود به هندوچین بود ــ موته یکی از امضا کنندگان پیمان همزیستی و دوست سابق ژان ژورس بود . هنوز می شدهمه چیز رانجات داد . در ۱۵ دسامبر رئیس دولت ویتنام پیامی به‌لئون بلوم فرستادکه در آن پیش از همه پیشنهادکرده بودکه‌نیروها به وضع پیش از ۲۰ نوامبر باز

گردند .

امادیر شده بود ، نیروهای توانا با این اقدام نجات دهنده نیزاز در مقاومت در آمدند . تلگرام هوشی مین به لئون بلوم که می‌بایست از راه سایگون فرستاده گردد ، دیرمجابره‌شد و در۲۶ دسامبر به‌نخست وزیر فرانسه رسید ، یعنی با تأخیری ۱۱ روزه ، هنگامی که بدترین چیزها روی داده بود .

پیشامدها انبوه می‌شد . در فاصلهٔ ۱۵ و ۲۰ دسامبر چندین غیر نظامی فرانسوی به قتل رسیدند . در ۱۷ دسامبر یك گروه از چتربازان فرانسوی به‌یك خیابان شلوغ حومهٔ شهر آتش گشودند . ده تن کشته شدند . همان روز هوآنگ‌هونام ، یکی از همکاران نزدیك هوشی‌مین نامه‌ای برای سن‌تنی فرستاد و در آن بینش‌سیاسی‌وی را مخاطب قرار داد . سن‌تنی دو روز بعد در نامه‌ای شدیداللحن به هوشی مین پاسخ دادکه مسؤلان سوءقصدی تازه کـه موجب قربانی شدن دو فرانسوی گردیده بودند ، باید مجازات شوند . وآنگهی سن‌تنی بعدها یادآور شدکه مطمئن نیست این نامه ، بـه علت حوادثی‌که روی داد ، بـه هوشی‌مین رسیده باشد .

در روز هجدهم ، وضع هنوز هم وخیمتر شد . ویتنامی‌هـا باریکادهائی‌برافراشتند وسنگرهائی‌کندندکه فرانسویان آنهارابرچیدند و یا دوباره پرکردند . صفیر گلوله‌ها مدام به گوش می‌رسید و حادثهٔ هایفونگ تکرار شد .لکن این بار ابتکار بیشتر در دست ویت‌مین‌بود تا فرانسویها . به‌همان اندازه‌که‌یك ماه پیش مسؤلیت آنکارابرگردن سرهنگ دبس و ژنرال والوی بود ، به همان نسبت روشن می‌نمود

که جیاپ ، فرماندهٔ ارتش توده‌ای ، طغیان را بـه عنوان ضربه انتقامجویانه بر انگیخته است .

محل تردید است که هوشی‌مین تـا آخرین لحظه مقاومت کرده باشد تا از فاجعه‌جلوگیری کند . چندروز بود که او می‌دید آنچه ناگزیر است، داردمی‌آید . در ۱۷ دسامبر از هوآنك کوئوویت پرسید: «آیا به راستی‌شهر از همهٔ کودکان نیزتخلیه شده است ؟» حتی اگر بپذیریم که احساسات دوستانه‌نسبت به‌فرانسویها فقط‌جنبهٔ ظاهری داشت ویك تاکتیك بیش نبود ، باز هم یك سلسله گفتگوی محرمانه ثابت می کند که عمو هو می‌خواست رنجهای یك جنك عام را از ملت خود دور بدارد ، هر چند هم که اطمینان داشت سر انجام فاتح خواهد شد .

یك سال بود که او در راه همین امر پیکار می کرد ، ویك ماه‌بود که این سیاست در معرض ضربه‌هائی گران قرارگرفته بود . هوشی‌مین پیروخسته‌وسرخورده بود . بیهوده در انتظارپاسخی از رفیق لئون‌بلوم ماند،ودرپیرامونش‌دشمنان‌مماشات،برهانهای‌قاطع‌پشت هم‌می‌آوردند.

خبر رسیدن ماریوس موته داده شد ، و از خود می‌پرسیدند که معنای این ، احیای قراردادهای ۶ مارس و ۱۴ دسامبر است . مخالفان سیاست‌هوشی‌مین‌تکرار می کردند که این فقط‌موجب می‌شودفرانسویها ما را به دنبال نخود سیاه بفرستند ، در حالی که خود سر گرم تحکیم مواضع‌خویشند . در هایفونگ‌موقعیت‌استراتژیك فرانسویها به برکت حمایت از طرف ناوگان ،کاملا مساعد بود . وضع در هانوی عکس این بود . به هوشی‌مین گفته‌می‌شد که اکنون مسأله بر سر انتخابی‌میان جنگ‌وصلح نیست ، بلکه باید به‌ضربه‌ای که از هایفونگ‌زده شدپاسخ

داده شود، بایدفرانسویهارا از هانوی راند، همچنان که اینها نیروهای جیاپ‌را ازهایفونك‌راندند .اگرهانوی ازفرانسویها تخلیه گردد ،آنگاه می‌توان از مواضعی‌همسان مذاکره کرد؛ آنگاه انسان محترم شمرده می‌شودومی‌تواند شرایطی عنوان کند.

اما فقط در داخل « تونك‌بو» و در پیرامون نزدیك پرزیدنت هوشی‌مین نبود که‌ضربه‌ای خشونت‌آمیز تدارك دیده می‌شد . در میان چریکها نیز میل‌نبرد فرمانروا بود که احتمالا اغواگران ، اپوزیسیون ملی وماموران‌ژاپنی بدان دامن می‌زدند . تصمیم ناگهانی جیاپ و یارانش را می‌توان‌از یك‌سوازبیم و اراده‌ای برای بیرون آمدن از یك موقعیت به‌هرقیمت که‌شده‌توضیح‌داد که‌غیرقابل نگاهداری تلقی‌می‌شد، وازسوی دیگر از شهوتهای‌ضد فرانسوی و دیالکتیك انقلابی .

پس از بعدازظهر ۱۸ دسامبر ساعتی نمی‌گذشت که خبر حملهٔ چریکها به‌ستادژنرال«مورلیر» ویا کابین‌سن‌تنی‌نرسد .عموماًبین‌ساعت ۱۹ و۲۰ انتظارحمله می‌رفت ، زیرا در روزهای ۱۸و۱۹فرانسویها به اقدامات سختگیرانه‌ای دست‌زده بودند ، مانند اشغال بانك هندوچین وصدور دستور انحلال ارتش چریکی .

همهٔ اخبار مربوط‌به‌حمله آنچنان‌روشن و خالی از ابهام بودکه سن‌تنی‌درنك کرد اصولا به‌اقدامی دست یا زد ، خاصه‌آن‌که درنیمروز ۱۹ دسامبرنامه‌ای به شرح زیر از هوشی‌مین دریافت کرد:

«آقای کمیسر ودوست عزیز، وضع دراین‌روزها مدام‌بدترشده است.این‌به‌غایت‌موجب‌تاسف‌است.من‌درانتظاررسیدن‌پاسخی‌ازپاریس روی‌شما حساب می‌کنم تاباجیاپ امکان بهبودی وضع را بیابم .بهترین

سلامهای مرا بپذیرید و پیام ستایش مرا به همسر خود برسانید . هوشی‌مین .»

در همان ساعت جیاپ از ژنـرال مورلیر خواست که با لغو دستور منع رفت و آمد برای نیروها ، از کشاکشها بکاهد . اما مقارن ساعت ۱۷ اخبار مربوط به حمله دقیقتر و باورکردنی‌تر شد. کمیسرجمهوری وژنرال تصمیم گرفتند که‌نیروها را همچنان در حال آماده‌باش نگاهدارندوبه محض‌شلیك نخستین‌تیر، درارگ گرد هم‌آیند تاعملیات‌را مشترکاً رهبری کنند.

سن‌تنی دربارهٔ این‌ساعات چنین‌گزارش می‌دهد:« درساعت ۲۰ آرامشی‌عمیق برتمامی شهر حکمروابود . ساعت بیمارستان «یرسین» که در کنار کمیسری قرار داشت ، به‌آرامی هشت ضربه نواخت .به همکارانم‌گفتم :«به‌نظر نمی رسد که حمله امروز روی دهد . من سری به‌خانه‌می‌زنم.» هنوز در اتومبیل‌ننشسته بودم که انفجاری خفه شهر را لرزاندودرعمیقترین تیرگی‌ها فرو برد. کارخانهٔ‌برق‌رامنفجر کرده‌بودند. ساعت درست ۲۰و۴دقیقه بود. نخستین‌گلوله‌هاخالی‌شدودهانهٔ آتشبارها تاریکی را می‌شکافت که تمامی امیدها و تلاشهای ما در آن غرق شده بود . . . »

سن‌تنی به‌شتاب‌به یك زرهپوش پرید تا به ژنرال مورلیردرارگ برسد. لکن‌زرهپوش درخیابان«پل‌بر» به‌یك‌مین‌برخورد .سن‌تنی به‌شدت مجروح شد ، اماتوانست از زرهپوش دستخوش حریق‌خودرا بیرون بکشد. یك‌پست گشتی اورا به‌بیمارستان برد ،واودرآنجا درمعرض‌عمل جراحی قرار گرفت ، در حالی‌که چریکهای ویت‌مین از درختهای

اطراف به‌سوی بیماران تیراندازی می‌کردند.

ضربهٔ متقابل نیروهای ژنرال مورلیر شدیدبود. جیاپ نتوانست، آنچنان که گویا گفته‌بود، یك‌شبه فرانسویها را از هانوی براند. دربعد از ظهر ۲۰ دسامبر هوشی‌مین و جیاپ به زحمت توانستند از کاخ نخست وزیری بگریزند که به‌تصرف نیروهای فرانسوی درآمد. آنان از راه‌مزارع برنج به مناطق کوهستانی گریختند که ۱۶ ماه پیش آن‌را ترك کرده‌بودند. همان‌شب رئیس‌حکومت ویتنام اعلامیه‌ای صادر کرد که‌در آن‌چنین آمده بود:

«هم‌میهنان در همهٔ کشورها!

مابه‌خاطر عشق‌به صلح امتیازاتی دادیم. اما هرچقدر که‌مابیشتر کوتاه آمدیم، استعمارگران فرانسوی بهره‌برداری بیشتری کردندو خواهان حقوق بیشتری ازماشدند.

نه،ما برتر آن‌می‌دانیم همه‌چیزرا قربانی کنیم تاکشورمان رااز دست‌ندهیم ودوباره مانندبردگان زندگی‌نکنیم.

بپاخیزید ،هم‌میهنان !

هر کس که تفنك‌دارد. آن‌را به‌کار گیرد ،وهرکس که خنجردارد از خنجرش سودبرگیرد . هر کس‌هم که‌خنجری ندارد ،داس‌یاتازیانه به‌دست‌گیرد!

حتی‌اگر ناگزیر شویم سخت‌ترین محرومیت‌ها را تحمل‌کنیم وبدترین‌رنجها را بکشیم، آمادهٔ همهٔ قربانیها هستیم.

ماپیروز خواهیم‌شد.»

واو روز بعد خطاب به مخالفانش و به افکار عمومی جهان

چنین گفت:

«مردم فرانسه ، مادوستان شما هستیم‌ومی‌خواهیم باشمادرداخل اتحادیهٔ فرانسه همکاری کنیم .زیرا ما آرمانی همسان‌داریم:آزادی، برابری ،برادری.

مردم کشورهای متفق!

استعمارگران فرانسوی جنگی تهاجمی را در ویتنام آغاز کرده‌اند ؛ مردم ویتنام از شما می‌خواهند که‌مداخله‌کنید.»

در آن اثنا نگوین جیاپ دستور حمله را به همهٔ جبهه‌ها داده بود. همه‌جا از این دستور پیروی شد . ارتش فرانسه‌کامیاب گردید که‌درهانوی جلوی‌بدترین‌حوادث‌را بگیرد،لکن پس‌ازآن‌که‌درشهرنیمه محاصره شده ، در جنگی نیزدرگیرگردیدکه‌نودویك‌ماه‌به‌طول‌انجامید وباپیمان صلحی پایان گرفت‌که برای فرانسه بسیار گران تمام شد.

باسال۱۹۴۶ سیاستی‌پایان‌گرفت‌و امیدی‌درهم شکست که‌نه‌تنها امیدبرخی‌ازفرانسویها،بلکه‌امیدهوشی‌مین نیزبود.بدین‌سان‌جنك‌میان‌ببر وفیل آغازشد که یك‌روزنامه نگار آمریکائی درباره‌اش چنین‌نوشت: «هنگامی‌که ببردیگر به نبرد ادامه نمی‌دهد ، فیل باعاجهایش بدن‌اورا شوراخ می‌کند. اما ببرمدام می‌جنگد و فیل‌خونریزی می‌کند . »این جنك‌را هوشی‌مین،هنگامی که‌هنوزمی‌پنداشت می‌توان ازآن‌پرهیخت برای یك‌وزیر سوسیالیست فرانسوی چنین توصیف کرد :«شما۱۰تن ازمردم مرا می‌کشید،درحالی که من یك تن ازشما را می‌کشم.امابا همین‌محاسبه هم‌نمی‌توانیدطاقت ادامهٔجنك راداشته‌باشیدومن دست‌بالا راخواهم‌داشت.»

فصل نهم ـ رزمندهٔ مقاومت

پس ازشکست سخت سیاست پیمانها وقراردادها ، و ناکامی کوشش برای رسیدن به برابری ازراههای مسالمت آمیز،این پرسش مطرح شده بود که هوشی‌مین طی‌نبردها ومحرومیتهائی که اکنون آغازگردیده بود ،همچنان‌درصدر خواهد ماند.ازآنجاکه افراطیهای «تونك‌بو»، «هوانك‌کوتوك‌ویت» ،«هوتونك‌مو» یا «تران‌هوی‌لیو»، برداشت خودرا براستنباط هوشی‌مین ترجیح می‌دادند ،چنین می‌نمود که‌بنیادگذار ویت‌مین‌بیشتر فقط نقشی تشریفاتی‌بازی‌خواهدکرد.زیرا اکنون براوسرزنش «انحراف به‌راست» و«فرصت طلبی بورژوائی» وارد می‌آمد. جیاپ ، مسؤل ارتش نیز خواهان جنك بود،لکن‌به هوشی‌مین همان‌قدر وفادار مانده‌بود که«دونگ» و«جیام».همهٔ اینها فرضیات وشایعاتی بودکه‌ازطرف مخالفان از سرگرفتن مذاکرات ،در

پاریس انتشار می‌یافت : می‌گفتند هوشی‌مین احتمالا خواهان صلح بوده است ، اما شکست ۱۹ دسامبر حکم پایان عمر سیاسی وی را داشت ، زیرا کمونیست‌ها اشتباهی اینچنین بزرگ‌را هرگز نخواهند بخشود .ویکی ازمشهورترین کارشناسان‌ویتنام در سال ۱۹۵۰ اطمینان داد :«هوشی‌مین اکنون فقط قربانی آنهاست .»

اما عموهوقدرت تصمیم‌گیری خودرا نگاهداشته بود.وی‌بی‌آن که‌به‌خود وقت وزحمت آن‌را بدهدکه«تونك بو» را به تشکیل جلسهٔ فرا خواند و بی‌آن که با مهمترین همکارانش مشورت‌کند ؛ با تعیین سرنوشت مقاومت ویتنام برای سالهای آینده ، به همهٔ این تردیدها پاسخ‌گفت.

چندی بعد من درهانوی بایکی از شورشیان‌سابق روبروشدم‌که اندکی‌پیش ازآن رئیس آموزش توده‌ای در یکی ازمناطق ویت‌مین بود وهفت‌ماه پیش‌درکنگره‌ای ازکادرهای‌فرهنگی شرکت جسته‌بود. این‌مردبه‌من‌حکایت کردکه‌هوشی‌مین‌چگونه وظایف‌ریاستش‌را انجام داده‌ودرمیان مباحثات سؤالهائی مطرح کرده‌بود. هم‌سخن‌من افزود: « پیرمرد مدام فعال است . او بالاترین مرجعی است که تصمیم می‌گیرد. تمامی شیوهٔ اوبرجنبش زیرزمینی نقش‌می‌نهد ،همچنین‌نحوهٔ سخن‌گفتن او بادستهائی‌گشاده‌وجمله‌هائی کوتاه ودوستانه،قبای‌چروك خورده وصندلهایش...اوهمواره‌همان‌آدم‌است که‌همه رااز‌جابرمی‌کند. محبوبیتش‌کمترین خدشه‌ای برنداشته است .» دربیشهٔ «توین‌کوانگ» مانندغار«پاك‌بو» درگذشته، شهرت‌وی‌به‌عنوان انقلابی،دم‌گرم تاریخی او،تابش شخصی‌اوو افسانهٔ یگانگی مقاومت که او تجسم آن‌بود،

تأثیری به مراتب بیشترداشت تادرپیکرهٔ سازمان یافتهٔ دولتی. افسانه‌ها دربارهٔ هوشی‌مین همچنان حادبود . جیاپ‌در خاطراتش دربارهٔرئیس خودهوشی‌مین ،پس ازشکست سیاسی۱۹۴۶ ،باستایشی ولحنی‌سخن می‌گویدکه درآن احتمالا اشتیاق برواقع بینی غلبه می‌کند :«اوپیش ازلشکرکشی‌درشمال‌غربی، « هشت فرمان حکومت جمهوری ویتنام» رانوشت‌ومیان‌همهٔسربازانی پخش کرد که می‌بایست آن‌حوزه راپاك کنند . همهٔ حاضران ورود او را به‌جلسه‌ای به یاددارند که‌به‌مناسبت آغازلشکرکشی تشکیل‌شده‌بود. روزها بودکه‌باران‌سیل‌آسا می‌بارید. رودخانه طغیان کرده بود وجاده‌ها را در برگرفته‌بود. لکن عموهورا از همهٔ اینها باکی نبود . درکنار یك آبشار ، مردم منتظر بودندتا مد فرونشیند: امااو گذاری یافت وخود را به‌کرانهٔ دیگر رساند . وقتی‌که روستائیان این‌رادیدند، به‌او اقتداکردند. همهٔما می‌دانیم که عبوراز یك‌آبشار درفصل‌باران یعنی چه.پرزیدنت هوسروقت درجلسه حاضر شد،واین‌درسی‌خوب‌برای همهٔ‌کسانی‌بودکه‌می‌بایست به‌کارزاربروند.»

بدین‌سان هوشی‌مین گرچه‌نه‌به‌موسی در بحر احمر ونه به ماثو در«یانك‌تسه‌کیانك» شبیه‌بود، اما ستایش‌اودر نزد ویتنامی‌ها همواره درسطح انسانی‌جریان داشت.

این‌مانند کتابی‌مصور است‌که‌اشتیاق ووفاداری‌رادر همه‌کلبه‌ها احیا می‌کند. ازآن زمان تصویرها و نوشته‌هائی در بارهٔ هوشی‌مین افسانه‌ای وجوددارد که فولاد شخصیتش پیش ازآن ضربهٔ تازه ،براثر سی‌سال نبرد درراه انقلاب ،آبدیده شده‌بود .شادمانی او ،خویشتن

داری او،لحن‌خالی از اجبار، وفروتنی‌اش،همهٔاینها در افسانه‌سازی‌در بارهٔ او سهمی داشت.

به روایت این افسانه‌ها عموئی‌بود که‌در کلبه‌اش باسربازان می‌خوابید ،درغارش دستورهای روزانه را باماشین تحریرمی‌نوشت، ازداوطلبان ،درحالی که قبائی فرسوده به تن داشت وریش وگیسش می‌جنبید،سان‌می‌دید وسپس به‌بلندترین کوه منطقه صعود می‌کرد . مدام‌وی‌را نیمی مانند مائو در «راهپیمائی‌دراز» ونیمی مانندگاندی با دوك‌نخریسی‌توصیف می‌کردند.

«هوانگ‌کوئوك ویت» ، یکی از مخالفان مماشات با فرانسه ، ازآن زمان گزارش می‌دهد:«طی نخستین روزهای مقاومت ،اودرنزد روستائیان منزل داشت،لباس‌نخی قهوه‌ای رنگی به‌تن می‌کردوازهمه حیث ،مثل همه‌ما، امساك می‌کرد . هنگامی که‌یك بمب افکن‌دیده می‌شد،خودرابادهقانان درکشتگاهها پنهان‌می‌کرد.وی‌در«کوانگ‌ناپ» بعدها در کلبه‌ای که برستونها قرار داشت ،خانه‌گزیده بودکه‌ازهمه طرف‌بازبودورویگانه اثاثهٔآن را ماشین تحریر او ،مدادهای‌رنگی‌وکاغذ تشکیل‌می‌داد. تنها موجودی‌که مونس اوبود، سگ‌او، یك شب‌درآن حوالی به‌وسیلهٔ ببرهای دوره‌گرد پاره‌پاره‌شد.

سپس درخانه‌ای کوچك درمیان یك‌باغ مسکن‌گزید .درآنجا نیلوفر ،خردل، کلم ، خیاروسیب زمینی می‌کاشت ، به‌ورزش ووالیبال می‌پرداخت .وهربارکه توپ را پاس می‌داد، می‌گفت :«وقتی که‌آدم دیپلمات باشد،چنین می‌کند .» چندربار کوشیدم از اودربارهٔزندگی خصوصیش جویا شوم. اما نمی‌خواست ازاین بابت چیزی‌بگوید و

بیدرنگ مدارکی را برای‌خواندن به‌من داد . خداحافظی ازاوهمواره برمن دشوار می‌افتاد ، وهنگامی که‌روی برمی‌گرداندم ، می‌توانستم هنوز ببینم. که چگونه بانگاه مرا تعقیب می‌کرد ، پیش ازآن‌که سرگرم‌کارش‌شود.»

اگر درست باشد که‌مهمترین متن‌حزبی که‌رهبری‌ویت‌مین‌آن آن‌روزها، درمارس ۱۹۴۷، زیرعنوان «مقاومت پیروز خواهد شد» انتشارداد،نه‌ازقلم او،بلکه ازقلم «تروئونگ چین» ،دبیر کل‌حزب که رسماً منحل شده‌بود ، جاری‌شده‌است، این نشانه‌ای ازناکامی‌سیاست هوشی‌مین‌نیست ، بلکه‌فقط دلالت بر آن دارد که مسؤلیتها تقسیم شده بود.هوشی‌مین‌هرگزنظریه پرداز نبود ، مانند مثلا «تروئونگ چین»که پیش از قطع رابطه بافرانسه ، بخشی‌ازبروشور او درنشریهٔ «حقیقت» ارگان نظری حزب ، انتشاریافته‌بود. عموهو آن‌روزها بیشتر به‌جنگ می‌پرداخت تابه‌صلح‌وآموزه‌ها.

دلایل دیگری بر ادامهٔ اعتبار اخلاقی وسیاسی او وجود دارد، آنهم تلاشهایش برای آشتی‌بافرانسه که پس از ۱۹دسامبر قطع‌نشد، کوشش برای مذاکره،همزمان باحمله به‌هانوی ، هرچند هم‌که‌نومید کننده‌باشد، اما این‌شیوهٔ هوشی‌مین‌بود که همه چیز را برای رسیدن‌به هدف‌بیازماید.

رهبر ویت‌مین،خوددر مصاحبه‌ای در۲۷ مارس ۱۹۴۷،ترازنامه کوششهایش را برای توافقی با فرانسه درافکنده است : « پس از۱۹ دسامبرمن حکومت ومردم فرانسه را مخاطب قرار دادم ، آنهم در ۲۳ دسامبر۱۹۴۶ ،در اول،هفتم‌ودهم‌ژانویهٔ ۱۹۴۷ ، در۱۸فوریه و۵ مارس

۱۹۴۷ . پاره‌ای از این خطابها ازراه کنسولگریهای کشورهای ثالث فرستاده شد. نخست‌وزیر «رامادیه» (جانشین لئون بلوم)، باهمهٔ این حرفها ادعا کرده است که نامهٔ من به‌سلف او دارای امضائی جعلی بوده‌است ، و ازآن پس حکومت فرانسه هیچ نامه‌ای از من دریافت نکرده است. هنگامی که نمایندگان فرانسه به‌عمد نامه‌های مرا به‌سکوت برگزار می‌کنند، همانا مسؤلیت باآنهاست . وزیر «موته» ادعا می‌کند که پس‌از ۱۹ دسامبر هیچ بشری مرا ندیده است، وکسی نمی‌داند که اصولا من زنده‌هستم یانه. خوشبختانه من‌هنوز زنده‌ام‌وکاملا سالم هستم، به‌انتظار این‌که اورا دوباره ببینم. »

در۲۶ آوریل ۱۹۴۷، هو دوباره پیشنهاد پایان خصومتها راداد. از این ابتکار ، امید کامیابی بزرگتری را داشت ، زیرا نامه ازطرف «هوآنگ‌مین‌جیام» نوشته شده‌بود که‌نه‌کمونیست ، بلکه مانند اکثر اعضای‌حکومت آن‌روزی فرانسه یك‌سوسیالیست بود وهوشی‌مین وی را بروزارت خارجه‌گماشته بود .به این‌نامه‌ای‌که به‌اشتراك نوشته‌بود، سرانجام حکومت فرانسه‌پاسخ‌داد.

اما مابايد نخست به زمان‌پیش از۲۶ آوریل بازگردیم.

درسوی فرانسوی‌همیشه طرفدارانی برای‌ازسرگرفتن مذاکرات وجود داشت ، وفقط کمونیست‌ها نبودند که چنین می‌خواستند . متاسفانه اینان موفقیتی نداشتند.لئون بلوم در پایان ماه‌دسامبر، ژنرال لولکرك وماریوس‌موته را به‌هندوچین فرستاد . این وزیردرپنوم‌پن توقف کرد ودر آنجا گفت که‌از سرگرفتن گفتگوها با ویت‌مین در حوزهٔ امری ممکن قرار دارد . وسپس افزود که‌پیشنهادهای احتمالی

به دقت بررسی خواهند شد.ژنرال لوکلرك پیش ازوزیر نامبرده‌به هانوی وارد شده بود . در آنجا دعوتی از پرزیدنت هوشی مین دریافت‌داشت که‌در۳۳ دسامبر به‌دیدارش برود. یکی‌از افسران همراه لوکلرك در این باره گزارش می‌دهد که چگونه سرفرمانده سابق ، خشمگین دردفتر خود قدم‌می‌زد و باعصائی برزمین می کوفت ومدام تکرارمی‌کرد :«باید این‌دعوت راپذیرفت، نباید این‌فرصت راازدست داد .کاش موته می‌رسید! من‌بدون موافقت او نمی‌توانم‌اقدامی‌بکنم .»

اما وزیر پس از اقامتی درکامبوج به سایگون‌رفته بود ، آنجا که دریاسالار دارژان‌لیو به شیوه‌ای دوستانه معطلش کرد ، همچنان که‌یك‌ماه‌پیش ازآن «والوی» سن‌تنی‌رامعطل کرده‌بود .ژنرال درآنجا اورا به‌طریق خود،مانند یك‌مفتش‌بزرگ ،به‌شست‌وشوی مغزی کشید.

در ۲ ژانویه بود که موته به پایتخت تونگ‌کینگ رسید ، آنجاکه هنوز جسته‌گریخته مصافهائی صورت می‌پذیرفت،واو خود نیز دچار گلوله باران شد . رادیوی ویت مین گزارش داد که هوشی مین در «هادونگ»، یعنی ۱۰ کیلومتری هانوی ،اقامت دارد،درعین حال‌پیامی به‌لئون بلوم فرستاده شد که درآن رهبرویت‌مین به او تبریك‌گفت‌که وزیری را به هندوچین‌گسیل‌داشته‌است ،وپیشنهاد کردکه بیدرنگ‌بااو دیدار کند .البته ماریوس موته امروز اطمینان می‌دهد که هرگز چنین پیشنهادی‌دریافت نداشته‌است.اما اوپیشنهادنظامیان را نیز به یاد ندارد که‌درآن‌گفته شده بود هوشی‌مین وهمکارانش به‌دامی کشانده‌شوند،و از وزیر پاسخ شنیده بودند :« یك حکومت سوسیالیستی ، گروه

راهزنان نیست!»

موته بیش ازیك روز در هانوی نماند .بدیهی است که این کافی نبود تادر آن زمان پر آشوب تماسهای ضروری برقرار شود.وی حتی فرصت آنرا نیزنیافت ازتذکاریه‌ای که‌هوشی‌مین در۲۳ دسامبر فرستاد ولوکلرك آن را بسیارجالب‌یافته‌بود، اطلاع یابد.

دراین‌تذکاریه‌عقب‌نشینی ارتشهای‌متخاصم‌به‌مواضعی‌پیشنهادشده بود که‌درقرارداد میان‌ژنرال‌سالان وهوشی‌مین در۳آوریل ۱۹۴۶تعیین گردیده بود. گذشته‌از این،نامه‌حاوی‌پیشنهاد دیداری‌میان‌رئیس‌حکومت ویتنام و وزیرماورای بحار فرانسه‌بودکه ضمن‌آن می‌بایست‌قراردادی برمبنای‌پیمان۶ مارس ۱۹۴۶ تهیه شود.

وزیر با این قصد جدی آمده بود که مذاکره‌کند ؛لکن‌فضای جنگی درهانوی اورا کاملا سراسیمه‌کرد. وآنگهی اوازپیشامدهای۱۹ دسامبر احاطه برخود را ازدست‌داده بود.در این امردستگاه دارژان‌لیو نیز سهمی داشت، زیرا به‌هیچ وجه تمامی‌حوادث را مطابق حقیقت برایش توصیف‌نکرده‌بود .هنگام ترك‌هانوی او اعتقادی راسخ‌داشت که‌نمی‌توان اخبارراديوويت‌مین‌را جدی‌گرفت وآدمهائی که به‌راستی حکومت‌رادردست‌داشتند (منظورش این بود که‌هوشی‌مین ازجریان برکناراست)، اصولا نمی‌خواهندپایبند قراردادها باشند. اودر اقامتی کوتاه در«بان‌مه‌تهوت»،به‌ژنرال «مارشان» فرماندهٔ این منطقه ، گفت: «من‌دلیلی‌محکم‌دارم که حملهٔ ویت‌مین‌ازروی‌نقشهٔ قبلی‌صورت‌گرفت.» و دریاسالار دارژان‌لیو در ۲ ژانویه به روزنامهٔ«فرانس‌سوآر» گفت: «ازاکنون برای ما ناممکن است با هوشی‌مین مذاکره کنیم.»وی

خودرا آشکارا آسوده‌می‌دید که‌مردی‌مانند موته، که تفاهم‌بااوبرایش دشواربود ، چنین آسان‌درکش کرده‌است.

در۲۴ژانویهٔ۱۹۴۷ هوشی مین نامه‌ای کاملا الزام‌آور به‌سن‌تنی که‌دوران‌نقاهت‌را می‌گذراند نوشت که هرگزپاسخ آن رادریافت‌نکرد.

«دوست‌عزیز!

هم‌اکنون بمن خبررسید که‌شما به‌فرانسه باز می‌گردید . آرزو دارم که شما وخانم‌سن‌تنی سفری خوش داشته‌باشید وبه‌زودی سلامت خودرا بازیابید.

یقین دارم که شما ،مانند خود من ،عمیقا متأسفید اگرکارمشترك ما برای صلح ، از راه این جنگ برادر کشانه نقش بر آب گردد. من‌شما را به‌کفایت می‌شناسم تابدانم که‌شما مسؤل این سیاست قدرت وتسخیر نیستید.

ازاین‌رو می‌خواهم تکرار کنم که‌شما‌ومن ، با وجود همهٔ آنچه روی داده است ، دوست یکدیگر می‌مانیم . نیز می‌توانم به‌شمااطمینان دهم که‌ملتهای ما نیزبایکدیگر دوست خواهندماند.

کشته‌ها وویرانیها بس است! برای ما دونفرچه چیزبرای انجام دادن‌می‌ماند ؟کافی است که فرانسه استقلال واتحاد ویتنام را به رسمیت بشناسد،وآنگاه‌صلح‌واعتماد بیدرنك بازخواهد گشت، خصومتها پایان خواهد گرفت ، و ما خواهیم توانست دست اندر کار تجدید بنا و ونیکبختی مشترك هردوملت شویم.

من‌به نوبهٔ خود آماده‌ام که‌برای صلح ،صلحی شرافتمندانه‌و عادلانه برای کشورهایمان، کارکنم . امیدوارم که شما نیزبه‌نوبهٔ‌خود در

همین جهت کار خواهید کرد. امیدواریم و آرزو کنیم که خدامارا کامیاب گرداند! ارادتمندشما

هوشی‌مین.»

این‌نامه، خارق‌العاده آشکار شخص‌هوشی‌مین را می‌نمایاند، آمیزه‌ای تقلید ناپذیر ازخدعه‌وصمیمیت خودانگیخته. این که‌اوچگونه مخاطب‌نامهٔ خودرادرسیاست‌قدرت، بیگناه‌معرفی می‌کند، حال آن‌که نیك می‌داند که آدمهای خوداونیز درخونریزی مقصر هستند، واین‌که اوچگونه ناگهان پای خدا را به‌میان می‌کشد ـ خدائی که بنیادگذار حزب‌کمونیست ویتنام پس از۲سپتامبر۱۹۴۵ دربندش نبود ـ همهٔاینها به‌غایت جالب است، اگرنه برای سیاستگران و دیپلمات‌ها، پس‌برای زندگینامه‌نویسها وروانشناسها.

۱

ارتش فرانسه اکنون هانوی را ممیزی می‌کرد وستاد ویت‌مین را به‌نقاط‌مرتفع‌رانده‌بود. در اینجا بود که دریاسالار دارژان‌لیوبا این غافلگیری وسرخوردگی بزرگ روبروشدکه در خواست استعفای‌او، که جنبهٔ تاکتیکی‌داشت، بی‌چون وچرا پذیرفته گردید. جانشین او «بولاثر» یك‌عضو متنفذ حزب رادیکال سوسیالیست بود. مشاوران وی«پیرمسمر»، مذاکره کنندهٔ «دالادیه» و«فونتن‌بلو»، و«پیرهوس»، مشاور پیشین‌لوکلرك، بودند.

هنگامی که‌در۲۶ آوریل «هوانگ‌مین‌جیام» به نام هوشی‌مین

نامه‌ای به‌کمیسرعالی جدید فرستاد که درآن از دوستی ویتنام باملت فرانسه سخن‌رفته‌بود ودرآن پیشنهاد شده بود که خصومتها بیدرنگ پایان‌گیرد ومذاکرات برای‌رفع مسالمت آمیز نزاع ازسرگرفته شود، این‌گامی‌بودکه می‌توانست عقایدرا درفرانسه‌به جنب وجوشی درخور اعتنا در آورد .

متاسفانه دوحادثه در فرانسه‌روی داد که دگرگونی در سیاست هندوچین را به‌همراه آورد. وزیران‌کمونیست‌به‌علت‌افزایش‌دستمزدها بانخست‌وزیر کلنجاررفتند وبه‌وسیلهٔرامادیه اخراج شدند ،بی‌آن‌که از این‌حیث اضطرابی درفرانسه‌پدید آمده‌باشد .لکن‌پیدابود که،همچنان که‌هوشی‌مین به‌یك‌خانم روزنامه‌نگار آمریکائی اظهار داشت ،«وضع سیاسی در فرانسه‌کلیدحل موقعیت‌درهندوچین بود .» ویت‌مین اکنون درحکومت فرانسه هم‌پیمانی نداشت.

همزمان‌با تضعیف آن‌حوزه‌هائی که آماده مذاکرات بودند ، مانع تهدیدکنندهٔ دیگری پیش آمد. «بولاثر» وهمکارانش قصدخود را مبنی بر جستجوی راههائی برای از سرگرفتن مذاکرات ، پنهان نمی‌کردند. دراینجا بودکه‌هشداری‌بسیار خشك اززنرال‌دوگل دریافت داشتند که‌می‌کوشید،«ار.پ .اف.*»خودرا بسازد واز آن مجموعه‌ای ازناسیونالیست‌های فرانسه پدیدآورد: « هرکس‌که مسؤلیت ازدست رفتن قلمروی فرانسه را داشته‌باشد،دیر یا زود به‌دیوان‌عالی فرستاده خواهدشد.» وبولاثر فرستادهٔ سابق دوگل درفرانسهٔ اشغال شده،ومانند مسمر یك‌گلیست متعصب بود. به‌دشواری‌می‌شد علیه‌سیاست مذاکره‌و

---

* Rassemblement du Peuple Francais (انجمن مردم فرانسه)

تلاش استقلال ویتنام، فشاری از این قویتر وارد آورد . ژنرال همان روز فهمیده‌بود که‌چگونه می‌توان‌همه راههارابست.

ازاین‌روبولائرپرفسور«پول‌موس» را به نزدهوشی‌مین فرستاد، زیرا نامهٔ۲۶ آوریل حتما پاسخی‌می‌طلبید .پرفسور موس حامل‌شرایط آتش‌بسی‌بود که خود- که‌هوشی‌مین را بسیار خوب می‌شناخت - درست می‌دانست رویهمرفته طرد خواهد شد.بنابراین طرح، طرف مقابل می‌بایست«همهٔسلاحها را تحویل‌دهد ،باحرکت‌آزادانهٔ نیروهای فرانسوی درتمامی قلمروی‌ویتنام موافقت کند ؛ نیروهای خلع‌سلاح شدهٔ خودرا درمناطق ازپیش‌تعیین شده‌گردآورد وهمهٔغیرویتنامی‌هائی راکه‌درمیان نیروها بودند ، به فرانسوی‌ها تحویل دهد .» این نه تنها تقاضای تسلیمی کامل، تسلیم یك ارتش مغلوب‌بود ، بلکه تبصرهٔ آخر حاوی آنچنان تحقیری‌بودکه انسان میل‌دارد باور کند که نا اندیشیده تدوین شده بود.

پل موس در آخرین ویلای ویران شدهٔ « تهای بگوین» ،آبادی کوچکی در ۱۳۰ کیلومتری هانوی ، از طرف هوشی‌مین پذیرفته‌شد. محل درمیان دیوارهای گچی بلندی‌قرار داشت‌که دفاع را بسیارآسان می‌کرد. ستاد ویت‌مین ، حتی پیش ازآن‌که در آغاز ۱۹۴۵ به‌هانوی انتقال یابد ، درآنجا مستقرگردیده بود. موس ، بی‌آن‌که دچارکمترین توهمی شود ، شرایط را تسلیم‌کرد، و بدون هیچ یکهٔ خوردنی، پاسخ معروف هوشی‌مین را شنید : «در اتحادیهٔ فرانسه برای ترسوها جائی نیست . چنانچه من این شرایط را بپذیرم ، آنگاه یك ترسو هستم . » سپس گفتگو ، البته بی‌هیچ امیدی به‌راه‌حل ، ادامه یافت. ازآن به‌بعد

پرفسور موس یقین حاصل کرد که « پیرمرد » سرآمد آدمهایش است، آزادانه تصمیم می‌گیرد و به نتیجهٔ نبردها هیچ شکی ندارد. با وجوداین رهبران ویت‌مین به مأموریت موس امیدهائی بزرگ بسته بودند، زیرا شامپانی را خنک کرده بودند تا نتیجه‌ای شاید خوب را جشن بگیرند.

پل موس حکایت کرد که چگونه به‌راهنمائی یك افسرجوان‌ویت مین که قبلا در هانوی حقوق تحصیل کرده بود، ازبیشه بازگشت. افسر جوان پرسید: «جنك خواهد شد؟» وچون نمایندهٔ فرانسه به این سوآل پاسخی به جد مثبت داد، راهنمای وی اندوهگین نجوا کرد: «پس من باید ازقصد خود مبنی برادامهٔ تحصیل در پاریس چشم بپوشم.» سپس هفت سال تمام میان هوشی مین وغرب سکوت برقرارشد؛ صرفنظر از مصاحبه با روزنامه‌نگاران خارجی، مانند «آندریوروت» که هو درپائیز ۱۹۴۵ به وی گفته بود که ویت مین نگاهداری بیطرفی خود را در میان دوبلوك ممکن می‌داند، وبه استثنای یك سخنرانی رادیوئی او که «نیروهای صلحدوست» و «دموکراتهای» فرانسه را مخاطب قرار داده بود؛ و به استثنای دیدارکمونیست‌های فرانسه ازبیشه تونگ کینگ. اما درسال ۱۹۴۹ حادثه‌ای روی دادکه برای آیندهٔ ویت مین به مراتب پر اهمیت‌تر ازاخراج وزیران کمونیست از کابینهٔ رامادیه بود. دربهار ۱۹۴۹ ارتش سرخ چین فاتح شد و مائو را بر صدرکشور نشانید. به زودی کمونیست‌ها درمرز تونگ کینگ ایستادند. ازاین به بعد پکن یك نقطه ثقل مارکسیستی دارای چنان قدرتی بودکه روح انقلابی پاریس دربرابر آن بسیارناچیز می‌نمود.

در مثلث سیاسی ـ نظامی پاریس ـ هانوی ـ چونك کینگ در

مارس ۱۹۴۶، جهان سیاسی فرانسه به ویت‌مین بسیارنزدیکتروپیش از همه برای اوارزنده‌تر ازکومین‌تانگ‌بود.درآن اثنا تناسبها دراین مثلث تغییرکرده بود.درحالی‌که درداخل حکومت پاریس، جمهوریخواهان، رادیکال سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها قدرت را میان خود تقسیم می‌کردند یا برسرقدرت نزاع داشتند اما مشترکاً به سیاستی شدیداً ضد کمونیستی می‌پرداختند، پکن، این پایتخت بزرگترین ملت آسیا ، در دست کمونیستها بود. درسال ۱۹۴۶ موریس تورز معاون نخست وزیر بود وچان‌کایچك رسماً ارباب چین، حال آنکه مائو درزیرزمین مبارزه می‌کرد. لکن درسال ۱۹۵۰ مائو درپکن نشسته بود ، موریس تورز بر نیمکت مخالفان حکومت وچان‌کایچك درجزیره‌اش. واقعیاتی اینچنین وضع را یکسره تغییرداد. اکنون‌کلید حل مسألهٔ هندوچین دیگر مانند ۱۹۴۶/۴۷ درپاریس نبود.زیرا پاریس دیگرسرچشمهٔ پاك «دموکراسی» نبود، خاصه آنکه حکومت انقلابی چین در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۵۰ تصمیم گرفت حکومت هوشی‌مین را به رسمیت بشناسد و با آن سفیر مبادله کند. چهارده روز بعد مبادلهٔ سفیر باکرملین انجام‌گرفت.

دراینجا بودکه ویت‌مین برآن شد با پشتیبانی قدرتی بزرگ‌که به بلوك ایدئولوژیك تعلق داشت، حزب‌کمونیست هندوچین راکه در سال ۱۹۴۵ منحل شده بود، احیاکند.

در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۵۱ یك کنگرهٔ انقلابی با ۲۰۰ نماینده تشکیل شد. پس ازیك‌گزارش سیاسی ـ تاریخی عالی پرزیدنت هوشی‌مین و یك سخنرانی از طرف دبیرکل، «تروئونك چین» در بارهٔ «تجربه‌های سیاسی حزب ووظایف فوری انقلاب نجاتبخش ملی ودموکراتیك» ،

«ویت‌نام دانگ لائودونگ» ،یعنی حزب کارگران‌ویتنام، تأسیس شد . طبق برنامهٔ سیاسی حزب، وظائف اصلی انقلاب ویتنام راندن مهاجمان امپریالیست، تسخیر استقلال واتحاد ملت،الغای نظام استعماری، برچیدن همهٔ باقیمانده‌های فئودالیسم وشبه فئودالیسم، تقسیم زمین میان دهقانان وتکامل دموکراسی توده‌ای به مثابهٔ پایهٔ سوسیالیسم بود.

رئیس کمیتهٔ مرکزی که درهمان فرصت برگزیده شده‌بود،هوشی مین بودکه‌گزارشی ازحیث تاریخی خارق‌العاده جالب در بارهٔ جنبش انقلابی دادکه درآن انحلال حزب کمونیست هندوچین درسال ۱۹۴۵ توجیه شده بود.

از اکنون نفوذ پکن هرچند هم‌که زیاد بود، اما هوشی‌مین‌بدین علت به‌هیچوجه رابطهٔ خود را با چپ‌های فرانسه نبرید. به همین دلیل بودکه درمارس ۱۹۵۰ او «لئوفیگر» ،رئیس سازمان جوانان‌کمونیست فرانسه را بسیاردوستانه به حضورپذیرفت.

سوای چند تماس‌کوتاه ازطریق لائوس، بـرمه وهندوستان، سه سال بودکه رابطهٔ میان‌کمونیست‌های فرانسه وکمونیستهای ویتنامی‌که دربیشه‌ها از جهان جدا مانده بودند، قطع شده بـود. رسیدن نیروهای چینی به مرزتونك‌کینگ‌بودکه درژانویهٔ۱۹۵۰ میان مبارزان زیرزمینی ویتنام ومابقی جهان دو باره رابطه‌ای پدیدآورد. کمونیستهای فرانسوی و ویتنامی تصمیم‌گرفتندکنگرهٔ جوانان راکه درپایان ماه فوریه دربیشه تشکیل شد، به صورت فرصتی برای برقراری تماس درآورند. ازاین روبودکه فیگر، به عنوان رابط نزد هوشی‌مین آمد.

او ماه ژانویه از پاریس حرکت‌کرد واز طریق مسـکو، پکن و

هانکو، بانخستین سفیرجمهوری توده‌ای چین،سوار برکامیون، دراوایل ماه مارس به نزد هوشی مین رسید. کنگره پایان یافته بود،لکن رهبران جمهوری دموکراتیك ویتنام انتظارفیگررا داشتند.

به رغم جنگی که غالب بود ، «عمو هو» نمایندهٔ کمونیست‌های فرانسه را با مهربانی تمام پذیرفت. گفت: «به موقع آمدید. همین الان ازجبهه برایم شامپانی فرستادند.» فیگرپی بردکه هو نه فقطازآن روکه، خاصه دربرابر رفیقان مهربانی می‌نماید ، رئیس دولت است . طواهر گوناگون مانند یك‌آجودان، نگهبانان‌کاخ وتشریفاتی معین نیزحکایت ازآن داشت. باوجود این، هو میهمانش را به جالیز سبزی برد، آنجا که ساعتهای تمام درمیان‌گوجه فرنگی‌ها وسیب زمینی‌ها توقف‌کرد، و سپس او را به «استخری» هدایت‌کردکه درانحنای یك نهرساخته‌بودند.

سه چیز، لئوفیگر را به‌هنگام‌گفتگو باهوشی‌مین ودیدار بادیگر رهبران وبازدید ازتأسیسات ویت‌مین دراین ناحیه از«توین‌کوآنگ» با جنگلهای انبوه، بریدگیهای‌کوهستان ونهرهای بسیارش زیر تأثیر قرار می‌داد.مردان ویت‌مین رااراده‌ای استواربودکه «انقلابی‌تناسائی‌نکنند»، بلکه سازمان و بنای دولت را حتیٰ در بیشه و دراعماق جنگل استوار نگاهدارند. آنان نیك می‌فهمیدندکه این «پایتخت» را به تمامی جنگل بگسترند. وازاین‌گذشته همه‌می‌کوشیدند امکانی برای مذاکره‌بافرانسه به دست‌آورند.

هوشی‌مین به فیگر پیشنهاد کرد از مبادلهٔ اسیران جنگی برای برقراری نخستین تماسی سود بر گرفته شود که راهگشای گفتگوهای سیاسی تواند بود. آشکارا می‌خواست با پاریس رابطه بگیرد. البته به

رخ هم سخن خود کشید که اگرویت‌مین در اثنای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ باقی ماند، این به انرژی، سرسختی، قریحهٔ ابتکار و احساس برای کارهای کوچك درویتنامی‌ها مربوط می‌شود. اما اکنون چشم انداز نبرد براثر پیروزی کمونیستهای چینی ازاساس تغییر کرده است.

او گفت که تاکنون وی و یارانش درحال محاصره بوده به تخته سنگها چسبیده بوده‌اند ومدام کوشیده‌اند ازبیشه‌ای جدا ازجهان،دولتی بسازند؛ و افزود «اکنون ما هم پیمانانی داریم، ازطـرف ده دولت به رسمیت شناخته شده‌ایم وبا جهان سوسیالیستی مرزی مشترك داریم.»

هنگامی که لئو فیگر اخباری اینچنین را با خود به پاریس آورد، مردان حاکم فرانسه آن را به مثابهٔ یـکی از مانورهای متداول قلمداد کردند. لکن این برقراری دوبارهٔ مناسبات وتشدید مبارزهٔ کمونیست ـ های فرانسه علیه «جنگ کثیف»،درنزد ویتنامی‌ها تأثیری عمیق بر جای نهاد . می‌توان دید که در نشریهٔ «گاهنامهٔ بزرك حزب و طبقه کارگر» ، مورخان ویتنامی، به عنوان حادثهٔ اصلی آن زمان به نقل یك سخنرانی پرداختند که موریس تورز دردوازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست فرانسه در آوریل ۱۹۵۰،پس‌ازبازگشت لئوفیگر ایرادکرده‌بود.رهبر کمونیست، آن روز گفت: «درست از آن رو که مامیهندوستان‌فرانسوی وپرولترهائی با روح بین‌المللی هستیم، علیه جنك کثیف در ویتنام پیکار می‌کنیم . و درست از آن رو که فرانسه را دوست داریم ، ازاین بابت رنج می‌بریم وشرمساریم که می‌بینیم فرانسوی‌ها به تبهکاری مقصر شده‌اند . ما بیش ازهمه وقت درستی وحقیقت سخنان کارل مارکس را احساس می‌کنیم: «ملتی که ملتی دیگررا سرکوب می‌کند، نمی‌تواند آزادباشد.»

اما کوششهای اندك برای بر قراری رابطه، کامیاب نشد. آلـن ساواری، مشاور اتحادیهٔ فرانسه، درسال ۱۹۵۲ به رهبرویت مین‌دست نیافت.«ژاك‌رافائل‌گگ»و پرفسور«بوهوی»دررانگون ماندند، و کوشش نهرو برای میانجیگری، به انگیزهٔ «ژان‌رو» که در کنار «فنربراك‌وی» به کنگرهٔ استقلال ملتها تعلق داشت ، اگر چه علاقه‌ای در نزد ویتنامی‌ها برانگیخت، لکن با علاقهٔ مردان مسؤل فرانسه روبرونشد .

فصل دهم ـ فاتح

درحالی‌که هو وجیاپ، که اکنون ژنرال جیاپ شده بود، حملهٔ متقابل را تدارك می‌دیدند، درسال ۱۹۵۳ درفرانسه این آرزو مدام‌بلند آوازترمی‌شدکه این تجربهٔ بسیارمشکوك جنك درهندوچین پایان‌گیرد. رفته رفته هرکس دریافته بودکه این لشکرکشی استعماری، نخست‌به جنگی داخلی وسپس به یك جنك ضـد کمونیستی مبدل شده بـود و اکنون چنان آغازگسترش‌کرده بودکه یك جنك جهانی تازه از آن‌به برخیزیدن تهدید می‌کرد. مرگ استـالین در مارس ۱۹۵۳ امکـانات دیپلماتیك تازه‌ای برای مناسبات شرق وغرب‌گشوده بود. می‌بایست‌بی چون وچرا چاره‌ای جز «راه حل بائودای» جسته شودکه پس از۱۹۴۹ تمـامی مسأله را فقط بغرنجتر کرده بود . اما هـوشی مین واقعاً چه

می‌خواست؟

این سوآلی بود که «سون‌لوفگرن»، روزنامه‌نگار سوئدی و خبرگزار مجلهٔ «اکسپرسن» در پاریس، و بسیاری دیگر از همقطاران او مطرح می‌کردند. پس از مباحثه‌ای در مجلس نمایندگان که در آن بر سر مقاصد احتمالی ویت‌مین بحثی شدید درگرفته بود بی‌آن که حتی یك سخنران هم بتواند ادعاهای خود را بر اطلاعاتی دقیق و تازه‌تر متکی سازد، لوفگرن چنین اندیشید که پرسشنامه‌ای برای هوشی‌مین فرستاده شود. او ازطریق سفارت سوئد درپکن، دراواخر اکتبر یك سلسله پرسشهائی را برای رهبرویت‌مین فرستاد که در آنها دروهلهٔ اول پایان احتمالی نبردها وراه حلی سیاسی مطرح گردیده بود.

در ۲۶ نوامبر لوفگرن پاسخی از هوشی‌مین دریافت کرد که به مراتب مساعدتر از آن بود که انتظارش را داشت. دراین پاسخ از جمله چنین آمده بود: «اگر مردم ویتنام به اسلحه دست یازیدند تا پس از هفت یا هشت سال قهرمانانه علیه پرخاشگری نبرد کنند، از آن‌روست که می‌خواهند ازاستقلال خود و ازحق خود برای زیستن درصلح به‌دفاع پردازند. مادام که استعمارگران فرانسه به جنك تهاجمی خود ادامه می‌دهند، ویتنامی‌ها نیزبه نبرد میهن‌پرستانهٔ خود تا پیروزی نهائی‌ادامه خواهند داد. لکن‌اگرحکومت فرانسه ازجنگ کنونی عبرت بیاموزد و برای مذاکرات آتش‌بس آماده باشد وبخواهد مسألهٔ ویتنام راازراههای مسالمت‌آمیز حل کند، آنگاه‌مردم ویتنام‌وحکومت جمهوری‌دموکراتیك ویتنام حاضرند پاسخی مساعد بدهند.» این اظهارات هوشی‌مین دوروز بعددر نشریهٔ «اکسپرسن» چاپ شد.

شاید این سطور ناروشنتر از آنهائی بود که درسال ۱۹۴۷ رهبران ویت‌مین به نشانی حکومت فرانسه فرستادند؛ لکن نگاشتن این سطور مصادف باهنگامی بود که فضائی توأم با انتظار و تلخکامی از جنگ غلبه داشت، بدان سان که به‌شیوه‌ای خارق‌العاده جلب‌نظر کرد. اما وزرات خارجهٔ فرانسه به‌لوفگرن رساند که «با آگهی کوچك درروزنامه نمی‌توان سیاست ساخت» ؛ سخنی که گویندهٔ آن «بیدو» بود. اما افکار عمومی فرانسه به حکومت «لانیل» اجازه نمی‌داد حتی کوچکترین فرصت را ازدست بدهد، حتی اگر امکان پیروزی آن بسیار ناچیز باشد. گذشته از این، در کنفرانس برلن که در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۵۴ با شرکت اتحادشوروی، آمریکا، انگلستان و فرانسه تشکیل شد، تصمیم گرفته شد دریك کنفرانس چهارگانهٔ دیگر، مسألهٔ آسیا موردگفتگو قرارگیرد.

در آن اثنا «رنه‌پله‌ون»، وزیردفاع فرانسه، می‌خواست ازمقاصدهوشی مین اطلاعاتی دقیقتر حاصل کند وازاین روبه «آلن‌ساواری» روی آورد. همان‌طور که یادآور شدیم ، این نمایندهٔ سوسیالیست در سال ۱۹۵۲ کوششی بیهوده کرده بود تاباهوشی‌مین تماس بگیرد. این بارنقشهٔ اواز طرف رئیس جمهوری تصویب شد، اما ژرژبیدو، وزیرخارجه، باآن مخالفت کرد. دلیل او این بود: «کارویت‌مین ساخته است. کوشش شما اعتماد را به آنها بازخواهدگرداند وتشویقشان خواهدکرد،» ساواری: «شما با این کار مسؤلیتی هولناك را به‌عهده می‌گیرید.» بدین ترتیب سه ماه ازدست رفت؛ وهنگامی که بیدو سرانجام وتوی خود راپس گرفت سرنوشت دین بین‌فو نزدیك به تعیین شدن بود . دخالت ساواری که در ماه نوامبر سودمند بود، اکنون معنایش را از دست داده بود . نمایندهٔ

سوسیالست دنبالهٔ سفرش را درمسکو قطع کرد.

گفتن این نکته دشوار است که هوشی مین در مذاکرات بزرگ مقدماتی برای تدارك کنفرانس برلن چه نقشی بازی کرد که در ۷ مه در ژنو آغاز شده بود ـ همان روزی که چریکهای تعلیم یافته به وسیلهٔ هوشی‌مین، دین‌بین فورا تسخیر کردند. سپس در ۹ ژوئن، کنفرانسهای دیگری به دنبال آن کنفرانس مقدماتی آمد که در آنها نمایندهٔ نظامی ویت‌مین آشکارا طرح تقسیم موقتی ویتنام را ارائه داد که سرانجام در ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ به تصویب رسید.

هرچقدرهم که اطلاعات ما ازمذاکراتی اندك باشد که ضمن آن رهبران ویتنام برآن شدند درمذاکرات ژنوشرکت‌جویند، هیأت‌نمایندگی خودرا تشکیل دهند ؛ وبا تقسیم کشورشان در صورت عقد پیمان صلح موافقت کردند؛ باز هم باید مرحله‌ای اززندگی هوشی‌مین را به خاطر آورد تا بتوان دریافت که او بود که در سوی ویتنامی نقش رهبری را بازی می‌کرد.

اکنون هنگامی که فرصتی فراچنگ آمده بود که پس از آنهمه خون وویرانی وفقر، روح ۶ مارس احیا گردد، رهبرویت‌مین را چاره ای جزآن‌نبود که تمامی وزنه‌اش را برای ازسرگرفتن مذاکرات به‌کار بندد. شاید می‌اندیشید که خود به اروپا سفرکند . انتصاب دوست و شاگرد او فام وان دونك به ریاست هیأت نمایندگی ثابت می‌کرد که وی تا چه حد این را ارزشمند می‌دانست که برداشت و اندیشه‌های او برای کارهای هیأت نمایندگی جمهوری دموکراتیك‌ویتنام حکم‌ضابطه را داشته باشد.

آنچه به تقسیم موقتی کشور مربوط است ـ کشوری که می‌بایست بعدها ازطریق رفراندوم دوباره متحد شود ـ می‌توان پذیرفت که فقط وفقط هوشی‌مین می‌توانست پس از پیروزی دین‌بین‌فو خواستار چنین فداکاری از اطرافیانش شود. همهٔ اقدامات آن روزی ویت‌مین. پیشنهاد های ماهرانه وتیزهوشانهٔ آن، سرعت گردش آن و مهارتهایش، آشکارا مهرهوشی‌مین را برچهره داشت.

وانگهی پرزیدنت مستقیماً به‌مباحثات دست انداخت. چوئن‌لای، پس از دیدارش با مندس فرانس دربرن ، به خاور دور سفر کرد تا با همقطارانش گفتگو کند وببیند که مردان رهبر آسیا چه می‌گویند . پس‌از دیدار با نهرو و «نو»، وی از ۳ تا ۵ ژوئیه درمرز چین گفتگوئی دراز با هوشی‌مین داشت وپس از آن که بانخست وزیرویتنام برسر حداقل شرایط برای بستن یك قرارداد به توافق رسید، به‌ژنو بازگشت.

در ۱۳ ژوئیه چوئن لای بار دیگر با مندس فرانس ملاقات کرد. هنگامی که رئیس حکومت فرانسه ازاو پرسید که رهبرویت‌مین را در چه حالتی یافته است، رئیس دیپلماسی چین با تبسمی ملایم پاسخ داد: «من درنزد همه کسانی که با آنان گفتگو کردم، متوجهٔ آرزوی صلح شدم.» و افزود: « هریك از دو طرف بایدگامی به‌سوی دیگری بردارد ، لکن معنای این سخن این نیست که تعدادگامها باید برابرباشد.»* این راخود هوشی‌مین هم می‌توانست گفته باشد ؛ زیرا این جمله خیلی به گفتار او

---

* عصرهمان روز فام وان دونك پیشنهادی تازه ازطرف ویتنام به‌مندس فرانس و«شوول» دادکه مذاکرات را دوباره به‌حرکت درآورد . باتقسیم کشور درمدار ۱۶ درجه ـ سپس برسرمدار ۱۷ درجه توافق شد.

شبیه بود.

گامهائی که مورد موافقت هو و چوئن‌لای قرار گرفت هر چه می‌خواهد باشد ــ به هرحال هواین را در ۱۵ ژوئیه به تصویب ششمین کنگرهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کارگران ویتنام رساند . خطابه‌ای که هو در این روز در برابر اعضای کمیتهٔ مرکزی ایراد کرد ، یکی از گویاترین سخنرانیهای اوست . مسأله برسریك پیام داخلی بود که هفت سال بعد منتشرشد. این سخنرانی آشکارا ثابت می کند که هوشی‌مین می‌خواست بدون اعمال خشونت‌آمیز به اتحاد دوبارهٔ کشورش دست یابد.

«درچنین موقعیتی شعار «مقاومت تاآخرین نفس» باید جای‌خود رابه شعار «صلح، اتحاد ملی، استقلال ودموکراسی» واگذارد. هنگامی که انسان مذاکره می‌کندباید ازهردوطرف برای دادن امتیازاتی‌عاقلانه آماده باشد. درگذشته می‌گفتیم که نیروی استعماری فرانسه بایدرانده‌و نابود شود ، اما اکنون با عقب‌نشینی ارتش خود در مهلتی تعیین شده موافقت کرده‌اند . درگذشته برای ما اتحادیهٔ فرانسه وجود نداشت . اکنون ما آماده‌ایم در بارهٔ شرکت احتمالی دراتحادیهٔ فرانسه برمبنای برابری وتصمیم آزادانه گفتگو کنیم.»

وهوشی‌مین، پس ازآن‌که تقسیم موقتی کشوررا، آنچنان‌که از طرف نمایندگان ویتنام در ژنو پذیرفته شده بود ، اعلام کرد ، افزود: «تحدید منطقه‌ها برای‌تجدیدگروهبندی‌نیروها، تقسیم کشورمعنی‌نمیدهد، بلکه بیشتر حکم اقدامی موقتی را برای رسیدن به اتحاد دوبارهٔ کشور دارد. آن هم میهنان ماکه تاکنون درمناطق آزاد سکنی داشته‌اند، دلیل

دارندکه ناخشنود باشند*. برخیها تصویر را سیاه خواهند دید، نومید خواهند شد و خواهندگذاشت که دشمنان ما استعمارشان کنند . ما باید به‌آنها توضیح دهیم که سود تمامی کشوراین است که وضع کنونی را تحمل کنند. این موجب افتخارآنان خواهد بود.ملت ازآنهاسپاسگزار خواهدشد.»

آیا این خطابی برای واژگونی یا خطابی برای شکیبائی بود ؟ ادامهٔ این سخنرانی عمو هو هنوز بهتر تمامی شخصیت ، برداشت و استراتژی اورا نشان می‌دهد؛ درحالی‌که نباید فراموش‌کرد این مردهم اکنون به یك پیروزی دست یافته بودکه دامنه‌اش درانتظارنبود.

«این اشتباهها ممکن است پیش بیاید: انحراف به چپ.سرمستان از پیروزی می‌خواهند حتماً به نبرد ادامه دهند . مانندکسی‌که از هول حلیم توی دیك بیفتد، آنان مسلم می‌دانندکه دشمن عقب می‌نشیند، بی آن‌که متوجهٔ مانور اوبشوند. آنان فرانسوی‌ها را می‌بینند ، بی آن‌که آمریکائی‌ها را ببینند. از عملیات نظامی به شوق می‌آیند و اثرگذاری دیپلماتیك راکم تخمین می‌زنند. نمی‌فهمندکه ما همراه بانبردارتش،در کنفرانسهای بین‌المللی برای همان هدف پیکارمی‌کنیم.با شعارهای‌تازه مخالفت می‌کنند، اینها را به‌مثابهٔ بیانیه‌های دست راستی می‌انگارندو به عنوان امتیازاتی نا اندیشیده تلقی می‌کنند . خواستهائی مبالغه‌آمیز عنوان می‌کنندکه دشمن نمی‌تواند بپذیرد. سراسیمه عمل می‌کنند ونمی دانندکه‌کلنجاررفتن برای صلح، سخت وبغرنج است. اگرما در برابر

---

* طبق موافقتنامه‌های۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۵۴ ویت‌مین تقریبا ۲۰ در صداز مناطق زیرنظارت خود را با بیش ازیك میلیون‌ونیم جمعیت تخلیه‌کرد.

گرایشهای چپ کوتاه بیائیم، به انزوا دچار خواهیم شد ، جدا ازملت خود وملتهای جهان وسرانجام کارمان بایك شکست پایان خواهدگرفت.

دست راستیها بدبینی منفی نشان می‌دهند وامتیازاتی غیر اصولی می‌دهند .منحرفان راست چون به نیروی خلق اعتمادندارند ، ازروحیهٔ نبرد اومی‌کاهند .خوگرفتن به رنج را فراموش می‌کنند وفقط خواستار زندگی آسوده و آرامند.»

این مباحثات درکمیتهٔ مرکزی «لائودانگ» در آستانهٔ امضای قراردادها، به‌غایت بارزبود ، پهنای استدلال و اشاره به‌چپها و راستها، مقام‌هوشی‌مین ومخالفان او را به روشنی نشان‌می‌دهد . هوشی‌مین در مباحثاتی طولانی و سخت برای مماشات ، علیه چپها پیکار کرد ـ وپیروزشد .

فقط یك اقتدار به راستی بزرگ وستایش‌انگیز بود که کامیاب شد این‌انسانهائی که‌باتسخیردین‌بین‌فو به‌یك‌کامیابی نظامی دست یافته بودند، پس ازهشت سال‌کوشش‌عظیم ومحرومیتهای هولناك ، اکنون دوسوم سرزمین ملی‌را کنترل می‌کردند وآشکارا می‌دیدند که چگونه اعتبارشان در منطقه «باثودای» مدام فزونی می‌گیرد ، آماده گردند به منطقه‌ای کوچکتر بازگردند که فقیرتر از مناطقی نیز بود که دوبازه می‌بایست تخلیه شود.

به علت عقدهٔ برتری که آن روزها بررهبران جمهوری ویتنام غالب‌بود، معلوم‌نیست که‌آرزوها یادستورهای‌دوکشوربزرگ‌کمونیست می‌توانست موجب مماشات گردد.

این‌چشمپوشی می‌بایست از داخل به‌دست‌آید ، آنهم به‌وسیلهٔ

مهمترین رهبران: هوشی‌مین در ۲۱ ژوئیه شخصاً در ژنو حضور نداشت، لکن روح او و دست هدایت کنندهٔ او احساس می‌شد.

هنگامی که در شب ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۴ خبر آتش‌بس به بیشه رسید، رهبر کهنسال را چه اندیشه‌ای در سر می‌توانست بود؟ احتمالاً می‌پنداشت که مانند مارس ۱۹۴۶ اکنون نیز هموست که بزرگترین سهم را داشته است، که پایان نبردها به‌چندین هکتار زمین می‌ارزد، که اکنون باید به تجدید ساختمان اندیشید، که دیر یا زود جنوب، دربست به اتحاد دوباره رأی خواهد داد.

چهل سال تمام کلنجار سخت، چه در زندانهای کومین‌تانگ و یا در کنار قبر سرباز گمنام زیر طاق نصرت پاریس، به او آموخته بود که هرگز نمی‌توان کاملا برد یا باخت.

هنگامی که چند روز پیش از آن، نگوین جیاپ خبر دین بین فو را به‌وی داد، هو به‌نرمی گفت: «پیروزی هرچقدر که بزرگ باشد، فقط یك آغاز است.»

در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۴، هشت سال پس از فرار به بیشه، پنج ماه پس از قضیهٔ دین بین فو و دو ماه پس از قراردادهای ژنو، هوشی‌مین سرانجام به‌هانوی بازگشت. وانگهی بازگشت او در آرامش تمام صورت پذیرفت، زیرا جشن پیروزی را برای جیاپ و ارتش توده‌ای برگزار کرده بودند. این یگانه جشن در اثنای آنهمه ویرانی بود.

اما هم‌سخن فرانسوی که پس از عقد پیمان صلح به دیدار ویتنام خواهد رفت، چه کسی خواهد بود؟ چند هفته پیش از آن، ژان سن‌تنی که سرگرم قایقرانی در سواحل ایتالیا بود، تلگرامی از طرف نخست‌وزیر

فرانسه دریافت کرده بود- اورا بیدرنگ به‌پاریس خواندند که از آنجا می‌بایست به‌فوریت رهسپار هانوی‌شود ، مذاکره کنندهٔ سال ۱۹۴۶، هندوچین‌و فعالیت خودرا درآنجا فراموش نکرده بود و طی ساعات دشوار ۱۹۵۳ر۵۴ انتظار آن‌داشت که«بیدو» یا «پله‌ون» اورا بدانجا خواهند فرستاد تادرشرایط خطرناك رابطه قطع‌شده را دوباره جوش دهد. واگر او از آن سرپیچیده بود که‌اندکی‌پیش از کنفرانس‌ژنونقش مامور بیدورا بازی‌کند، فقط بدان دلیل‌بود که‌دیگربسیار دیرشده‌بودو فعالیت‌وی ازهمان آغاز طرد می‌شد .لکن اکنون صلح فرارسیده بود واوازخود می‌پرسید که‌دوباره‌به‌هانوی‌رفتن‌فایده‌ای است.مندس‌فرانس به او فشارآور وسرانجام قانعش کرد.

در ۷ نوامبر کمیسر سابق جمهوری ، که اکنون فقط نمایندهٔ کل جمهوری فرانسه شده‌بود ،به‌هانوی‌وارد شد. روزبعد به‌دیدار عمو هو رفت.ازخود می‌پرسید که این همان‌هوشی‌مین خواهد بود ، همان کارهمیشگی‌را کرد: درحالی‌کهٔ اشك‌درچشم‌داشت،درآغوشش‌گرفت سن‌تنی‌فوراً به‌حکومت خود چنین‌مخابرهٔ کرد:« این کسی که من‌دیدم، به‌راستی هوشی‌مین است.» چقدر شایع کرده‌بودندکه هواصلادیگر زنده نیست.

مردان‌رهبری‌کنندهٔ ویت‌مین آشکارا از فرستاده شدن سن‌تنی به‌هانوی راضی بودومی‌کوشیدند رابطه با فرانسه را دوباره برقرار سازند؛ امری‌که‌بدانان امکان‌می‌داد دری را به‌سوی اروپاو غرب‌باز نگاهدارند ، به قیمتهای مناسب کالا بخرند و مهمترین بنگاههای « سرمایه‌داری » فرانسوی را روبراه نگاهدارند که البته می‌بایست

از طرف خلق کنترل شـود . ازاین گذشته می‌خواستند کارشنـاسان و تکنیسین‌های فرانسوی‌را به‌کشوربکشانند تانفوذفزایندهٔ چین وشوروی راکمی کاهش دهند . اما نه تنها ازژان سن تنی دوستانه استقبال شد ، بلکه هوودونگ به یکی ازهمراهان نظامی او، ژنرال بـوفور ، روزی گفتند : «ما خیلی‌با هم کلنجاررفتیم ، واکنون باید نیمه نیمه بایکدیگر همکاری کنیم.» وجیاپ به یکی دیگراز افسران فرانسوی‌گفت : «گناه آنچه روی داده‌است ، پنجاه‌و پنجاه به‌گردن ماوشماست . درآینده‌باید کوششهای دوجانبه به همین تناسب صورت پذیرد . » لکن بزرگترین دلایل دوستی به سن‌تنی ارائه‌داده‌شد . دربارهٔ اوازبزرگترین مهربانیها فروگذارنکردند . با وجود عنوانی فروتنانه وتکالیفی محدودکه پاریس ـ که خودبراثرقولهائی‌که به‌ناسیونالیست های‌سایگون‌داده بود، متعهد شده‌بود ـ به‌وی محول‌کرده بودوبه اونه عنوان وزیرمختاربلکه عنوان سرکنسول داده‌بود ، بازهم بانمایندهٔ فرانسه مدام‌به مثابهٔ مقدم السفرای هیأت دیپلماتیك رفتارمی‌شدکه درهرفرصتی درکناررئیس دولت جای می‌گرفت، وهنگامی‌که دریکی‌ازضیافتهای بیشماردرنمایندگی‌دیپلماتیك کشورهای شرق ، صده هوشی‌مین ناگهان‌متوجهٔ سن‌تنی شد ، ازمیان جمعیت راهی‌برای خودگشود وباآغوش بازبه سوی‌اورفت . سپس‌رو به‌لاوریچف ، سفیراتحاد شوروی ،کرد وازاوخواست چندکلمه‌فرانسه حرف بـزند . هنگـامی که دیپلمات شوروی ، معذب شد وپوزش خواست هوشی مین‌بلند خندید وگفت : «حتی فرانسه هم بلد نیست ، تعجب دارد !»

گاهگاه هوشی مین شبها به نمایندهٔ‌کل تلفن می‌کرد : «برای

شام‌بیائید ، ماتنها خواهیم‌بود وخواهیم توانست پاره‌ای‌ازاموررا گفتگو وحل‌وفصل کنیم !» لکن امورحل وفصل‌نشد . پاریس برای آنکه به‌خطر قطع‌رابطه باسایگون تن‌درندهد ،وبرای‌آن‌که‌تکلیف پرمسؤلیت ژنرال الی را درجنوب آسان سازد، جرأت نمی‌کردبا هانوی روابط رسمی دیپلماتیك برقرارکند وازپذیرفتن‌رسمی هیأت‌نمایندگی ویتنام‌درپاریس سربازمی‌زد ، وآنچه به شرکتهای بزرگ فرانسوی مربوط می‌شود ، اینان‌به‌شتاب شعبه‌های خودرادرویتنام‌شمالی منحل‌کردند ؛ نمیخواستند خطر مصادره را متوجهٔ خود سازندکه مائوچهارسال پیش درشانگهای بدان دست زده‌بود .

بدین ترتیب بودکه پس ازیك سال ، تفاهم با سن‌تنی وستاد او مدام‌روبه وخامت نهاد . بدون خوشبینی مبالغه آمیزمی‌توان پذیرفت‌که هورغبت مشخص خودرابه امضاءکنندهٔ پیمان‌مارس ۱۹۴۶ حفظ‌کرده بود ؛ لکن شرایط را قدرتی بیشترازاین رغبت‌بود . پرزیدنت هوپس ازهفت‌سال جنگ‌سفاکانه نمی‌توانست یك‌باردیگرمانند سال۱۹۴۶خطر کند واقتدارش را به خاطرتفاهم با فرانسهٔ دوروخود نگهدار درمعرض بازی‌بگذارد . خاصه‌ازآن روکه آشکارشده بودبه‌قولی‌که درژنوازبابت انتخابات برای اتحاد دوباره داده‌شده‌بود ، وفانمی‌شد .به ویژه فرانسه این‌تأثیررا برجای می‌نهادکه‌گوئی به‌درستی به مسؤلیتی آگاه نیست‌که به عنوان یگانه امضاکنندهٔ قرار دادهای ژنوبه وی محول‌گردیده‌بود ؛ این مسؤلیت عبارت ازآن‌بودکه سایگون وواشینگتن رامجاب‌کند که انتخابات ضروری است .

یکی ازآخرین تماسهای میان پرزیدنت هوشی مین وفرانسه‌ای

که در آن هنوز امیدی به برقراری مجدد رابطه وجود داشت ، هنگامی روی‌داد که یك‌هیأت نمایندگی سنابه‌ریاست میشله‌ولئوهامون درنوامبر ۱۹۵۵ ازهانوی دیدار کرد . این دونمایندهٔ سنای فرانسه آمده بودند تا امکانات استوارنگاهداشتن مناسبات اقتصادی وفرهنگی‌رابررسی کنند. آنان با پرزیدنت جمهوری دموکراتیك ویتنام‌گفتگوئی طولانی کردند ودریافتند که هوبا اشتیاقی توأم باحزن ، سالهای‌تفاهم بافرانسه‌را به یاد می‌آورد وعمیقاً متأسف است که شکاف میان دوکشورمدام بزرگترشده است ، بدان‌سان که به‌کوششی چندان‌بزرگ نیازنبودتا وی‌رابه پیشنهاد هائی‌جالب ترغیب‌کنند. اماچه می‌شد عرضه کرد، بی‌آن که‌درواشینگتن رسوائی به بارآید وبی آن‌که ازهانوی آوای اتهام خیانت برخیزد ؟ اینهابرای حکومت آن‌روزی‌فرانسه موانعی عبورناپذیربود .

تبدیل مأموریت سوم سن تنی به یك درام ، به موئی بسته‌بود ؛ درامی که‌اقبال‌اووفرانسه‌رابرای‌ازسرگرفتن گفتگوهاباهوویتنام شمالی برای‌همیشه ازبین‌می‌برد . دراکتبر۱۹۵۶ قیام‌دربوداپست‌علیه حکومت استالینیستی«راکوشی»، باحسن‌استقبال‌گروهی ازکارشناسان‌مجارستانی روبروشده بودکه به دستورحکومت خودمی‌بایست رفیقان ویتنامی را یاری‌دهند . اینان رویهمرفته هشت تن‌بودند ، لکن شوروشوق آنها به هیچوجه درپرده بروز نکـرد . پس ازشکست ایمر نـاجی ، حکومت مجارستان بدانان فرمان‌داد بیدرنگ به‌بوداپست بازگردند . چون این کارشناسان مجارستانی راسرآن نبودکه درمیهن خودبه شدت مجازات شوند ، ازهیأت نمایندگی فرانسه درخواست پناهندگی کردند .

سن تنی که درهمان وقت برای انجام مأموریتی درپاریس بود ، موافقت‌کرد . ودرحالی‌که مقامات ویتنام شمالی بازگرداندن آن هشت

نفررا به زادگاهشان‌به بوداپست اطلاع دادند ، یك کماندوی غیرمسلح فرانسوی آنان را ازراه فرودگاه‌به مقرنمایندگی فرانسه بازگرداند ، و سن‌تنی که‌به شتاب‌به‌هانوی بازگشته‌بود، درصددحفاظت ازآنان‌برآمد. دراینجابودکه هوشی‌مین‌خشمناك شد وهم‌سخن فرانسوی خودراتهدید کردکه به‌اقدامات اجباری دست خواهدیازید . سپس نمایندهٔ فرانسه‌به خبرگزار «خبرگزاری فرانسه» درهانوی تلگرامی دیکته کردکه‌درآن، پیشامدبدان سان‌که حقیقت داشت توصیف شده‌بود . همزمان بااین‌امر اوبه حکومت ویتنام اطلاع دادکه ، چنانچه بکوشد مجارستانیها را به زوربازگرداند ، بیدرنگ تمامی جهان‌را باخبرخواهد ساخت .

سن‌تنی ، بااستفاده ازفرجه‌ای‌که به‌دست‌آورد ، توانست تحت الحمایه‌های مجارستانی خود را دربشکه‌های خالی بنزینی جای‌دهدکه برای هیأت نظامی فرانسه درلائوس فرستاده می‌شد ، وآنان را به طور قاچاق ازکشورخارج سازد . هوشی مین با چنین نیرنگهائی میانه ای نداشت ، وهمهٔ مناسبات خودرابا سن‌تنی قطع کرد . بدین‌ترتیب‌بودکه سومین مأموریت مذاکره‌کنندهٔ سال ۱۹۴۶ پایان‌یافت، وهوحتی به‌سن تنی‌اجازه ندادکه ازاوخدا حافظی‌کند . به دیدهٔ هوشی‌مین ، سن تنی حاکمیت‌ویتنام‌رازیرپاگذارده‌بودوروابط‌دوستانهٔمیان ویتنام‌ومجارستان، این‌ملت برادررا به خطرافکنده‌بود .

سپس ده‌سال بعد، درمأموریت چهارم سن‌تنی، فضائی‌ازدوستی بازیافته حکمروا شده بود .

به‌این‌مطلب بعدها بازمی‌گردیم، هرچه هست، هشت مجارستانی ازسرنوشت ویتنام وازنقشی‌که فرانسه روزی شاید می‌توانست برعهده گیرد ، نقشی بسیارکوچکتربازی می‌کردند .

فصل یازدهم ـ «هوچو تیچ موئون نام»

روزپس ازپیروزیش ، هوشی مین ، رئیس ۶۴ ساله ، دررأس یك ویتنام موقتاً تقسیم شده ، درمیان ویرانیها وکشته‌ها ، دربرابرملتش قرارداشت .اکنون‌چه منشی‌داشت ،اکنون‌دامنهٔقدرتش تاکجامی‌رفت؟

هـرکس که اورا پیش از جنگ می‌شنـاخت واکنون دو باره می‌دیدش،پی‌می‌برد که اقامت‌طولانی‌وپرخطردربیشه‌های توین‌کوانگ به‌اوخیلی خوب ساخته‌بود. ژرارتونگاس ،درکتاب «دوزخ‌کمونیستی درویتنام شمالی» می‌نویسد :«اوازسال ۱۹۴۶، ده‌سال‌جوانتـرمی‌نمود . وقتی‌که اورا در برابر خود دیدم ـ گشاده رو، خندان و درخشـان از خوشخوئی، سرشارازززندگی ونیروـ باورم نشد .»

ومردی ازغرب‌که اورا ، پس ازآن‌که به‌قدرت رسیده بود ، از

همه‌بهتر می‌شناخت ، ژان‌سن‌تنی، مذاکره‌کنندهٔ سال۱۹۴۶ درهانوی، عقیده داشت‌که هودرست مانند سابق است ، سالم وسر حـال وبدوم نشانه‌ای ازپیری .

جنگ ، این یاآن اشتباهی‌که بروی‌گذشت ، خاصه جدید ترین موافقت برسرجدائی بخشی ازویتنام برای مدت دوسال ؛ اینها همه از حیث سیاسی به زیان هرکس دیگری تمام می‌شد ، وحتی‌فاتحه‌اش را می‌خواند . پاره‌ای درذهن خودمی‌دیدندکه اوهمهٔمشاغل دولتی راترك خواهدگفت،که دروجوداو،ازوپ*وگاندی، برلنین‌پیروزخواهند شد. شش ماه‌پس ازبازگشت اوبه هانوی ، مقام‌رئیس دولت ونخست وزیر ازیکدیگرجدا شده بودکه وی‌هردوی آن رابرعهده داشت ؛ وهوفقط بیشترپرزیدنت بود . می‌شد پذیرفت‌که فقط‌مقامی زینتی‌به اوداده شده است ، واواکنون ازشهرت قهرمانی سالخورده‌کام خواهد جست‌که در کنارآتش می‌نشیند وخودراگرم می‌کند.

لکن‌این حکم فرامـوش‌کردن تحرك باورنکـردنی اورادارد ؛ فراموش کردن نیروی افسـانه ای که بر گردش تنیده بود ، فراموش کردن ستایشی‌که خلق‌ازاومی‌کرد ـوفراموش‌کردن حوادث.اصلاحات ارضی ریشه داری‌که سراسیمه انجـام شد ، درسال ۱۹۵۶ جمهـوری ویتنام را تقریباًبه لب‌پرتگاه فاجعه‌ای‌کشاند . به شتاب ناخدای‌کهنسال را به‌کنارسکان دولت باز خواندند ، و او جانشین تروئـونگ چین ، دبیرکل حزب شدکه دراو مسؤل اصلی چپ روی‌های افراط‌کارانه را

---

* شاعرداستانسرای یونانی

می‌دیدند. درحقیقت بسیاری از کارهائی را که بااین‌مقام کلیدپیوند داشت، له‌دوان انجام‌داده بود که درسال ۱۹۶۰ رسماً دبیر کل شد . لکن بارزاین است که ، هنگامی که بحران دررسید ، حزب به شتاب عمو هورا فرا خواند ، زیرا مردم اورا می‌خواستند . حتی اگر بخواهیم بپذیریم که ستارهٔ اودرنزد ویتنامی‌ها روبه افول‌بود، لکن بازهم شهرت بین‌المللی هوشی‌مین ، اقتداراوواحترامی که درکشورهای دیگر کمونیستی ، و خاصه در سرزمین‌های غیرکمونیستی آسیا برایش قائل بودند ، کافی‌بود که وی‌را درمقامش بگذارند وشهرتش رانگاهدارند . مردی مانند نهرواورا چونان یك دوست می‌پذیرفت ،وهنگامی که اودر پکن دراین یاآن جشن‌انقلابی شرکت می‌کرد ، همواره درسمت راست‌مائو جایش می‌دادند . هنگامی که درسال ۱۹۵۹ دریك کنگرهٔ کمونیستی در پراگ شرکت کرد،همه‌تعجب‌می‌کردند که شرکت کنندگان‌باچه‌ستایشی برگردش حلقه می‌زنند .

هوبه صورت یك سبك ، به صورت یك مقتدای وابستگی به خلق‌درآمده‌بود. ازروش‌اوولحنی که بدان باکودکان واعضای حزب ، بامبارزان مقاومت یاسالخوردگان سخن می‌گفت ، دراینجابه مناسبات گوناگون یاد شده است ، لکن اگربخواهیم شخصیت او را بفهمیم ، ناگزیرازتکراریم .

درآثار منتخب او، بلافاصله پس ازاعلامیهٔ استقلال ، خطابه‌ای چاپ‌شد ؛ این‌نخستین اثری‌بود که هوشی‌مین به‌عنوان رئیس دولت در سال۱۹۴۵ نوشته‌بود . مخاطب آن‌سربازان یا اعضای حزب نبودند ؛ بلکه کودکان بودند . شاید این برای پاره‌ای‌کسان مسخره جلوه‌کند ،

لکن اگر بدانیم که خانواده درویتنام چه‌نقش بزرگی‌بازی‌می‌کند ،آنگاه این سطوررنگارنگ ، دیگرمسخره نمی‌نماید .

«کودکان عزیزمن !

امروز جشن‌نیمه‌پائیزاست.والدین شما فانوس‌کاغذی، زنگوله، فشفشه واسباب بازیهای بسیار دیگری خریده اند ، شما خوشبخت و خشنودید . شادی می‌کنید ، وعموهودرشادیتان شریك است . می‌دانید چرا؟ اول‌این‌که اوشمارا بسیاردوست دارد. دوم‌این‌که پارسال درهمین جشن نیمهٔ‌پائیزی ،کشورما هنوزدرخفقان بود وشما ، بچه‌های من ، هنوزبرده‌های کوچکی بودید ، حال‌آن‌که امسال‌ویتنام آزادی خود را به‌دست آورده‌است وشماصاحبان جوان‌یك ملت مستقل‌شده‌اید . امروز هرجورکه می‌خواهید تفریح‌کنید . امیدوارم‌که فردا برسردرس ومشق خود بروید . همهٔ شما الفبای ویتنامی را بلدید ؟ هرکس‌که بلد نیست بایدیاد بگیرد .

درجشن بعدی نیمهٔ پائیزمی‌خواهیم هم برای بزرگها وهم برای بچه‌ها سرگرمی بسازیم . عقیدهٔشما چیست ؟

امسال چیزی‌نداریم‌که به‌شمابدهم . فقط‌بوسه‌های صمیمانه‌ام را برایتان می‌فرستم .»

این‌خود یك قطعهٔ غریب ادبی است ! چنین چیزی ازاستالین ، چرچیل وبه طریق‌اولی ازدوگل برنمی‌آمد . اما هومی‌تواند آواهای تاریخی نیزسردهد ، مانندبیانیه‌ای‌که در ۲۰دسامبر۱۹۴۶ منتشرساخت‌یا

سخنرانی سیاسی که درفوریهٔ ۱۹۵۱ ایراد کرد . لکن این ازوپ رزمنده رادستورهائی نیزمی‌توان دید که در آوریل ۱۹۴۸ به گروههای نبرد می‌دهد. «چه باید کرد وچه نباید کرد .»

پس از آن که به‌رزمندگان هشدارداده بود که «به‌باغ وگیاه‌مردم ، خانه‌هاواثاثیهٔ آنهاصدمه‌نزنند، وماکیان‌زنده‌راباخودبه کوهستان‌نیاورند، دربرابر منبرنیاکان نخوابند وپای براجـاق ننهند ودرخانه‌هـا موسیقی ننوازند» ، اندرزداد که حکایتهای با مزه تعریف کنند ، بی آن که اسرار دفاعی‌رافاش سازند، به‌مردم الفباومعرفتهای‌متداول‌بهداشتی رابیاموزند. ودستورخود رابا ابیاتی چندپایان داد که ، به‌رغم متوسط بودن ، حاوی خردمندیهائی بودند :

«دردوازده نکته هیچ چیزدشوارنیست
هیچ میهن پرستی آنهارا فراموش نمی کند .
ریشه‌است که درخت راتوانا می‌سازد .
قلهٔ فتح‌برگردهٔ مردم استواراست .»

وسپس هنگامی که صلح دررسید ، هـولحن وشیـوهٔ بیانش را تغییرنداد ، وسبك اوهمچنان این‌رگه‌های خوش سلوکی مردم‌پسند را درخودداشت . اوشیوهٔ‌نگارش وگویش‌خود را نه‌تنها دربرابر کودکان وسالخوردگان ، بلکه درچیزهای جدیترنیزحفظ می کرد . در آغازسال ۱۹۶۰ مجلس ملی‌مبـاحثه برسرقانون اساسی جدیدرا آغاز کرد . هو فروتنانه برنیمکتی نشست وگوش گرفت ؛ پس از آن که همهٔ سخنرانان حرفهایشان را زدند ، برخاست وگفت : «خوب ، من‌هم می‌خواهم به شماچیزی بگویم : من‌این حرف راغیرقابل فهم‌می‌یابم ، آن‌دیگری را

توضیح ناپذیر و آن سومی را کمی ساده لوحانه .» نمایندگان به خنده افتادند، زیرا اشاره‌های او پرتوان و بدون هیچ تشریفاتی اداشده بود . سپس عمو گفت : خوب، «می‌خندید ؟ پس من بـرنده شدم . اگـر کسی بتـواند فضائی خوب برای کار به وجود آورد، همانا نیمی از مسائل حل شده است!» چند سال بعد در اجلاس نهائی کنفرانسی برای تغییر تربیت روشنفکران ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد : «امروز به شادمانی تدریس سیاسی خود را تمام می کنیم ...» «شادمانی» برای یك دورهٔ آموزش کمونیستی ، خاصه در کشوری محاصره شده ، البته که کلمه‌ای غریب بود . انسان باید هوشی مین باشد تا بتواند چنین چیزی بگوید و سپس در این شادمانی نیز سهمی داشته باشد .

شاید همبستگی خارق العادهٔ مردم ویتنام نیز از همین جا ناشی شود؛ یك همبستگی که در کلماتی ترجمان خود را می‌یابد که در مطبوعـات و تبلیغات ویتنام مدام تکرار می‌شود : « کو » ، یعنی ستوده ، و «بـاك» یعنی عمو .

«کوهو» را انسان همه‌جا می‌شنود، و پابه‌پای زمان رنجهای مشترك، این نامگذاری مدام اهمیتی بیشتر یـافت . چهرهٔ او که بـرای همه خوب شناخته شده است ، به صورت یك نوع تصویر اثیری قدیسان در آمده است .

تا سال ۱۹۵۸ هنوز تصویر جنگنده‌ای پنجاه ساله بود که همه‌جا نشان داده می‌شد . در اکثر این تصویرها ، او با سیاستمداران شوروی و چینی دیده می‌شد .

اکنون تصویر او تصویر سالخورده مردی با موهای وریش سفید ، با

گونه‌ای که به‌علت صلح زودگذر ژنو پیرشده بود ،که کمی بیگانه از جهان به جلونگاه می کرد وچنین می‌نمود که نبرد ویتنام را ازدیدگاهی تاریخی می‌نگریست .به مقیاس ویتنامی ،اونوعی لنین‌بودکه به‌اندازهٔ کافی عمر کرده بود که برنازیها غلبه کند ؛ یك گاندی که دوکش را ترك گفته‌بود تاکارخانه‌ها بسازدونبرد ومقاومت رارهبری کند .

«باوك‌هو» ـ عموهو.راستی چرا عمو؟ توضیحش‌شایداین باشد که این‌نامگذاری برای‌یاران بیست‌سال جوانترش مانند دونگ ، جیاپ ودیگران یگانه نامگذاری ممکن بود . آنه ، یعنی‌برادررا دربارهٔ هم‌سن وسالان‌یا همگنان به‌کارمی‌برند؛ ودونك چی ـ رفیق ـرافقط درحزب. بایدخاطرنشان ساخت که عموپس از کنفوسیوس درجامعهٔ ویتنام‌متداول شده است . «عمو» ، برادرمهترپدررا می‌نامند . عضوی ازخانواده که ازحیث وقارومنزلت ازپدربرتراست . سن درجامعهٔ ویتنام نقشی بسیار بزرگ‌بازی‌می کند. دربرابرسالخوردگان هیچ‌شوخی ، هیچ‌بی‌احترامی مجاز نیست . پیرمرد شخص اصلی یك سازمان‌اجتماعی بوده‌وهست ، که برمبنای زمین ، روستا وخانه استواراست ، ودرخانه ، شجره نامهٔ کانون‌راتشکیل می‌دهد . این‌یك فلسفهٔ کوچك‌وبسیارزندهٔ پیدایش‌گیتی است که انقلاب اصلابه حریم‌آن تجاوزنکرده است .

رنگ‌لطیف وپراز‌احساس کلمهٔ «باك» ، به خانواده مشروط‌است وترجمان عشق ، وبیشترازاین ،احترام‌است .سلسله‌مراتب‌خویشاوندی، دیگرچون‌گذشته سختگیرانه نیست، لکن‌همچنان‌پابرجاست . وانگهی پاره‌ای‌ازجامعه شناسان ویتنام ادعا می کنندکه کلمه عموهمان معنائی‌را نداردکه دراینجا گفته می‌شود ، بلکه باید درزبانهای اروپائی آن رابه

پدرترجمه‌کرد ؛ تقریباً بدان وجه‌که کاتولیك‌ها به‌کار می‌برند ، آنهم هنگامی‌که ازروحانی صومعه به عنوان پدرمحترم یاد می‌کنند . این تأویل‌به راستی به‌کلمهٔ باك‌نزدیکتراست ، زیرافقط درحوزهٔ خانوادگی به‌کارنمی‌رود . اماباوجوداین‌باید بسیارازآن پرهیخت‌که انسان از«پدر محترم ، هوشی مین» سخن‌گوید . «هو» درناخودآگاه ویتنامی‌ها با سرزمینی‌معنائی‌همسان داردکه‌هرکس‌خود را بدان‌وابسته‌می‌داند.مردی است‌که با هرمتجاوزبیگانه نبرد می‌کند ، مرد سالخورده‌ای است با ریشهای تنك‌که سی‌سال ازکشوردوربود وسپس بازگشت وسرزمین‌را درهشت سال‌دوباره تسخیرکرد .

لکن‌درپیوندمیان هووخلق‌ویتنام‌دوکلمهٔ دیگرنیزهست‌که همواره می‌توانشنید : «نگیا»و«هیو» .

معنای نگیابه مفهوم وظیفه بسیارنزدیك است . این‌آگاهی فردو گروه‌نسبت به‌آن چیزی است‌که باید انجام‌گیرد . پیوندنگیا میان هوو خلق‌اومفهوم‌تعهدی‌دوگانه‌است : ازیك‌سوایثار وفداکاری‌وازسوی‌دیگر وفاداری وانضباط . براین بستگی،بستگی دیگری‌نیزافزون‌می‌گردد‌که درکلمهٔ «هیو» به بیان می‌آید وآن را بهترازهمه می‌توان به «وابستگی کودکانه»برگردان‌کرد .

دریك کشور هیچ بنیادگذار دیگری ازسوسیالیسم را نمی‌توان تصور کردکه مناسباتی اینچنین با شهروندانش داشته باشد . ازوالتر اولبریشت‌که نپرس ! حتی‌رهبران راستین ملت ، مانند گومولکایا تیتو بدان‌نمی‌اندیشندکه تااین حدپیش‌بروند . ودرپکن «اندیشه‌های مائوتسه تونگ» چیزی‌آنچنان والاوتواناست‌که برای‌کارگزاران اووهمهٔ‌کسانی

که این افتخاررا دارند آن اندیشه‌هارا به‌توده‌های مسحورانتقال دهند ، مایه‌افتخاراست . بایدتاکوبا رفت تابتوان گفتگوئی رامیان تودهٔ مردم‌و رئیس تصورکرد ، رهبری که به‌همان آندازه‌ساده وصمیمی است . اما کاستروبااینهمه «بالاترین‌رهبر» است‌نه «پسرعموفیدل» .

درحال حاضرهیچ رهبرجهان برای ملتش درعین حال‌مخترع و حافظ ، مبدأ وجهت ، نظریه وعمل ، ملت وانقلاب ، همدم وکمیسر خلق ، عموی خوب وسردارجنگی نیست .

دراینجابایداز«شیرین کاریها»بسیاراجتناب کرد ، باآن که‌خود هو تاحدی بدان تمایل دارد . هرگزنبایدفراموش کردکه این‌قدرت از«لوله تفنگ ناشی شده است» ، تفنگی که بیشتر ازیك گلوله شلیك‌کرد .در شمال این ناسیونالیست‌های ضدکمونیست «دای‌ویت» وکاتولیك هاکه ازسپتامبر۱۹۴۵ تاژوئیه۱۹۴۶، ودرجنوب‌این تروتسکیست‌ها وهوآهائو های سرکش بودند که طعم سختگیریهای عمو هو را چشیدند که می‌تواند به پدری سختگیر ومجازات کننده مبدل گرددکه چیزی جز انقلاب نمی‌شناسد .

درهمان‌سال ۱۹۵۵/۶۵ اصلاحات ارضی آنچنان شدیدوپرتوان انجام‌گرفت که‌بخشی از«نگه‌تین» ، به عبارت‌دقیقتراسقف‌نشین«زادوآی» ـ این ایالت‌فقیراما مغرورکه‌هودرآن زاده‌شدودرسال۱۹۳۰ «زو ـ ویت» ازآن برخاسته بود ـ یك‌باردیگربرخاست ، لکن نه‌علیه ماندارین های آزمند ، مهاجمان شمال یا استعمارگران فرانسوی ، بلکه علیه قدرت مطلق رهایبخش . سرکوبی‌این قیام ، خارق‌العاده سخت‌بود ومقامهای

رسمی درهانوی درسال ۱۹۶۰ اعتراف کردند که بریك سوم آن کسانی ناروائی رفت که به «عنوان اربابان فئودال» محکوم شده بودند .

سال بعد پس از تصفیهٔ شورش روشنفکران ، نظمی تازه دررسید که حتی مردانی مـانند «تران دوك تهائو» رادرمعرض حمله قرارداد ، همان کسی که سارتر اورا بسیارارج می نهادودرپاریس یك مسیردرخشان فلسفی درانتظارش بود ـ پیش ازآن که درسال ۱۹۵۱ به بیشه‌های ویتنام برود. هوریاست جلسه نهائی« دورهٔ تجدید آموزش» رادرژوئن ۱۹۵۸ نیز داشت . صدگل چیده شد . اکنون می توان پرسید که رهبر کهنسال تاچه حدطبایع زودجوش راترمزمی کندویارانش رادرپناه می گیرد، دراین نوع حکومت ـ هرچندهم که به‌میزانی اندك می توانست تماس مستقیم باتوده‌ها برقرار کند وقدرتش را محسوس سازد ـ رهبرقدیمی براثر معتقدات مردم ، به نحوی خود انگیخته ازتمام اشتباهات رژیم تبرئه می گردد . این همواره اطرافیان ومجریان ومشاورانند که باید بارهمهٔ گناهان رابه دوش بکشند . در مورد هوشی مین درست چنین است که گـذشت ، لطف شخصی ، مهربانی ، اقتدار و مهارت، تشکعشعی قیاس ناپذیر به وی می‌دهد .

یك امتیازدیگردرمحبوبیت هوشی‌مین، پیوندمدام میان اووحزب است متمایزازهمه قافله‌سالاران ملتهای نوخاسته ، هوشی‌مین راشهرتی است که براثرگذشته‌اش، نبردهایش وشخصیت افسون کننده‌اش تشکیل شده‌است وبرلائودونگ وکادرهای اوتأثیری‌مدام برجای می‌نهد . البته که ارگان‌های حزبی ، تمامی دستگاه کلاسیك تبلیغاتی رامدام‌به سود هوشی‌مین‌به حرکت درمی‌آوردند ـ بامقاله‌ها درمطبوعات ، باسرودها

وجشنهای سالروز ، لکن دراینجا نمی‌توان ازیك التهاب عصبی ونه‌از یك الوهیت سخن گفت .

همهٔ این امتیازاتی که دراختیارهوشی مین قرارداد ، ازراه‌نادانی غیرقابل درك‌مخالفان خارجی او تقویت می‌گردد . اگرحاکمان فرانسه درائنای۱۹۴۶و۱۹۵۴این‌همه‌اشتباهات‌زیادوبزرگ وعجیب‌نمی‌کردند، شهـرت اوهـرگـزبدین پایـه‌ازعظمت نمی‌رسید. واگربمب‌افکنهای آمریکائی ، هرروزجانشین ناپذیری‌اورا به‌نمایش نمی‌گذاشتند ،قدرت اوهرگزاینچنین دست‌نخورده‌نمی‌ماند و درخشش قهرمانانه وپدرانه‌اش اینچنین تجدیدنمی‌شد .

نفوذوکمال قدرتی‌که اودارد ، فقطازراه تبسم ، سخنان شیرین ونوازش‌کودکان ، استورداشتنی نیست. هومظهراقتداری مؤثراست‌که از رئیس منطقه گرفته تا مشاور ایـالتی و رئیس دولت ، از دبیـرکل حزب گرفته تا سر فرمـاندهٔ ارتش ـ تمامی ویتنام شمـالی را همبسته نگاهمیدارد ؛ اقتداری که پس از ۱۹۶۵ به صورت سلاح وزرهپوشی برای‌کشور درآمد .

اما عمل اوبه دشواری رؤیت پذیراست‌وتأثیرسیاسیش را مشکل می‌توان‌توصیف‌کرد. پیش‌ازآن‌که بمباران‌آمریکائی‌اقدامات‌احتیاطی‌را ضرورسازد ، اودرهانوی وپیرامون آن زندگی شگرف چادرنشینانه‌ای داشت ، گوئی‌ماتم زمانهائی راگرفته است‌که دربیشه ، درسنگلاخها و کلبه های «کائوبانگ»و«نوین کوآنگ» خانه‌گزیده‌بود .هنوزگاهگاه فرمانداران سابق‌فرانسه رادرکاخ می‌پذیرد ، لکن برتر آن می‌داندکه در انتهای‌باغ، آنجاکه‌گل‌وگوجه فرنگی می‌کارد، درخانهٔباغبانی زندگی

کند تا در این کاخ مجلل . و در همینجاست که گذاشت در ۱۹ مه ، روز تولدش ، از او عکس بگیرند، و در همینجاست که روزنامه‌نگاران خارجی را که با او دوستی دارند ، به حضور می‌پذیرد .

لکن این «کنج عزلت» فقط یکی از آن جاهائی است که این آدم خستگی ناپذیر استراحت می‌کند . یك عبای کتانی ، یك شال گردن ، صندلهای لاستیکی ، یك عصا و یك ماشین تحریر سفری ، این است دارو ندار کسی که برای خدمت به امر انقلاب سفر می‌کرد ، که به شکرانهٔ سفر های جهانیش طی این قرن ، مردمش را بیدار کرد و دولتی را بنیاد نهاد .

نمی‌توان به دقت گفت که در سال ۱۹۶۴ اقتدار و اعتبار هوشی مین چه وضعی داشت ، اما بنا بر گزارش‌های یك مشاهده گر سوسیالیست و عالی که تازه از هانوی آمده بود، وضعی چندان مناسب نداشت . لکن دو سال بعد تهدید یك قدرت بیگانه ، پدر ملت را دوباره اجتناب ناپذیر ساخت.

همواره در ۲ سپتامبر جمهوری ویتنام روز استقلال را جشن می‌گیرد. اما در سال ۱۹۶۶ جشن به علل امنیتی ناگهان جلو افتاد . دیپلمات‌ها و روزنامه نگاران فقط دو روز قبل با خبر شدند تا راز را بهتر بتوان نگاهداشت .

مخبر خبرگزاری فرانسه ، رافائلی ، در این باره گزارش می‌دهد: «هنگامی که هوشی مین ، با عبای سفید روشن و کمربندی ساخته شده از لاستیك کهنهٔ اتومبیل، صندلهای لاستیکی، چهره‌ای بازو تبسمی برلب، آشکارا با حالت ضعف وارد شد ، همهٔ ساکنان تالار کف زدند . امسال این برای نخستین بار بود که هوشی مین در برابر عام ظاهر شد . پشت سر او

پنج مرد بزرگ رژیم قرارداشتند ـ فام وان دونگ رئیس حکـومت ، نگوین جیاپ سرفرمانده ، لەدوان دبیرحزب ، متروئونگ چین‌رئیس پارلمان ، ونگوین دوی‌ترین وزیرخارجه .

برجایگاه کوچك باپنج ردیف صندلی ، تقریباًسی‌نفری پشت‌سر رهبران گردآمده‌بودند که بسیاری ازآنان‌فرماندهی‌لشکرهائی‌رابرعهده داشتند که درجنـوب پیکارمی‌کنند ویـا درشمـال آماده ایستاده اند . رویهم تعدادکسانی‌که میان گلها وبادبزنهای برقی‌گرد آمده بودند ، به چهل نمی‌رسید . جریان به سبك روسی شروع‌شد ، یعنی‌پیشاهنگان با دستمالگردن سرخ به‌بزرگان‌گل‌هدیه‌کردند. سپس تشریفات به‌شیوه‌ای ویتنامی و خانوادگی پایان یافت، با سه موج ازدستهای برافراشته ، به شیوه‌ای درست نظامی، اهریمنان‌امپریالیست رانده شدند وسپس سرود جبهه، «ماپیروزخواهیم‌شد»خوانده‌شد.

جیاپ ، باچهره‌ای درخشان دراونیفورم مشکی ژنرالیش ، بایقهٔ باز، بادستهایش نوازندگان راهمراهی می‌کرد . سپس دونگ به رهبر ارکسترنزدیك شدوگفت : «همهٔ جهان می‌داندکه ماپیروزخواهیم شد . منظورم این است‌که می‌توانیم سرود را یك باردیگربخوانیم . » سپس رفته رفته سرشت جشن تغییرکرد و جلسهٔ سیاسی به جشن نیاکان مبدل گردید. هوشی‌مین‌به‌ریش خوددست‌کشید، روبه جمعیت‌کرد وبیدرنگ تماس‌به وجودآورد . درفضائی توأم‌باستایش همگانی‌گفت : «صفوف اول خیلی‌بلند سرودنخواندند .»

مسؤلان امنیت ، با دغدغه به ساعت نگاه می‌کردند . رهبران

ویتنام‌شمالی با اسفی آشکار ودرهلهلهٔ شادی حاضران رفتند . در بیرون تاریکی عمیقی حکمروابود . سایه‌هابه شهرروآوردند وآدم‌می‌پنداشت که دربیشه است .»

بدین سان هوبا اطرافیان محرمش دیده‌شدکه ازچهل‌سال پیش ، از«تان‌نین» درکانتون‌گرفته‌تا «باك‌ـ بو»و«توین‌کوآنگ»، آنان‌راتربیت کرده‌بود . اگر«پیشوای»کهنسال برهنرتماس باتوده‌ها چیرگی بیشتری داردتابرنوسازی مارکسیسم، اگراوبرای آوردن بدعتها قریحه‌ای‌کمتر ازانتشار دکترین‌ها دارد ، بااین همه باید اعتراف‌کردکه اودر استوار نگاهداشتن تعادل‌میان یك‌گروه باعقاید بسیارگوناگون ، مهارتی خارق العاده دارد . ودرست همین است‌که برلوامکان پذیرمی‌سازد تا ثباتی را حفظ‌کندکه درتاریخ انقلاب نوین بی‌همتاست .

ترکیب حکومتی‌که درآغاز۱۹۴۶ درهانوی ، هنگام مذاکره با ژان سن‌تنی و«لئون پینیون» وجودداشت وسپس هفت سال‌تمام جنگ را علیه فرانسه رهبری‌کرد ، امروزنیز درعمل همان است‌که بود . فقط «تران هوی‌لیو» ، وزیرتبلیغات ۱۹۴۶ ،که دراین‌اثنا وظیفهٔ پژوهشهای تاریخی را برعهده‌گرفته است ، و له دوان ، دبیرکل حزب که درسال ۱۹۴۶ کمیسر سیاسی در جنوب بود ، در سال ۱۹۶۱ دیگر بدان تعلق نداشتند .

فام وان دونگ‌که‌امروز در رأس‌حکومت قراردارد وتمامی بار دستگاه دولتی بردوش اوست ، همچنان‌که عهده دار تمامی خطرهای کنفرانس‌های «فونتن‌بلو» وژنونیزبود ؛ و نگوین جیاپ ، آفریننده و

استراتژارتش‌سرخ ویتنام ، نزدیکترین همکاران عموهوبودند وهستند.

نقش‌له‌دوان که تقریباًده‌سال است‌دبیر کلی حزب را برعهده‌دارد، یکی اززینت‌های دستگاه ورزمندهٔ‌سابق ، درخورتوجه است . اویگانه کسی است‌که هوشی مین ازپای تابه سربه تعلیمش نپرداخت . دیگر تروئونگ‌چین است ـ یك روزنامه نگارو یك آدم مکتبی ، سلف له‌دوان‌به‌عنوان‌دبیر کل حزب‌کمونیست ویتنام‌ورئیس‌کنونی کمیتهٔ‌دائمی مجلس ملی ، که پس از «تون دونگ تهانگ . سالخورده ، معادل پرزیدنت ، اما قبل از نخست وزیر ، در سلسله مراتب دولتی شخص سوم است .

درمهمترین دستگاههای دولتی «نگوین دوی‌ترین» ، رئیس‌سابق برنامه‌ریزی ووزیرخارجهٔ‌کنونی (پس از۱۹۶۵) ؛ وفام‌هونگ ، معاون نخست وزیر ودست راست فام وان‌دونگ ، تااندازه‌ای نورسیده‌اند . «فام‌هونگ» قبلا دربیشهٔ جنوب‌بود .

اعضای دیگردفترسیاسی‌اینهاهستند : له‌دوك‌تهو ، یك تئوریسین بسیاردرخورتوجه وکمیسرسیاسی ارتش ؛ ژنرال «نگوین چی‌تهای» ؛ «له‌تهان نگی» ، وزیرنقشه ریزی که درسال ۱۹۶۶قراردادهای مسکورا امضاءکرد ؛ و«هوآنگ وان‌هوآن»که درپایتختهای مختلف سفیربود و درمذاکرات ژنو نیز شرکت داشت . همهٔ اینها «بلشویکهای قدیمی» هانوی‌هستند ، مانند «اونگ وان خیم» ، رزمندهٔ‌سابق بیشه‌ها درجنوب که نخست،وزیرخارجه بودواکنون وزارت‌کشوررا برعهده‌دارد ؛ و یاران «نام‌ـبو» : پزشك ووزیرکنونی بهداری،دکتر«فام نگوك‌تهاش»و خانم «فان‌وام باش» ، رئیس دیوان عالی‌کشور .

همین استمراررا درنزددیگر رفیقان‌راه می‌توان‌یافت : «هو آنگ مین جیام» وزیرفرهنگ که سابقاًوزیرخارجه بود؛ فان‌آن وزیربازرگانی خارجی که‌به هیأت‌نمایندگی ویتنام درژنوتعلق‌داشت . یك ضرب‌المثل ویتنامی می‌گوید : هنگامی که انسان از یك گدارمی‌گذرد ، اسبهایش راعوض نمی‌کند ؛ واین خیلی با سبك‌کارهوشی مین متناسب‌است ؛ و جمهوری‌دموکراتیك ویتنام‌دراین‌بیست سال اخیرازگدارهائی خطرناك می‌بایست بگذرد .

پس ازمیان یك‌گروه حکومتی اینچنین مستقروهمبسته ـ که البته همچنان‌که از نزاعهای میان چین وشوروی وتأثیرات آن برهانوی بر می‌آید ، همواره اتحاد نظرندارد ـ چگونه می‌توان یك‌یا چند جانشین احتمالی برای هوشی مین برگزید ؟ زیرا هو یك داور است ، مردی است‌که همه چیزرا از جامی‌کند ؛ میانجی بزرگی‌است درمیان ملتی که سرنوشت‌خود را به‌نبردی‌بیکران‌سپرده‌است وباید دررژیمی‌سختگیر ، دشواروا‌غلب خشن زندگی‌کند .

قاعدتاًباید فراخور مکانیسم حکومت ، له دوان دبیرکل حزب، دروهلهٔ نخست‌به عنوان جانشین هوشی‌مین مطرح‌گردد . اما ارتش نیز رهبرانی برجسته ومحبوب دارد ، مانند «نگوین چی‌تن»وخاصه‌جیاپ. به همین اندازه نیزنمی‌توان ازفام‌وان دونگ چشم‌پوشیدکه چهل سال است به‌اصطلاح همزادهوشی مین‌است وعجیب ماهرانه عمل‌می‌کند و خودراها دولت‌یکی احساس می‌کند .

آیااصولا به راستی‌کسی هست‌که بتواند جای‌هوشی مین‌بزرگ رابگیرد؟هودرصحنهٔسیاسی برجستگی‌بزرگی‌داردوبه‌این‌برتری‌خودآگاه

است . هنگامی که درپایان ماهمه ۱۹۴۶ باژنرال سالان به پاریس پرواز می‌کرد ، هواپیما در«رانگون» اقامتی طولانی داشت . دردل‌شب ، هو وارد اتاق شد وبه آرامی به داخل پشه بند رفت وخوابید . سالان‌ازاو پرسید : «آقای‌پرزیدنت ، ازاین حیث دغدغه‌ای ندارید که‌این مـردان جوان واهل‌عمل ، مانند جیاپ وتروئونگ چین را مدتی‌درازتنها برسر کاربگذارید ؟

هوپـاسخ داد : «آنان بدون من چه می‌توانند کـرد ؟ همهٔ‌اینها آفریدگان من‌هستند » این‌همـان شخصیت چندسویه ودرخشـان است ، همان سنخ کمونیست‌هائی رمانتیك وعاطفی‌مانند «کارل‌رادك»و«ویکتور سرژ»که هردورازشخصیت‌خویش رابا خود به‌گوربردند . برای آن‌که چنین‌انسانی‌شکل‌بگیرد ، به‌تجربه‌ها وآزمونهای بیشمار، به‌یك جوانی توأم‌با خلجان والتهاب دریك‌پیرامون تحقیرشده وبه‌یك دوران‌آموزش سخت درمیان روستائیان یك‌کشوروا پسمانده نیازاست . آدم‌بایستی در پاریس معجزه‌آسا ودرعین حال‌اندوهبارپس ازجنگ اقامت‌کرده باشد وبا رفیقانی محشور بوده باشدکه درعین حال درشمارآخرین «چهل و هشتمی‌ها» ونخستین «لنینیست» هابودند ؛ باید زمانی درازجلای وطن کرده‌باشدوازهمکاری بامردان‌انقلاب اکتبربهره‌مندبوده‌باشد .گرسنگی وزندان ، اغواگری نوع چینی ، جنگ چریکی درکـوهستان ، صعود به قدرت ، ترورتحمل شده‌وترورروا داشته وسرانجام پیروزی ، برای تشکیل چنین شخصیتی ضروراست ...

انسانی راکه اینچنین براثرعمل ، نیرنگ وقدرت شکل گـرفته است ، نمی‌توان ازیك زاویهٔ دیدمعمولی نگریست . رژیم تحمیل شده

برمردم ویتنام‌شمالی هرچندهم‌که بیرحمانه باشد ، بازهم نباید فراموش کرد که هوخودرا باهم‌میهنانش تاچه حدیکی می‌دانست وچه پیوندهای یگانه‌ای‌باآنان تنید . صدها بارتوصیف کرده‌اند که اوچگونه مهربانانه بامردم‌سخن می‌گفت وبدانان‌پدرانه اندرزمی‌داد ، چگونه پرتقال وآب نبات میان‌کودکان پخش می‌کرد. مسخره‌است اگرادعاکنیم‌که همهٔاین کارها اصالت داشت ویك‌کمدی نبود . این‌مردرا دقیقترازآن‌توصیف کرده‌اندکه بتوان باور داشت اوخود انگیخته رفتار می‌کند ؛ ودستمال بزرگ وقرمزاوبه دفعات بسیار ، اشك ازچشمهای خشکش زدود .

این درست یکی ازگمراه‌کننده‌ترین رگه‌های هوشی‌مین است . این آمیزهٔ‌کمدی ، مهربانی‌گمراه‌کننده وکردارمردی جهاندیده، دراصل اورابه صورت یك چینی درمی‌آورد تایك‌ویتنامی . انسانهای‌اهل«انام» و«تونگ‌کینگ» معمولاساده واحساساتی هستند؛ رمانتیسم‌آنهابه‌نحوی جوشان بروزمی‌کند ، آنهم‌به محض آن‌که انسان‌بفهمد چگونه غشای نازك‌ادب ونزاکت سنتی‌را بشکافد . هرکس‌که جیاپ‌یا فام‌وان دونگ راشناخته‌باشد ، نمی‌تواند این‌را انکارکند . دراینجاما درست مردانی را برگزیدیم‌که درشمار نخستین شاگردان هوشی مین سالخورده‌اند ؛ مردانی که بر موازین لنینیستی شکل گرفته‌اند . اینها فقط جوانتر از هوشی‌مین هستند .

هرگز نمی‌توان به دقت‌گفت‌که هوکجاکمدی راآغازمی‌کند یا پایان‌می‌دهد . اوهمواره کارگردان خوداست ؛ چنین‌بود وضع‌هنگامی که اودرسال ۱۹۴۶ درفرانسه اقامت داشت . در ضیافتی در شهرداری پاریس ، نخست نه چیزی خورد ونه نوشید . سپس چنین می‌نمودکه

لختی اندیشیده است . سیبی‌زیبا راگرفت ودربرابرچشمان شگفت زدهٔ پرزیدنت «ورنیول» آنرا درجیب نهاد ، چرخشی کرد وسیب رادرمیان هلهلهٔشادمانی پاریسی‌ها به‌دختری کوچك هدیه‌داد . یك‌بازیگرهرچقدر هم‌که خوب‌باشد ، امانباید فراموش کردکه همواره یك‌کارگردان است که قریحه‌های نهفته اورابه ظهورمی‌رساند .

اوهرچند هم‌که زیرك باشد ، بازهم می‌توان درلحنی‌که با هم ـ میهنانش سخن می‌گوید ، دوستی صادقانه وصداقتی عمیق را دریافت . حال‌که اینقدرکلمات ونوشته های هوشی مین را نقل‌کرده‌اند ، چراما به‌نقل نامه‌ای دیگرازاونپردازیم :

«برادرزاده‌های من ، اکنون شمابه سنین عقل رسیده‌اید .
عموی شما ازاین حیث بسیار خرسند است . من در این پائیزنامه‌ای دوستانه برای شما می‌فرستم وشما برادر زادگانم ر اکه در ایالتهای دور یا نزدیك زندگی می‌کنید ، صمیمانه می‌بوسم . در نزدیکترین آبادیها و دور دسترین روستاها، خوراك‌کافی وپوشاك‌گرم است .
هم میهان ما پیشرفت می‌کنند وبه جلو می‌روند ..
درآن فراز ، درمیان ابرها .
پرچم پیروزی به اهتزاز درآمده است .
برادرزادگان من ، شادمانی‌کنید .
ومن ، عموی شما ، ازاین حیث‌کمتر برخود نمی‌بالم .
به شما می‌گویم . خزان ایندهٔ ما هنوزفرخنده ترخواهد بود .»

شایدبتوان‌براین‌لحن‌پدرانه خندیدکه درست دریك‌سیاست سرخ انسان‌رابه یادغزلسرائی دربارهٔ‌گل‌وبلبل می‌اندازد .لکن چنین‌نمی‌نماید

که این‌برای مردم ویتنام خنده‌آورونابجاباشد . یکی ازوزیران سابقش روزی‌گفت : «اگر اوهنوزهم استاد بزرگ است ، دلیلش این است‌که هیچ‌ویتنامی دیگری نمی‌داند چگونه اقتدارسیاسی رابالطف دلخواه‌عام پیوند بزند ، وبرای آن‌که هیچکس دیگر بلد نیست یك مرد استـوار حزبی ودرعین حال یك ویتنامی‌فرهیخته ، هوشمند واحساساتی‌باشد .»

درپیوند مستقیم میان‌هوومردم ویتنام‌که ازبستگی شخصیتهاباتودهٔ مردم بسیار متفاوت است ، چیزخاصی وجود داردکه احتمالا جـانشین ناپذیراست . به‌کفایت ، شیوهٔ خانوادگی اورایادآورشده‌اند ، اما باید برخصلتی دیگرنیز تکیه‌کردکه براقتدارولطف افزوده می‌گردد ، یعنی برآن نیروی اقناع کننده ای‌که اودر برابر شهـر وندانش دارد . چنین استعدادی‌رگه‌هائی‌استبدادی‌درخوددارد‌واحتیاط وخودداری را ایجاب می‌کند،حتی‌به‌هنگام‌نبردهائی‌موجه‌وقهرمانانه‌که‌اوآن‌رارهبری‌می‌کند . امایك چیزرانمی‌توان درنزدهوشی مین‌انکارکرد : تمایلی‌شدید به‌قانع کردن ، یعنی‌گرایشی بسیاردموکراتیك‌که برترآن می‌داندبرهان بیاورد تازوربه کاربرد .

من اورا در۷ مارس ۱۹۴۶ در هانوی دیدم‌که چگونه در برابر جمعیتی رام‌نشدنی، بدبین‌وملتهب قرارداشت ومی‌کوشید توافقشان را با قراردادها جلب‌کند . اومی‌توانست این سیاست موقتاًنا مقبول را به سادگی در بخشنامه‌ای به اطلاع مردم برساند ، لکن می‌خواست ایقان خودرابه شهروندانش نیزتزریق‌کند، همچنان‌که چندماه بعدبه مهاجران ویتنامی درپاریس ، درستی سیاست خودرا پذیراند ـ به‌همان‌کسانی‌که این‌سیاست‌رابه‌عنوان «سیاست ورشکستگی» و«سیاست‌فروش یکجا» به

باد انتقاد گرفته بودند . شاید این اعتیاد به اقناع کردن وازجابرکندن تودهٔ مردم ، دلیل آن‌است که او به ساده‌کردن وتعمیم بخشیدن ارزشی آنچنان بزرگ می‌داد .

درآن روزی که تحول جنگ وافکار عمومی آمریکا واشینگتن رامجبورخواهدکردکه مقاصد وهدفهای ویتنامی‌هارابه مثابهٔامری جدی وتغییر ناپذیر بشناسند (البته بی‌آن‌که با فراخواندن بیدرنگ نیروهای آمریکا موافقت‌گردد وازوسائل فشار وچانه زدنها چشمپوشی شود) ، عموهورا هنوزشکننده تروهنوز مهربانتر خواهیم دیدکه دربرابرملنش ظاهرمی‌گردد تا «صلحی شرافتمندانه»رابرای ذائقهٔ اولذیذ سازد :

ودرتریبونی که به تصویر اومزین است ، می‌توان این‌کلمات را خواندکه‌تودهٔ مردم‌نیزسرود خوانان تکرارمی‌کنند: «هوچوتیچ موئون نام» ـ هزارسال‌عمربرهوشی مین‌باد !

هوشی مین افسون این آخرین نامهای بسیار ومستعار « نگوین تهات‌تهان» ، به ظاهردرجنوب کشور ، آنجاکه ویتنامی‌ها را سروکار مستقیماً با خارجیهاست ، تأثیر درخور اعتنائی دارد . نام‌وسیمای هو، مردی ازشمال ،که جدی‌بودن وگس مزه‌بودنش‌با سبك زندگی جنوب سازگاری اندکی‌دارد ، درهوئه ، سایگون یا «کانتهو» به همان اندازه مؤثراست‌که در«انام» وتونگ‌کینگ .

شاید این تأثیردراینجا یك درجه‌کمترباشد ، لکن احتمالااین از زبان ، سبك زندگی، سنت‌وتاریخ جدیدناشی می‌گردد . مردمان‌جنوب همواره «آن‌بالائی‌ها» رابه‌عنوان‌مستمندانی می‌نگریستندکه درنزدآنان کار، زمین و شغلی کوچك جستجو می‌کردند . همهٔ آن کسانی که

می‌خواستند حکومت«دیم»را سرنگون سازند، مدتهابراین عقیده‌بودند که شمال بسیارمحتاط است وبرای مداخله درنگ می‌کند . بسیاری از آنان هنوززودترازاین عقیده داشتندکه هوبا «دیم» خوب تفاهم دارد ، زیرادرسال ۱۹۵۴با تقسیم‌موقت کشورموافقت‌کرده بودودرسال۱۹۵۶، بدون مخالفتی برمهلت اتحادمجدد خط‌بطلان‌کشید ودرنتیجه جنوب‌را «رها» کرد .

لکن‌همهٔاین‌تفاوتهای اجتماعی ـ سیاسی زیرپرتودوواقعیت‌قرار گرفت ـاشتیاق مردم ویتنام به یگانگی،این پدیده‌که هوشی‌مین،ازمرز چین‌گرفته تادماغه «ماکائو» حکم قهرمان ملی‌را دارد .

وانگهی «بازگشت عمو» که روزی ازسایگون رخت‌برکشید و بازنگشت ، مضمونی دلخواه است ـ حتی درادبیات . بدین سان‌است که درکتاب «یاد هوشی مین» شعری از«تهان‌های» ، نویسندهٔ سایگونی دیده می‌شود :

«عموجان ، شامگاهان رؤیای بازگشت تورا می‌بینم ،
ودرروز درخشان وروشن ، رؤیای اتحاد دوباره را :
پهنای خیابانها راطاق نصرت زده‌اند .
تودرآن فرازبرپله‌های شهرداری ایستاده‌ای ،
بالبهائی خندان وچشمهائی‌که چونان ستاره می‌درخشند.
وتوبه ماانذرز می‌دهی ...»

وهنگامی‌که درسال ۱۹۶۵«نگوین وان‌تروی» جوان درسایگون طبق حکم دادگاه نظامی تیرباران شد ، زیرا سوء قصدی را علیه ملك نامارا تدارك دیده‌بود ، شاعری ناشناس‌سخنانی راازاونقل کردکه‌گویا

درواپسین دم‌گفته‌بود : «زنده‌باد پرزیدنت هو.»

جای آن داردکه دراینجا شهادتی را بیاوریم‌که در درستی آن تردید نیست : یك افسر عالیرتبهٔ آمریکائی‌که دوسال دردلتای مکونگ مشاور مدیریت جنگ بود وامکـان آن‌را داشت‌که دستوریك بررسی دقیق سیاسی را بدهد ، به‌این پرسش‌که پایان جنگ راچگونه می‌بینند ، چنین پاسخ داد : «خیلی ساده‌است . نبردچریکها وکمکی‌که دهقانان‌به آنها می‌دهند ، به نام هوشی مین انجام می‌گیردکه تأثیری جادوگرانه دارد . تا هنگامی‌که مخالفان ما بر«عموهو» تکیه می‌کنند ، تـاب نیز خواهند آورد . اماهوشی‌مین پیراست وروزی خواهدمرد . سپس ، به علت‌نبودن انگیزه‌وابتکار ، مقاومت‌ویت‌کنگ درهم خواهد شکست. »

فصل دوازدهم ـ تصویر یك انقلابی

«آیا او به‌راستی یك کمونیست است ؟» چقدر این پرسش را تکرار کرده‌اند! این یا آن حادثهٔ زودگذر در زندگی هوشی‌مین ، کمتر، وبیشتر شیوهٔ واکنش او وتمامی کردارش ، تردید وبدبینی برانگیخته است . انسان از خود می‌پرسد که به راستی می‌توان کمونیست بودو درعین حال سبك‌خاص‌خودرا نگاهداشت، می‌توان خود را اینچنین شادمانه مهربان نشان داد وبا تمسخری آشکار بر همهٔ مراحل انقلاب عام باهمهٔ درامهایش چیره‌بود؟

کسی که اینچنین سخن می‌گوید فراموش می‌کند که هو هنگامی برای خود مردی انقلابی‌شد که هنوز «اژدانف» ، «فاژون»و

لیوشائوچی لنینیسم مارکسیستی رابه‌نحوی کسالت‌بارمومیائی نکرده بودند ودیالکتیك خرده بینانه‌را جانشین تجزیه‌وتحلیل‌درست،ورذالت پلیسی‌را جانشین خشم صادقانه نکرده‌بودند.هنگامی که‌هومی‌آموخت که چگونه‌می‌توان سرمایه‌داری رانابودکرد ، لنین سخنرانیهایش‌را با کلماتی که‌لرزه‌براندام‌می‌افکندوبذله‌هائی آبدارمی‌آراست.«کارل‌رادك» شعرمی‌سرودو«وایان‌کوتوریه» هنوز خندیدن‌بلدبود .رمانتیسم پرنقش ونگار، ضدانقلابی‌تر از شعر و زندگی « بوهمی » وبحث آزاد نبود. کله‌خرها وپرگوئیهای احمقانه‌شان دیرتر ،باتصویر قدیس وارر‌هبران نابغه و به‌همراه اقدامات تصفیه پا به‌عرصه نهاد ، آن روزهائی که کمینترن پدید آمد،نه خروشچف ونه‌فیدل کاسترو ونه هوشی‌مین را می‌شدبه‌مثابه‌پیکرهائی‌غریب نگریست . انقلاب برتوهم‌چیره‌شد، بی آن‌که مغلوب روحیهٔ سربازخانه‌ای‌گردد.

به‌هرحال‌هو پدیداری شگفت‌انگیز است ـاقرار کنیم ، کمتر به‌علت قیافه‌اش ،بلکه بیشتر به علت کردار متغیرش به عنوان رهبر انقلاب ویتنام .اگرلنین‌بود، بی‌گمان اکثرگردشها و چرخشهای اورا می‌فهمید ؛ اما کیست که به لنین شباهت داشته‌باشد ؟وبرای‌کسی‌که سابقهٔ مارکسیستی نداشتهٔ باشد ، تعقیب رد پای سیاسی‌هوشی‌مین دشوار است.با وجود این بکوشیم اندکی روشنتر ببینیم .

«روت فیشر» درکتاب خود به‌نام «ازلنین‌تا مائو» می‌نویسد : «آنچه در او جالب و تاثیر انگیزبود، ناسیونالیسم مشتاقانهٔ اودرآن بین‌الملل انتزاعی وسخت سازمان یافته بود.» چنین می‌نماید که روت‌فیشر از ایـن اندیشه دورنیست کـه برای نگوین آی‌کـوئوك

مارکسیسم دروهلهٔنخست یك‌روش، وجنبش‌بین‌المللی کمونیست‌یك وسیلهٔبود تاوی بتواندبه‌یاری آن میهن‌پرستی ریشه دارش‌را به‌پیروزی رهنمون‌شود. در۱۹۴۷ هیأت نمایندگی ویتنام در فرانسه بروشوری منتشر کرد که‌در آن گذشتهٔ کمونیستی رهبر بزرك به‌سکوت برگزار می‌گردد واورا به‌سادگی‌به عنوان « میهن‌پرست »توصیف می‌کند .

هر کس که‌هوشی‌مین‌را اززدیك بشناسد وتوانسته باشد بااوهم صحبت‌شده‌باشد، می‌فهمدکه‌چرا پاره‌ای کسان توانستند در تعلق او به‌کمونیسم تردید کنند. هیچکس کمتر از اوبه زبان کادرهای حزبی سخن نمی‌گوید ،زبانی‌ـ که ناواردهارا منزجر می‌کند ، زبانی که در پیدایش جبههٔ مذهبی کمونیسم طی سالهای سی ، چهل و پنجاه سهمی داشت.

هو،هنگامی که سخن می‌گوید ، هرگز عبارات‌مارکسیستی‌ـ لنینیستی به‌کار نمی‌بندد، بلکه بیشتر از شیوهٔ بیان جمعیت حقوق‌بشر وزبانی‌غیرمذهبی استفاده‌می‌کند که‌طی سالهای بیست براثرمراوده‌با محافل‌چپ پاریس چنان‌بدان معتادشده بودکه گوئی دچاریك‌بیماری شده‌باشد .اگر این‌را به‌دوستان‌ویتنامی بگوئی،پاسخ می‌دهند:

«هنگامی که او سخن‌می‌گوید ، زبانش انسان‌را بیشتربه یاد کنفوسیانیسم اجتماعی می‌اندازد.»

دیدیم‌که چگونه در۲۶ دسامبر ۱۹۲۰ در کنگرهٔ سوسیالیستی «تور»،مردی جوان باچهره‌ای کهربائی‌رنگ(او آن‌روزها سی‌ساله بود، اما بیست‌ساله می‌نمود) . ازجای خود برخاست و باصدائی نامطمئن

چیزی گفت که به‌زحمت می‌شدشنید. سؤالهائی که آن روز کرد، هرچند هم گمراه کننده بوده باشد ـ لکن مباحثات بی اختلال دنبال‌شد. این مردجوان فریاد یاری برآورده‌بود، لکن این‌ندا ازحوادث‌زمان دوربود، ساده‌دلانه‌بود و آنچنان‌ناماهرانه‌تدوین شده‌بود که نتوانست گوشی‌شنوا بیابد، مگردرنزد هم‌میهنان ویتنامیش.

انقلابی جوان اهل مستعمرات شیفتهٔ کتابی بود که‌سه سال پیش درپتروگراد منتشر شده بود: «امپریالیسم، آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری.» سادگیهای بیانی‌ولادیمیرایلیچ اورا عجیب برسرشوق می‌آورد. مرد جوانی که‌هم‌میهنانش‌درائنای جنگ به عنوان کارگران ساده بامزد اندك به‌کارگرفته می‌شدند، با جمله‌هائی از این نوع فقط موافق می‌توانست بود: «جنك ۱۹۱۸-۱۹۱۴ از هردوسو جنگی امپریالیستی بود، یعنی جنگی جهانگشایانه همراه باغارتها، جنگی راهزنانه، جنگی برای تقسیم‌جهان، برای تقسیم‌وتقسیم‌دوبارهٔ‌مستعمرات ومناطق‌نفوذ.»

چنین نمی‌نماید که نگوین‌ای کوئوك آن روزها اصلی ترین آثارلنین را به تجزیه تحلیلی انتقادی ودقیق کشیده باشد، خاصه‌آن مقالهٔ معروف‌سال۱۹۱۳ را در بارهٔ ملیت‌ها که استالین به راهنمائی لنین نوشته‌بود، وگرنه می‌بایست دریابد که لنین؛وفادارانه به«اصل مارکسیستی خصلت درجهٔ‌دوم وفرعی مسألهٔ ملی، می‌خواست اصولاً از «کمکهائی تاکتیکی که نبردهای رهائیبخش ملی در شرایط معین‌و قلمروهائی معین می‌توانند به استراتژی انقلاب جهانی بدهند»، سود برگیرد.

احتمالا نگوین آی کوئوك جوان نمی‌خواست در چنبر تضادهای سوسیالیستی گام نهد. این تضادها از مارکس شروع می‌شد که نبرد آزادی در لهستان رایاری می‌داد (زیرا این نبرد ، قدرت تزاریسم را کاهش می‌داد که آن روزها دشمن اصلی پیشرفت سوسیالیسم در اروپا بود) و به روزالوکسزامبورگ می‌رسید که با گسترش دامنهٔ قدرت روسیه مخالف بود، وسپس موجب جبهه‌گیری لنین شد که جدائی لهستان را به‌مثابهٔ تضعیف روسیه می‌نگریست که انتظاراتی بزرك را برای انقلاب سوسیالیستی توجیه می‌کرد.

انقلابی جوان ویتنامی همهٔ آنچه را که «مسألهٔ ملی» را از «مسألهٔ استعماری» جدا می‌کرد می‌فهمید و بدانها از چشم انداز مارکسیستی لنینیستی می‌نگریست . اوالبته آنچه را می‌دید که شرایط زندگی اسلواك هارا از ویتنامی‌ها ، واز آن کامرونی‌ها را از گالیزی‌ها متفاوت می‌ساخت؛ لکن به تلخکامی درمی‌یافت که فقط تعدادی اندك از سوسیالیست های اروپائی مناسبات موجود میان ملتهای صنعتی وپرلتاریای مطلق ، یعنی اقوام گرسنهٔ را فهمیده بودند . داد خواست اوعلیه بی اعتنائی حزب کمونیست فرانسه دربرابر مسائل ماورای بحار در کنگرهٔ بین الملل در ژوئیه ۱۹۲۴ ، ثابت می‌کرد که او متوجهٔ تفاهمی پنهانی ومعین شده بود که خارج از نبرد طبقاتی وجود داشت .

نگوین آی کوئوك ، با آن که به کمبودهائی معین در دانش خود آگاه بود ، بازهم می‌توانست برنقل قولهائی تکیه کند ـ مثلا برسخنان استالین که البته برهانش فرصت طلبانه بود ، لکن بر مسائل ویتنام بهتر از احکامی تطبیق می‌کرد که تئوریسین‌های بزرگ مارکسیست اندیشیده

بودند : «ما خواهان استقلال مستعمرات هستیم، چراکه این امپریالیسم راتضعیف می کند .»

هنگـامی که رهنمود های دقیق مارکسیستی اغلب به دشواری با شرایط ویتنام تطبیق می کرد ، بـازهم هوشی مـین آینده جملهٔ معروف ژانژورس راآماده داشت. «ملتهاعاملان فرهنگ بشری هستند.» باوجود این درسال ۱۹۲۰ درسرنگوین آی کوئوك همه چیز آشفته بود ، واین را می شد ازسخنرانیهایش به خوبی دریافت .

ورود هوبه زندگی سیاسی ، یا به عبـارت بهتر ، آغـاز راه سیاسی او، به شیوه‌ای نا مشخص صورت پذیرفت . افسانهٔ کمونیستی بعدها آن حادثهٔ گذاری «تور» را تسخیر کرد وآن را بزرگ و برجسته ساخت . لکن او نقداً فقط یك « هند وچینی » بود و دخـالتهایش در مباحثه توجهی بر نمی‌انگیخت ، مگر در نزد و ایان کوتوریهٔ حساس وباهوش .

به راستی نیز این روستای« انامی » در آن مجمع روشنفکران چهره ای درخشان از خود نشان نداد . اما ازهوشی مین آینده‌نیزهرگز اندیشه‌ای جوشان یا سخنرانیهای درخشان به چشم نخورد که حیرت و تحسین برانگیزد . اورفته‌رفته هنربرقراری تماس رادرخود پروراندکه برجمع همانقدر تأثیرمی گذاشت که برافراد. لکن سیراندیشهٔ اوهمواره چیزی‌ساده‌لوحانه ومحدوددرخودداشت. شیوهٔاوبرای به‌نمایش گذاردن چیزهابدان سان که همهٔ بفهمند ،دارای‌تأثیری حیرت‌انگیزاست و سوای دویاسه سخنرانی بزرگ دربارهٔاستراتژی انقلابی ، وهمواره برسطح‌یك گویش شاد ، روشن ودارای طنزشخصی ماند .

بیگمان بجاست از خصایل نمایان شخصیتی سخن گفتن که به‌عنوان مارکسیست، نیم‌قرن تمام سرنوشت پیکاررا تعیین کرده است .

روحی صیقل خورده ، احساسی اندك برای خشونت ، قریحه‌ای به ویژه شکل یافته برای ایجاد تماسهای انسانی ، فرهنگ پردامنه اما ناهمواریك مردخودآموخته که در آن سنت آسیائی ونفوذغربی هویدا است ، قناعت، جدیتی که براثراراده تقویت شده‌است وهمچنین انرژی بی‌مانند ـ اینها نشانه‌های بارز مردی است که رودرروی همهٔ اشمئزازهای زندگی سیاسی ایستاد ومی‌ایستد .

گفتارها ونوشتارهای «عموهو» رامدام نقل کرده‌اند : موعظه‌های اخلاقی برای سالخوردگان، هشداربه کودکان، خطاب به نیروهای پیکارگر وسپاس به شهروندانش ، «برادرزاده‌هایش . » هنگامی که انسان اینهارا بدون پیشداوری می‌خواند ، می‌بیندکه این پرداخته‌ها را چیزی تحمیق کننده است . گاه چنین احساس می‌شودکه نویسنده یا سخنران ، یك کشیش ده است یایك آموزگار بسیارمتوسط یك روستا . شاید هم همهٔ اینها به سادگی یك حسابگری باشد . « تروئونگ چین» ، درهمان زندگینامه‌ای که نام‌بردیم، درفصل «بهره‌برداری انقلابی» ، هورابه‌عنوان استادجمله‌هائی ازاین‌نوع توصیف می‌کند: «برای ثروتمند شدن ، هر فرد، هرخانواده وحتی تمامی مردم‌باید بیشترتولیدکنند وپس‌اندازکنند.» انسان می‌پندارد کارمندی جزء از هوئه یادلالی چینی را از« شولون» می‌شنود . لکن درحقیقت این یك تاکتیسین بی‌پرواست که به زبان شنوندگانش سخن می‌گوید ودراین کار ، درپشت سنتی‌ترین سخنان ، باقدیسی کاذبانه برداشت اشتراکی ونوگرایانه راازتولید پنهان می‌دارد.

امالحن و واژگانش از همهٔ سخنوران انقلاب مارکسیستی ـ لنینیستی کاملا متفاوت است .

دربارهٔ دکترین پرزیدنت هو ، « تروتونگ چین» می‌نویسد : «او از سخنان بزرگ دربارهٔ نظریه‌ها و نقل قول خشك از متقدمان مارکسیسم ـ لنینیسم بدش می‌آید.» خشك‌یانه، شخصی یاغیرشخصی ـ به‌هرحال در نزدهوشی مین ، نظریه بسیار کم می‌توان یافت .

او به‌راستی مانند «عموجان» سخن می‌گوید . ژوزف استالین هم می‌توانست مانند یك معلم مدرسه حرف بزند ، لکن او این شیوهٔ بیان را مانند هوشی مین برای تدریس مبانی و اصول اخلاقی به‌کار نمی‌بندد ؛ مهمترین هدف او یافتن «کوشندگان» است . من این را شمرده‌ام : درسه جلد «آثار منتخب» هوشی‌مین ، کلمهٔ کوشش بیش از صدبار آمده‌است. «آغاز به کوشش کنید» ، این تکیه کلام عمو هوست . کوشش، مسابقه ای توأم با فضیلت و برادری برای بهتر انجام دادن کار است . شعار پرزیدنت ویتنام ، به گفتهٔ « تروتونگ چین» این است : «کار ، جهـان را تغییر می‌دهد ، کوشش ، انسان را تغییرمی‌دهد .» این هدفی دوگانه‌است که در آن البته ماتریالیسم آن سهمی را که انگلس برایش قائل بود ، ندارد .

آیا معنایش این است که مسیر خارق العادهٔ هوشی مین هیچ بعد ایدئولوژیك ندارد و این انقلاب سازچیزی جزیك کار سازماهر ، یك التقاط کنندهٔ نابغه درمسائل انقلابی نیست ؟ لکن بسیار ساده است که تکوین ایدئولوژیك هوشی مین و سازمان انقلابی او را بازگـو کنیم . همچنین ممکن است «دکترین» او یادست کم عناصر کرد ار ایدئولوژیك او و مسائل آن را برآورد کنیم . برای این کار ،مخالف و موافق را یکی پس از دیگری

به سخن وا می‌داریم ، که البته باید در ارزیابی داوریها راه میانه‌ای را جست .

یکی‌ازمعماهای مسیرزندگی‌نگوین آی‌کوئوك این مسأله‌است‌که چگونه‌نام اودرهیچیك‌ازنزاعهائی برده‌نمی‌شودکه دراثنای‌آنها، درسال ۱۹۲۴و۱۹۲۹ ، اکثررهبران بین‌الملل سوم سربه‌نیست شدند .

بیشترین آن‌کسانی‌که این‌سوآل راازخودمی‌کردند ـ از«روت فیشر»گرفته تا «برناردفال» ـ به‌این نتیجه رسیدندکه هوتجربی ترازآن ماندکه به ایـن مناقشـات تن دردهد . یـك توضیـح ژرف‌تر موقعیت خارق‌العادهٔ نگوین‌آی‌کوئوك را درداخل بین‌الملـل سوم می‌تـوان در بروشوری از«آن وان » «و ژاکلین راسل» یافت‌که از طرف بین‌الملل چهارم زیر عنوان «جنبشهای ملی ونبرد های طبقاتی در ویتنام» منتشر شده‌است .

این‌نویسندگان تروتسکیست بردکترین‌هاومقاله‌هائی‌تکیه‌می‌کنند که درروزنامهٔ «تهان‌نین» (جوانان) درکانتون منتشر شده بود وناشرآن هوشی مین بود . آنان با نقل جمله‌ای ازتروتسکی ازنوشتهٔ «بین‌الملل کمونیست پس از لنین»که درآن استالین و آدمهـایش متهم شده‌اندکه «درجستجوی نیروهای انقلابی بیرون ازپرولتاریا هستند (مانندرادیچ ، لافولت ، تریدیونین) ودر نقش بین‌الملل دهقانان به زیان بین‌الملل سندیکاهای سرخ مبالغه می‌کنند» ، می‌نویسند : «این سطوربه مااجازه می‌دهد تصویرسیاسی نگوین آی‌کوئوك را روشن سازیم‌که همهٔ دگرگونیهای بین‌الملل کمونیست را به دقت تعقیب‌کرد . درنخستین وهله باید به یاد آورد که اودراثنای ۱۹۲۳و۱۹۲۵ به عنوان رهبر بین‌الملل

دهقانان شکل اساسی خودرا گرفت ، یعنی درزمانی که، به گفتهٔ تروتسکی، نیروهای انقلابی خارج از پرولتاریا جسته می‌شدند . خصلتی که نگوین آی کوئوك ازهمان آغاز به «تهان نین »داد ،روشنگر این بود که او درصدد گرد آوری نیروهای ملی باگرایش سوسیالیستی بود . او هیچ خط فاصلی میان پرولتاریای هند و چینی و بورژوازی ملی نمی کشید . این برداشت از انقلاب در هندوچین را می‌توان در برنامهٔ «تهان نین» یافت . انقلاب بایستی در دومرحله روی دهد : نخست یك انقلاب ملی که به‌وسیلهٔ آن استقلال کشور بایك رژیم بورژوا ـ دموکراتیك به دست می آید، وسپس، درمرحلهٔ بعدی، نوبت یك انقلاب پرولتری است .

ایرادخواهند گرفت که او سرانجام یك حزب کمونیست را بنیاد نهاده است . آیا بدین ترتیب وی با برداشت پیشین خود قطع رابطه کرده است ؟ در اینجا نیز نگوین آی کوئوك و همرزمانش به دنبال تغییرات بین الملل سوم رفته‌اند . پس از آن که آنان درسال ۱۹۳۰ مسیر راست را رها کردند بی آن که از آن درسی آموزند، بین الملل کمونیست جهت گیری چپ تازه‌ای را آغاز کرده بود ـ یعنی همان مرحلهٔ سوم معروف وفاجعه آسا که پرولتاریای آلمان به قدرت رسیدن هیتلر را درسال ۱۹۳۳ مدیون آن بود. (چون کمونیست‌ها سوسیال دموکراتها را، «سوسیال فاشیست» قلمداد می کردند واز آن سرباززدند که جبهه‌ای توده‌ای تشکیل دهند ، ناگزیر شدند خودشان منفرد و با آن ناکامیابی شناخته شده با نازیسم مبارزه کنند .) درمستعمرات «مرحلهٔ سوم» از راه مقاومتی عنان گسیخته در برابر بورژوازی ملی ترجمان خود را یافت که «خیانت قطعی» آن اعلام گردیده بود.»

علیه این جهت گیری تازه، «روی» ، رهبر کمونیستهای هندوستان نیز جبهه گرفت که تا آن وقت سخنگوی آسیائی‌ها در بین الملل بود .

کمونیسم او، درست مانند نگوین آی کوئوک ، رگه‌های قوی ملی داشت. بدین سان بود که او نیز از آن سر باز زد که همکاری با احزاب بورژوازی را رها سازد و همین موجب اخراج وی از جنبش شد، حال آن که سیاستمدار ویتنامی ، اگرچه با اکراه آشکار، خود را با آن جهت‌یابی تطبیق داد . دکترین جبهه‌های ملی باطبع او سازگاری بیشتری داشت و نیز با موقعیت در هندوچین ، آنجا که پرولتاریا هنوز از حیث عددی ضعیف بود و هیچ اعتماد بنفسی نداشت . این انضباط ، در یك لحظهٔ تعیین کننده ، برای هوشی مین آینده وزنه‌ای درخور اعتنا در شورای بین‌الملل استالینیستی فراهم آورد .

هنگامی که دقیقاً هو را تعقیب می کنیم، بی آن که از خشم کمابیش پنهانی رفیقان طرفداران تروتسکی تأثیرپذیریم که طی سی سال از طرف حزب کمونیست هندوچین به‌قتل رسیدند ، آنگاه باید مدام به برهانهای خالص ویتنامی استراتژی او اشاره کنیم .

باید دوگانگی همهٔ اعمال او را نیز برجسته کرد که او را به صورت ملی‌ترین و در عین حال بین‌المللی‌ترین همهٔ رهبران کمونیست درآورد . ملی ترین بدین دلیل که هیچکس دیگر انقلاب کشورش را با یاری چنین اندکی از خارج و پشتیبانی چنین اندکی از طرف کادرهای خارجی رهبری نکرد . هیچکس ـ نه تیتو و نه مائو و کاسترو ـ دربارهٔ کردار و رفتار خود اینچنین اندك به اشخاص ثالث حساب پس ندادند که هوشی مین داده بود. بیگمان قیامهائی که او آغازید و جنگهائی که او رهبری کرد ، در جهان کمونیست ریشه‌دار دو به موقعیت بین‌المللی وابسته است . اما در ویتنام نه

« یك بسو رودن » پیدا شدنه یك «گـوارا » مـالـرو ، « فیتزروا» یـا « مك لین».مأموران اندك بین‌الملل سوم یـا حکومت‌پکن کـه با«هو» همکاری می‌کردند ، پیش‌وپس از«د ین‌بین‌فو » فقط نقشی بـی‌اهمیت داشتند . اگر که توپهای اروپای شرقی یا کامیونها و کارگران چینی به خدمت‌استراتژی‌ژنرال جیاپ گمارده می‌شدند ، و می‌شوند، این‌فقط زیردرفش ویتنامی‌ودرچهار چوب‌ویتنامی روی می‌دهد . عشق شدید به میهن‌درهوشی‌مین‌به همان سان‌لانه‌گزیده‌است که‌درجیاپ واکثررهبرانی که ازآغازدرکنارش ایستاده‌بودند .

متمایز از بهترین شاگردش و « برادر زاده هایش »،هو یك انترناسیونالیست است ،زیرا در محیطو دردورانی ـدرسالهای بیست درپاریس‌ـشکل‌گرفت که‌درآن‌یك دانشجوی کار آموز، آدمی به نام چوئن‌لای ،نوشت:«باآن که‌ما چینی هستیم، کردارمان بایدجهان وطنی باشد.» آموزش بعدی اوسپس درمسکو صورت پذیرفت، آنجاکه‌در آن روزها انقلاب‌را درمقیاس‌بین‌المللی‌می‌اندیشیدندوتجربه‌می‌کردند. همان زمانی بودکه دیمیتروف بلغارستانی در آلمان ، « ووژوویچ » صربستانی‌درفرانسه و « دوکرو»ی فرانسوی در مالایا فعالیت انقلابی داشتند . ناسیونالیسم هوشی‌مین آدمی « روت‌فیشر »را به شگفتی می‌انداخت ، زیرا او وقت خود را در تماسها با این « جهان وطنان» بزرك تلف نمی‌کرد، بلکه برتر آن‌می‌دانست که بینش‌ها وبرداشتهای خودرا وسعت بخشد. به هرحال این ویتنامی هنگام اقامت در پاریس احساس خودرا برای همدردی اقوام مستعمره‌نگاهداشت ، وهمین امر است که‌مدام در«پاریا»به‌بیان آمده‌است .ماداگاسکاری‌ها ومراکشی‌ها به عنوان مردمی برابربا ویتنامی‌ها تلقی می‌شدند، و «کوئوك» به میل

مقالات خودرا ازمسائل مستعمرات به‌مسائل نژادی می‌گسترد.

پس کمونیسم ملی اودر یك انترناسیونالیسم گسترده ریشه‌دارد، وهو خودرا درمباحثات بین‌الملل سوم مدام‌مخاطب احساس می‌کرد، باآن که‌خودداری‌وی از پرداختن به‌مسائل مربوط به‌دکترین ، به رغم نقش تاریخیش مانع‌ازآن‌می‌شد که‌در مباحثات‌شرکت‌جوید، به‌راستی که زندگیش، پیش ازآن که‌مجبور شود میان‌فشار شوروی‌و کوشش برانگیزندهٔ چینی‌ها راهی بازکند، مدام در جستجوی همنهادی میان خواستهای انترناسیونالیسم کارگری وناسیونالیسم ویتنامی‌بود.

می‌توان‌به‌همراه«آنوان»و« ژاکلین‌راسل» ادعا کرد که این‌راه به هنگام بنیادگذاری «تهان‌نین» در کانتون آغاز شد .این بیگمان‌یك ناسیونالیسم سوسیالیستی ویك مسیر راست ،یك‌مماشات بابورژوازی بود،باآن‌که نگوین‌آی‌کوئوك آن روزها یك « سپاه» کمونیستی در دراختیارداشت‌که هستهٔ‌آن سازمان را تشکیل‌می‌داد .لکن هنگامی‌که نویسندگان‌تروتسکیست،باعنوان«لافولت»و «تریدیونین»، به‌نمونه‌های اروپائی یا امریکائی استناد می‌کنند تا به این مسیر معتدل بین‌الملل حمله‌آورند، آنگاه‌حق‌به‌جانب آنان‌نیست که‌همین استراتژی رادرچهار چوب آسیائی محاط می‌سازند ، آنجا که ،در برابر طبقهٔ‌متوسط و دهقانان درسالهای‌بیست، پرولتاریا وزنه‌ای بسیارناچیز داشت .نمونهٔ چین نیزهنوزدریادها زنده بود ،آنجا که‌گرایش‌چپ‌یك«لی‌لی‌سان»، کمونیسم چین‌را به‌فاجعه۱۹۲۶/۲۷ رانده بود.

اما بنیادگذار «تهان‌نین» خود را به همکاری با بورژوازی‌ملی محدود نمی‌کرد، بلکه آن‌روزها«راه انقلاب» خود را نیز طبق‌اصول

سختگیرانهٔ مارکسیستی نوشت و گادرها را برای انقلابی از راه اعمال خشونت آماده می‌کرد. بدون شك سیاستی که از طرف «تهان‌نین» تعقیب می‌شد، باطبیعت و گرایشهای یك جبههٔ ملی ازهمه سازگارتر بود. البته باید دانست که این سیاست به هیچوجه مخالف تصمیماتی نبود که در کنگرهٔ مسکو در ژوئیه ۱۹۲۴ گرفته شده بود که در کنار «کوئوك» «بورودین» نیز در آن شرکت داشت ـ کسی که به‌راستی نمی‌شد پیرایهٔ «انحراف به‌راست» به‌او بست.

همچنین نمی‌شد هنگامی که ویتنامی‌ها در کنگرهٔ ششم درسال ۱۹۲۸ به‌جهت‌گیری چپ پیوستند، از یك بـاز گشت یـا از یك فرمانبرداری سخن گفت. «آنوان» وژاکلین راسل منشی استوار یك «روی» را که حاضر نبود تاکتیك سیاست جبهه‌ای را رها سازد، با کردار فرمانبردارانهٔ هوشی‌مین مقایسه می‌کنند. در اینجا می‌توان ایراد گرفت که رهبرهندی دررأس سازمانی به‌مراتب‌تواناترقرارداشت تا رفیق ویتنامی او، وهمین برایش وزنه‌ای به مراتب سنگین‌تر به‌وجود آورده بود. همچنین نباید نادیده گرفت که حزب کمونیست هندوچین تازه‌درسال ۱۹۳۰! بنیاد گذاشته شده بود.

وآنگهی این‌بنیادگذاری‌به انگیزش مبتکران دیگرو درعین‌حال باگسستن از تاکتیك جبهه‌های ملی روی داد، یعنی‌همان تاکتیکی که «تهان‌نین» تعقیب کرده‌بود. پس ازآن‌که یك سلسله تمام از احزاب بنیادین در فضائی توام با بی‌نظمی و همچشمی تاسیس شده بودند، نگوین‌آی‌کوئوك را به‌شتاب ازسیام‌آوردند تانظم‌و اتحادبیافریند.

درآن‌زمان که‌کنگرهٔ ششم درمسکو برگزارشد، و درسال بعد،

هنگامی که «مرحلهٔ سوم» یعنی مسیر چپ بین‌الملل، رواج یافت، هوشی مین آینده: خود را در کناره نگاهداشت و در سیام فرماسیون‌های بنیادین آفرید. در آن روزها «تران پهو»، دبیر اول حزب، رهبر رسمی حزب بود. پس نمی‌توان ادعا کرد که نگوین آی کوئوك، پس از آن که چندی از مسیر راست رفت، راه چپ را پذیرفت؛ بلکه او در سال ۱۹۳۰، با درنگ، به سیاستی پیوست که نیمی از آن به وسیلهٔ حوادث طرد شده بود.

احتمالاً او تاسیس یك حزب کمونیست هندوچینی را زودرس می‌انگاشت، لکن از طرف خود او هیچ سندی نیست که چنین عقیده‌ای را تائید کند. اما پس از آن که حزب تاسیس شده بود، می‌بایست آن را در تاکتیك جبهه‌ای جای داد. از همین راه بود که کنگرهٔ ششم در سال سال ۱۹۳۵ در مسکو برگزار شد که در آن تصمیم به تشکیل جبهه‌های ضد فاشیستی گرفته شد. بین‌الملل به هوشی مین در برابر حزب کمونیست هندوچین حق داد، که در غیاب او در «ماکائو» تصمیم به نگاهداری «مسیر سخت» گرفته بود. پس هو برای تاکتیك خود دستی بازداشت، لکن آن وسیله‌ای در اختیارش نبود که دوست داشت از آن سود برگیرد، زیرا یرنفرز مسکو، از حزب کمونیست ویتنام به زودی حزب کمونیست هند و چین ساخته شد. در آن روزها رهبران بین‌الملل سوم اعتنائی به ناسیونالیسم نداشتند. میهن‌پرستی هو و یارانش می‌بایست خود را پنهان کند یا در واحدی بزرگتر مستحیل گردد، آنهم از راه همکاری نزدیك طی سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ با پرولتاریا ـ آنجا که «عمو» و یارانش می‌بایست درفشها و آرزوهایشان را پرده پوشی کنند، عیناً طی سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰ از راه همکاری نزدیك با طبقهٔ کارگر فرانسوی

وضدفاشیستهای فرانسوی.

تازه‌درمه ۱۹۴۱ ، در کنگرهٔ«باك‌ـبو» در نزدیکی‌مرزچین، اما هنوزدرخاك ویتنام ، هو خویش‌را به اندازهٔ کافی‌توانا احساس کرد که‌جنبش‌را به‌جریان‌ناسیونالیستی‌هدایت‌کند و«ویت‌مین»را بنیاد نهد‌ـ «جبههٔ‌آزادیبخش» بابرنامه‌ای اصلاح طلبانه وبه شدت ناسیونالیستی. سپس‌اوباانحلال حزب‌کمونیست‌هندوچین و تأسیس «اِی‌بن‌ویت »که می‌بایست اندیشه‌های انقلابی «ویت‌مین» را در میان تودهٔ مردم نشر دهد، دورتر، بسیار دورتراز آن رفت.

دربارهٔ انحلال حزب‌کمونیست هندوچین همه‌چیز ، زیاد، گفته و نوشته شد . بسیاری از ناظران تیزنگر انقلاب ویتنام در این فقط یك حرکت تاکتیکی می‌بینند . وآنگهی اینان می‌توانند ادعای خودرا بر جمله‌ای استوار سازند که هوشی‌مین در گزارش سیاسی فوریهٔ ۱۹۵۱ خود نوشت : «یك‌واقعیت برای بسیاریها نافهمیدنی می‌نمود : حزب انحلال خود را اعلام کرد . اما در حقیقت فقط به زیرزمین رفت و هدایت دولت ومردم را ادامه داد.» این بیشك درست بود، لکن آنچه فقط به‌عنوان تغییر سادهٔ لحن معرفی‌شد ، آن روزها درمیان همکیشان چینی‌و فرانسوی جنب‌وجوشی‌عمیق برانگیخت . یك‌حزب‌کمونیست که‌به سادگی یك وسیلهٔ تاکتیکی نیست که بتوان به‌دلخواه آنرابه‌کار بست. حزب‌برای مارکسیست‌ـلنینیست‌هایك‌دادهٔ‌علمی‌است،شالوده‌ای است‌که درآن‌ارادهٔ‌تودهٔ‌مردم واستقلال توده مردم‌ترجمانش‌را می‌یابد. چنین«حزبی» فقط‌یك‌حزب‌به طور ساده نیست،انتشاراندیشه‌ای بی‌نقص تلقی شده در میان مردم است ، ودرعین‌حال سلاحی است دردست این

اندیشه برای تغییر جامعه . انحلال حزب ، حتی اگر می‌بایست موقتی باشد یا برحسب این صوا بدید صورت پذیرفته باشد که ، همچنان که حزب کمونیست هندوچین درسال ۱۹۴۵ به اعضایش دستور داد ، به «گروههای دانشجوئی مارکسیستی» بپیوندد، گامی تصورنایذیرجسارت آمیز و بی‌پروا بود . انحلال حزب همه‌جانیز چنین داوری‌شد .

هنگامی که‌در تابستان ۱۹۴۶ هوشی‌مین به فرانسه‌آمد ، انحلال حزب موضوعی‌بودکه‌رفیقان فرانسوی بالحنی به غایت سرد ، نخست ازآن یادکردند . میهمان ویتنامی به موریس‌تورز و دوستان او نشان دادکه اگر حزب‌کمونیست هندوچین به زیرزمین رانده‌نمی‌شد، آنگاه کومین تانگ ونیرو های نظامیش‌که آن روزها در ویتنام شمالی‌مستقر بودند ، آن را پایمال می‌کـردند . زیر دشنهٔ هیتلر ، نه کمونیستهای فرانسوی چنین ماهرانه عمل‌کردند ونه‌کمونیستهای آلمانی.

هیچکس هرگز نتوانست این حق‌را به خود بدهد هوشی‌مین را سرزنش‌کندکه‌ازحیث جسارت وشوروشوق انقلابی‌کمبود داشته‌است لکن تصمیم‌سال ۱۹۴۵ وی خاصه‌ازآن‌رو به دشواری فهمیدنی بود که برهان‌آن به‌شیوه‌ای غریب ارائه‌می‌شد. روزنامهٔ‌ویتنامی «جمهوری» در آن روزها نوشت : «ما این کاررا کردیم تا اتحاد نژاد را تضمین‌کنیم.» و این‌یك‌فورمول به‌راستی شگفت انگیزبود!

چنین می‌نمود که همه‌چیز چنان‌جریان‌دارد که‌گوئی حزب‌برای هوشی‌مین‌هدفی نهائی نیست ، بلکه فقط وسیله‌ای‌است ؛ و پراگماتیسم او هرگز این چنین بی‌پروا و توانا جلوه‌نکرد .

هنگامی که حزب کمونیست هند و چین در پایان سال ۱۹۴۵

رسماً منحل شده بود ، رهبری ویت‌مین در سال ۱۹۴۶ باجبههٔ ملی در داخل « لی‌ین‌ویت» که به‌صورت مجمع همهٔ میهن‌پرستان درآمده بود ، پیوندی نزدیك یافت. سپس آغاز خصومتها با فرانسه در سال ۱۹۴۷ موجب آن‌شد که‌برای سالهای بعد امکان ورود همهٔ نیروهای رزمجو به «لی‌ین‌ویت»بازنگاهداشته‌شود. لکن‌درسال ۱۹۵۰چین زیرسلطهٔ انقلابیها درآمد . اکنون هو و طرفدارانش با خارجه ، خاصه با کشورهای سوسیالیست ، تماس برقرارکرده‌بودند . بدین‌ترتیب‌اکنون می‌توانستند برهم پیمانانی تکیه‌زنند ودوباره پرچم خود را آشکارا نشان دهند در فوریهٔ سال ۱۹۵۱ «لائودونگ» ، حزب‌کارگر ، بنیادنهاده‌شد.

این به هیچوجه بنیاد گذاری دوبارهٔ حزب کمونیست نبود ؛ زیرا این حزب ازحیث نظری تمامی هندوچین را دربرگرفت ، حال‌آن که «لائودونگ» به طور خالص ویتنامی بود . در اصل ، تحولات در سه مرحله روی‌داد. درسال ۱۹۳۰ مرکز ثقل درانترناسیونالیسم‌بود، و از ویتنام به‌زحمت سخنی‌می‌رفت ، چراکه‌حزب کمونیست هندوچین برپابود،امادرسال ۱۹۴۱ ناسیونالیسم‌به وسیلهٔ «ویت‌مین» برایدئولوژی چیره‌شد ؛ در سال ۱۹۵۱ «لائودونگ» سختگیری دکترینی خودرا از حزب کمونیست هندوچین ، و میهن پرستیش را از «ویت‌مین» ستاند، درحالی‌که سازمانی بسیار گسترده تشکیل‌داده‌بود که‌همان «جبههٔ میهنی» بود. ازاکنون دوامکان وجود داشت ، و هو بدین سان از دوسو پیوند برقرارکرد . تاکتیسین قدیمی یك‌بار دیگر خوب مانور داده بود.

درنزد هوشی‌مین ، کارسازمانی و اقدام سیاسی ، به‌عنوان مشی

فکری ، آشکارا برجسته‌است .در اساس بازده عظیم این راهیابی از هرسو، البته یك دکترین نیز وجود دارد ، یعنی یـك سیستم تأویل وکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم که آن‌را بر قامت مناسبات در ویتنام بریده‌اند.

تصادفاً یك تعریف بسیار تازه از دکتر ین‌هوشی‌مین وجود دارد که یکـی از نزدیکترین همکارانش و بزرگترین مارکسیست‌ها در میان اینان به‌دست داده‌است ، مردی که هر امکانی‌را برای انتقاد بر اثر اطاعت کورکورانه از دست نداده‌است .

زندگینامه‌ای که‌در سال ۱۹۶۶ از طرف «تروئونگ چین» انتشار یافته ، البته از تحسینی که پیرامون «عمو»را فراگرفته منحرف نمی‌شود، و این از همان عنوان زندگینامه برمی‌آید: « پرزیدنت هوشی‌مین، رهبر ستودهٔ خلق ویتنام .» استنباط انسان چنین‌است که‌دبیر کل سابق «لائو ـ دونگ» کرداری آنقدر مائوئیستی دارد که او را گزیری نیست، کیش شخصیتی را که درپکن گرداگرد رهبران انقلاب چین تنیده‌است اگرچه به شکلی کـه برای هانوی معتدل است ، بـر هوشی مین تطبیق دهد. اما صرفنظر از این لحن که برای زندگینامه قدیسان مناسب‌است، می‌توان در این کتاب شاهد تجزیه تحلیل دقیق مارکسیستی بود. «تروئونگ چین»، جمله به جمله، تصویری دقیق از «عمو هو» ترسیم می‌کند. ما در اینجا مهمترین نکات این بررسی ایدئولوژیك را می‌آوریم :

دربارهٔ ماهیت انقلاب ویتنام

در تطبیق مارکسیسم ـ لنینیسم با مناسبات ویتنام ، هوشی‌مین به زودی دریافت که انقلاب ویتنام یك انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك نوع جدید بود که در تکامل بعدیش به انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید ،

یعنی به انقلابی توده‌ای ـ ملی ـ دموکراتیک که باید به دست خلق ، یعنی طبقهٔ کارگر، دهقانان، خرده بورژواها و بورژوازی ملی، و بر زمینهٔ پیوندی میان کارگران و دهقانان ، به رهبری طبقهٔ کارگر انجام گیرد . این همان مشی است که بر نظریهٔ مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب مداوم تکیه می‌زند. »

در فصل «آیا در استراتژی انقلابی ، عبور به سوسیالیسم در کشورهای صنعتی بر استقلال مستعمراتی که هنوز بر پله کشاورزی ایستاده‌اند، اولویت دارد ؟ » زندگینامه نویس ، سخنی از نگوین آی کوئوک را از سال ۱۹۲۴ ، از مقالهٔ «انقلاب روس و خلقهای مستعمرات» نقل می‌کند:

«سرمایه‌داری زالوئی است که یک بادکش آن به پرولتاریای متروپل و بادکش دیگرش به پرولتاریای مستعمرات چسبیده است. برای کشتن این حیوان باید هردو بادکش آن را همزمان برید. اگر فقط یکی را ببری، دیگری همچنان خون پرولتاریا را می‌مکد ، حیوان به زندگیش ادامه می‌دهد، و آن بادکش بریده دوباره رشد می‌کند . » این تعریفی ممتاز از عمل انقلابی است که نخست به وسیله میل شدید به استقلال کشورش تعیین می‌شد ، و سپس از تماسهای گسترده با پرولتاریای فرانسه تأثیر می‌پذیرفت . این تصویری دو چهره است که اصالت این عمل کنندهٔ مارکسیسم را نشان می‌دهد.

دربارهٔ روشهای عمل

پرزیدنت هو نخستین رهبر انقلاب ویتنام بود که اشتباهات در روش را بازشناخت ، مانند قتلهای تک‌تک، طغیانها وغیره ، آنچنان که

پیشینیان او با روشهای ماجراجویانهٔ قهرمانیهای فردی به‌کار بسته‌بودند. او معتقد بود که برای به پیروزی رساندن انقلاب باید بر توده ها تأثیر گذارد و باید آگاهی‌سیاسی توده‌ها را بیدار کرد ، آن راسازمان داد و آنان‌را به‌نبردی برای نیازهای روزانه رهنمون‌شد.»

دربارهٔ مسالهٔ رهبری واجرای قدرت انقلابی

استنباط‌ما این‌است که انسان‌تاریخ را می‌سازد،مابه‌هیچوجه نقش مردان بزرگ راانکار نمی‌کنیم .درزمان ماقهرمانانی که‌می‌خواهند خلق‌ویتنام را رهبری‌کنند ، بایدحزبی سیاسی بنیاد نهند.

رهبربی نقص‌ومجرب‌باید مردی‌باشد که‌درجنبش‌توده‌ای‌انقلابی شکل‌گرفته است ، وجمع به وی این مأموریت را می‌دهد که به عنوان سکاندار در رأس رهبری ارگانهای حزبی قرارگیرد.»

دربارهٔ دهقانان و مسالهٔ کشاورزی

در نزدما مسألهٔ ملی خاصله، مسأله‌ای روستائی است ، و مسألهٔ کشاورزی محتوای اصلی دموکراسی ماست. ملت ما تقریباً یکسره از دهقانان تشکیل می‌شود. به‌شکرانه‌نیروهای دهقانی ، ماتوانستیم‌کامیاب مقاومت‌کنیم ، و به‌برکت‌همین‌نیروهاست که‌جنبش‌مقاومت پیروزخواهد شد وعمران ملی‌را اجرا خواهدکرد . این‌مشی‌مارکسیستی ـ لنینیستی در سرزمینی کشاورزی و مستعمره‌است،یعنی سنتز اصول‌مارکسیستی‌ـ لنینیستی باواقعیتهای انقلاب ویتنام .»

این تفاوت نهادن میان اصول و واقعیتها دارای اهمیت است !

این تماماً خودهوشی‌مین‌است، گرچه ، هم‌چنان‌که دراینجا ، از طرف تروتونگ چین توصیف شده‌باشد . نیزدر خورتوجه‌است که‌اظهارات در بارهٔ دهقانان ، درست همانهائی است که نگوین آی کوئوك در همان‌سال ۱۹۲۴ در کنگرهٔ پنجم بین‌الملل در مسکو ابراز کرده بود . بدین‌ترتیب تاکتیسین قدیمی ویتنامی به سوی انقلابی جوان و پیش از مائوئیستی دست می‌یازد.

بدین‌سان در مسیر اندیشه های دبیر کل سابق حزب کمونیست هندوچین و «لائودونگ» دکترینی‌بروزمی‌کند که‌بیشتربراثر کردارها و واقعیتها شکل گرفته است تا از راه کلمات ؛ آنجا که ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم پیوندی نزدیك خورده و آشکارا به‌جلوه در می‌آیند. قراردادن مرکز ثقل‌درکشاورزی وگرایشی به‌سوی پرولتاریا در اینجابه یکدیگرمی‌رسند. هوشی‌مین، کمتراز مائو دارای قریحهٔ نویابی، شاید به اندیشه‌های لنین نزدیکتر باشد ، لنینی که فرصت آن می‌داشت از فراز نمودهای جانبی ملیتهای کشور های بزرگ اروپائی ، مستعمرات راستین را ببیند ، و همچنین از فراز « امپریالیسم به عنوان آخرین مرحلهٔسرمایه داری » ، درمی‌یافت که امپریالیسم به صورت یك مسألهٔ اساسی استراتژیك درآمده است ، واز فراز علقه های مالی متناقض و نبرد بر سر بازار های فروش ، متوجه می‌شد که نزاعهای ملی دوباره جان گرفته است .

ویژگی هوشی‌مین کمونیست رامی‌شد درسبك زندگی ، نگارش وگویش او، در ابتکاراتی معین که به خرج می‌داد ، مانند انحلال

حزب کمونیست هندوچین، مسجل کرد. این که او توانست چنین کند بی آن که قابلیت اعتمادخود رادرداخل جنبش بین‌الملل کمونیسم ازدست دهد، این که اوانقلاب ویتنام را به‌رغم همهٔ موانع وآزمایشها، ازراه همکاری باناسیونالیست‌ها نجات دادوسپس جنگ رابا فرانسه وآمریکا رهبری کرد- همهٔ اینها مفهومی ازاقتداراونسبت به‌همکارانش، کادرهای حزبی‌وتودهٔ مردم‌به دست‌می‌دهد، اقتداری که البته‌ازاعمال سخت‌ترین اجبارها واهمه‌ندارد.

آیا بازهم هوشی‌مین، فقط درحاشیه، یك کمونیست اهل عمل است، یك ناسیونالیست ساده که چنین وانمود می‌کند که یك «سرخ» است؟ کسی که این‌را باور کند، به فراموشی می‌سپارد که اوچه‌براهینی برای‌ارادت خودبه رهبری بین‌الملل سوم‌آورده است. مثلاهنگامی که درسال ۱۹۵۴ درژنوشرایطی را پذیرفت که بیشك به علقه های مستقیم کمونیسم‌درجهان‌بهترخدمت کردتابه‌ویت مین‌اوو‌ویتنام. چنین‌رگه‌هائی، درصورت ضرورت، همهٔ تردیدها را نسبت به‌ارادت عمیق واندیشیدهٔ هوشی‌مین به‌کمونیسم برمی‌چیند.

ازدیدگاه دکترینی، چرخشهای‌اوحتماً بسیارگمراه‌کننده است. رهبرویتنامی به‌زحمت به‌عنوان تئوریسین جلوه‌می‌کند. چنین‌می‌نماید که‌براین جنبهٔ‌وظیفه‌اش ارزشی اندك‌می‌نهد و به‌هیچوجه کتمان‌نمی‌کند که‌مباحثات دکترینی، اوراکسل می‌کند وبدبین می‌سازد. این‌رئالیسم، این‌آمپیریسم، در داخل کلیسای کمونیستی که درآن محاکمهٔ مرتدان، اندیشه‌های تازه را تهدید می‌کند، برای اوبه عنوان ابتکارهای اصیل سیاسی به‌کارمی‌آید.

چگونه می‌توان درتعلق مطلق وکامل مردی به جنبشی تردیدکرد که نه تنها سراسر زندگیش وقف آن بوده ، بلکه خود نیزدر ساختن ، اندیشیدن وشکل دادن‌آن سهیم‌بوده است !

هوشی‌مین، درهستی وشالوده‌اش کمونیست است . یك آسیائی، بیشترازیك انسان‌غربی ،براثرآنچه می‌کند ،شکل‌می‌گیرد . آزمایشهای از سر گذرانده ، خطرها ، افتخارها و کامیابیها وسرانجام قدرت حکومتی ـ همهٔاینها هوشی‌مین را به حزب بین‌الملل می‌پیوندد که‌اورا برگزید ، شکل داد وبزرگ کرد؛ ونیزاورابه حزب ویتنامیش‌می‌پیوندد که اوخودآن راساخت وپرورد وبه سوی پیروزی رهنمون‌شد.

فصل سیزدهم ـ مسکو ؟ پکن ؟ هانوی !

برای یك ویتنامی انقلابی وجهاندیده که درسال ۱۹۲۰ سی‌ساله بود ، یگانه انقلاب راستین انقلاب اکتبر روسیه است . برای‌او کانون اردوگاه سوسیالیستی ومقتداهای بزرگ همواره مسکو ، شوراها،لنین وجانشینانش خواهند بودوخواهند ماند . برای یك ویتنامی که ۲۰ سال دیرترزاده شده بود ، نبایدبی‌قید وشرط چنین‌باشد ، زیرا برای یك آدم چهل ساله‌نبردها وپیروزی‌های کمونیسم چینی حضوری بیشتردارد ،این نبردهاوپیروزیهاروشنتردرخاطرهٔ اوحك‌شده‌است‌وبازندگی‌انقلابی او، به‌عنوان یك آسیائی ، پیوندی بیشتردارد .

این موضوعی است که درهانوی در باره اش بحث می‌شود ؛ نزاعی است‌که نه تنهانسل‌ها ، بلکه دوران‌های آموزش وپختگی رادر برمی‌گیرد . درمورد همهٔ این ویتنامی‌هائی‌که روشنائی برایشان، هنوز

درخشانتر از پکن، از مسکو می‌آید ، سخن یکی از شناسندگان ممتاز ویتنام معتبر است . «آنان پیش‌از آن‌که مارکس را بخوانند ، لنین‌را خواندند.»این که‌به میزانی‌بیشتر درمورد «هو» نیزصادق است به‌سادگی چنین معنی می‌دهدکه عمل برتر از نظریه است ، و در نزد این یا آن عده، کمونیسم مسالهٔ ملی را در خود ادغام کرده‌است، و این درحقیقت به‌آن معنائی نیست‌که مارکس درنظر داشت.

این ناسیونالیست روشن و مؤکد بنیادگذار جمهوری ویتنام‌که «یگانه هدفش این است‌که ویتنام را آزاد و مستقل ببیند» ، آری این ناسیونالیسم، البته به هنگام نزدیکی به‌مسکونقشی بازی می‌کند. «هو» نمی‌تواند خواست استالین را مبنی بر « سوسیالیسم در یك‌کشور » در ویتنام شمالی اجرا کند ، و این ناگزیرش می‌سازدکه در جستجوی همکاران و هم پیمانان برآید . لکن چین بسیار نزدیك است و وسایل فشار نظامی و سیاسی توانائی در اختیار دارد . در عوض مسکو دور است ـ و این موقعیتی‌آرمانی برای پیوند میان اقوام است ، حتی‌برای کشورهای سوسیالیستی. کمك از طرف شوروی ، برای ویتنام تعهداتی به‌مراتب کمتر ازکمکی ایجاد می‌کندکه از چین می‌آید.

گذشته از این، کردارشوروی گرایانهٔ هوشی‌مین دلایل‌احساسی ونظری دارد. هرگز نباید این تأثیرراکم تخمین زدکه مسکوی ۱۹۲۴، کنگره بین‌الملل و بحث میان زینوویف ، بوخارین و تروتسکی بر مرد جوان ، آتشین وشیفتهٔ تغییر جهان می‌گذاشت . مقاله هائی که او آن روز ها می‌نوشت حکایت از نوعی گرایش خشمگین به آئین تازه دارد .

نگوین آی کوئوك (نام سابق هوشی مین - م) از آن سفر به کشورمعجزه ها از آن روتلخکامتر به حقیقت بازگشت که هیات رئیسه بین‌الملل دست وپایش‌را با تعهداتی دشوارکه خطرهادرآن بود، بست. وقتی که‌انسان‌نخست‌معاون «بورودین» درکانتون ، سپس نماینده‌بخش «دریاهای جنوبی» در بین‌الملل سوم و سرانجام هماهنگ کنندهٔ همهٔ جنبشهای انقلابی در هندوچین بود، آنگاه دست وپای آدم مدام‌به‌امری بسته است .

در زمانی‌که این وفاداری مقارن سال ۱۹۳۴ می‌توانست پایان گیرد - یعنی‌هنگامی که‌مسکوچنین می‌نمودکه بیش‌ازپیش‌روی‌کادرهای جوان مانند «لوهونگ‌فونگ»یا«هاهوی‌تاپ» شرط می‌بندد-جهت‌یابی بین‌الملل در این‌سو تغییر کردکه بانهضتهای ملی و اصلاح طلب‌جبهه‌هائی واحد تشکیل گردد . بدین ترتیب اعتماد به هوشی‌مین ویتنامی باشیبی تند فروکش کرد. ایـن حکایت از بینش می کرد، زیـرا این «مرحله سوم»با چپ‌گرائی شدیدش نبودکه توانست‌پیشرفت‌فراآورد. مسکو این استعداد را دارد که آنچه را درست است بگوید و ببیند . آیا هوشی‌مین یك «بوخارینیست» یك « کمونیست دست راستی » و یك سلف خروشچف است؟ نه، هرگز نباید هوشی‌مین را درچشم‌انداز نظری نگریست . بلکه باید وی را در ارتباط با مسائـل گوناگون و موقعیتهائی نگریست‌که درحال‌گسترش است. اگر ازخود بپرسیم که‌او علیه چپها درحزب شدیدتر اقدام‌کرد تا علیه‌راست‌ها، باید اعتراف نیز بکنیم‌که دریگانه بحران‌بزرگ‌که ویتنام شمالی درسال‌های ۱۹۵۶/۵۷ از سر گذرانده ، فقط رهبر جناح چپ تروئونگ چین ، موقتاً کنار

گذاشته شد و نزدیکترین دوست او «نگوین‌چی‌تان» ، بی‌اثر گردید . لکن این نیز راست است که مناسبات میان مسکو و هانوی درنخستین دوران حکومت خروشچف ، از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲، بسیار صمیمانه بود. سپس این مناسبات تیره شد. و روابط در وهلهٔ اول آشکارا به‌علت‌های تاکتیکی بدترگردید، آنهم هنگامی که گفتارها و کردارهای خروشچف در اثنای ۱۹۶۲تا ۱۹۶۴ انگیزهٔسرزنش «تجدید نظر طلبی» را به‌دست می‌داد .

همچنین باید یادآور شد که هوشی‌مین فقط به‌شیوه‌ای بسیارنیم‌بند از این انحرافات سخن می‌گفت، حال آن‌که پکن این انحرافات را به‌لحنی بسیار شدید محکوم می‌کرد. هنگامی که در سپتامبر ۱۹۶۴ از هو پرسیدند که‌نظرش‌در بارهٔ تجدیدنظرطلبی درارودگاه‌سوسیالیستی چیست ، فقط پاسخ داد مشاجراتی این چنین در داخل احزاب‌انقلابی همواره به شیوه‌ای رضایتبخش حل و فصل شد و جمهوری ویتنام با «اصول انقلابی بیانیه‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو» موافق است.

به فرض این‌که اتحاد شوروی به مهمترین مسائـل جمهوری دموکراتیك ویتنام و نیروهائی که در جنوب نبرد می‌کنند، بسیار بی‌اعتنا شود ، آنگاه هوشی‌مین را به زودی می‌توان در اردوگاه پکن دوباره دید و اگر ویتنام بتواند به‌وسیلهٔ «گارد های سرخ» نجات داده شود ، می‌توان با خیالی آسوده پذیرفت که او با لین پیائو همراهی کند . لکن چنین پیمانی برای هوشی‌مین خیلی گران تمام می‌شود.

به هنگام‌ارتباطات با پکن نباید ارزشی‌بسیار به‌خاطرات‌شخصی او از اقامتهائی نه چندان مطبوع که‌در چین داشته است داد، بلکه باید

مناسبات تاریخی دو کشور را در نظر گرفت . دو سوم همهٔ قهرمان‌های ملی ویتنام شهرتشان را در نبردعلیه چینی‌ها به دست آوردند که امروز در هانوی به‌عنوان «مغول‌ها» قلمداد می‌شوند، و این اغلب نیز درست است. نمی‌توان روابط چین وویتنام را فی‌المثل با مناسبات میان‌مسکو ولهستان یا میان انگلیسی‌ها و ایرلندی‌ها مقایسه کرد. معنی این کار این خواهد بود که مناسبات اروپائی را ، که مذهب در آنها نقشی بزرگ بازی می‌کند، به‌روابط آسیائیها انتقال‌دهیم که کمتر به‌وسیله امپریالیسم و بیشتر به‌وسیله قیمومت‌نشاندارشده است، ودر آن،استثمار اقتصادی، قیمومت وکوشش برای متمدن ساختن، در هم تنیده است.

هنگامی که «هو» به‌پکن می‌نگرد ، مائوتسه‌تونگ نیز در برابر چشمانش قرار می‌گیرد، وکاملا مشکوك است که بدبینی متقابل‌دیرینه به راستی نیز هوبسیار خوب می‌داند که خود او و «تروئونگ‌چین» ، این بزرگترین استراتژو تاکتیسین ، چه چیزی را مدیون این لنین چینی هستند . اگربخواهیم سخن «تروئونگ چین» ، این بزرگترین مائوئیست‌های ویتنامی‌را باورکنیم ، آنگاه ، «سهم‌رفیق مائوتسه‌تونگ درتئوری‌انقلابی حزب‌ما درمستعمرات ونیمه‌مستعمرات و در تکوین اندیشه‌های پرزیدنت هوشی‌مین کمکی شایان کرده ودر پرورش مشی انقلابی و سیاسی او سهمی بزرگ داشته است.» لکن‌در عوض‌هنگامی که «عمو» دربارهٔ مائو حرف می‌زند و می‌نویسد، بسیار خودداارتر است وگاه‌لحنی توأم باطنز به‌کار می‌برد. رهبر حزب‌ویتنام درگزارشی سیاسی ازسال ۱۹۵۱، که شاید اصلی‌ترین ومهمترین‌تحلیل سیاسی او باشد، می‌نویسد: «رفیق مائو دکترین‌های مارکس ، انگلس

لنین و استالین را «چینی» کرد و آنها را با مناسبات چین تطبیق داد و انقلاب چین را به پیروزی رساند.» بدین‌سان مائو فقط یك هماهنگ کنندهٔ خوب بوده است.

خیلی پیش حکایت می‌کردند که میهمانی خارجی از او پرسید که‌نمی‌خواهد «آنچنان‌که پرزیدنت مائو کرده است ومی‌کند»، مقاله‌ها وکتابهائی انتشار دهد. بنیادگذار ویت‌مین، درحالی‌که چشمك می‌زد، پاسخ داد: «اگرچیزی هست‌که پرزیدنت مائو هنوز درباره‌آن ننوشته باشد، این را به من بگوئید، آنگاه من خواهم‌کوشید این رخنه را پر کنم.»

هو بسیار خوب می‌داندکه در پروراندن مفاهیم و در نظریه سازی نمی‌تواند با مائو، نویسندهٔ «کتاب سرخ»، رقابت‌کند. لکن برتری‌مائو در این‌قلمروهابرای‌وی کاملایکسان است: برای وی انقلاب، کمتریك‌امرادبی، بلکه‌بیشترامری سازمانی است. وانگهی خودمائو گفته است که «قدرت‌از لولهٔ‌تفنگ‌می‌آید»، وهمقطارویتنامی‌او نیزبیشتربه‌باروت می‌اندیشدتاراهنمای‌تیراندازی. ازاین‌گذشته‌هوشی‌مین‌اغلب‌ازابتکارهای چینی‌ها فاصله می‌گیرد. از ۱۹۵۴ تا پایان ۱۹۵۶ در هانوی به میل از نمونه‌های پکن پیروی‌می‌شد، لکن‌ازآن پس ویتنامی‌ها خاصه «عمو»، از این بابت بسیار خود دارتر شده‌اند. در ژانویه ۱۹۵۹ رهبر ویتنام در مصاحبه‌ای‌که از طرف خبرگزاری آمریکائی «یونایتدپرس» انتشار یافت، گفت «کشورش قصد ندارد فوراً از نمونهٔ جمهوری خلق چین پیروی‌کند» ــ چینی‌که آن روزها می‌بایست با نخستین نتایج‌نامطلوب «گام به‌پیش» سروکله بزند، سپس هو افزود امیدوار است که تنش

میان شرق وغرب طی سال فرونشیند. بدین ترتیب نشان دادکه‌موقعیت را بیشتر از زاویه مسکو می‌بیند تا پکن.

بجاست‌که واکنشی دیگر از «عمو» را خاطرنشان سازیم : در ژوئیه ۱۹۶۴ وی «دانیل هونبل» ، یك خانم‌گزارشگر ویژهٔ تلویزیون فرانسه را به‌حضور پذیرفت. اوبه‌این‌پرسش‌که ویتنام شمالی، که منفرد مانده است ، ناگزیر یك ماهوارهٔ چین نخواهد شد، درحالی‌که‌محکم دستش را تکان‌داد، پاسخ‌گفت: «هرگز.»

هوشی‌مین ناسیونالیست ، به‌غریزه ، خطر نفوذ فزایندهٔ چین را احساس‌می‌کرد ، واو به‌عنوان مرد عمل همواره به‌کسانی بدبین است که براسب دکترین‌ها نشسته می‌تازند. همچنین‌او هرگزگذشتهٔ‌انقلابیش و درنتیجه قدمت زمانی خودرا بر مائو، چوئن‌لای ولین پیائو فراموش نمی‌کند. هیچیك از اینان درسال۱۹۲۴ با وی درکنگره بین‌الملل‌نبود. چوئن‌لای هنوز یك دانشجوی کارآموزدر پاریس بودکه نگوین آی‌ـ کوئوك ،که‌کمونیستهای جوان چینی‌را به عنوان «جناح چپ‌کومین‌ـ تانگ» قلمداد می‌کرد ، به‌نمایندگی ازطرف حزب‌کمونیست فرانسه‌به مسکو رفت،واین‌آن روزها برای چینی‌ها هنوزخیلی‌مهم بود.لین‌پیائو هنوز جوانکی‌بیش نبود،و مائو به‌عنوان خرده‌رهبر دهقانان در ولایت می‌زیست .

هوشی‌مین به‌اندازهٔ‌کافی باهوش هست که اقتدار انقلابی را بر قدمت سنی متکی‌نسازد، امانباید فراموش‌کردکه رهبریك ملت کوچك زمانی دراز از طرف چین که از حیث میلیون‌ها و میلیونرها غنی‌بود ، خوارانگاشته‌می‌شد: به‌عقیدهٔ وی بجاست به ریشهٔ عمیق تاریخ انقلاب

سوسیالیستی در آسیا اشاره گردد، وازاین‌بابت وی نیازی ندارد که به کسی حق تقدم بدهد.

پیوستگی به‌مسکو و خودداری دربرابرپکن ، به‌مذاق همه‌رفقاو نیز به‌مذاق اعضای گوناگون هیأت رهبری «لائودونگ» (حزب ویتنام شمالی)، خوش نمی‌آید . بسیاری‌از ویتنامی‌ها نسبت به‌انقلاب روس فقط احساس وحدت نامعینی‌دارند ، وبسیاری‌از آنان شیفتهٔ آن چیزی هستند که‌درپشت مرزهای چین ، به‌دست‌حزب کمونیست این‌کشور ، اجرا می‌شود . وزن مخصوص چین‌کاملا سوای روسیه‌است. ازحیثیت فرهنگ چین‌بگذریم که به یك معنا فرهنگ اکثر ویتنامی‌ها نیزهست، مسائل اقتصادی و نظامی نیز افزوده‌می‌گرددکه بیست‌و پنج سال است برای هردو کشور وجود دارد.

پس‌درهانوی گرایشی بسیار قوی و فعال وجوددارد که خواهان حمایت‌بیدریغ از اصول چین ، وهماهنگی فزایندهٔ این‌دوانقلاب‌است. سراین‌جنبش ، همان «تروئونگ چین» است، یعنی‌فرزندیك ماندارین تون کینگی ، و روشنفکری با آموزش و فرهنگ توامان فرانسوی وچینی . اوزمانی دراز دبیر کل حزب‌کمونیست هندوچین بود وسپس سردبیر «صوتهات»، روزنامهٔ مرامی ویت‌مین شد. ازاین‌گذشته نویسندهٔ کتاب «مقاومت پیروز خواهدشد» است که درسال ۱۹۴۷ انتشار یافت وبه‌صورت‌کتاب آموزشی چریکهای ویتنامی درآمد . اودرسال ۱۹۵۱ دبیر کل «لائودونگ »شد، لکن‌درسال ۱۹۵۶ ، هنگامی که اصلاحات ارضی که‌وی می‌خواست باشتاب تمام‌کند ،باشکست‌روبروشد، برکنار گردید، اماعضو دفترسیاسی‌ماند ودوسال بعد رئیس‌کمیتهٔ دائمی مجمع

ملی‌شد: دراین‌مقام ، او بالا دست نخست‌وزیر قرارداشت .

گرچه او رئیس‌گروه طرفدارچین درحزب است ، لکن به هیچ وجه از مخالفان «عمو» نیست . می‌توان از خود پرسید هنگامی که او در سال ۱۹۶۶ نوشتار « پرزیدنت محبوب » را انتشار داد ، خواست مخالفت خودرا مانند آب زیرکاه پنهان کند ؛ لکن نمی‌نماید که چنین باشد . یا آن‌که این از بدذاتی بودکه نقل‌قولهائی از «هو» کرده است که ثابت می‌کند هوشی‌مین درتدوین سوسیالیسم علمی استادی‌ندارد ؟ به‌هرحال رهبرکهنسال دوست داردکه جناح چینی حزب او که از آن گزیری نیست ، ازطرف‌مردی‌رهبری شودکه‌اوخوب می‌شناسد ،که او تعلیم‌اش داده‌است، که‌قابلیت‌های روشنفکریش براو ناشناخته نیست ، که‌به او وفادارانه ارادت می‌ورزد ومائوئیسم اویك مائوئیسم بی‌قید و شرط نیست.

دیگر ستایندگان مائو و «چین‌گرایان» ـ یعنی یکی از طرفهای جنگی درازآهنگ و محلی در چهارچوب یك همزیستی جدلی‌ـ‌نسبت به هوشی‌مین نظری کمتر دوستانه دارند. سه‌عضو دیگر دفتر سیاسی‌در این شمارند: نخست له‌دوك تو (همان سیاستمداری که در گفتگوهای کنونی پاریس نقش‌برجسته‌ای دارد ، م .) یکی از رهبران‌سابق‌جنبش مقاومت‌درجنوب ، یکی‌ازتئوریسین های‌مهم حزب ونویسنده‌مقاله‌های شدید علیه شکست‌گرایان . یکی‌از این‌مقاله‌ها در فوریه ۱۹۶۶ انتشار یافت و این‌گمان رابه بار آورد که در هانوی چیزی شبیه پیش درآمد انقلاب فرهنگی درحال پیدایش است.

دومی « نگوین دوی ترین » ، وزیر خارجه و وزیر سابق نقشه

ریزی است که تصفیه هارا در میان روشنفکران به اجرا درآورد. سومین این دسته ، « نگوین چی‌تهان » ، کمیسر سیاسی ارتش و یگانه رقیب ژنرال جیاپ‌در میان‌نظامیان ، یك‌سخنران درخشان ورئیس سابق‌جنبش مقاومت در هوئه است . مخالفان دیگر هوشی‌مین در میان شخصیتهای متنفذ ، «هوانگ کوئوك ویت» ، رهبرسندیکا و یك چپ‌گرای سالهای سی‌است که‌می‌تواند از حیث سن انقلابی با هو کوس برابری‌بزند ، دیگر «هوانگ وان‌هوان» ، سفیرسابق در پکن و یارد یرین هو دربیشه است ، و سرانجام «توهو» ، شاعری سرشناس درعین‌حال سانسورچی سختگیر و معاون وزارت فرهنگ است ، که برداشتهای او همواره مانند برداشتهای « گاردهای‌سرخ » بوده وهست .

وانگهی اگربه‌یادآوریم که بخشی بزرگ ازجوانان دوست‌دارند با آهنگ‌انقلاب چین حرکت کنند، که‌افسران متوسط ارتش نیم‌نگاهی به‌شمال دوخته‌اندوگزیدگان‌صنعت، رؤیای کامیابیهای‌چین‌رادرمنچوری می‌بینند ، آنگاه می‌توان فهمید که هو به هنگام حفظ موازنه میان پکن و مسکو بادشواریها روبرومی‌شود.

لکن آن گروهی نیز که به دوستی با مسکو پایبند است ، به قدرت چین گرچه بدبین‌است وباوجود این پیروزیهای مائو را به دیدهٔ تحسین می‌نگرد ، گروهی کوچك نیست . در رأس وابستگان بدین گروه مردی قرار دارد که شاید بتوان شهرتش را با شهرت پرزیدنت هوشی‌مین مقایسه کرد ـ ژنرال جیاپ . وی شخصیتی است پر قدرت و برخوردار از اندیشه‌ای غنی ، بدان‌سان که درتمامی ویتنام نمی‌توان همتائی برایش یافت ، مردی که‌می‌توان ـ ازحیث توانائی و استعداد ـ

اورابه عنوان تروتسکی ویتنامی قلمداد کرد ؛ به‌شرط آن‌که این‌مقایسه برای هانوی ناپسند نباشد.

هرچندکه‌جیاپ ازحیث استراتژیك به مردان «راه پیمائی دراز» مدیون باشد ـ و او خود این‌را آشکارا اعتراف می‌کند ـ بازهم‌درشمار کسانی نیست که دربرابر چین به‌سرنوشتی رضا بدهند که جمهوریهای خلق شرق اروپا بین ۱۹۴۵ و ۱۹۶۰ دربـرابر اتحاد شوروی بدان تن دردادند. او در شمار آن انقلابیهای آسیائی است که حاکمان شوروی وی‌را درست‌همان‌گونه می‌پذیرندکه چوئن‌لای درسال ۱۹۵۶ درورشو ودرسال ۱۹۶۶ در بوخارست‌پذیرفته‌شد . اگرسوای این ، بی‌علاقگی شناخته‌شد اورا به «تروتونگ‌چین» درنظرگیریم، آنگاه جیاپ رامردی با گرایش‌کمونیستی ـ ملی می‌یابیم که تحت‌الحمایگی در برابر چین را فاجعه‌ای‌می‌داندکه بی‌قیدوشرط باید ازآن پرهیزشود. شاید انگاشته شود که اینها حدس سیاسی است ، لکن‌کردار وگفتار اواصولاگواهی بردرستی این ادعا می‌دهد.

دومین‌چهرهٔ‌مرکزی این‌گروه فام وان‌دونگ نخست وزیراست. او مانند همهٔ شاگردان وفادار بدان می‌گراید که‌در عقاید استادش‌مبالغه کند . آنجا که هو در جستجوی توافقی با چین است ، «دونگ » یك مایه تلخ ضدچینی به‌آن می‌زند . لکن برخود احاطه‌ای بیش‌ازآن ، و به «عمو» ارادتی بزرگتر ازآن دارد که‌به جدال تن‌دردهد.

به‌همین جریان ، «فام هونگ» معاون‌نخست‌وزیر ودوست‌نزدیك «هو» تعلق دارد.

هو او را به دفتر سیاسی‌آورد تاجلوی نفوذ فزایندهٔ تروتونگ

چین آدمی را بگیرد . سپس می‌توان از «اونگ‌وان خیم» یادکرد که سابقاً وزیر خارجه بودواکنون وزارت‌کشوررا برعهده دارد.وابستگان دیگر به‌این‌گروه «تون‌دوك‌تهان» سالخورده ، معـاون رئیس جمهوری است که سابقاً به‌شورشیان ۱۹۱۷ در ناوگان فرانسه دردریای سیاه‌تعلق داشت . جز این می‌توان از «لوتزانگی» اقتصاد دان یادکرد.

له‌دوان ، دبیرکل حزب ، نقشی اسرار آمیز بازی می‌کند . چون‌اول‌درسال ۱۹۶۰،هنگامی که‌نفوذ شوروی فزاینده می‌نمود ، به‌این مقام‌کلیدبرگزیده‌شد.وی‌راعموماًازهمراهان‌جیاپ‌و«دونگ»می‌انگاشتند.

درحقیقت له‌دوان‌را باید به‌علت‌کردارش دربرابرجنوب‌کشور، به اردوگاه‌رادیکال متعلق‌دانست،زیرا اوبرانقلابیترین‌تاکتیکهاوبیشترین فشار نظامی اصرار می‌ورزد . در عوض در مسائل دیگر مانند بیطرفی مرامی میان‌مسکو وپکن ، یادرمسالهٔ اشتراکی‌کردن ، می‌توان اورادر وسط حزب ودولت ، یعنی در نزدیکی هو ، قرار داد.دراصل،کردار وی معتدل است.بدین سان هوشی‌مین ، به دستیاری تواناترین مرد در حزب ، درمرزهای ویتنام نقش یك فتوادهنده رامیان‌مسکووپکن‌بازی می‌کند . وهنگامی که‌تمایل‌او به شوروی یك‌بارکفه راسنگینترمی‌کند، له‌دوان بیدرنگ وی‌را به «راه میانه» بازمی‌گرداند، یعنی به همانجائی که‌درخور اوست،هم به‌عنوان رئیس دولت وهم به‌عنوان میهن پرست ویتنامی ، زیرا مردان ویتنام فقط هنگامی می‌توانند « راه ویتنامی » را ادامه دهند کـه خود را از تضاد دوزخـی میان مسکو و پـکن بیرون نگاهدارند .

این‌مانورپیچاپیچ پرزیدنت هو و گروه حکومتش رابرای‌تعیین

«راه ویتنام» وحفظ موجودیت خود درمیان «تجدیدنظرطلبی» شوروی و«جزمیت» چینی، درمیان‌یك‌همزیستی به‌نسبت مسالمت‌آمیزوخواست «جنگی درازمدت» ، می‌توان دقیقا به چهار بخش مشخص تقسیم‌کرد. از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ جهتگیری آسیائی‌غالب‌بود، از۱۹۵۷تا۱۹۶۱گرایش به سوی‌اتحـادشوروی ، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ زمان زبان لعنت‌کـردن «خروشفیسم» وداع باتوهمات «همزیستی مسالمت آمیز» غلبه داشت واز ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ کمتریك دوران بازگشت به بیطرفی در برابرپکن ومسکو، وبیشتر دورانی‌بودکه‌هانوی درآن باگسستگی‌میان دواردوگاه کمونسیم دمسازشد .

بیدرنگ پس ازقراردادهای ژنو، حاکمان جمهوری‌دموکراتیك ویتنام ، که ازهر دوطرف کمکی تقریباً یکسان دریافت کرده بودند ، لکن فراموش‌نکرده بودندکه‌مسکو،پیش‌ازآن‌که‌دولت‌آنان‌رابرسمیت بشناسد پنج سال تمام صبرکرد ، البته به چین‌برای جلب حمایت روی آوردند . زیرا چنین می‌نمودکه‌تقسیم‌وظایف درکنفرانس ژنوروشنتر شده باشد ، ودرآنجا مسؤلیت بزرگتر درآسیا برعهدهٔ‌پکن‌گذاشته‌شده بود . موقتاً نمی‌شد هنوز هیچ بدذاتی یابدگمانی میان‌دوپایتخت‌بزرگ جهان‌کمونیست را مسجل‌کرد، ومناسبات دوجانبه روشن وصاف‌می‌ـ نمود، دست‌کم این‌قدرصاف‌که‌آسمان‌بالای‌سرهم‌پیمانان‌می‌تواندباشد. کوتاه سخن،هوشی‌مین وآدمهایش بااحتیاطی خاص غرورملیشان، در مسیر مسالمت‌آمیزپیوندهائی‌نظامی‌راکه‌باجمهوری‌خلق‌چین‌بسته‌بودند، گسترش بخشیدند .

دراین دوران همه‌جا «کانون های دوستی چین وویتنام » تاسیس

شد؛ بارانی‌راستین از شعارها برویتنام باریدن‌گرفت ، و هانوی به میل در اصلاحات‌شتابزده کشاورزی‌ونظام«صدگل» به‌نمونهٔ‌چین اقدام‌کرد. اصلاحات کشاورزی چپ ها به صورت فاجعه درآمد ؛ زیر «صدگل» یك فرصت طلبی دست‌راستی‌پنهان شده‌بود. «خیزبه‌پیش» در کشاورزی قیام «نگه‌آن»وسرکوبی آن رابه‌دنبال‌داشت که‌دهها‌هزارتن‌قربانی‌طلبید، «صدگل» درنزد روشنفکران توهماتی آنچنان بی محابا آفرید که می شد در ۱۹۵۶/۵۷ ازطغیان نویسندگـان سخن‌گفت . روزنامه لیبرال «نهان‌وان» (بشریت) که ادیب سالخورده‌وپیشرو «پهان‌کوی» ،یك‌نوع هوشی‌مین ادبی ، مدیریت آن‌را بر عهده‌داشت ، ممنوع‌شد .درآغاز سال ۱۹۵۷ « مشی چینی » ، جمهوری دموکراتیك ویتنام را به‌بحرانی دوگانه ودشوار کشانید . قساوت‌های خونین‌مأموران اجرای‌اصلاحات کشاورزی ، نزدیك بود که توده‌ها را ازرهبرانشان جداکند .

این بحران تاثیرات متقابل‌عمیقی بر حزب داشت. هو توانست «تروئونگ‌چین» دبیرکل «لائودونگ» را به استعفا وادارد . خود این مقام را برعهده‌گرفت وکوشید اعتماد توده رابه حزب بازگرداند ،در حالی‌که جیاپ ماموریت یافته بود در نوامبر ۱۹۵۶ به‌انتقاد ازخودی بپردازد که‌بر اثر موقعیت ضروری شده بود .این‌یك‌دادخواست‌شدید علیه «اشتباههای سنگین وطولانی » بودکه موجودیت کشوررا به‌خطر انداخته بود . پس لازم بودکه‌سکان چرخانده شود ، بـه رغم تاثیری ناخوش‌که سرکوبی قیام بوداپست درویتنام بر جای نهاده‌بود ، هوشی مین‌وپیروانش‌به‌تکیه زدن بیشتر به‌مسکومی‌اندیشیدند. ازاین‌روبرزیدنت هوشی‌مین درپائیز ۱۹۵۷روانهٔ اروپای‌شرقی شد ودرماه‌نوامبردرجشن

انقلاب درمسکو شرکت کرد .

فراکسیون طرفدار چین که دو سال بود می کوشید حزب را پابه پای پکن راه ببرد، به هیچوجه شکست را نپذیرفت. طی غیاب پرزیدنت هوچنین می نمود که به گفتهٔ « پ.ژی . هونی » ـ کوششی برای به دست گرفتن قدرت درهانوی صورت پذیرفته باشد. جیاپ چند هفته از صحنه غایب بود ، ودر یك جلسهٔ بزرگ رسمی به مناسبت جشن های ماه اکتبر ، «نگوین دوی ترین » ، نطقی ایراد کرد که در آن فقط از چین سخن رفته بود . لکن آن کوشش خیلی از این بیشتر جلو نرفت، وهنگامی که «هو» باز آمد آرامش بیدرنك بازگشت .

گرایش طرفداری ازشوروی که درسال ۱۹۵۷ آغازشده و درسال ۱۹۵۹ به نقطه اوج رسیده بود ، درسال ۱۹۶۲ دوباره فرونشست. این گرایش براثر نتایج فاجعه آسای کاربست روشهای چینی درویتنام شمالی فراآمده بود و بر اثر فاجعه هائی که در چین پس از «گام به پیش» سال ۱۹۵۹/۶۰ به بار آمده بود ، تشدید نیز شد . اما عشق به مسکو بر اثر اشتباهکاری های خروشچف ، بر اثر تلاش برای تشکیل کنفرانس سران در ۱۹۶۰ وبحران کوبا درسال ۱۹۶۲ ، سخت کاستی گرفت و سرانجام از بین رفت .

در این زمان هو علاقهٔ خود را به اتحادشوروی در بسیاری از سخنرانیها به شدت نشان داد ؛ اتحادشوروی را به عنوان «رهبر اردوگاه سوسیالیستی » می ستود ، بی آن که نامی از جمهوری خلق چین بیاورد. اما وی تاکتیسینی بسیار ماهرتر از آن بود که دورتر از توازنی قدیمی برود که به دست طرفداران بسیار متعصب ویتنامی مائو ، در اثنای

۱۹۵۴ و۱۹۵۷ مختل شده‌بود . سپس بحران بزرگ میان دو قدرت بزرگ کمونیست فوران کرد ، لکن هو از آن پس مدام بر آن است تا ویتنام را در وسط این دو نگاهدارد .

در سپتامبر ۱۹۶۰ در هانوی سومین کنگرهٔ «لائودونگ» ، حزب کمونیست ویتنام شمالی که در سال ۱۹۵۱ دوباره تأسیس شده‌بود ، تشکیل گردید . استقبالی که در آنجا نمایندگان از فرستادگان اتحاد شوروی کردند، بسیار صمیمانه‌تر از آن بود که از «لی‌فوچون» ، نماینده پکن ، به‌عمل آوردند . در تمامی کنگره فضای طرفداری از شوروی غالب بود. اما پیشنهادهای چین با کامیابی روبرو شد، آنهم هنگامی که برضرورت نبردی برای اتحاد دوباره تکیه زده‌شد. همین امر سبب گردید که این انتظار پیش آید که به زودی کمک شمال به رزمندگان نهضت مقاومت در جنوب فزونی گیرد . نیازی به استناد به مائوتسه تونگ نیست تا توضیح داده شود چرا ویتنام شمالی بر آن شد به توده های انقلابی در جنوب یاری برساند . زیرا این یك مسأله ویتنامی یا به عبارت بهتر هندوچینی بود ، و دخالت آمریکا در لائوس به سخت‌تر شدن سیاست هانوی انجامید.

کنگره بدین‌سان پایان یافت که «عمو» ، که از دو گانگی میان مسکو و پکن ـ چنان که از سخنرانیهای نمایندگان دو طرف برمی‌آمد ـ یکه‌خورده بود ، دست‌هردو را گرفت و درحالی که هیأت دیپلماتیك سخت شگفت زده‌بودند، با شرکت کنندگان در کنگره شروع به‌خواندن ترانه‌ای کرد که محتوایش تقریباً این است : «اگر همه‌انسان‌ها در جهان دست‌به سوی یکدیگر دراز کنند ...»

دوماه بعد هوشی‌مین در مسکو در بیست و یکمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی شرکت کرد. وی‌دلیرانه علیه قطع رابطهٔ میان‌مسکو وپکن‌نبرد کرد ، باچوئن‌لای به‌گفتگو پرداخت و کوشید که‌نقش‌داور و متحدکننده‌را بازی‌کند. به‌او احترام می‌گذاشتند و به‌دقت‌حرفهایش را گوش می‌دادند، اماکشور او بسیار فقیر و بسیار دور افتاده بود...! نتوانست مبانی یك‌تفاهم رابنهد . درکنگرهٔ حزب‌کمونیست شوروی‌در سال بعدکه او دوباره فعالانه در آن شرکت جست ، از امضای بیانیه‌ای که‌درآن حزب‌کمونیست آلبانی محکوم شده‌بود ،خودداری ورزید .

شش هفته بعد او درهانوی به‌هیچوجه نمی‌خواست ازیك نزاع سخن‌گوید. در ساختمانی درنزدیکی‌کاخ ریاست جمهوری نمایشگاهی بزرگ ازجمهوری توده‌ای‌آلبانی تشکیل‌شده‌بودکه‌در آن‌همه‌جاتصاویر هو در میان تصاویر «کو ـ روت ـ سوپ» (خروشچف) و «مائوتراش دونگ» (مائوتسه تونگ) ، قرار داشت . جهتگیری طرفدار شوروی ، به‌سوی یك «راه سوم» می‌رفت ، آنهم بدین دلیل بسیارساده که‌هانوی مجبور بود به‌علت بحران میان‌مسکو وپکن به چین نزدیك‌شود، بی‌آن که به وابستگی آن درآید. حاکمان هانوی البته می‌توانستندکم یابیش علاقه‌ای به‌مسکو داشته‌باشند ، لکن به هیچوجه نمی‌توانستند به‌عنوان مدعیان پکن تظاهرکنند ، بی آن که امنیت خارجی و آرامش داخلی کشور را به‌خطر افکنند. خودرا دربرابر حزب کمونیست چین قرار ـ دادن ، یعنی‌کشمکش هارا درداخل حزب‌کمونیست ویتنام به صورت یك بحران درآوردن ؛ پس‌تصمیم به‌بازگشتی احتیاط آمیز ، ظریف‌دار و مشروط‌به سمت‌چین گرفته شد.

بدین‌سان «مسیرسوم» آغازشدکه به تدریج به «راه سوم»، «راه ویتنام» انجامید . در وهلهٔاول ، بین ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴ ، طرفداران مسکو می‌بایست دربرابر فشار تمکین‌کنند. چنین می‌نمودکه ستارهٔ هوشی‌مین رنگ می‌بازد. همواره‌اورا فقط لحظاتی کوتاه می‌شد دید ، سخنرانی نمی‌کرد، به مصـاحبه هم نمی‌پرداخت . سخن از پائین آمدن منزلت جیاپ می‌رفت که‌رقیبش «نگوین چی‌تهان» نیز به فرماندهی عالی‌قوا منصوب شده‌بود . چنـین می‌نمود که نفوذ پکن در آغاز ۱۹۶۴ آغاز استیلاکرد ، خاصه آن که در ماه مه ۱۹۶۳ لیوشائوچی نیز دیداری از هانوی کرده بود. به‌عنوان بیانیه‌نهائی‌جلسهٔ پلنوم ، نوشته‌ای منتشر شد که‌برحسب محتوا می‌توانست درپکن نیز انتشار یافته‌باشد ، یگانه‌جمله هائی که‌در آن وجودداشت ، متوجه «تجدید نظر طلبی مدرن» بود، و با «دارودسته تیتو» همان طور رفتار شد که در سال های ۵۰ ـ ۱۹۴۹ روزنامهٔ «اومانیته» چاپ‌پاریس رفتارکرده‌بود. سخنی از « جزمیت » یا «ماجراجوئی چپ» درآن یافت نمی‌شد.

این نوشته خاصه از آن رو توجه‌ها را به خود معطوف کرد که له‌دوان نویسندهٔ آن ، و دبیر کل حزب ، در کنگرهٔ سال ۱۹۵۹ طی مرحلهٔ طرفداری از شوروی ، بدین مقام منصوب شده بود . همه چیز حکایت‌ازآن داشت که‌این‌چهرهٔاصلی به‌اصول‌چینی‌وبه‌گروه «تروئونگ چین» گرویده‌بود. این‌تغییرمسیر ایدئولوژیك کامل‌می‌نمود.

لکن سپس ، در بهار ، نیروها دوباره به سوی تعادل به حرکت درآمدند . درحالی‌که له‌دوان به مسکو فرستاده شد تا نظریهٔشوروی‌را دراین باره‌که آمریکا تهدید خود را عملی می‌کند و جنگ را به شمال

می‌گسترد ، جویاشود، درماه مه درهانوی یك کنفرانس سیاسی برگزار شد . همچنین می‌گفتند که له‌دوان در مسکو همهٔ تضمین های دلخواه را گرفته است . این بار خود هوشی‌مین بودکه مأموریت یافت نتیجه های درخور را بگیرد و تصمیم اتخاذ کند . پاسخ «هوشی‌مین محترم» یك‌بار دیگرنشان از اندازه نگاهداری وپابرجا نگاهداشتن توازن‌داشت، همان‌چیزهائی‌که پس‌از بیست‌سال وی اندرزش را می‌داد . به اعضای رزمندهٔ حزب اندرز داده شد که در برابر فورانهای چپ‌ها و فرصت‌طلبی راستها به‌یك اندازه هشیار باشند.

این تهدید وجود داشت که هوشی‌مین و طرفدارانش نتوانند به علت‌تصاعد جنگ ، تعادل خودرا ، که دشوار بود، نگاهدارند . فشار برای اعمال خشونت نمی‌توانست برای هواخواهان همزیستی مسالمت آمیز سودمندباشد. البته هوشی‌مین بین‌سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۵۴ بحران هائی دشوار تر ازاین‌را از سرگذرانده بود.

در سال ۱۹۶۵ اعتبار «عمو» دوباره بالا گرفت . در میان توفان بزرگ ، تـوده‌ها و کادرهای حزبی احساس می‌کردند که به این رهبر کهنسال ، با نفوذ اخلاقی و خونسردیش، تاچه‌حد نیاز دارند. شاید او یك تجدید نظر طلب بود، اما در بحبوحهٔ بزرگترین خطرها طبقه بندی آدمها چه‌ثمری داشت ! پدر میهن دوباره‌تمامی برتری خودرابازیافت، وبه همراه او «راه ویتنام» دوباره تمامی معنا و سنجیدگی خودرا یافت. انتشارات رسمی و غیـر رسمی هانوی همواره نشان می‌دهد که ویتنام مدام می‌خواهد استقلال‌سیاسی خودرا استوارنگاهدارد. مثلا درشمارهٔ سپتامبر ۱۹۶۶ مجلهٔ «هوك تاپ» («مطالعـات») ، مطالعه‌ای اصولی از

« لائودونگ » انتشار یافت . این سرمقاله بر فعالیت خلاق حزب تکیه داشت و مسجل می‌کرد : «مطالعهٔ تجارب خارجه ضرور است. لکن‌ما مخالف آنیم که فقط این تجربه ها را مطالعه کنیم ، بدون آنکه به دقت تجارب‌سرزمینی‌خودرا بررسی کنیم . باید بر گرایشهای جزمی و گرایشهائی که‌فقط عمل را در کانون توجه قرار می‌دهد ، غلبه کرد . اما پاره‌ای از رفقای ما نیز که به مطالعات نظری می‌پردازند، دارای عقدهٔ حقارتند و نمی‌فهمند چگونه حقایق کشورما را توضیح دهند . »

در مقاله‌ای‌دیگرخود «تروئونگ‌چین» به‌اظهارات ۱۹۶۰ مسکو پرداخت ـ که بکن استقبال چندان دوستانه‌ای از آن نکرده بود ـ ، تا خاطر نشان سازدکه « تناقض میان اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیسم ، اساس تناقض عصرما» است . لکن این‌دقیقا آنچه‌نبود که مائوئیسم در نظرداشت . مقاله‌ای دیگر از « ترانهیو » به اصطلاح دفاعیه‌ای بود از دموکراسی دربرابر روشهای اقتدارگرایانه و اداره‌سالارانه : «به‌عکس عقیدهٔ پاره‌ای رفیقان ، وفاداری به‌حزب مارا از احترام به‌قانون بی‌نیاز نمی‌کند . همزمان با ممیزی ازبالا به پائین ، باید ممیزی از پائین به بالا نیزوجوده‌اشته باشد ،» مسکویابکن ؟ خیلی ساده ، هانوی. درهانوی ، کتابداران دستنویسهای قرن هفدهم را چون نمی‌توانستند نسخه های اصل را به شهرستان ها منتقل کنند ، بر میکرو فیلم ضبط می‌کردند تا مطالعهٔ آثار فرهنگ ملی کهن را برای رزمندگان بیشه ها امکان پذیر سازند . در همان زمان درچین « گارد های سرخ» کتاب های گرانبها و کهن را می‌سوزاندند . در هانوی ، پسران جوان به جای آن‌کسرها‌شان را از شعار های پاکیزه طلبی رهبران چین انباشته کند ، می‌فهمند

که چگونه در فاصلهٔ دو آژیر خطر حملهٔ هوائی آمریکا ، به خوش‌سلیقگی خود و احساسات عاطفی خود میدانی برای جولان بدهند و دختران را در آغوش گیرند.

مسکو ؟ پکن ؟ اگر از «عمو هو» هدفهای جنگ را بپرسی ، سرسختانه پاسخ می‌دهد : « هیچ چیز در ویتنام گرانبهاتر از استقلال و اعتبار نیست.»

فصل چهاردهم ـ عمو هو و عمو سام

«عدم تفاهم، ناشناسائی ، تخمین نادرست» ـ اینها کلماتی هستند که در شمارهٔ مخصوص ویتنام یك مجلهٔ آمریکائی آمده است و به محض آن که انسان می‌خواهد مناسبات میان واشینگتن و هانوی را وصف کند، به نقل قول آنها می‌پردازد. میان این نا هم‌گونی، و مناسبات فرانسه و ویتنام یك توازی وجود دارد که آنقدر بغرنج بودند که در آن عشق و کین ، اشکالات ومیل به انتقام ، هوشمندی، جنگ و تحمل رنجهای مشترك نقشی بازی می کردند ؛ خلاصهٔ کلام : تقریباً مثل یك ازدواج...

چنین می‌نماید که میان آمریکائی‌ها و ویتنامی‌ها ، میان عمو هو و عمو سام ، هیچ تماسی ممکن نیست . لکـن همواره چنین نبود . ممالك متحد آمریکا وتمدن آن برای مرد غریبی که سرنوشت جمهوری دموکراتیك ویتنام را در دست دارد، ناشناخته نیست. هنگامی که تیتو

به همکاری با آمریکا تصمیم گرفت ، فقط با ارنست همینگوی که شاید اورا در جنگ داخلی اسپانیا دیده بود ، آشنائی داشت . وهنگامی که گومولکا ریچارد نیکسون یا رابرت کندی را می‌پذیرفت ، از جامعهٔ آمریکا چه می‌دانست ؟ لکن درعوض «هو» می‌توانست میان کشوری که وی دوباره بیدارش کرده بود ، و آمریکا پلی بزند ؛ زیرا وی در این باره تجربه دارد ، نوشته‌ها وتجزیه و تحلیلهای آمریکا را به‌دقت مطالعه کرده است. البته بنیادگذار «ویت‌مین» به پاریس بسیارنزدیکتر است تاواشینگتن . زندگینامهٔ سیاسی ، سبك زندگی و شیوهٔ شوخ طبعی اوگواه این است. لکن میان او و آمریکا نیز نشانه‌های آشکار یك پیوند روشنفکرانه وسیاسی‌دیده می‌شود ، خاصه در دیباچهٔ اعلامیهٔ استقلال ویتنام ، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ :

«همهٔ انسانها برابر زاده شده‌اند . آفریدگار به ما حقوق خدشه ناپذیر داد ــ حق زیستن ، حق آزاد بود و حق پدیدآوردن خوشبختی زندگی » عباراتی که با آنها این ویتنامی، این آسیائی، این مارکسیست، به طور رسمی راه استقلال سرزمینش را آغار کرد، از سخنان افسانه‌ای «مای‌هاك دو» یا آثار «لائوتسه» یا از نوشتارهای شناختهٔ انقلاب فرانسه یا انقلاب اکتبر گرفته نشده ، بلکه ازاعلامیهٔ استقلال آمریکا وام گرفته شده است، که به‌صراحت بدان استناد شد.

این به‌راستی گزینشی شگرف است؛ سوای احترامی که در آن به‌آفریدگار ازطرف یك مارکسیست ادا شده است که به مردمی اکثراً بودائی روی می‌آورد ؛ گزارشی که از این حیث نیز غرابت دارد اگر بیندیشیم که بنیادگذار «ویت‌مین» تا چه پایه با ادبیات آسیا و اروپا و

اتحاد شوروی آشنائی داشت. این به‌راستی یك وامگیری عجیب بود!

در همان لحظه‌ای که هوشی‌مین زایش جمهوری « خود » را با سخنان جفرسون جشن گرفت، مناسبات میان دو کشور چندان دوستانه نبود. آمریکا با بخش بزرگی از جهان سوم رابطه‌ای داشت که عمر آن به‌اندازهٔ عمر آن کشورها بود. اگر از هیأتهای‌نمایندگی وسفیرانی چشم بپوشیم که درسال ۱۸۶۴ میان پرزیدنت لینکلن وقیصر «تو دوك» حاکم هوئه ، در رفت وآمد بودند ــ قیصری که به نبردی بی‌امان‌علیه کاتولیك‌گری، که در آن وسیلهٔ نفوذ غرب را می‌دید،دست زد،می‌توان گفت که آمریکا با ویتنام رابطه‌ای نداشت .

پس‌از آن تماسها، زمان‌استعمارفرانسوی رسید و طی آن کوشش می‌شد که تماسهای فرهنگی و پیوندهای اقتصادی انحصاری شود . از راه ژاپن، آنجا که در آغاز قرن«فام بوی چائو»، کارگردان«دونگ‌دو»، شرق‌گرائی ، اقامت‌گزیده بود؛ و از راه چین، آنجا که ملیون‌ریشه‌دار ویتنامی رحل اقامت افکنده بودند ، فقط آثار ایدئولوژی آمریکا می‌توانست در تعداد اندك روشنفکران ویتنامی ظاهر گردد. هوشی‌مین از راهی دیگربا آمریکا پیوند برقرارکرد و با جامعه و مسائل آن آشنا شد . سفرهای « با »ی جوان ، این کمك آشپز در یك کشتی بازرگانی فرانسوی را ، شنیده‌ایم که چگونه در سال ۱۹۱۵/۱۶ به نیویورك و بوستون رفت.یافتن ردپای وی بسیار دشوار است، لکن ازاین‌ردپاها چیزهائی می‌توان در نوشته‌های این انقلابی ویتنامی، خاصه در«پاریا» و «خبرگزاری بین‌المللی» یافت .

مثلا در شماره‌های ۵۹ و۷۴ سال ۱۹۲۴ نشریهٔ رسمی بین‌الملل

سوم می‌توان دو مقاله از نگوین ای‌کوئوك در بارهٔ مسائل نژادی در آمریکا خواند. چون اکثرنوشته‌های او بدون نام‌منتشر می‌شد،شناختن نویسنده همواره ممکن نیست . هوشی‌مین آینده احتمالا شاهد عینی پیشامدهائی معین بودکه‌آنهارا درمقالهٔ نخستین زیرعنوان «دادگستری قصاص» توصیف‌کرد ، در حالی‌که در مقالهٔ دوم به «کوکلوس‌کلان» پرداخته است.

لکن محتمل‌تراین است‌که اونمونه‌های‌نقل‌شده را ازگزارشهای روزنامه‌های آمریکائی مانند «نیواورلئان پرس» ، « ممفیس پرس » ، « کریزیس » و غیره‌گرفته است. بدیهی است که این مقاله ها لحنی به شدت جدی دارد و هـدفش ایجاد خشم است. باید در نظر داشت‌که نگوین‌ای‌کوئوك از ایجاد و اکنشهای نژادی می‌پرهیزد و همواره خاطرنشان می‌سازدکه سفید پوستانی چند جرأت آن را داشته‌اندکه جانب سیاهپوستان را بگیرند.

هوشی‌مین از اقامتهای‌کوتاهش در آمریکا ، کتابهائی از و در بارهٔ آبراهام‌لینکلن به‌همراه آورد و ازآنها قولهائی را به‌خاطر سپرد . حتی پیش از اعلامیهٔ استقلال ویتنام می‌شد در نوشته‌های روزنامه‌ای‌و تبلیغی او اندیشه‌های‌لینکلن، پرزیدنت مقتول آمریکا را یافت.البته‌از ۱۹۱۸ به بعد شیوهٔ اندیشهٔ هوشی‌مین آینده بیشتر در مسیر روسو و ژورس ، مارکس ولنین‌حرکت می‌کرد. با وجود این پنداشته‌می‌شود که بتوان ازآثار اویك‌منش معین دموکراتیك، یك نوع هم‌سطح‌سازی منزه‌طلبانه ویك خشم ضد تبعیض نژادی را خواند که لحن‌آنها مباحثه میان طرفداران الغای بردگی و اتحادطلبان را درآمریکای سال ۱۸۶۰

به‌یاد می‌آورد.

نگوین‌آی‌کوئوك سالهای۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ بیگمان آثارفابیان ـ های انگلیسی را خوانده بود و در نوشته‌های «پرودون» و «گد» تعمق کرده بود. او دربارهٔ مارکس‌فقط آنچه‌را می‌دانست‌که لنین‌وکائوتسکی نوشته بودند.دراین‌آسیائی که‌خودرا براثر استعمار تحقیره شده‌احساس می‌کرد، که صحنه‌های اندوهبار بندرهای آفریقائی را دیده بود،افکار و سخنان دولتمردی سفید پوست چون لینکلن تأثیری فراموش نشدنی برجای نهاد. چنین می‌نماید که‌نگوین‌آی‌کوئوك لینکلن را یك مخالف اصولی تبعیض نژادی می‌انگاشت ومی‌پنداشت‌که این با ضد استعمار معنائی یکسان دارد . شگفتا که دستیابی وی به مارکسیسم ـ لنینیسم سبب نشدکه ستایش وی نسبت به‌یکی از بزرگترین پیشاهنگان رهائی سرَ وب شدگان، یعنی آبراهام لینکلن ، از بین برود. اعلامیهٔ۲سپتامبر ۱۹۴۵ دلیلی براین مدعاست .

باری، نگوین‌آی‌کوئوك ازپیشترها نیزعلاقه‌اش‌را به‌اندیشه‌های پیشرو آمریکا آشکارا نشان می‌داد . به‌گفتهٔ مورخان رسمی هانوی ، در واقع تولد انقلاب ویتنام هنگامی روی داد که نگوین‌آی‌کوئوك جوان در ژانویهٔ ۱۹۱۹ درکنفرانس صلح ورسای ظاهر شد . وی‌آن روزها کمتر کلمانسو و لوید جورج را درنظرداشت‌که پیروزی‌برایشان به‌هیچوجه پیروزی مکتب‌لیبرالیسم نبود؛ بلکه‌اونگاهش را به‌ویلسون، مبتکر چهارده مادهٔ معروف ، دوخته بود .

آن شورشی جوان ، هنگامی‌که برنامهٔ هشت ماده‌ای خود را به کنفرانس متفقان ارائهٔ داد، می‌خواست نظرجانشین جفرسون و لینکلن

را به‌نقشه‌هایش جلب کند واورا نرم سازد . شاید خاموشی یخزده در برابر استمداد او بود که سبب گردید وی از دموکراسی‌نوع آمریکائی روی‌بگرداند. نگوین آی کوئوك،دوسال‌بعد،هنگامی که‌ازسوسیالیستهای فرانسوی نیز سرخورد، به‌طور قطع به بین‌الملل سوم پیوست.

به عقیدهٔ یکی از بهترین شناسندگان مسائل انقلاب آسیا،انریکا کولوتی پیسشل ، « لینکلن گرائی»هوشی‌مین، که براثرتماس‌نزدیکش با انقلابیهای فرانسه وبراثر آموزش مارکسیستی وی در مسکو تعدیل شده بود ، طی اقامتی در کانتون ، در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ ، در آستانهٔ بنیادگذاری «تهات‌نین» ، دوباره جان‌گرفت، گرچه نمی‌توان با حتمیت ادعا کرد که نوشته‌هائی که‌سازمان‌نامبرده زیر تأثیرنگوین‌آی‌ـ کوئوك انتشارداد ، بازگوکنندهٔ اندیشه‌های‌لینکلن هستند . لکن آنچه حتمی می‌نماید این است که رهبر ویتنامی ، آن‌روزها زیر تأثیر مردی قرارگرفته بود که‌می‌توان ازاو به‌عنوان مرد رنسانس چین نام بـرد : سون‌یات‌سن . دراثری به نام «سان‌مین‌چو» ، پرزیدنت چین‌به‌تفصیل‌از لینکلن سخن می‌گوید. دراینجانیز می‌توان رابطه‌ای را میان‌آن‌دویافت ـ رابطه‌ای که درهرحال چندان قوی بود که دست‌کم تا سال ۱۹۴۵ در برابر نفوذ « بـورودن » ، « لی‌لی سان » و افرادچپ افراطی در میان انقلابیهای ویتنامی که پیرامون « هوتونگ ماو » گـرد آمده بودند ، مقاومت کرد .

درزندگی‌وآثارهوشی‌مین پیش‌از ۱۹۴۴/۴۵،جای‌جای‌علاقه‌ای به‌سنت‌های سیاسی دموکراسی آمریکا ، باهمهٔ حسن‌ها و عیب‌هایش ، دیده‌می‌شود .

یکی ازشعرهائی که «هو» در۱۹۴۲ در زندان سرود ، « بـرای استقبال باشکوه از ویلکی آماده می‌شوند » نام‌دارد . « ویکلی » رقیب روزولت درانتخابات ۱۹۴۵ بودکه سپس ، درسال ۱۹۴۲ ، از طرف وی به مأموریت دیپلماتیك به‌چین فرستاده شد.

« به عنوان دوست چین می‌آیند
وبه چونگ‌کینگ می‌روند
بر تشکچه‌های نرم می‌نشینند
مرا به زندان می‌افکنند . »

غریب است که هوشی‌مین برسرویك سیاستمدار خارجی تکیه‌زد، و جالب آن است که این سیاستمدار را دوست چین می‌نامد . مشکل بتوان باور کردکه‌اگر آن سیاستمداریك‌انگلیسی بود ، باز هم وی این توصیف را می کرد .

لکن سپس زمانی‌فرارسیدکه هوشی‌مین از رابطه‌ها وگرایشهای نامعلوم روشنفکرانه دست کشید وبه تماسهای مهم سیاسی دست‌یازید. پس‌از آن‌که درسپتامبر ۱۹۴۴ از زندان‌رهاشد ، به‌غارخود در «پاك‌بو» بازگشت وبه‌همراه جیاپ سرگرم تشکیل « سپاهیان تبلیغات مسلحانه » شد. در «لیائوچائو »درنزدیکی« چانگ فاکوای» با مأموران آمریکائی تماس گرفت‌که‌گویاپول واسلحه در اختیارش‌گذاشتند . سپس‌درخزان ۱۹۴۴ نوبت تماسهای شخصی‌رسید. یك خلبان‌نیروی هوائی آمریکا، افسری به نام ستوان «شاو» ، هواپیمایش خراب شد وناگزیرگردیددر منطقهٔ «کائوبانگ »که درتسخیر ویت مین بود، فرود آید . چریکها او رابه «نوئوك‌هائی» بردند.فام‌وان‌دونگ، نخست‌وزیر آینده، ترتیبی داد

که وی ، چنان‌که از گزارش « ووآن » بر می‌آید ،نزعموهو باریابد. البته لغت «باریافتن» دراینجاکمی مضحك‌می‌نماید ، زیرا هوشی‌مین‌در کلبه‌ای مسکن داشت . « ووآن » حکایتش راچنین ادامه می‌دهد :«او به‌شوق آمده بود . رفتار خوب وسپس‌پذیرائی‌درنزد «عمو»چشمانش راگشود . در یافت‌که همهٔ آن بدیهائی‌که پیش‌ازاسارتش‌به اوازویت‌ـ مین گفته بودند ، جزافترا چیزی نبود . » ازتبلیغات‌کـه بگذریم ، این حکایت بارزاست. درفضای‌سال ۱۹۴۴ مردمان وسیاستمدارانی‌که«شاو» با آنهاسروکار داشت، دلایل بسیارداشتندکه‌هرچه راممکن‌است،به‌یك آمریکائی‌تلقین کنند .

ازآن‌پس ، به انگیزهٔ آمریکائیان،تماسها بیشترشد .اگربه‌کلمه‌ای از سیاست آمریکا در آسیای جنوبی ، به کلمه « ضد استعمار » و به این‌امر نیندیشم که‌یکی ازهدفهای‌آمریکاجلوگیری‌ازبازگشت‌فرانسویان به هندوچین بود، آنگاه نمی‌توان‌ازتماسهای‌غریب‌میان‌هوو آمریکائی‌ها طی تمامی سال ۱۹۴۵ چیزی فهمید . از جمله اعتقادات ایدئولوژیك فرانکلین روزولت یکی این خاطره بودکه مستعمرات فرانسه‌کـه در ژوئیه ۱۹۴۰ زیرتسلط ژاپن درآمده بود ، سه‌سال تمام برای ژاپنی‌ها حکم سکوی پرش استراتژیك را داشت . واشینگتن ، برای آن‌که در هندوچین‌نظمی‌تازه زیرحمایت بین‌المللی‌بیآفریند، یاآن‌که تمامی‌منطقه رابه چین بسپاردکه دراین‌صورت هنگ‌کنگ رانیزبه چنگ می‌آورد ، خاصه برای آن‌کـه مقاومت ژاپن رادر هم شکند ، دراین صفحات در جستجوی هم پیمان بود . به ویژه شبکهٔ خبری آمریکامی‌بایست‌تقویت شود وگسترش یابد . این امر هنگامی فوریت خارق العاده یافت‌که‌در

نهم مارس ۱۹۴۵ ژاپنی‌ها تمامی فرانسوی ها را رانده بودندیا بی‌اثر کرده بودند .

در اثنای این رویـداد ، سیاست آمریکا به شیوه‌ای روشن ثابت کرد که حضور فرانسویان را درهندوچین به هیچ شکلی تحمل نمی‌کند. یك‌دستورصریح ازواشینگتن حکایت از آن‌داشت که ازنیروهای‌فرانسوی که می‌کوشیدندبا نبرد نومیدانه ودرحال عقب‌نشینی به شمال راه یابند وازچنگ‌ژاپنی ها بگریزند ، حمایت هوائی نشود . البته واشینگتن و « چونگ‌کینگ » هم پیمانان حکومت فرانسه هم‌بودند . «کلرشنو» ، ژنرال آمریکائی و خالق « ببر های پرنده » و فرماندهٔ بخش چهاردهم نیروی‌هوائی درچین‌جنوبی ، بی‌هیچ‌کتمانی گفت که برایش تهوع‌آور است که می‌گذارند «فرانسوی‌ها دربیشه‌ها قتل‌عام شوند.»

به‌این دلیل بود که میان هوشی‌مین که نقشه هایش از دو حیث ـشکست‌ژاپن والغای‌استیلای استعماری فرانسه ـ بانقشه‌های واشینگتن وفق می‌داد ، و نمایندگان آمریکا در چین جنوبی ، تماس برقرارشد.

نخستین سازمانی که با ویت‌مین تماسهای منظم برقرار کرد ، سازمان «او.اس.اس.» (دفتر خدمات‌استراتژیك) ، یکی‌از نیاکان«سیا»ی امروز ، بود.این دستگاه‌شبه‌نظامی به‌وسیلهٔ ژنرال«ویلیام‌دوناوان»رهبری می‌شد که در اوت ۱۹۴۵ گفتگوئی طولانی با ژان سن تنی ، رئیس هیأت نمایندگی فرانسوی ،داشت‌که می‌خواست هندوچین را به‌فرانسه بازگرداند . گفتگو گر چه صمیمانه بود، لکن در برداشت «دوناوان» تغییری نداد . رئیس «او. اس. اس» درانحلال ادارات فرانسوی ، که به‌دست زیردستانش انجام‌گرفت ، ظرافت اندکی نشان داد ؛ زیردستان

وی عبارت بودنداز : سرهنگ «هلیول» که طی آن زمان‌مهمترین هم‌سخن هوشی‌مین و جیاپ بود ؛ و سرگرد « رابرت با کلی » ، سروان «فدلان» و «جورج‌شلدن» که بعدها معاون قنسول در سایگون شد.

«هلیول» درمصاحبه‌ای‌باشرکت «فوکس‌قرن‌بیستم» در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۶ گزارشی دربارهٔ هوشی‌مین نشان‌داد که‌حکایت ازدیداری می‌کند که‌درجنوب چین با هوشی‌مین داشته‌است . ادعاکردکه کمکی که‌سازمان «او. اس. اس» به ویت‌مین داده است ، ارزش گفتن‌را نداشت وفقط به شرطی داده‌شده‌بودکه‌علیه فرانسویان‌به‌کار بسته نشود.

این تا آنجا که مسأله بر سر «او. اس. اس» است ، درست هم هست ، زیرا ویت‌مین جز تپانچه و سلاحهای سبك و پول چیزی ازآن نگرفت. لکن یـك دستگاه دیگر آمریکایی ، « واحد رزمی آمریکا » ، (فرماندهی جنوب) که‌زیرفرمان مستقیم ژنرال « ودمایر » ، سر فرماندهٔ آمریکا در چونك‌کینك ، قرارداشت ، نقشی بازی کردکه‌گرچه‌اهمیت روانشناسی اندکی‌داشت ، اما تأثیر آن بسیارمهم‌بود.

این دستگاه در اوائل اوت ۱۹۴۵ زیرفرمان ژنرال «گالاجر» در تونگ‌کینگ جایگزین شد. افسری به‌نام سرگرد «پاتی» ، از زیردستان وفادار « گالاجـر » ، از اوائل اوت تا اواخر اکتبر نقشی خارق‌العاده فعالانه‌در نقشه‌ریزی داوهای‌ویت‌مین ، اعلام جمهوری ، پخش‌موضوع های انقلابی و تبلیغات ضد فرانسوی بازی کـرد . بدون «گالاجر» و «پاتی» ، بدون سروان «فاریس» و برخی‌دیگر ، سرنوشت ویتنام تغییر نمی‌یافت ، ویت‌مین اینقدر سریع فرا نمی‌آمد واعتماد به‌رهبران جدید اینچنین کامل نمی‌بود.

هانوی آن روزها سرشار از گفتار های انگلیسی زبان بود . با رسیدن به هانوی انسان به شهری وارد می‌شد که چندی پیش مستعمرهٔ فرانسه‌بود ، چینی‌ها آن‌رابه اشغال درآورده بودند ویك حزب وفادار به مسکوبرآن حکم می‌راند . لکن شعارهای اصلی‌به فرانسوی وچینی یا روسی نوشته نشده بود ، بلکه به انگلیسی نوشته بود : «ویتنام مال ویتنامی‌ها !»

«استقلال یا مرگ» واعلامیه استقلال ویتنام‌با جمله‌ای ازجورج واشینگتن و توماس جفرسون آغاز می‌شد . در مقایسه با موضع بریتانیائی‌ها ،کردارآمریکائیان چشمگیربود. درحقیقت، درپشت صحنهٔ حوادث هانوی ، نبردی سختگیرانه برسر نفوذ ، وبین مقر آمریکا و انگلیس در آسیا ، بین لرد «ماونت باتن» در «کاندی سیلان» وژنرال «ودمایر» در چونگ کینگ جریان داشت . چرچیل وجانشینان وی از حزب‌کارگربا مقاصد واشینگتن مخالفت می‌کردندکه چان‌کایچك بایك سازمان بین‌المللی جای‌فرانسه رادرهندوچین بگیرد . زیراخوب متوجه بودندکه کوتاه‌کردن دست فرانسه می‌تواندبه مثابهٔسابقه‌ای برای‌کوتاه کردن دست انگلیس نیز ازمستعمراتش‌درآید. تبادل نامه میان‌روزولت و چرچیل ، مانند کردارایدن و بوین درکنفرانسهای بین المللی مقارن پایان جنگ وپس ازجنگ ، ازاین حیث بارزاست .

درحالی‌که درجنوب مدار۱۸ درجه ژنرال«کراسی» وافراد وی ازارتش هندوستان ، بازگشت نیروهای فرانسوی راتسهیل می‌کردند ـ وهمین‌امرسبب شدکه ویتمین در۱۵سپتامر۱۹۴۵ درشمال‌به امپراتوری انگلیس‌اعلان جنگ بدهد ـ نمایندگان تاج‌وتخت بریتانیا ، سرکنسول

«ترورویلسون» وفرمانده «سیمپسون جانس» دربرابرفرانسویان کرداری به مراتب عنایت آمیزتراز«گالاجر» پیشه کردند .

بدین‌سان بود که هووحکومت هانوی با «پاتی» ، رفتاری به ویژه دوستانه داشتند. درپایان ماه‌اوت «انجمن‌دوستی آمریکا وویتنام»تشکیل شد . باآن‌که واشینگتن جمهوری‌ویتنام‌رابه رسمیت نشناخته بود ، در اوائل اکتبردرهانوی این‌انجمن جلسه‌ای برگزارکردکه درآن جیاپ ، «بائودای » پادشاه سابق که اکنون یك شهروند عادی شده بود ، « تا کوانگ بوو» کمیسرسیاسی ارتش ، وژنرال «گالاجر»و سرگرد «پاتی» شرکت‌کرده بودند . «برنارفال» درکتاب «سیاست آمریکا در ویتنام» می‌نویسد :

«درآن‌جلسه گالاجرسخنرانی کرد وبه ویتنامی‌ها وعده‌داد که‌مقدم آن دانشجویانشان راکه به آمریکا می‌روند ، درمیان دانشجویان‌گرامی خواهند داشت . وی سخنرانی خود راکه ازرادیو هانوی پخش شد ، باخواندن ترانه‌ای پایان‌داد .»

امروزتقریباً نا ممکن است‌که فضای روانشناسانهٔ آن‌روزواعتقاد واعتمادی راکه بنیادگذاران جمهوری خلق برای هم پیمانان آمریکائی خودقائل بودند ، تصورکرد . دیگرنمی‌توان به دقت‌گفت‌که آنان‌فقط یك‌کمدی تاکتیکی بازی می‌کردند تابه مردم‌القای اعتمادکنند وبدانان بباورانندکه باوجود اشغال ازطرف‌گروههای چینی وباآن‌که ویتنام‌در جهان‌به‌انزوا دچارآمده است ورودرروی فرانسه قرارگرفته است ، باز هم‌هم‌پیمانان توانائی دارد .

درنزد هوشی‌مین شایدمسائل بیش ازاینها مطرح‌بود . حتی اگر

انسان چندان به پیشدرآمد اعلامیهٔ استقلال تکیه‌نکند ، بازهم‌این برای یك‌انقلابی چون هوشی‌مین نشانهٔ‌پیوندی خاص‌باشورشیان ۱۷۷۶ آمریکا بود که‌به هنگام جشن‌اعلام دولتی جدیدپیمان فیلادلفیارا نقل‌کرد .

لکن بخت آمریکائی وجوان ویت‌مین را عمری‌کوتاه بود ، و درپایان ۱۹۴۵ گالاجرو«پاتی» درهانوی دیگرمحبوبیت‌چندانی‌نداشتند. زیرادرهانوی البته‌که ازاعلامیهٔ «جان‌کارترونسان» ، مدیردفترآسیائی‌در وزارت خارجهٔ آمریکا ، اطلاع یافته بودندکه‌گفته بود ممالك متحد آمریکا حاکمیت فرانسه را برهندوچین محترم می‌شمارد . فرانکلین روزولت راستی‌که به‌تازگی مرده‌بود !

تغییرسیاست آمریکاکه بدین‌سان عنوان شده‌بود ، خشم هانوی را برانگیخت . توهم سپری‌گردیده‌بود ، با آن‌که آمریکائیان دیگربه برداشت وسیاست روزولت وفادار مانده بودند ورفتاری چنان ضد استعماری داشتندکه حتی ازمجمع «سرخهای» هانوی بیمی نداشتند . گروهی از جامعه شناسان ، نویسندگان وروزنامه نگاران می‌کوشیدند که علاقه به هانوی را تاآنجاکه ممکن است ، برقرار نگاهدارند . «هارالدایزاکس» در «هارپرس»، «نیوزویك» و«نیویورك‌هرالد» مقالاتی می‌نوشت‌که به همان اندازه‌که برعلاقه به خلق ویتنام حکایت داشت ، گواهی برپیشداوریهای خصمانه نسبت‌به فرانسه نیزبود .

رابطه میان‌آمریکا وانقلاب ویتنام چندسالی همچنان‌دوام‌داشت، وحتی درسال ۱۹۴۸ نیزدرنیویورك در«انجمن دوستی آمریکا وویتنام» ضیافتی برپاشد . ضرورتهای تاکتیك ضدکمونیستی آمریکا ، فشار گروه ذینفوذ طرفدار «بائودای» که رهبریش را «ویلیام بولیت» ، سفیر

سابق آمریکا در پاریس ، برعهده داشت ، وهشدارها واصرار های حکومت فرانسه ، سیاست آمریکا را دستخوش تغییر کرد . درپایان ۱۹۴۹ دین آچسن وزیرخارجه که دروهلهٔ نخست می کوشید فرانسه‌رادر پیمان آتلانتیك نگاهدارد ، پرزیدنت ترومن راقانع کردکه نیرومندانه از سیاست روزولت روی‌گرداند و از اقدام جنگی فرانسه درهندوچین حمایت کند . سپس پیروزی مائوتسه تونگ وجنگ کره این گرایش را درسال ۱۹۵۰ تقویت کرد .

از آن‌به‌بعددرادبیات ویت‌مین‌وخاصه درسخنرانیها ومصاحبه‌های هوشی مین ، پاریس وواشینگتن به یك نحولعنت می‌شدند . درژوئیهٔ ۱۹۵۰ بنیاد گذار ویت مین درمصاحبه‌ای به یك روزنامه نگارفرانسوی گفت: «دخالت آمریکا سرشتی‌پرخاشگرانه داردوبه‌راستی نازیباست.» درژانویهٔ ۱۹۵۳ هوشی‌مین درخطابی به خلق خودازاینهم‌دورتررفت، آنهم‌ازاین راه که‌به «استعمارگران فرانسوی» اشارت کرد واطمینان داد که‌آنان فقط«به دستوروکمك اربابانشان ، یعنی مداخله‌گران آمریکائی که فرانسویان رابه‌صورت خدمتکاران‌خوددرآورده‌اند ، عمل‌می کنند. درمیان‌اینان دارودسته‌ای ازسناتورها، جاسوسها ، ژنرالها، سوداگران، بانکداران وحتی یك اسقف وجود دارند .» دوستی سپتامبر ۱۹۴۵ سرانجام‌به‌خاك‌سپرده‌شد. ازآن‌پس بود که«مداخله‌گران» «امپریالیست‌ها» شدند ودسیسه چینان آتش افروزان جنگ . کاربدانجا کشید که خصم فرانسوی نقشی تقریباً درجه دوم بازی می کرد ودرآغاز کنفرانس ژنو، هوشی مین قبلا به خبرگزاری مطبوعاتی ویتنام اظهار داشت که هدف

ویت‌مین‌ازحالااین‌است‌که «سیاست‌امپریالیست‌های آمریکائی راشکست دهد.» چندروزپیش‌ازانعقادپیمان آتش‌بس ، هنگامی‌که ارتش‌ویت مین هنوزعلیه فرانسوی‌ها پیکارمی‌کرد ، هوشی‌مین گزارش سیاسی داد و ضمن آن گفت : « امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلقهای تمامی جهان است .»

اگر بخواهیم دنبالهٔ همهٔ آن سخنان تلخی‌را بگیریم‌که این مرید لینکلن ، ستایندهٔ ویلسون وروزولت علیه‌آمریکائیان‌کرده بود ، کاربه درازا می‌کشد.لکن این‌تسجیل جالب است‌که هوگاهگاه به‌یادمی‌آورد که‌امتیازات و آرمانهای خلق آمریکا برایش ناشناخته نیست . حتی زیر رگبار‌بمبهای نیروی هوائی آمریکا نیزاین رافراموش نمی‌کند .

در۲۱ مه ۱۹۶۴ به مجلهٔ آمریکائی «مینوریتی اف‌وان» ، «پیامی گدازان به دوستان آمریکائی‌ما» داد . وسپس ، فردای بمباران‌بندرهای ویتنـام شمـالی در ۱۵ اوت ۱۹۶۴ ، هو اظهـار داشت که « مطمئن است از طرف اقوام صلحدوست همهٔ جهان ، از جمله خلق آمریکا ، یاری می‌شود .»

درنوامبرودسامبر ۱۹۶۵ وی‌دوروزنامه نگارانگلیسی راپذیرفت وبدانان‌فهماند که به‌محض آن‌که واشینگتن به‌ترك جنگ تصمیم بگیرد، خصومت هانوی علیه‌سیاست آمریکا بیدرنگ پایان خواهدیافت . وبه خنده‌گفت : «سپس برای‌پذیرائی ازآنهایك قالی‌قرمزپهن می‌کنیم .»

کسی که ازهانوی‌به‌واشینگتن‌می‌آیدیاباابن‌یاآن‌دیپلمات‌ویتنامی درپاریس‌یا پراك‌گفتگو می‌کندوسپس باسخنگوی‌سفارت آمریکاحرف

می‌زند، چنین استنباط می‌کند که آوردن اندیشه‌ها ، فرمول ها و نظریات دوطرف بر یك مخرج مشترك مطلقاً ناممکن است . آمریکائیها یك قرن است که با ژاپنی‌ها بر اثر پژوهش فنی و تلاشهای صنعتی پیوندی نزدیك دارند . آنان کما بیش نیکبخت به‌وسیلهٔ سنتهای مبلغان مذهبی ، پرل‌باك وشماری بزرگ از چین‌شناسان دانشگاههای بر کلی ، کولومبیاوهاروارد با چین رابطه دارند .

آنان با ویتنامی‌ها هیچ وجه اشتراکی ندارند ، مگر سایهٔ لینکلن برمغزمردی پیر که پانزده‌سال است دارد باآمریکا نبردمی‌کند .

فصل پانزدهم آخرین مصاف

«امروزملخ بافیل زورآزمائی می‌کند، امافردا درونه فیل بیرون خواهد ریخت.»

مانند خروشچف، هوشی‌مین‌نیزبه ضرب‌المثلهای رزمی‌گرایش دارد ومی‌تواند آنهارا به‌نحوی عالی‌به‌کاربرد. اواین ضرب‌المثل‌رادر سال ۱۹۵۱، طی‌جنگ بافرانسه، یادکرد ازآن‌پس‌اغلب فرصت‌تکرار آن‌رایافته است. دراین‌اثنا فیل‌بزرگ شده‌است، امارشد ملخ هم‌کمتر ازآن نبوده است.

آیاجنگ برای هوشی‌مین هرگزقطع شده‌است؟ اشارات اورا به دخالتهای آمریکا پس‌از ۱۹۵۰ به یادداریم. نیز اظهاراتی‌که در سال ۱۹۵۳ کرده است، به‌یادآورده می‌شود. درهمان روزها آمریکا دیگر برایش دشمنی اصلی‌بود ولشکریان فرانسه‌بنا به‌استنباط رهبرویت مین

فقط مجری سرسپردهٔ آمریکائی‌ها بود. و او در کنفرانس ژنو با تلاشهای صلح حکومت مندس فرانس با اشاره به کوششهای دشمانهٔ واشینگتن مخالفت کرد.

به‌عقیدهٔ «هو»، همچنان که برای بسیاری از ناظران هشیار، تغییر «کمی» نبرد نه در فرجهٔ کنفرانس ژنو و نخستین دخالت آمریکا و نه از این راه که خصم فرانسوی جای خود را با مهاجم آمریکائی عوض کرد، روی داد ـ بلکه درهمان سال ۱۹۵۰، یعنی هنگامی حاصل شد که لشکر کشی استعماری پاریس به موازات جنگ کره، به یك جنگ صلیبی فرانسوی ـ آمریکائی علیه کمونیسم مبدل گشت.

فاصله گرفتن جان فاستر دالس از مذاکرات ژنو عقد، پیمان مانیل (به‌همراه تأسیس سئاتو) کوشش برای درآوردن جنوب ویتنام به صورت یك ویترین سرمایه‌داری وضد کمونیسم ـ همهٔ اینها سبب شد که «هو» و حکومت وی سرانجام در اعتبار موافقتنامه‌های ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ تردید کنند. اما اگر به سخنرانیهائی که وی در سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶ کرد، استناد کنیم، یعنی زمانی را در نظر آوریم که هنوز توافقها بر سر انتخابات آزاد و اتحاد مسالمت آمیز ویتنام آشکارا در معرض تجاوز قرار نگرفته بود، آنگاه نباید از حق گذشت که وی چون مردی سخن می‌گفت که باور داشت دست کم اصول قراردادها حفظ خواهد شد.

دربارهٔ حق تعیین سرنوشت ویتنامی‌ها به دست خودشان، هو پس از ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ گفت: «هم‌میهنان ما در جنوب نخستین کسانی بودند که جنگ میهنی را آغاز کردند و بدین‌سان وظیفه شناسی و الائی را نشان دادند. من یقین دارم که آنان علقه‌های تمامی کشور را فرای علقه‌های

محلی‌خواهند نهاد وعلقه‌های پایداررا بالاتر ازعلقه‌های اکنون‌خواهند شمرد ، وآنها، دست دردست مابقی خلق‌ما، همهٔ نیرویشان را در راه نگاهداری صلح ، تحقق اتحاد وکسب استقلال و دموکراسی در سراسر کشوربه‌کارخواهند بست . حزب کارگرویتنام (لائودونگ)، حکومت وخود من همواره وبه‌دقت مراقب تلاشهای‌هم میهنانمان درجنوب هستیم و اطمینان داریم که آنان کامیاب‌خواهندشد.»

این‌بازی با الفاظبود یاپرگوئیهای تبلیغاتی ؟ اگرقرار بود هوبه خود جنبهٔ یك صلحدوست فرشته‌خورا بدهد، برایش بسیار ساده بود که‌به‌همهٔ جناحهاوگروههای سهیم درقضیه اتهام‌بزندتا وفاداری‌هانوی‌را هرچه درخشانتر جلوه دهد .لکن او ۹ ماه‌بعد به این پرسش یکی از خبرگزاران « بی‌بی‌سی »که آیا ازکارکمیسیون بین‌المللی نظارت که مرکب ازهندیها، لهستانیها وکانادائیها تشکیل‌شده‌است، خشنوداست، پاسخ مثبت داد. امادرهمان روزها درسایگون «نگودین‌دیم» پلیس،بی آن‌که شرم‌کند درغارت وآتش سوزی اتاقهای همین کمیسیون‌نظارت شرکت جست .

درست است که‌حکومت شمال‌یك‌پانزدهم‌آن۸۰ تا۱۰۰ هزار تنی‌رادرجنوب برجای نهاده‌بود که‌مطابق موافقتنامه‌های ژنو،درشمال جمع‌آوری‌شده بودند. مبالغه‌آمیزمی‌بود اگر از کمونیست‌ها خواسته می‌شدکه هنگامی‌که نشانه‌های دسیسه‌های ظریف وحملهٔ متقابل نمودار شده بود ، مانند فرشتگان خوشباوررفتارکنند.

طی‌سال ۱۹۵۵ برای هوشی‌مین وحکومتش مسجل‌شدکه اولا: پاریس‌با خدشه‌دارکردن روح و محتوای قراردادهای ۱۹۵۴ مسؤلیت

خود را عملا(پس از۱۵ فوریه) به‌واشینگتن واگذارده بود واز این‌راه روح ومحتوای قراردادهائی را خدشه‌دار کرده بود که دخول‌وسائل جنگی«تازه»یا قشون‌خارجی‌راازمنطقه‌ای‌به‌منطقهٔ‌دیگر نامجاز می‌شمرد. ثانیاً: ویتنام جنوبی درچهارچوب استراتژی آمریکا محاط شده بود،و این مغایربا روح بیطرفانهٔ ژنو بود . سوم این‌که: «دیم»، پس‌از آن‌که برفرقه‌های سرکش و«باثودای» فائق آمد ، فرمانروای جنوب شد و توانست‌به این‌فرمانروائی ادامه‌دهد.

نیز آشکار می‌نمودکه حکومت جنوب کمیسیون بین‌المللی را تحریم می‌کردوبه‌قراردادهای۱۹۵۴بی‌اعتنابود- همان قراردادهائی‌که اگروجودنمی‌داشت، حکومت جنوب پس ازسقوط دین‌بین‌فو سه‌هفته هم برجای نمی‌ماند. نیزحکومت جنوب ادعا کردکه حکومت شمال حقوق بشر را خدشه‌دار می‌سازد .مدام آشکارتر می‌شد که حکومت جنوب مصمم است مادهٔ مربوط به اتحاد مجدد را اجرا نکند ، خاصه آن که‌جان فاستردالس‌ازرفتار حکومت «دیم»بدون قید وشرط حمایت می‌کرد.هوالبته‌کوشید وفام‌وان دونگ را به‌دهلی نو فرستاد تاامریك ویتنام متحدرا در نزد نهرو ودر برابر افکار عمومی جهان‌عنوان‌کند. نخست‌وزیر هندوستان آشکارا خواستار اجرای قراردادها شد، لکن سایگون اصلا در این‌اندیشه نبود.

درآوریل۱۹۵۶، سه‌ماه‌پیش‌از۲۰ ژوئن که به‌عنوان مهلت اتحاد مجدد تعیین‌شده بود، پاریس براثرفراخواندن نیروهایش یك باردیگر موقعیت‌را در شمال تشدیدکرد. حال آن‌که فرانسه‌به عنوان یگانه‌امضا کنندهٔ پیمان‌ژنوبا ویت‌مین، تنها قدرتی بودکه وظیفهٔ اجرای قراردادرا

برعهده‌داشت، به‌عبارت دیگر فرانسه به اصطلاح ضامن قراردادها بود. البته‌نمی‌توان پذیرفت مابقی نیروهای فرانسوی که در آغاز سال ۱۹۵۶ هنوز در ویتنام حضور داشتند می‌توانستند «دیم» را به‌انجام انتخاباتی مجبور کنند که می‌خواست به‌هرقیمتی که‌شده مانع‌از آن گردد. فرانسه ازراه برچیدن وسائل فشارخود، دست دیکتاتوررادرجنوب بازگذاشت که انتخابات را برای‌مدتی نامعلوم به تعویق افکند.

باری، این‌دسیسه به رغم همهٔ هشدارهائی که‌ناظران دادند، حتی هشدارهای‌ماموران آمریکائی، کامیاب‌شدومایهٔ‌خشنودی بزرگ«دیم»شد.

آیا می‌شدبا فاتحان دین‌بین‌فو چنین رفتاری کرد وتنبیه‌نشد؟

درژوئیه۱۹۵۶ هو دیگر مجبور بود به تعویق افتادن انتخابات رابرای مردم‌توضیح دهد، و«نبردی طولانی، سخت وبغرنج» را اعلام داشت. این به‌هیچوجه یك‌بدبینی‌مبالغه‌آمیز نبود، خاصه‌آن‌که نه‌مسکو ونه‌پکن‌را آهنگ‌آن‌بود که‌به‌خاطر حقوق هانوی‌آبروی خودرا ببرند. بولگانین و خروشچف برتر آن دانستند به‌خاطر حقوق سرهنگ ناصر وارد میدان شوند.

در ژانویهٔ ۱۹۵۷ مجلس ملی ویتنام شمالی مجبور شد اعتراف کندکه « تثبیت » سوسیالیسم در شمال باید مقدم بر «نبرد برای اتحاد مجدد» باشد ــ همان شمالی‌که از بحران سخت اصلاحات‌کشاورزی‌در نوامبر ۱۹۵۶ به‌همراه‌جلسات سرشار از مباحثه و انتقاد، ضربه‌ای‌گران خورده بود. اکنون هو دوباره دبیرکلی حزب را بـرعهده گرفت. برای جمهوری دموکراتیك ویتنام، «عمو» هرگز به اندازهٔ اکنون‌مهم نبودکه برای توجیه سیاستی‌که در پیش‌گرفته بودند به نبوغ تاکتیکی

او و به هنراو که با اعتماد و ساده با خلق سخن می‌گفت ، نیازداشتند.

هانوی ، بی‌آن‌که روحیه‌اش را ببازد ، تلاش اتحاد را از سر- گرفت ؛ چه از راه مسافرتهای پرزیدنت که در فوریهٔ ۱۹۵۸ نیز به‌دهلی رفت، وچه ازراه فرستادن یادداشتهای‌دیپلماتیك . دو بحبوحهٔاعلامیه‌ها و یادداشتها به‌نشانی سایگون ،که ناگزیر طرد می‌شدند ، چندکوشش جالب وجود دارد،مثل آن پیشنهادی‌که در مارس و مه ۱۹۵۸حکومت شمال به«دیم» دیکتاتور دربارهٔ برقراری دوبارهٔ مناسبات بازرگانی‌کرد که البته بدون الغای محدودیت آمد و رفت اشخاص امکان پذیرنبود. چون درخواست روا دید خروج برای مسافرت به‌شمال به‌مراتب‌بیشتر از جهت معکوس آن بود ، برای پاره‌ای‌کسان مایهٔ شگفتی است‌که حکومت «دیم» آن پیشنهاد را طردکرد. «دیم » بایستی خود را سخت درخطراحساس‌کرده باشدکه‌آن‌کوشش‌راطردکند.

البته اینقدر مقاومت ابلهانه ، ناگزیر موجب سخت شدن‌کردار شمال گردید . در ۱۴ مه ۱۹۵۹ پانزدهمین جلسهٔ «لائودونگ» تصمیم گرفت «مشترکاً برای‌رهائی میهن نبردکند.» کلمه «مشترکاً» می‌بایست دلالت برآن داشته باشدکه نبرد مسلحانه در جنوب از طرف مخالفان حکومت دیم آغازشده است. ازسال ۱۹۵۸سازمانی به‌نام «جبههٔرهائی» درمیان‌دهقانان‌آغازسربازگیری‌می‌کردومردم رابه‌طغیان‌می‌خواند. آغاز انقلاب علیه دیم را می‌توان سال ۱۹۵۷گرفت .

تازه سه سال بعد، درسپتامبر ۱۹۶۰ ، شانزده ماه پس‌از تصمیم کمیتهٔمرکزی،سومین‌کنگرهٔ «لائودونگ» درقطعنامهٔ نهائیش‌به‌صراحت اعلام می‌کندکه از رزمندگان مقاومت جنوب حمایت خواهدکـرد .

ارقام رسمی ، عناصری که درسالهای پیش از آن ازشمال به‌جنوب آمده بودند، فقط بر ۳۰۰ تن بالغ می‌شدند.

این احتیاط موجب آن شد که حکومت هـو در معرض انتقاد واحدهای رزمجوی «لائودونگ» و«جنوبی‌ها»ئی که مطابق قراردادهای ۱۹۵۴ به‌شمال فراخوانده شده بودند و می‌خواستند به همراه برادران خود در « نام‌بو » بجنگند ، قرارگیرد ، در حالی که رزمندگان جنوب مدتها بود نگاههای سرشار از انتظارخود را به‌شمال دوخته بودند.

اما هو بیشتر از هرکس دیگر می‌دانست که برای یك انقلابی هیچ چیز دشوارتر از احتیاط نیست، چرا که درست همین احتیاط در یك انقلاب مهمترین چیزاست. عاقبت اندیش مردی است که«مساعد‌ـ ترین لحظه» را به‌انتظار می‌ایستد. چنین می‌نماید که او جلوی جنبشی را گرفت که می‌توانست به آمریکائی‌ها فرصت حمله به شمال را که آمادگی نامکفی داشت، بدهد، ودرآنحال سرزمینهائی که برای سوسیالیسم به‌دست آمده بود، قابل دفاع نمی‌بود. شاید علت آن که هوشی‌مین از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ یکچندازصحنه‌غائب بودوازآن آشکاراسخن گفته‌می‌شد، همین انتقادها بوده باشد.

لکن بدین علت نمی‌توان هو را چون مانعی دربرابرابتکارهای انقلابی تلقی کرد. اگر اومحدودکردن همهٔ خطرها را درآوریل ۱۹۴۵، فوریهٔ ۱۹۴۶ ، ژوئن ۱۹۵۴ به‌دقت می‌سنجید ، اما در سپتامبر ۱۹۶۰ له‌دوان را که جانبدار رزمندگان جنوب بود، یاری دادکه به مقام دبیر کلی حزب برسد . هو می‌گذاردکه جریانهای دیالکتیکی‌مسیرخود را بپیمایندواودراین‌جریانهانقش‌خودرابازی‌می‌کند، نقشی که‌هردم‌می‌تواند تغییر کند.

من در نزد فام وان دونگ نخست وزیر، در کاخ نخست‌وزیری هانوی هستم. او در دفتر بزرك كارش به‌من توضیح می‌دهد فرانسه‌که هنوز در محافل روشنفکری جنوب نفوذ بسیار دارد، چگونه می‌تواند راه حلی سیاسی را هموار سازد. «ما از اعتماد توده برخورداریم وشما از اعتماد بورژوازی. کاش می‌توانستیم تلاشهای خودرا برای ایجاد حکومتی نمایندهٔ همهٔ قشرها در جنوب یکی گردانیم ...» قضیه مربوط به نوامبر ۱۹۶۱ است. فام وان دونگ مطابق معمول به نام پرزیدنت هوشی‌مین سخن می‌گوید؛ حتی عیناً «عموهو» حرف می‌زند، می‌پرسد آیا از این بابت تردیدی دارم؟ سپس هو شخصاً وارد می‌شود. برای آن‌که او وارد شود، دریك بندانگشت باز شد. مثل پانزده سال پیش‌به زحمت می‌شدصدای پایش‌را ـ مثل خش‌خش ابریشم ـ شنید... تبسمی برلب دارد و به‌ما اشاره می‌کند که نشسته بمانیم: «رئیس حکومت ما بهتر ازمن می‌تواند سیاست ما را تشریح کند. من فقط به‌عنوان دوست آمده‌ام تا اندکی ازگذشته گپ بزنم. پاریس چطور است؟» آشکارا می‌خندد وسیگاری را با سیگار دیگر روشن می‌کند. هنوزهم‌سیگار‌های آمریکائی می‌کشد.

با این همه اوعوض شده‌است. نگاه‌آن درخشش‌چشمگیر گذشته راازدست داده است، واودیگر آن‌چهرهٔ لاغرمرتاضان راندارد. موهایش البته خاکستری شده است، و ریش او به همین سبب کم رنك می‌نماید هیکلش در کت قهوه‌ای روشن هنوز هم نحیف است، اما چاقتر شده است، و گونه‌های سرخ به‌اوحالتی عروسکی و غیر طبیعی می‌دهند. وآنگهی سخنگویان سایگون و واشینگتن اعتراف می‌کنند که، مطابق

لکن میل به طنز هنوز در چشمهای موربش می‌درخشد ، وآن پوزخند مکمل تصویرحکیمی‌سالخورده است‌که فضیلت فقررا چون والاترین سیرت فرزانگان دریافته‌است، دراین‌کارکه خود را جدی‌نگیرد ،استاد است ، واین شایدبرترین مرتبت هنر سلوك‌بامردم‌است .
هنری‌که‌وی طی نیم قرن‌همان‌گـونه‌آموخت‌که روشهای منفجرکردن جامعهٔ سرمایه‌داری‌را یادگرفت.

طی نخستین جنگ ، یك‌ماندارین پیر به «پل‌موس» ، نویسندهٔ کتاب «ویتنام ، جامعه شناسی‌یك‌جنگ» ، گفت : «باثودای‌گرد است، وهوشی‌مین تیز است. درایام بحرانی بایددست بدامان‌کسانی شدکـه تیزند .»امروز هوتیزیش راازدست‌داده‌است،لکن‌تاریخ را باخردمندی ماندارین‌ها نمی‌سازند، واگرهم هودیگرچندان تیزنیست، حزبی‌که او آفرید ،برندگی‌دارد .

پس‌از بیشتر ازپنج سال، «عمو» ونخستین «برادرزاده‌هایش» ، دونگ ، درآن نوامبر ۱۹۶۱ دانستندکه رژیـم جنوب کـه به وسیلـهٔ واشینگتن حمایت می‌شود ، تصمیم راسخ‌دارد بـه هیچوجه نگذارد اتحاد مجدد از راه مسالمت آمیز ، از راه مراجعه به‌آرای عمومی ، عملی‌گردد . هوشی‌مین و فام وان دونگ مدام پیشنهاد هائی دادند و کوشیدند باسایگون توافق‌کنند تادست‌کم به‌یك اتحاد مرحله به‌مرحله دست‌یابند ، وفام‌وان‌دونگ نامه‌های بسیار به‌حکومت جنوب نوشت .
در تابستان ۱۹۶۲ « عمو هو » بـه « دیـم » دیگناتـور پیشنهاد گفتو گوئـی راکرد تا دست‌کـم مناسبات انسانـی میان دو ویتنام ، پیش از رسیدن بـه اتحـاد ، استوار نـگاه داشته شود . همهٔ کـوششها

عبث بود .

به‌هوودوستانش پاسخی جزشکار کمونیست‌ها درجنوب ندادند. علاوه براین شمال کاملامنزوی شد ـ همان‌شمالی که سیادت استعماری این نقش‌را برایش تعیین کرده بودکه به جنوب ، که می‌بایست‌خوراك ویتنام را تهیه‌کند ، محصولات ضروری صنعتی را برساند. شمال که از بشقاب برنج جنوب دورمانده بود ، فقط ازراه جیره بندی شدید می‌توانست بقای خود را تضمین کند . زمامداران سایگـــون وواشینگتن که از نبرد با ویت‌مین ، هنگامی که‌خطرناك بود ، خود داری کردند ، وسپس قرار دادهای ژنو را حـــاشاکردند ، یگانه بهره برادران واقعی بودند ، چراکه آن مواد قرار داد راکه برایشان ناخوشایند بود اجـرا نمی‌کردند، حال‌آن‌که باهمت به اجرای‌آن موادی ازقراردادها دست می‌زدندکه موجب‌گرسنگی‌وقحطی درشمال‌می‌شد .

حتی‌درواشینگتن آغازبدان کردندکه‌ازامپریالیسم‌هانوی‌سخن‌گویند. (عیناًهمین‌جور، صدسال‌پیش، روزنامه‌های پاریس ولندن‌ازبانکی‌های شمال سخن می‌گفتند، زیرابه‌کنفدراسیون خواهان‌بخت برگشته‌جنوب حمله کرده بودند .) سپس آن «کارشناسان » آمریکائی‌که برای پایان دادن به «تهاجم» به‌ویتنام گسیل‌شدند، هرچه بیشتردر نبردهاگشته‌شدند تاآنکه‌دیم‌بهای این امررابازندگیش پرداخت‌که‌یك هم‌پیمان‌نگونبخت وبه ویژه ناآرام وبسیار ناوابسته‌کشورهای متحد آمریکا بود. هوچند هفته‌پیش‌از آن‌درضیافتی به‌یك‌دیپلمات‌هندی‌گفته‌بود:«دیم‌به‌شیوهٔ‌خودش شایدیك‌میهن‌پرست هم باشد .»

این واقعیت که‌دیم ـ وتقریباًهمزمان‌با اوکندی ـ ازصحنه‌ناپدید

شد ، سبب گردید که هواخواهان جنگ به‌راستی آزادی بیشتری به‌دست آوردند. آنان می‌خواستند در ویتنام همان گونه که «نگو»ها عمل می‌کردند به‌شکار کمونیست‌ها بپردازند ـ یعنی به‌یك اقدام مجازاتی پردامنه دست یازند . در آغاز سال ۱۹۶۴ بود که هدفهای جنگی واشینگتن مشخص ودقیـق شد : دخـالت در ویتنام می‌بایست نمونه‌ای تاریخـی شود و عبرتی برای همهٔ آن اقوام کمرشدی گردد که می‌خواهند «تعادل »منطقه ای‌راکـه آمریکا تضمین کرده است ، درمعرض تردید قرار دهند. بدین سان بود که بیش از بیش روستائیان ویتنامی می‌بایست به‌خاطر آرامش شهروندان برزیلی ، به‌خاطر دربار رباط ومحافل حاکم مانیل جان‌فدا کنند. هو وهمرزمانش ، اگر جوانب رابیشتر می‌پائیدند ، اگرملایمت بخرج می‌دادند واز آزادیهاصیانت می کردند، بیگمان می‌توانستند برقلمروی باریك خود درشمال حکم برانند وحاکمیت خودرابپذیرانند . لکـن دیدند که‌چگونه باقولهای واهی اتحاد مجددر ژنو، به‌دنبال نخودسیاه فرستاده‌شدند ، دیدند که چگونه باید برای همیشه سرزمینی دونیم شده بمانند. روشن بود که باید برای‌همیشه محرومیت بکشند، چون‌جذامیان محکـوم به انزوا ، در عین حال شاهد آن باشند که با دوستانشان درجنوب چگونه‌رفتارمی کنند ـ دوستانی که رانده می‌شدند، به‌زندان می‌افتادند ، تیرباران می‌شدند ، خانـه به دوش می‌گشتند . علاوه بر اینها ، آمدن بی‌انقطاع آمریکائی‌ها مواد اصلی قراردادهای ۱۹۵۴ را که هرگونه دخالت خارجی را ممنوع مـی‌کرد ، خدشه دار ساخت . همهٔاینها «عمو» راناگزیر بر آن‌داشت که تمامی‌قدرت‌شمال‌را درجنوب مدار ۱۷ درجه‌نشان دهد .

درآغاز سال ۱۹۶۴ ، سه‌یاچهار هزار مرد جنگی‌به شمال ، در کنار ۱۲۰۰۰۰ چریك جبههٔ آزادیبخش ، درجنوب بودند . در برابر اینان ۵۰۰۰۰۰ از افراد ژنرال «کهان» (که به نوبهٔ خود به زودی از طرف حامیانش خلع‌قدرت شد) و ۲۵۰۰۰ « مستشار » آمریکائی قرار داشتند. آیادرچنین وضعی می‌شد نزاع را محدودکرد یا از فوران باز داشت ؟ ازجانسون‌که درماه‌نوامبر دوباره انتخاب شده بود، می‌گفتند میل دارد نزاع را پایان دهد . قرار بود در ماههای بعد با هوشی مین که به راستی دو باره به قدرت رسیده بود ، اغلب « تماس » گرفته شود .

درپایان مه ۱۹۶۴ وی به‌یك‌گزارشگرویژهٔ تلویزیون فرانسه‌که پرسید شاید دوگل بتواند نقش‌یك داور رابازی‌کند، پاسخ داد :«داور؟ ماکه تیم فوتبال نیستیم ! » لکن او ازراههای گوناکون اطلاع دادکه پیشنهاد های رئیس دولت فرانسه ـ رفتن آمریکائی ها ، بیطرف شدن آسیای جنوب شرقی ـ « درخور آزمایش دقیق » است . همچنین در برابر ابتکاراتی روی‌گشاده‌نشان می‌داد که آن‌روزها خاصه اوتانت‌نشان می‌داد تاازطریق مذاکره بهراه‌حلی دست یافته‌شود ـ به رغم تصاعدی که با پیش‌آمد دو گانهٔ ۲ و ۴ اوت در خلیج تونگ‌کینگ آغاز شده بود .

دبیرکل سازمان ملل متحد ، وقتی‌که در اوت ۱۹۶۴ از سفری به پاریس ، مسکو و قاهره باز می‌گشت ، نخستین آزمایش را کرد . سپس هنگامی که اوتانت در واشینگتن از طرف پرزیدنت جانسون و دین راسك پذیرفته شد ، توضیح داد که مذاکرات صلح باید از راه

تماسهای خصوصی و غیررسمی آغاز گردد. نگذاشتند هم که او از حرارت بیفتد . در آغاز ماه سپتامبر به وسیلهٔ مسکو به هوشی مین پیام فرستاد که آیا با چنین تماسهائی موافق است . پرزیدنت ویتنام شمالی پاسخ داد نماینده‌ای خواهد فرستاد که با نمایندهٔ واشینگتن تماس بگیرد. او تانت این پاسخ را به اطلاع ادلی استیونسن رساند که آن روزها نمایندهٔ آمریکا در سازمان ملل متحد بود . اما واشینگتن دیگر هیچ اطلاعی نداد .

در ژانویهٔ ۱۹۶۵ دبیر کل از استیونسن پرسید آمریکا راجع به آن پیشنهاد چه نظری دارد . پاسخ شنید واشینگتن بوسیلهٔ کانادا در هانوی سر گوش آب داده است و یقین حاصل کرده است که پرزیدنت هوشی مین اصلا نمی‌خواهد مذاکره کند .

او تانت مودبانه ایراد گرفت که پرزیدنت ویتنام شمالی، وقتی که مایل است تماسها بسیار خصوصی باشد ، البته که موافق نیست که از میانجی استفاده شود، هرچند هم که این میانجی او تاوا باشد. از این گذشته او تانت باخبر شد که فرستادهٔ کانادائی در هانوی اصلا نتوانست مستقیماً به هوشی مین راه یابد .

باری استیونسن به ابتکار خودش از دبیر کل پرسید که گفتگوها چگونه باید صورت پذیرد. او تانت پیشنهاد کرد که می‌توان باب گفتگوها را در رانگون گشود ، واستیونسن در ۱۶ ژانویه از او پرسید آیا برمه با این امر موافق است. دو روز بعد او تانت توانست پاسخ مثبت دهد. استیونسن این پاسخ را به واشینگتن رساند ، وده روز بعد در آنجا این نقشه را بدان دلیل رد کردند که چنین دیداری سقوط حکومت سایگون را به دنبال

خواهدداشت...

درآغاز ماه‌فوریهٔ ۱۹۶۵ درپنوم‌پن «کنفرانس اقوام هندوچین» آغاز شدکه سیهانوك دعوت‌کننده‌اش بود از اعضای‌هیأت نمایندگی ویتنام یکی «هوانگ‌کوئوك‌ویت» بودکه به‌هیچوجه درشمار معتدلان هانوی نبود . وی درپاسخ یك‌روزنامه نگار خارجی‌گفت : «مذاکره‌با واشینگتن ؟ چراکه‌نه ! »روزبعد بمباران شمال‌آغازشد ، بدین منظور که«روحیهٔ‌شخصیت‌های‌جنوب‌تقویت‌گردد»، شخصیت هائی‌که چندماه بعد هیچکس‌نامشان‌را به‌یادنداشت . (آنچنان که من از یك شخصیت مطلع آمریکائی شنیدم ، تصمیم به بمباران شمال در همان ماه سپتامبر گرفته شده‌بود.)

بدین سان‌بودکه تصاعد واقعی در ۷ فوریه ۱۹۶۵ شروع‌شد . برای خیلی‌ها مسألهٔ برسر تلافی یایك استراتژی نبودکه‌شمال رابه‌زانو درآورد (مردان‌دین‌بین‌فووبه زانو در آمدن !)، بلکه برسراین بودکه برای‌حکومت‌آمریکاکه دیگرتکخالهائی دردست‌نداشت، وسیلهٔ فشاری فراهم‌آید تابه ازای تخلیهٔ جنوب ازنیروهای شمالی ، حمله‌های‌هوائی را قطع کند . در هانـوی حتـی بعضاً از این راه در این بـازی شرکت کردند که قطع حملات هوائی‌رابه‌صورت یك مبارزه‌خواهی در آوردند .

لکن در اینجا یك‌پرسش بی پاسخ می‌ماند: پس‌ازآن‌که‌تصاعد چنین شکلی یافته بود ، پس ازآن‌که رگبار آتش اینچنین بیرحمانه برکشورشان‌که هیچ‌سلاح هوائی نداشت فرو ریخت ، پس ازآن‌که حکومت‌آمریکا به جنگی شگفت‌انگیز توام باترس،جنگی باسلاحهائی

یکسره نا برابر ، دست یازید ، چرا هـو و یا رانش اصـرار داشتند دخالت شمال را به‌آن سوی مدار۱۷درجه انکار کنند ؟

استراتژی جدیدآمریکاچنان باورناپذیرموافقتنامه‌ها راخدشه‌دار کـرد و چنان سفاکانه چهار چوبی را که در ۱۹۵۴ تعیین شده بود شکست‌که همه چیز دخالت هانوی راکاملا موجه می‌کرد .وآنگهی از ۱۹۶۲ مسجل شده بودکه نیروهای منظم شمال درجنوب‌حضوردارند. شمار آنها در پایان ۱۹۶۶ به ۵۰۰۰۰ تخمین زده مـی‌شد؛ زیرا تأثیر اصلی حملات هوائی آمریکا این بود که رخنه از شمال به جنوب در اثنای‌دوسال ده برابر شود. باوجود این غریب می‌نمایدکه‌رهبران‌شمال همچنان دلایل را انکار می‌کنند . می‌خواستند به آمریکائی‌ها بهانه‌ای ندهند ؟ آیا واشینگتن برای وارد آوردن ضربه به‌بهانه‌ای نیازداشت ؟ اگر هو ویارانش‌دراین قلمروهای‌دیگرپاس حقیقت را بدارند ، قابلیت اعتمادشان افزایش بسیار خواهد یافت .

در آوریل ۱۹۶۵ دو هما ورد ـ اگر حکومت سایگون و جبهه رهائیبخش رابه‌شمارنیاوریم ـ برگهای خود را به تدریج روکردند . در ۷ آوریل پرزیدنت جانسون دردانشگاه « جان‌هاپکینز» در بالتیمور اعلام‌کردکه واشینگتن‌آماده است « بدون شرائط قبلی» مذاکره‌کند . روزهشتم درواقع دوسخنرانی همزمان ایراد شد، تفاوت درتاریخ‌آنها ناشی‌ازآن‌است‌که محل های‌سخنرانی‌متفاوت‌بوده است) فام‌وان‌دونگ شرائطی راکه هوشی‌مین برای‌مذاکره تعیین‌کرده بود ، اعلام داشت.

این‌همان «چهارمادهٔ» معروف است : استقلال ، عدم مداخله ، اتحاد ، راه حل‌سیاسی درجنوب طبق‌برنامهٔ جبههٔ رهائیبخش.

در واشینگتن نخست «چهار ماده» را انکار کردند . چند هفته بعدگفتند که برای تجزیه وتحلیلی آمده‌اند . تامیسون ، سفیر پیشین‌و آینده در مسکوو کارشناس مسائل شوروی‌گفت‌که متن جالب نیست. پاره‌ای ازهم پیمانان، مانند فرانسوی‌ها یاکانادائی‌ها ، به‌آمریکا اندرز دادند بمباران را یکچند فروگذارند ، چراکه این‌شاید موجب مماشات هانوی شود . درواقع نیز حملات هوائی در نیمهٔ دوم ماه مه چهار روز متوقف شد. به نام پرزیدنت هو نمایندهٔ ویتنام درپاریس به‌اطلاع «که دورسی» رساندکه «چهارماده» رابابد به منزلهٔ اصول نگریست ، وپذیرفتن آنها برای آنکه مذاکرات بیدرنگ‌آغازگردد، کافی است. روز پس ازاعلام‌این‌امر (وپیش‌ازآن‌که‌واشینگتن وقت‌تصمیم‌گرفتن‌در این باره راهم یافته باشد) ، حمله‌های‌هوائی ازسرگرفته شد، و هوشی مین‌دوباره سرخورده شد .

ماههای ژوئن وژوئیه باتشدیدتصاعد جنگ‌همراه‌بود: پیاده‌شدن انبوه‌یك‌گردان تفنگدار دریائی در دانانگ درست‌درلحظه‌ای‌که‌ارتش جنوب‌نشانه‌های‌درهم‌شکستگی‌زودرا نشان‌می‌داد.واشینگتن‌بدین‌ترتیب ازیك‌دین‌بین‌فوی‌تازه‌حذرکرد. امابایدازخودپرسیدکه‌تصاعد به راستی اجتناب‌ناپذیربود .

به‌پرسش «فیلیپ دوولیر» ، مورخ نخستین‌جنگ ویتنام،هوشی مین در۱۴ماه اوت‌پاسخ‌دادضروراست«که‌حکومت‌آمریکادلایلی‌ملموس ارائه دهدکه«چهارمادهٔ» حکومت‌جمهوری‌دموکراتیك‌ویتنام‌رامی‌پذیرد

که مطابق با مهمترین موادسیاسی ونظامی قراردادهای ۱۹۵۴ژنوهستند، که آمریکا بیدرنگ حمله‌های هوائی رابه جمهوری دموکراتیك ویتنام متوقف می کند، که جنگ تهاجمی علیه جنوب کشورمارافوراً پایان می‌دهدو همه نیروهاوسلاحهای آمریکائی راخارج می کند. سپس صلحی شرافتمندانه خواهدآمد. راه دیگری وجودندارد.»

تنهااندك مفسرانی سیاسی متوجه شدند که کلمه «بیدرنگ» فقط دربارهٔ قطع حمله‌های هوائی وپایان جنگ تهاجمی، به کاررفت، لکن درموردواپس کشیدن نیروهای وسلاحهانیامد. پس آنچه مطالبه شد، قطع بمباران وپایان جنگ تهاجمی بود، حال آن که همه جااین افسانه راانتشاردادند که تخلیه باید ازپیش انجام گیرد.

عدم توجه ناظران آمریکائی براثر اظهارات «یانوس پتر»، وزیر کابینهٔ مجارستان، دارای خصلتی کم یا بیش جنجالی شد که او در ماه اکتبرپس ازبازگشت ازهانوی گفت که مقامات رسمی هانوی هرگزباوی ازتخلیهٔ قبلی سخن نگفته‌اند. این سهل انگاری آمریکا بر اثرگزارشی چشمگیرترشد که پرفسور «لاپیرا»، شهردار سابق فلورانس، در ماه نوامبر منتشر کرد؛ و پرفسور لاپیرا در میان همهٔ غیر کمونیست ها مناسبترین آدمی بودکه می‌توانست بی پرده با هوشی مین حرف بزند.

دیدار میان این دومرد در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ دست‌داد وبرای هر دوطرف غافلگیرکننده بود. هو اطمینان داده بود آماده‌است که، اگر مسأله بر سرگفتگوهای صلح باشد، «باهرکسی درهرکجا» دیدارکند، لاپیرا جریان را به دوست خود «آنتیمور فانفانی»، وزیرخارجهٔ ایتالیا

و رئیس آن روزی مجمـع‌عمومی‌سازمان ملل متحد، خبرداد؛ وسپس فانفانی نامه‌ای به‌جانسون‌نوشت وبه‌صراحت‌یادآورشدکه هوشی مین‌و فام‌وان دونگ مذاکرات را امکان پذیرمی‌دانند ، آنهم به این شرایط:

الف ـ آتش بس درزمین وآب وهوای منطقهٔ ویتنام (شمـال و جنوب). این آتش‌بس می‌بایست شامل همهٔ عملیات جنـگی از جمله فرودآمدن وپیاده شدن نیروهای تازه‌آمریکائی باشد؛

ب ـ اعلام‌گردد که قردادهای۱۹۵۴ژنو مبنای مذاکرات‌خواهد بود. این اعلامیه باید شامل آن چهارماده باشدکه دراصل توضیحی‌بر متون ژنو است، حال آنکه در واقع جزیك ماده نیست: اجرای‌قرارـ دادهای ژنو.»

فانفانی‌افزودکه هم‌سخنان پرفسورلاپیرا درهانوی آماده‌اندوارد مذاکرات‌گردند بدون آنـکه خواهـان آن شوندکه‌آمریکائی ها قبلا نیروهایشان را فراخوانند.

لکن راسك نمی‌خواست درهمهٔ این چیزها چیزی سوای‌جریان های روزمره‌ببیند.چنان‌که خودش می‌گفت، «آنتن»هائی داردو«آنتن» هایش به اومی‌گفتندکه هوشی‌مین مخالف صلح است. او اسباب‌انتشار بیشترگزارش فانفانی رافراهم آورد، والبته قضایا درآن چنان«پیچانده» شدکه هانوی تکذیب‌کرد. هوشی‌مین یك‌باردیگرگرچه نه آمریکائیها بلکه حکومت سال ۱۹۶۵ آنها راشناخت.

سپس هنگامی‌که چند روز بعدروزنامه‌نگار انگلیسی « فلیکس گرین» (برادرگراهام‌گرین نویسنده) را پذیرفت ، به‌لحنی بسیارتلخ از آدمهای واشنگتن سخن گفت : « آنان ادعا می‌کنند ما می‌خـواهیم

جنگ را تمدید کنیم . چطور می‌توانند همچون‌چیزهائی بگویند؟ شما سرزمین مارا دیده‌اید ، رنجهائی را که مردم ما از بمبارانها کشیده‌اند دیده‌اید . چگونه می‌توان این جنگ هولناك را تمدید کرد؟ آنان برای ما چاره‌ای جزادامهٔ جنگ باقی نمی‌گذارند. ما از استقلال خود هرگز چشم نخواهیم پوشید .»

هنگامی که میهمان یك ضرب المثل کهن چینی را نقل کرد : « همیشه یك دررا بازبگذار تا دشمنت بتواند فرارکند » ، هوشی‌مین پاسخ داد : « می‌دانم ، این حکایت کهنه‌ای است که باید به آمریکا فرصت آن را داد که آبرویش را نجات دهد ! لکن ، می‌دانید ، در به راستی بازاست ، و آنان هروقت که خواستند می‌توانند بیرون بجهند. وقتی که تصمیم خود را برای رفتن‌گرفتند ، ما همه کاری برای کمك به آنان خواهیم‌کرد . حتی‌برایشان یك‌قالی‌سرخ نیزفرش می کنیم .»

در اینجا بودکه واشینگتن بر اثر فشار چند حکومت دوست و واتیکان ، برای بار دوم تصمیم به قطع بمباران شمال گرفت ، آنهم از ۲۵ دسامبر .اما فهماند که این بارقطع بمباران به اندازهٔ کافی دوام خواهد داشت که گرفتن تماسها و تبادل اطلاعات امکان پذیر گردد . هرکس می‌دانست که این ژست دلائلی به غایت مادی داشت ، یعنی بمب به نحوغافلگیر کننده‌ای کم آمده بود؛ از این‌گذشته در باطن نیز افکار دیگری داشتند . به هر حال جهان گوش بزنگ شد و امیدواری آغازگشت . منتظر پاسخی ازطرف پرزیدنت هوبودند ، اما این‌پاسخ تازه اواخر ژانویه رسید ومطابق با انتظارات همهٔ آن کسانی نبود که هنوز گامهای دیپلماتیك پیشین « هموهو » رابه یادداشتند .

اظهارات رئیس دولت ویتنام شمالی به خصلت فریبای قطع بمباران اشاره داشت.(در حقیقت طی این ایام هردوطرف مواضع‌خود را تقویت‌می‌کردند، وآنچه‌به‌آمریکائی‌ها مربوط می‌شود، جیمزرستون در روزنامهٔ «نیویورك‌تایمز» اشارات‌روشنی‌می‌کرد.) هوافزودآمریکائی ها، اگر سرمذاکره دارند ، باید با «جبههٔ رهائیبخش به عنوان یگانه نمایندهٔ قانونی و معتبر ویتنام »وارد گفت وگو شوند. هو، به جای آن‌که دری را باز بگذارد، کلونی هم برآن‌گذاشت. «چهار ماده» ، آمریکایی‌ها را دربرابر برنامه‌ای مبهم از طرف جبههٔ رهائیبخش قرار می‌داد. هانوی، از این راه که چنین مصرانه‌کاررا به جبههٔ رهائیبخش وحق انحصاری نمایندگی او حوالت می‌داد، از نوآمریکائی‌ها رامتهم ساخت وامکان مذاکرات را به‌تعویق افکند.

چراهونمی‌خواست،به‌خاطردرمنگنه‌گذاشتن‌آمریکائیهاهم که‌شده، ازآن مجال سودبرگیرد؟ بارزترین توضیح شاید مسافرت پرزیدنت هو درآخرنوامبر یا اول دسامبر ۱۹۶۵ به پکن باشد ، آنجاکه وی به دیدار مائوتسه تونگ رفت. چون پرزیدنت چین نتوانست هوشی‌مین را به خدمت لشکرکشی خود علیه شوروی بگیرد ، احتمالا توانست وی را برآن دارد که دربرابرآمریکائیان کرداری سخت پیشه کند؛ اما این فقط یك فرضیه است که بهیچوجه راضی‌کننده نیست.

جمهوری خلق چین در ویتنام شمالی هیچ‌گونه حق وتو ندارد و مائو خداوند گار جنگ و صلح در هانوی نیست . عاقبت ، این ویتنامی‌ها ونه چینی‌ها هستند که می‌جنگند، وحکومت مائو آشکارا اعتراف میکند که فقط رفیقان ویتنامی می‌توانند تصمیم بگیرند. اما

کتمان‌نمی‌کنندکه، اگه‌باآنان مشورت شود ، هانوی را ازمذاکرات‌بر حذرخواهند داشت . اگرهوشی مین این «اندرزها» را نادیده می‌گرفت ودرجستجوی راه‌حلی سیاسی برمی‌آمد ، همانا می‌بایست نخست‌ستاد ارتش جبههٔ رهائیبخش ملی ویتنام جنوبی را نسبت به‌باهودرگی چنین اقدامی اقناع کرده باشد ، و احتمالا مساله درهمینجا بود .

می‌توان دراین‌باره تا قیامت بحث‌کردکه جنبش انقلابی‌جنوب تا چه حد به حکومت شمال وابسته است. این جنبش ازخود برآمد ، وسپس‌حمایت‌وآنگاه‌حفاظت‌شایدکمی‌فشارآورندهٔ‌جمهوری‌دموکراتیك ویتنام را به دست آورد که مستقیماً‌به‌دخالت پرداخت . خود مختاری تاکتیکی ، اما نظارت استراتژیك ... آیا این یك‌فرمول ایدآل است؟ جبههٔ رهائیبخش در واکنش، درهیأت و در هدفهایش کاملا برجنوب منطبق است ، هرچندکه خودرا درچهارچوب ملی‌ویتنام محاطمی‌کند. همه ویتنامی‌ها به تاریخ معاصر علاقه‌ای بیدار دارند . از این روبـاید خاطرنشان‌کرد که ، آگر هانوی دلائلی دارد پس از ۱۹۵۴ به‌طرفهای غربی بدبین‌باشد ، جنوب برای مبارزه طلبی خود دلایلی‌هنوزدقیقتر، سنگین‌تر و بیشتر دارد . اگر در سال ۱۹۴۶ میان فرانسه و ویـت‌مین موافقتنامه‌ای امضا شد ، این خاصه به زیان رزمندگان بیشه‌های جنوب تمام شد ، هوپیکار سختی کرده بود تا رفراندومی را برکرسی‌نشاند، تا برای ویتنامی‌های جنوب انضمام به جمهوری دموکراتیك ویتنام‌را امکان پذیرگرداند ، لکن جنوب زیر نظارت سختگیرانهٔ نظامی‌فرانسه ماند .

پس از ۱۹۵۴ ویتنامی‌های جنوب بـار دیگردیدند که چگونه

سرنوشتشان به رفراندومی وابسته بود که بعدها دستخوش خرابکاری شد . سپس هنگامی که طاغی‌ترین انقلابیها در میان آنهادست به‌اسلحه بردند، می‌بایست ماهها‌ی تمام چشم‌براه حمایت شمال بمانند ، پس یك‌نوع پیشداوری در جنوب وجود دارد که دستیازی‌به وسائل‌سیاسی راآسان نمی‌کند . بدین ترتیب بود که درژانویهٔ۱۹۶۷ یك‌عضو کمیتهٔ مرکزی جبههٔرهایبخش گفت حتی اگر هانوی قطع بمباران را برای ورود به مذاکره کافی تلقی‌کند ، جنوب این‌را تأئید نخواهدکرد .اما هنگامی که‌هانوی در ۳ آوریل ۱۹۶۸ موافقت‌خود راباآغاز مذاکرات اعلام داشت ، جبههٔ رهائیبخش نیزموافقت‌کرد. این‌بدبینی‌هنگامی نیز نقشی بازی‌کرد که درپایان سال ۱۹۶۵ چشم اندازهائی برای برقراری تماس میان هانوی و واشنگتن نمودار شد ، آنهم بـه رغم راسك که سرانجام‌نمی‌توانست‌همواره‌حقیقت‌راازمردم‌آمریکابپوشاند. چنین‌می‌نماید که رهبران جبههٔ رهائیبخش این نزدیکی را بو بردند وازهو به‌فوریت خواستند که از موضع آنان نیز دفاعی توانا بکنند . اظهارات خشك ومنفی‌ژانویهٔ ۱۹۶۵ را البته می‌توان از این‌واقعیت نیز ناشی دانست .

در واشینگتن و خاصه در سایگون‌آن محافلی که در جستجوی دلیلی بودند تا بمباران را شدیدتر از پیش ادامه‌دهند ، ازآن‌اظهارات، سخت به شوق آمدند . از ۳۱ ژانویه ویتنام‌شمالی‌می‌بایست ،همچنان که از عنوان فیلمی که‌در هانوی تهیه شده بود ، «زیربمب ها زندگی کند . »لکن بدین علت مناسبات دیپلماتیك میان کشورهـا قطع نشد. واشینگتن گرچه می‌جنگید ، لکن ممالك متحد آمریکا را هم‌پیمانانی بود ،و به‌وساطت آنان شاید می‌شد عملی سیاسی آغازکرد . در ۲۴

ژانویه هوشی‌مین نامه‌ای به ژنرال دوگل‌نوشت که در آن خاطر نشان ساخت که منشاء جنگ دراین‌است‌که واشینگتن وسایگون‌قراردادهای ۱۹۵۴ ژنو را خدشه‌دارکرده‌اند . از این رو از فرانسه خواستارشدکه تعهدات ناشی از آن‌قرار دادهایش را کاملا اجراکند و ژنرال دوگل تمامی‌نفوذش را به‌کاربندد که از اقدامات جدید و خدعه آمیز آمریکا در ویتنام و هندوچین به موقع‌جلوگیری‌شود .

رئیس دولت فرانسه خیلی دوست نداشت که ، هرچند هم بـه شکلی مؤدبانه ، به او بگویند کشورش‌به‌قولهائی که‌داده‌است ،وفادار نمانده است . اما برخود مسلط شد و در ۸ فوریه به هو پاسخ داد که برحسب استنباط فرانسه «صلح باید ازراه‌بازگشت به قرار دادهای‌ژنو برقرار شود ، خاصه آن کـه استقلال ویتنام بـراثـر عـدم مداخلهٔ همه نیروهای خارجی به هرشکلی ، تضمین شده بود ، حال آن‌که به‌ازای این امرمقامات حکومتی‌ویتنام می‌بایست‌کرداری بیطرفانه‌داشته باشند. از این رو ما با هرراه‌حل نظامی مخالفیم ، وتأئیدنمی‌کنیم که عملیات جنگی‌که فقط به دلیل‌کسب راه‌حل نظامی ادامـه می‌یابند ، صـورت پذیرند . »

رئیس دولت فرانسه ، درحالی‌که «نگرانی» خود را بیان‌داشت، نامه‌اش را چنین پایان داد : «فرانسه می‌کوشد ، به‌شیوه‌ای‌کـه آرزو شده است ، نفوذش‌را به‌کارگیردتانزاع به‌زودی پایان پذیرد؛ وفرانسه، به محض آن‌که ممکن شود ، دررفع نزاع شرکت خواهد کرد.بدین وسیله می‌خواهم به شما بگویم که فرانسه‌آماده است بدین منظورهمهٔ پیوندهای سودمند را با حکومت شما برقرار نگاهدارد . »

« پیشامد فرانسه » با این تبادل نامه پایان نپذیرفت. پیش‌ازغائلهٔ پنوم‌پن میهمانی عالیرتبه به هانوی رفت . این‌ژان سن‌تنی بودکه‌برای مأموریت چهارمش به‌ویتنام شمالی رهسپار شد. پس ازاقامتی درپکن، آنجا که این دوست ویتنام شمالی رهسپار شد. پس از اقامتی درپکن دوگل آشکارا به وسیلهٔ چینی ها به بازی‌گرفته نشد ـ مذاکـره کنندهٔ سال ۱۹۴۶ و نمایندهٔ سال ۱۹۵۴/۵۶ در۷ ژوئیه ۱۹۶۶بـرای‌نخستین بار پس ازآن‌کدورتی که‌برسرفراریان مجارستانی بایکدیگریافته‌بودند، به وسیلهٔ هوشی مین پذیرفته شد.

«عمو هو» روش کامیاب خود را به‌کاربست. انگارکه تصادفی، وارد دفتری شدکه درآن ژان سن تنی با فام وان‌دونگ و نگوین دوی ترین وزیرخارجه سرگرم گفت‌وگو بود، و دربـرابر همکاران شگفت زدهٔ خود، او رادرآغوش گرفت: «یادآن ایام خوش دوویل و بیارتیز هستید ؟ فردا نزد من بیائیدکه با هم باشیم .» بدین ترتیب وی همه را مبهوت گذاشت، زیراگفت وگوهای‌بدون شاهددرویتنام شمالی چندان متداول نیست . »

به راستی نیزسن‌تنی بدون حضورشخص ثالث دوبار با هوشی‌ـ مین‌گفت‌وگوکرد، البته بی آن‌که انگیزشهائی‌تازه‌یافته باشد .هنگامی که سن تنی اظهارعقیده‌کردکه رنجهای خلق ویتنام‌کوششهای‌حکومت را برای مذاکره بجا جلوه می‌دهد، پاسخ شنیدکه هیچ ویتنامی، خاصه خود پرزیدنت ، برسر « استقلال وشرافت» ، یك قدم نیزکوتاه نتواند آمد .

مطابق‌عقیدهٔ پرزیدنت تدارکهای عظیم آمریکایی‌ها بین دانانگ

و «کام‌ران» معنایی جز این‌نمی‌توانست داشت کـه اینان قصد تأسیس پایگاههائی دائمی‌دارند. انسانهائی که‌برایشان‌فقرحالت‌عادی است ، و یك‌شاهی هم یك‌شاهی است ، تصورپذیر نیست که با هزینه‌های چند میلیارد دلاری چیزهایی‌موقتی ساخته شود که با معیارهای آمـریکائی به هیچوجه نا اندیشدنی‌نیست .

در پایان‌دیدار سن‌تنی ، تبادل نامه تازه‌ای میـان ژنرال دوگل و هوشی‌مین اعلام شد . به نامه‌ای‌که دوگـل همراه سن‌تنی کـرده بود ، هوشی‌مین چنین پاسخ داد :

«مقدم آقای سن‌تنی به‌عنوان دوست دیرینه، درنزد مـا همواره گرامی است و خواهدبود . ما باآقای سن‌تنی دربارهٔمسائلی‌که‌بیشتراز همه مارا به خود مشغول‌می‌دارند ، گفت وگو کردیم. به‌اوگفتیم که‌در برابر تهاجم آمریکا ملت ما مصمم به نبرد است و به رغم همهٔ قربانیها تا پیروزی‌نهائی نبرد خواهدکرد . ما به خود شادباش می‌گوئیم کـه فرانسه به عنوان امضاءکنندهٔ قراردادهای ۱۹۵۴ ژنو آماده است سهم خود را در استقرارصلح دراین‌کشور برمبنای اجرای درست قراردادها ادا کند .»

هیچیك‌از این چیزها تازگی نداشت . اما دیدار نماینده سابـق فرانسه درویتنام شمالی اجازه تسجیل این‌امررامی‌دادکه ازیك‌سوهانوی مشتاقانه آرزو داشت به وسیلهٔ فرانسه دریچه‌ای را به سوی غرب بـاز نگاهدارد ؛ که آن درخواست ادعائی هانوی‌مبنی بر تخلیهٔ پیشاپیش ، از سوی دیگر ، یك نیرنگ تحمیل شده بـود ، که تعهد آمریکا برای تخلیهٔ ویتنام در مهلتی از پیش تعیین‌شده ، می‌توانست‌ازبحران اوضاع

سیاسی بکاهد . ازهمینجا بود که نقشهٔ ژنرال دوگل که درپنوم پن ارائه داد و خـواستار مهلتی از پیش تعیین شـده بـرای تخلیه بود ، ناشی می‌گشت .

در آن اثناکوششی دیگر در سطح دیپلماتیك موجب سرخوردگی مبتکران گردید . در ماه ژوئن «چستر رانینگ» ، دیپلمات کانادائـی و کارشناس امور آسیا ، از طرف رئیس حکومت کانادا، لستر پیرسون، به هانوی فرستاده شد . پیرسون طی تمامی این جنگ مدام کوشیده بود به پیمان صلحی دست یابد. کانادا عضو کمیسیون نظارت بین‌المللی بود، از این گذشته در هانوی نمایندگی داشت و در نتیجه درتصاحب وسائلی برای ایجاد تماس وپیوند بود .

اما رانینگ از طرف هوپذیرفته نشد ، وبه اوگفته شد که حمله‌های هوائی باید بدون قید وشرط و به‌طور قطعی پایان گیرد ، وگرنه سخن گفتن از مذاکرات معنائی ندارد. آیااین همان پاسخ منفی بود که مطبوعات آمریکائی حتی «نیویـورك تیمز» توصیف می‌کردند؟ هوشی‌مین ، از این راه که قطع قبلی بمباران را شرط مقدماتی آغاز گفتگوهای سیاسی نامید ، ابتکار را برعهدهٔ واشیگتن گذارد ، بدان سان که می‌توانست بـه اصلاح مج هانوی را بگیرد و حمله‌ها را قطع کند . اماجانسون رفتاری معکوس کرد و در ۲۹ ژوئن فرمان بمباران انبارهای سوخت هانوی و هایفونگ را داد: راهی بهتر از این وجود نـداشت که هـانـوی بدان برانگیخته شود که به‌همهٔ ماموریتهای سیاسی ،ازجمله مأموریت رانینگ، پاسخ منفی گوید .

برای حکومت هوشی‌مین تابستان ۱۹۶۶ زمان «تصاعدروانشناسانه»

بود .فضاسرشار از آشتی‌ناپذیری و قهرمانی بود . ماند همیشه هوشی مین رهنمود می‌داد . در ۱۷ ژوئیه پیامی به‌مردم فرستاد که یك نـوع بسیج جزئی بود که به میـزانی وسیع اجـرا نیز شد . از اکنون در مطبوعات و رادیوی هانوی سیاست « مقاومت در بـرابـر تهاجم » در کلمات «عمو »خلاصه می‌شد : دلیربودن ، بـه زیر آوردن هواپیمای آمریکائی ، به حد نصاب‌تازهٔ تولید رسیدن و مدرسه‌ای‌دربیشه‌گشودن تا بدین‌سان به «پیام ۱۷ژوئیه پرزیدنت هو پاسخ گفته شود . »

مهین پرستی جوشانی که ناگریز ازپی بمباران های‌فزاینده‌آمد، می‌توانست به تجاوزاتی تقریباً اسف‌انگیز علیه آمریکائی‌هـای اسیر بینجامد .

پس از آنکه اسیران را به‌انبوهی از تودهٔ مردم شرشار ازکینه نشان دادند ، سخن از محاکمه تبهکاران‌جنگی‌گفتند . در اینجا بودکه عقیدهٔ آمریکائی هائی‌که تا آن وقت بـی تصمیم بـودند، به‌علت این توهینی‌که به عموسام شده بود ، به خروش آمـد . اکنون تصاعـد تا کدام حدپیش خواهد رفت ؟ در۲۴ ژوئیه هو به‌شبکه تلویزیونی «سی. بی. اس.»آمریکاکه‌تلگرافی‌پرسیده بوداجرای‌نقشه محاکمهٔ‌خلبانان‌اسیر به‌کجارسیده‌است ، پاسخ داد : «قضایا به بعد موکول‌شد .»همه نفس راحتی‌کشیدند ،زیرارئیس حکومت ویتنام دوباره درلحظهٔ‌درست ترمز ها را کشیده بود .

این تصمیم هوبیگمان‌برای هانوی خوب‌بود،لکن‌چون‌بیواسطه پس ازحمله‌های هوائی علیه هانوی‌وهایفونگ‌گرفته شد ،به‌قول‌روزنامهٔ لوموند ، « نشانه‌ای درخورتوجه‌بودکه‌همهٔ‌امکانات‌برای‌متوقف‌کردن

تصاعد هنوز از بین نرفته‌بود .»

سرانجام این اشارتی‌ازطرف هانوی بود ، همان‌گونه که راسك از مدتها پیش خواستار آن بود تابتواند فرضیهٔمذاکرات‌راجدی‌بگیرد. هنگامی‌که من چند هفته بعد این پرسش رادربرابر شخصیتهای‌گوناگون حکومتی مطرح کردم ، این پاسخ را دریافت کـردم : «هوشی‌مین از واکنش آمریکا و از این امر واهمه داشت که افکار بین‌المللی عملش را ناستوده‌تلقی‌کند .» لیکن هوشی‌مین‌چه‌می‌توانست‌بکندکه دشمنانش آن را حمل برضعف نکنند ؟ با وجود چنین تأویلی که از اعتدال او شد ، چاره‌ای برایش نماند جز آن‌که‌مماشات نکند و به لحظهٔ « پنج دقیقه مانده به دوازده » اعتمادکند و شکیبا باشد .

هو در برابر این دشمن چه می‌توانست کردکه برتر آن می‌داند پرچم خود را در یکی ازنا برابرترین ، خائفانه‌ترین وبیهوده‌ترین‌جنگ تمامی تاریخ به ننگ بیالاید تـا به اشتباهش اعتراف‌کند و بـه تغییر دپیلماسی‌اش پردازد که راه اورا برای‌همکاری بزرگ باجهان ثروتمند سوسیالیستی خواهدگشود و به همزیستی مثبت بـا چین و جهـان سوم انقلابی خواهد انجامید ـ پس هوچه می‌توانست بکند ؟

اورا چاره‌ای نیست که‌استقامت‌کند و از راه آتش‌بسی درنوئل، در شال نو درعیدپاك ،در را کمی‌بگشاید، ونقب‌هارا به وسیله اوتانت‌یا واتیکان،از راه ورشویا پاریس باز نگاهدارد ؛ استقامت کنـد تـا حس عدالت و حقیقت‌مردم آمریکا ، نیرنگبازان عصبی و بی‌لیاقت، دین‌را‌ـ سك‌ها ، راستوها و اسپلمن هـا را بـه دیار اهریمن بفرستد . استقامت کند تا کمك‌شوروی‌جنگ‌هوائی رابرای واشنگتن چنان پرخرج‌گرداند

که کمپیوترها در پنتاگون آژیرها را به صدا درآوردند .

بدین سان است که در آغاز سال ۱۹۶۸ آخرین نبرد هوشی‌مین طلوع کرد . تاریخ از این انسان مرموز و بغرنج، از این «مردی که از هرسو راههایش باز است»، صخره‌ای ساخته است، صخرهٔهانوی ، که ماشینهای پـولادین و پولهای زرین بر اومی‌تازند. آیا او می‌بایست از راهی دیگر می‌رفت و ویتنام را بـرای همیشه دو نیم شده رها می‌کرد ، شمال را تسلیم گرسنگی وجنوب را دستخوش قتل و غارت‌می‌ساخت؟ هو. هرچند هم که سخت باشد یا بخواهد خود را سخت بنماید،آنگاه چنین پرسشهائی ازخودکرده است . اگر این جنگ‌بسیار طول‌بکشد، خطر برخوردی میان چین وآمریکا وجود دارد که چه بسا درآن تمامی ویتنام نابود شود · دخالت چین به همان سبك دخالت در کره نیزامکان پذیر است. سوسیالیست‌های ویتنامی‌هرچندکه انقلاب‌رادرهمسایگیشان می‌ستایند ، لکن چنین دخالتی اصلا سازگـار با میهن پرستی ویتنامی نیست که نماد ونگاهبان آن هوشی مین است .

ازرنجهائی بگذریم که مردم می‌کشند و همچنان بـاید بکشند؛ مردمی که «عموهو» بیگمان نمی‌خواهدآنان‌را درپای ضرورتهای‌علمی تاریخ قربانی‌کند . این مردی‌که درسراسرعمرش مهر خودرابه‌کودکان ثابت کرده است، ازاینهمه بمبی‌که، مطابق گزارش جدی کاتولیك‌های آمریکائی، تاکنون یك میلیون کودك را کشته یامثله‌کرده است،بیمگان فقط خشمگین نیست . همچنین به دشواری می‌توان اسف خورد کـه هوشی مین در شمار آن انقلابیهائی نیست کـه رنجهای یـك ملت در محاسبه‌های سیاسی‌شان فقط یك عامل فرعی است . این مردی که نیم

قرن است برای وطن وانقلاب می‌جنگد ، نمی‌تواند ونباید یك فرصت طلب به شمار آید . لکن می‌دانیم روزی که آمریکائیان ثابت کنند که به راستی می‌خواهند در ویتنام پیمان صلح ببندند ، هوشی مین پیر و یارانش که در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۴ توانائی خود را از استفاده از امکانات سیاسی نشان دادند، راه صلح را خواهند پیمود.

در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۶۸، چهارمین روزعید تت، جنگدگان چریك جبههٔ رهائیبخش ملی تعرضی را علیه کویهای‌مسکونی بسیار درجنوب آغاز کردند. سایگون چهار روز تمام به وسیلهٔ ویت‌کنگ‌محاصره‌شده بود، هوئه دوهفته زیرنظارت رزمندگان انقلابی بود.اگرهم‌آمریکائی‌ها توانستنددوپایتخت جنوبی را دوباره تسخیرکنند،این به هزینهٔایالنهائی بود که درآنها جبههٔ آزادیبخش پایگاهش را محکمترکرد . بسیاربی معنی بود که ژنرال وستمورلندادعا می‌کرد جبههٔ رهائیبخش«شکست» خورده است، زیراهمه جهانیان خوب می‌دانستندکه آمریکائی‌ها سخت ترین شکست این جنگ را پذیرفتند که خاصه ازآن رو دردناك بودکه دوماه پیشتر «رابرت کومر» مسئول برنامهٔ «آرامسازی» ، گفته بود که جبههٔ رهائیبخش در همه درحال عقب نشینی‌است وستادارتش سایگون دوسوم ویتنام جنوبی را زیر نظارت خود دارد . هنگامی معلوم شدکه وضع برای آمریکائی‌ها چقدر وخیم‌است‌که سرفرماندهی‌ارتش‌آمریکا روز بعد از «کامیابی» خواستار۲۰۰۰۰۰ نفر نیروی‌تقویتی شد.درست در سال‌انتخابات خواستار چنین تقویتی‌شدن، یعنی جانسون‌رادروضعی نا ممکن‌گذاشتن . نه فقط از این رو که همکارانش‌به مردم آمریکادروغ گفتندویادست کم اطلاع درست بدانان ندادند، بلکه از آنهاقربانیهای

تازه وسخت نیز می‌خواستند!

ناخشنودی در کشورهای متحد آمریکا چنان دامنه‌ای گرفت که یك‌نامزددموکرات کـه اقبال کمی برایش قـایل بودند، یعنی سناتور لیبرال مك‌کارتی ، در اوائل ماه مارس در انتخابات مقدماتی « نیوهـا مسفایر» به کامیابی در خور توجهی دست یافت، فقط بدین علت که به پرزیدنت وسیاست ویتنامی او حمله کرد .

سپس رابرت کندی وارد نبرد انتخاباتی شد؛ او تا دم مرگ‌یك رقیب جدی بود که با مهارت ذاتی سیاسی، پول وانتقادش ازدر گیری درآسیا دست به نبردی انتخاباتی زدکه برای پرزیدنت تهدیدآمیزبود. و لیندن ب . جانسون دست از مبارزه کشید . وی، پیش از آن که به عنوان رهبر یك جنگ نا میمون، به وسیلهٔ سیاستمداری جوان، پویا و مورد نفرت او از صحنه رانده شود، ترجیح داد خود را کنار بکشد و بکوشد به خود در برابر تاریخ نقش صلح آور بزرگ را بدهد . وی در ۳۱ مارس به مردم آمریکا وبه خصم روی‌آورد . به آمریکائی‌ها گفت که دیگر نامزد نخواهد شد ، و به ویتنامی‌ها گفت تصمیم گـرفته است بمباران شمال را به منطقهٔ جنوبی‌مدار ۱۹ درجه محدود کندتابرقراری تماس‌را به قصد پایان دادن به‌مخاصمات امکان پذیرگرداند.

باآن که به پیشنهادش، با اعلام‌استعفا، ماهرانه جنبه‌ای دراماتیك داد، این گشایش ، عموماً کافی قلمداد نشد تـا هانوی به میز مذاکـره بیایـد . این ، موضع اکثر کارشناسان غـربی ومفسران شوروی بود ، بگذریم از چینی‌ها که آن را به منزلهٔ یك «شوخی‌بد» طرد می‌کردند.

چهار روز تمام هانوی سکوت کرد . روز سوم ژنرال دوگل‌که

می‌گفتند با ویتنام شمالی مناسبات خوب دارد ، در پایـان جلسه‌ای از شورای وزیران گفت که این «اشارهٔ» واشینگتن بـرای آن است که راه مذاکرات را بگشاید .

همه شگفت زده شدند. لکن چند ساعت بعد این شگفت زدگی هنگامی هنوز بیشتر شد که هانوی اعلامیه‌ای مفصل منتشر کرد . در پایان اعلامیه، پس از یك دادخواست طولانی و شدید علیه آمریکا بـه عنوان مهاجم در ویتنام، موافقت شد که با نمایندگان واشینگتن تماس گرفته شود .

این تصمیم خاصه از آن رو مایهٔ تعجب بیشتر شد که هانوی به صراحت اعلام داشته بود که مذاکرات «پس از قطع مطلق و بیقید و شرط بمباران وهمهٔعملیات جنگی ازطرف آمریکا درخاك جمهوری‌دمو- کراتیك ویتنام»صورت تواند پذیرفت . امامطابق گفتهٔجانسون بمبارانها، نه فقط درمناطقی که اومعین کرده بود، بلکه در حومهٔ نزدیك‌هانوی‌نیز ادامه داشت .

پس این آمادگی ازکجا بود وچرا هانوی درشرایطی که‌اوضاع نظامی، پس ازتعرض «تت» تشدید شده بود، ایـن امتیاز را دارد؟ آیا دلیل را می‌بایست درشخص «عموهو» جست؟ براساس اطلاعاتی کـه دوماه بعدبه دست آمد، ناممکن است بتوان نقشی راکه احتمالاهوشی مین دراین کاربازی کرد، برآوردکرد. پس ازآن‌که وی به علت هفتاد وهشتمین زادروزش در۱۹ مه ۱۹۶۸ خود را در انظـار نشان داد، همهٔ آنچه می‌توان گفت این است که او آشکارا تندرست بود و در نتیجه می‌توانست در مشورتهای سیاسی شرکت کند. اگر این را مبنا قرار

دهیم ، می‌توانیم بپذیریم که فام وان دونگ نخست وزیر کـه مسئول بیواسطهٔ چنین تصمیماتی بود ، در صورت وجود اختلاف از حمایت رهبر برخوردار بود . البته هوشی مین هرگز مدافع دادن امتیاز به هر قیمتی که شده نبود . در ۱۳ فوریهٔ ۱۹۶۷ وی بـه پیشنهاد جـانسون برای مذاکره چنین پاسخ داده بود:

اگر حکومت‌کشورهای متحد به راستی خواهان گفتگوست ، پس باید نخست بمبارانها و هرگونه عملیات جنگی را علیه جمهوری دمکـراتیك ویتنام بـدون قید و شرط قطع کند . خلق ویتنام هرگز در برابر زور تسلیم نخواهد شد و هرگز نخواهد پذیرفت که همزمان باهنگامی که زیر تهدید بمباران قرار گرفته است ، گفتگوکند.»

و با وجود این ، تصمیمی‌که در ۱۳ آوریل در هانوی منتشر شد، امضای «عمو» را دارد. نخست ایـن کـه همان انتخاب «لحظهٔ مساعد» است کـه، همچنان‌کـه دیـدیم در ۱۹۴۵ و ۱۹۵۴ و همواره نقطهٔ قدرت سیاست اوبود. اما چه لحظه‌ای مساعدتر ازآن‌که نیروهای مسلح انقلابی به پیروزی ای چون تعرض « تت » دست یافته بودند، همان پیروزی ای که جانسون را مجبورکرد امتیاز بیشتری به هانوی بدهد پیش ازآن‌که شکست موجب شعله‌ور شدن خطرناك ناسیونالیسم آمریکا شود؟ سپس نکته‌ای دیگر در تصمیم هانوی هست که سیاست و شخصیت هوشی مین را خاطـر نشان می‌سازد ، و ایـن همان جنبهٔ خالص ویتنامی آن است . این که هـانوی ، آنهم بیدرنگ ، «آری» گفت‌وحال‌آن‌که اکثرناظران درانتظار «نه» یا سکوتی طولانی بودند، آشکـارا بدین دلیل بودکـه پکن یا مسکو مجال وارد آوردن فشار

نیابند. اگررهبران ویتنام شمالی درردادن پاسخ چند هفته صبرمی کردند، آنگاه شوروی ها ، به رغم واکنش بدبینانه‌ای که مسکو نخست نشان داد، حتماً می آمدند وبه پذیرفتن پیشنهاداصرار می‌ورزیدند، وچینی‌ها نیز به نوبهٔ خود طردآن را خواستار می‌شدند . هوشی مین و یارانش چون تصمیم را سریع گرفتند ، به اصطلاح آن را «ملی» کردند ، آن را از ارتباط بین‌المللی جدا ساختند وبدین سان آشکارا نشان دادندکه ماهـواره هیچ گروه قدرتی نیستند . این یکی از روشهای بارزهوشی مین بود.

بدیهی است باید دراین استدلال پذیرفت‌که همهٔ آنچه دراینجا به هوشی مین نسبت داده می‌شود ، به فام وان دونگ نیز نسبت دادنی است، زیرا وی‌ـو به احتمال بسیار ژنرال جیاپ هم ـ تصویروفادارنهٔ هوشی مین و واراث ایدئولوژیك اوست . اما می‌توان پذیرفت‌که هو فقط الهامبخش اقدامات رئیس حکومت نیست .

تقریباً ثابت شده است که درهانوی گروه مخالفی علیه سیاستی که در۳آوریل تعیین شد، تشکیل‌گشته است . ازمنابع موثق‌آمریکائی چنین بر می‌آید « تروئونگ چین » سخت مخالف مذاکرات بوده است، آنهم دریك سخنرانی که درهمان روزی انتشار یافت‌که مارشال « چن‌یی » به حمله‌هائی تازه ازطرف چین بدان سیاست پرداخت.

اگرمردی مانند دبیرکل سابق «لائودونگ» موفق شد ازتصمیم فام وان دونگ انتقاد کند ، پس بـه احتمال بسیار دخالت هوشی مین ضرور بود . در بارهٔ اختلافی اینقدر مهم فقط رهبر کهنسال می‌تواند فتوا دهد . از ایـن حیث می‌توان سیاست مذاکره‌ای را که در ۱۰ مه

۱۹۶۸ درپاریس آغاز شد ، به منزلهٔ سیاست هوشی مین قلمداد کرد.

سوآن توی ، رئیس حیأت نمایندگی هانوی ، چنان که گویی می‌خواهد بر این استنباط تأکید کند وبه اوخصلتی نمادگونه دهد، در اول ژوئن۱۹۶۸ ، ازپاویس‌گزارشی شعرگونه دربارهٔ وضع مذاکرات به‌هوشی مین فرستاد ــ که درعین حال نمادی برای ویتنام دوباره بیدار شده است . وزیرخارجهٔ سابق هانوی ، این ابیات را برای هوش مین فرستاد:

رودخانه سن آهسته می‌رود.
بوآد و بولنی هنوز آفتابی است.
خلق ویتنام چشم براه حاصل پیروزی است
اما نمایندگان یا تکی نمی‌خواهند این‌را بفهمند...»

یکی از بزرگترین تناقضها دراین ملت و رهبر اوست که همهٔ دلاوریها و ماکیاول وارگیهایش با احساساتی اینچنین ساده‌لوحانه وما قبل رمانتیك همراه‌است. لکن‌اشعارهرگزمانع‌ازآن‌نشدکه«برادرزادهٔ» « عمو هو » از سیاست سرخ یکپارچه و استوار خود عدول کند . گرچه به جامعه‌ای تعلق دارندکه برخانـواده و تشریفات مبتنی است، لکن‌ازهیچ‌وسیله‌ای برای تغییراین جامعه فروگذارنمی‌کنند.

دخالت درتصمیم به‌سود مذاکرات، درماه‌آوریل، که به هوشی مین نسبت می‌دهند، چنانچه‌کامیابی مذاکرات در معرض بـرد و باخت باشد، می‌تواند تکرار شود. همه چیز حکایت ازآن داردکه او ویاران وفادارش‌براین‌اعتقاد بودندکه تناسب‌نیروها برای مذاکره مساعداست، حال‌آن‌که ادامهٔ بیکران جنگ‌فقطزمینه‌ای مساعد برای یك سپاهیگری افراطی و بی‌پروا درآمریکا فراهم خواهد آورد . چنین اندیشه هائی همواره هوـرا درزندگیش همراهی کرده‌اند. ونه پیری ونه تلفات‌جانی

ونه ویرانی کشورش می‌تواند استنباط سیاسی او را تغییر دهد. زیرا آن لحظه فرا رسیده است که هدفهای پیرمرد به نحـوی ملموس به تحقق نزدیك شده است.

درسپتامبر ۱۹۶۶ در واشینگتن من یکی از هوشمندتـرین و از اوضاع واحوال آسیا خاصه هندوچین مطلع‌ترین آمریکائی‌ها را دیدم که برحسب استنباط خود از زندگی و نیزبرحسب شغل گرایشی به راه حل توأم با مَماشات دارد. ما دربارهٔ هو حرف می‌زدیم و عقیدهٔ او به ظاهر با عقیدهٔ من تفاوتی نداشت. دراینجا بودکه ناگهان ایـن انسان حساس وبا فرهنگ ازیك نوع تب قدرت به لرزه افتاد، ازقدرت غول آسای کشورهای متحد. می‌گفت: «من نیز هوشی مین را می‌ستایـم. اوشخصی پرجاذبه، آری حتی افسون‌کننده است. میهن‌پرست خـود باخته‌ای‌است. اما رؤیای‌زندگی اواتحاد تمامی ویتنام زیرسلطهٔ اوست. به این کار موفق نخواهد شد. ما تصمیم‌گرفته‌ایم این را تحمل نکنیم. ما اجازه نمی‌دهیم جنوب به دست او بیفتد. برایش متأسفم، امـا این هرگز حاصل نخواهد شد.»

«عموهو» اکنون پیرمردی است. نیم قرن پیکارانقلابی راپشت سرگذاشته است. اما اگر این «کونگ» کوچك‌که نگوین تات تهان، سپس «با»، نگوین آی‌کوئوك، و وئونگ، لینه، و سرانجام هوشی‌مین شد، نتواندیك ویتنام مستقل ومتحدرا ازدروازهٔ چین تا دماغهٔ «کاماثو» ببیند ــ دیگرانی‌که اوبدین منظور تربیت‌کرده است، دیگرانی‌که نبرد های سخت‌کرده‌اند، به جای اواین را خواهند دید.

پاریس، اکتبر ۱۹۶۶
ژوئن ۱۹۶۸

رویداد ها

۱۸۸۴	تأسیس تحت‌الحمایهٔ فرانسوی
۱۸۸۵	قیام دانشمندان
۱۸۹۰	نگوین تات تهان (هوشی مین) زاده شد
۱۹۰۱	قیام ناکام فام‌بوی‌چائو
۱۹۱۱	نگوین تات تهان سوار کشتی «لاتوش ترویل» می‌شود
۱۹۱۵	اقامت موقت در آمریکا
۱۹۱۷	اقامت در پاریس. تغییر نام به نگوین آی کوئوک
۱۹۱۹	فرستادن دادخواست به کنفرانس صلح ورسای
۱۹۲۰	شرکت در کنگرهٔ «تور»
۱۹۲۲	تأسیس «پاریا»
۱۹۲۳	عزیمت به مسکو
۱۹۲۴	شرکت در کنگرهٔ پنجم بین‌الملل
۱۹۲۵	عزیمت به همراه بورودین به چین
۱۹۲۶	تأسیس سازمان انقلابی «تهان نین»
۱۹۲۸	اقامت در سیام، دیدار از مسکو و اروپای غربی
۱۹۳۰	تأسیس حزب کمونیست هندوچین

۱۹۳۱	بازداشت در هنگ‌کنگ
۱۹۳۳	اقامت درشوروی
۱۹۳۵	شرکت درهفتمین کنگرهٔ بین‌الملل درمسکو
۱۹۳۶	تأسیس جبههٔ خلق. حزب کمونیست هندوچین قانونی می‌شود
۱۹۳۹	بازگشت حزب به زیرزمین
۱۹۴۱	در«پاك‌بو» (ویتنام‌شمالی) تأسیس «ویتمین »
۱۹۴۲	از اکنون نگوین‌آی کوئوك خود را هوشی‌مین می‌نامد، بازداشت در چین
۱۹۴۳	شروع ترغیب انقلابی در ویتنام شمالی
۱۹۴۴	همداستانی باميليون در «لیوچو »
۱۹۴۵	ژاپنی‌ها سیادت فرانسوی‌ها را درهم می‌شکنند ژاپنی‌ها پس از حادثهٔ هیروشیما تسلیم می‌شوند ویتمین یك‌حکومت موقت تشکیل می‌دهد هوشی‌مین استقلال را اعلام می‌کند انحلال حزب‌کمونیست هند و چین
۱۹۴۶	مذاکره با فرانسه . هوشی‌مین در پاریس شکستن معاهدات و فوران مخاصمات
۱۹۵۰	شکست‌های‌فرانسه در«لانگ سون»و«کائوبانگ »جمهوری‌خلق‌چین حکومت هوشی مین‌را به رسمیت‌می‌شناسد
۱۹۵۱	تشکیل «لائودونگ ، شکل‌تازه‌ای ازحزب کمونیست
۱۹۵۳	هوشی‌مین آمادگی خودرا برای مذاکره با فرانسه اعلام می‌دارد
۱۹۵۴	دین‌بین فو پس از کنفرانس ژنو مخاصمات ترك می‌شود ویتنام به دومنطقهٔ موقتی » تقسیم می‌شود (تا ۱۹۵۶) هوشی‌مین به هانوی باز می‌گردد
۱۹۵۶	سایگون از انجام انتخابات برای اتحاد خودداری می‌کند ناکامی اصلاحات کشاورزی درشمال
۱۹۵۷	هوشی‌مین حزب‌کمونیست‌را دگرگون می‌کند
۱۹۵۸	تشکیل‌گروههای چریکی درجنوب علیه‌حکومت «دیم»
۱۹۵۹	حزب‌کمونیست شمال‌تصمیم می‌گیرد قیام‌کنندگان جنوب را یاری دهد

۱۹۶۰ هوشی‌مین‌رئیس سومین کنگرهٔ‌حزب کمونیست می‌شود
لدوان دبیر کل می‌شود
هوشی‌مین درکنفرانس ۸۱ حزب‌کمونیست درمسکو شرکت‌می‌کند
تشکیل جنبهٔ رهائیبخش درجنوب
۱۹۶۲ دخالت آمریکا شکل مستقیم و نظامی به خود می‌گیرد
۱۹۶۳ نگودین دیم به قتل می‌رسد و رژیم او منقرض می‌شود
۱۹۶۴ پروازهای نیروی هوائی آمریکا علیه هواپیمای بندری شمال
انتخاب دوبارهٔ جانسون
پیشنهاد تماس از طرف اوتانت‌راهانوی می‌پذیرد ، واشینگتن رد می‌کند
۱۹۶۵ بمباران ویتنام شمالی . فرود آمدن نیروهای مسلح آمریکا به تعداد بسیار
۱۹۶۶ مأموریت سن‌تنی و رانینک در هانوی
هوشی‌مین همهٔ مذاکرات مشروط به قطع بمبارانها وشناسائی‌جبههٔ رهایبخش می‌کند
۱۹۶۷ ادامهٔ تصاعد . هانوی وجبههٔ آزادیبخش برخواستهای خود پای می‌فشارند
۱۹ مه ، هوشی‌مین ۷۷ ساله می‌شود
۱۹۶۸ ۱۰ مه ، در پاریس گفتگوهای مقدماتی دربارهٔ رفع نزاع ویتنام بین هیأتهای نمایندگی آمریکا و ویتنام‌شمالی آغاز می‌شود
۳۱ اکتبر ، پرزیدنت جانسون اعلام می‌کند که بمبارانهای شمال در اول نوامبر قطع خواهد شد
۲ نوامبر ، حکومت ویتنام شمالی آمادگی خود را برای‌شرکت در کنفرانسی با آمریکا ،حکومت سایگون و جبههٔ رهایبخش‌ملی اعلام می‌دارد . پیام هوشی‌مین برای ادامهٔ نبرد علیه آمریکا
۵ نوامبر ، جبههٔ رهائیبش ملی برنامه‌ای ۵ ماده‌ای برای حل سیاسی مسألهٔ ویتنام منتشر می‌کند.
۱۹۶۹ ۲۰ ژانویه ، ریچارد نیکسون سی و هفتیمین پرزیدنت آمریکا
۲۵ ژانویه، کنفرانس ویتنام نخستین جلسهٔ کامل خود راتشکیل می‌دهد
نبردها در جنوب از هر دو طرف ادامه می‌یابد

۱۰ ژوئن ، ویت کنك تشکیل «حکومت موقت انقلابی جمهـوری ویتنام» را اعلام می‌کند.
۸ ژوئیه ، خروج نخستین ۲۵۰۰۰ سرباز آمریکائی از ویتنام شروع می‌شود.
۲۰ ژوئیه ، هوشی‌مین ویتنامی‌ها را فرا می‌خواند تا به نبردادامه دهند تا همهٔ نیروهای آمریکایی از ویتنام‌بروند وحکومت‌سایگون برچیده شود . این دوخواست از ادامه کار کنفرانس ویتنام در پاریس جلوگیری می‌کند
۳ سپتامبر ، در گذشت هوشی‌مین در ۷۹ سالگی
۲۳ سپتامبر ، مجلس ملی ویتنام شمالی « تون دوکـت تهانك » (۸۱ ساله‌را) را به ریاست‌جمهوری جدید انتخاب می‌کند
قدرت حقیقی در دفتر سیاسی یازده نفری است‌که افراد متنفذآن آن‌اینها هستند ، له‌دوان (دبیر حزب) تروئونك چین (رئیس کمیسیون دائمی درمجلس ملی) ، فام وان دونگ (نخست‌وزیر)، ژنرال‌نگوین جیاپ ، نگوین دوی‌ترین(وزیرخارجه) ، له‌دوك‌تهو (مشاور هیأت نمایندگی ویتنام شمالی در کنفرانس پاریس)

@W_I_Lenin